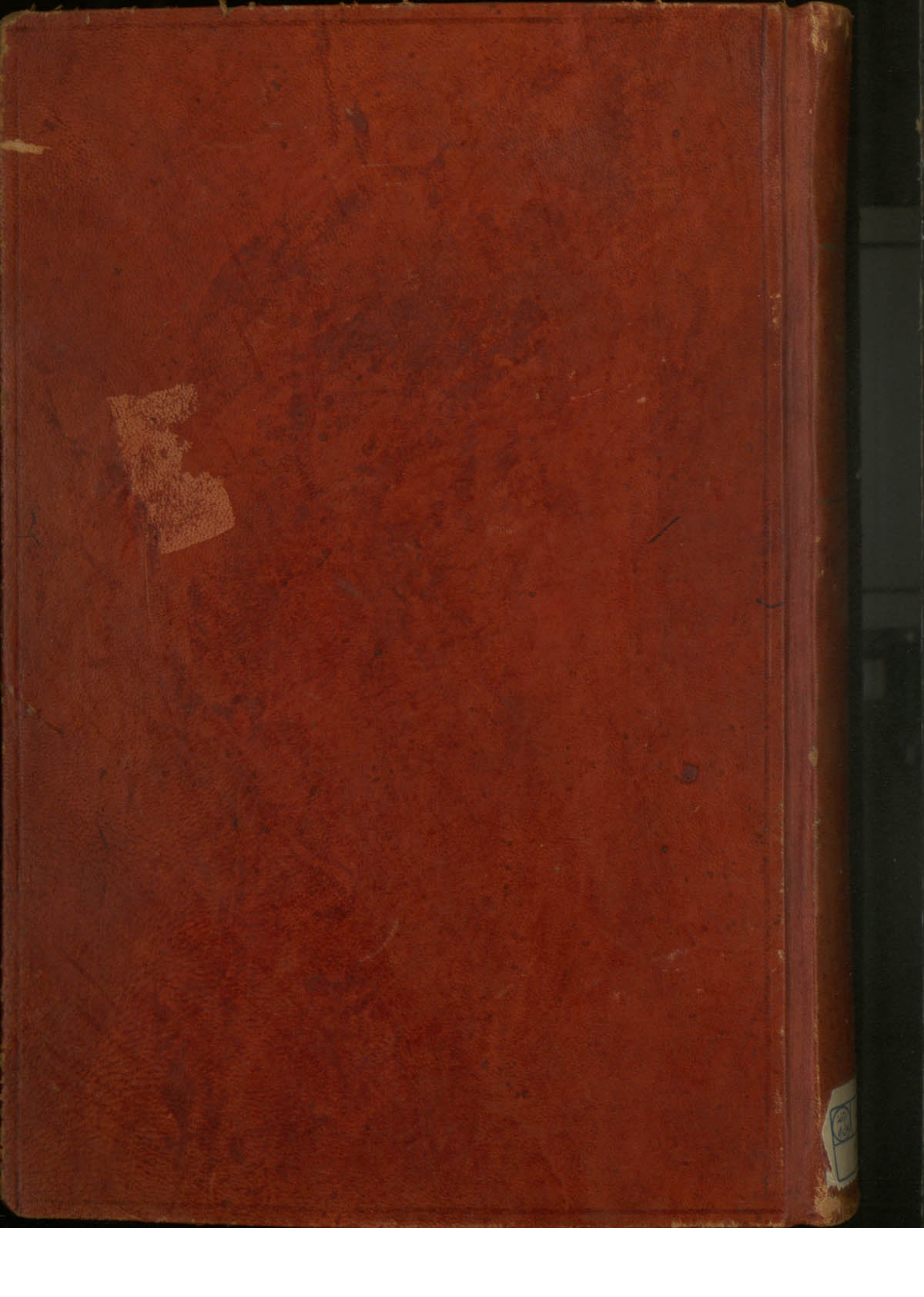
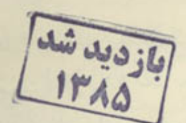
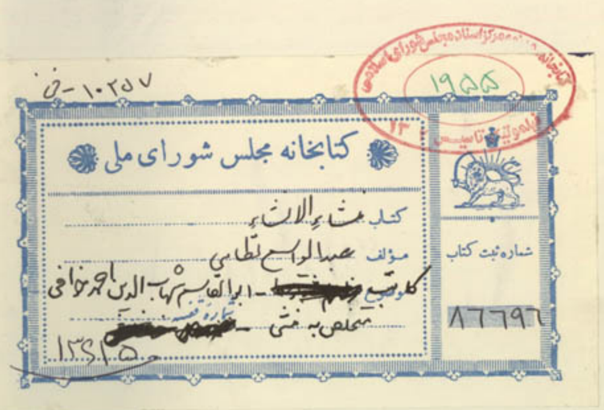


۲۳۲ برگ ۴۵۴ صفحات.

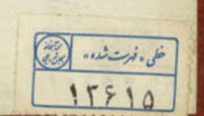
برابر با ص ۲۸۰ س ۱۴ ش ۷۷۴

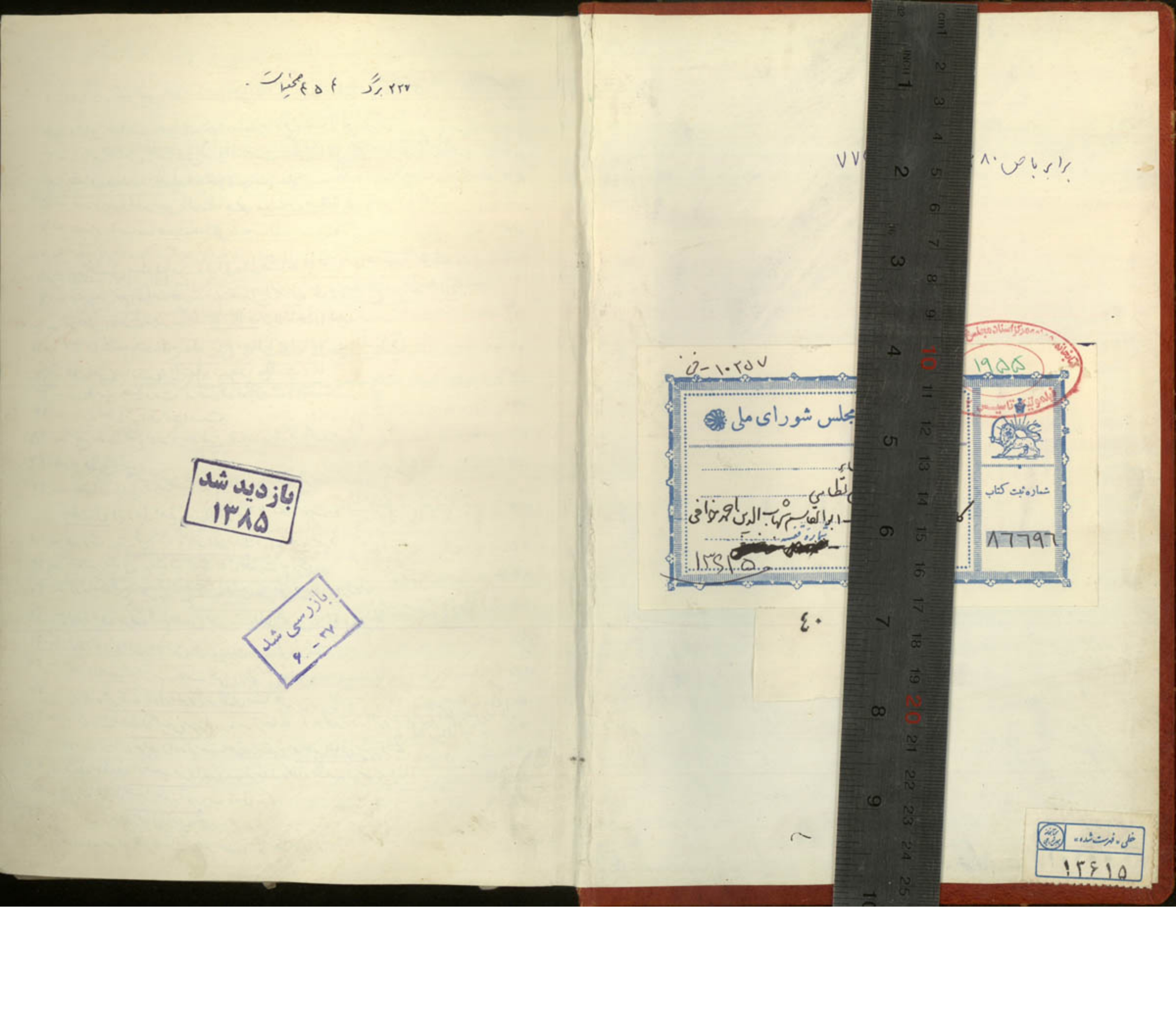






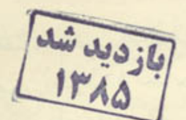
۴۰



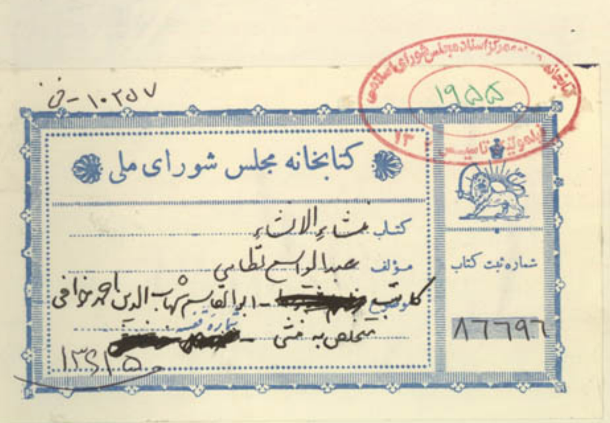

۲۳۲ برگ ۴۵۴ صفحات
بازدید شد
۱۳۸۵
بازرسی شد
۳۷ _ ۶
مجلس شورای ملی
شماره ثبت کتاب
۸۶۶۹۶
۱۹۵۵
۴۰
۱۳۶۱۵

۲۳۲ برگ ۴ ۵ ۴ صحیفات.

برابر با ص ۲۸۰ س ۱۴ ش ۷۷۴







۴۰



فهرست

صفحه

۱ - ایضاً در تفویض مهم صاحب عیاری به یکی از ارباب استحقاق
۲ - نشان صاحب عیاری خواجه نظام الدین عبدالحی زرگر
۳ - درباب بخشش و بخشایش خسروانه نسبت به مولانا علی دیکال از وزرای زمان
۴ - نشان صاحب عیاری خواجه میر علی،
۵ - درباب تفویض مهم خادمی مدارس سلطانی بامیر بابا محمود ٤
۶ - ایضا درباب صاحب عیاری
۷ - ٦
۸ - در بخشش مطالبات دیوانی از شاعر فاتح ابن صبوری قونی
۹ - در تفویض مهم اشراف عمارت مزار مقدس امیرالمؤمنین علی ع در خطه بلخ بخواجه جلال الدین
۱۰ - تفویض امامت مزار بزرگوار کازرگاه بمولانا عمادالدین ٨
۱۱ - نشان رخصت راه مکه بنام مولانا کمال الدین عبدالرزاق
۱۲ - تفویض مهمات دارالشفاء بمهرعلیا مملکت آغا ٩
۱۳ - درباب عیادت که بمنزله عبادت است
۱۴ - این نیز از آن جمله است ١١
۱۵ - سجع مصدر لفتح نامه از سلاطین لغزموره یادگار محمد میرزا ١٧
۱۶ - «فقره ثانیه» ٢٠
۱۷ - عنوان دارا را آنچه طبقه انام بحکام ایام عرض نموده اند مکور در زر دو سطر. سطر اول از زبان بعضی از اکابر به زمان که عرضه داشت بر سبیل کتابت نموده اند ٢١
۱۸ - از انشاءات شیخ شاه رحمه الله سلطان ابوسعید میرزا
۱۹ - نشر مقال بسته بتر جمه حال حضرت پادشاهی ٢٣
۲۰ - از زبان شیخ یحیی ولد شیخ زین الدین خوافی بمهمان پادشاه
۲۱ - از زبان مولانا شیخ حسین بحضرت سلطان حسین میرزا بایقرا نوشته در صفت باغ جهان آرا ٢٤
۲۲ - از زبان سید الوالحسن که بپادشاه مذکور نوشته
۲۳ - از زبان سید محمد ارشم به ملک یحیی والی سیستان ٢٥
۲۴ - درباره ترخانی کمال الدین ترکانی شاعر
۲۵ - بشارت سلطان حسین میرزا درباب ترخانی آقا محمد روزافزون برادر آقا علی اسپیدی والی مازندران
۲۶ - درباب ترخانی خواجه زاده یوسف معمر تجارت خواجه عبدالباقی شیروانی ٣٢
۲۷ - نشان سلطان ابوسعید میرزا درباب ترخانی دکان مشک فروشی بیر بازار ٣٦
۲۸ - نشان سلطان حسین میرزا درباب دکان مذکور
۲۹ - درباب ترخانی کمال الدین محمود تاجر ٣٧
۳۰ - آزادنامه خواجه عنبر کاتب که بحکم سلطان ابوسعید میرزا نوشته ٤٠
۳۱ - عرضه داشت از زبان عزیزی بحضرت سلطان ابوسعید میرزا در التماس احداث حوض
۳۲ - بالتماس پهلوان محمد ابوسعید کشتی گیر به سلطان حسین میرزا نوشته ٤٢
۳۳ - این نیز از زبان پهلوان مشارالیه بملازمان آنحضرت نوشته شده ٤٤
۳۴ -
۳۵ - بدرخواست شاگرد استاد احمد نائی بنواب سلطان حسین میرزا عرض شد ٤٥
۳۶ - از زبان امیر سید محمد ارشم تقیب جواب کتابت مولانا قطب الدین حیدر خوافی
۳۷ - از زبان یکی از مشایخ وقت به سید غیاث الدین مساری
۳۸ - هم از زبان او در جواب مکتوب ملک جگرکه نوشته ٤٧
۳۹ - بشارت نواب نامدار به عبیدالله خان که بنواحی هرات آمده بود و نوشته بقلم لطافت رقم حضرت عظمت پناهی صدارت دستگاهی امیر نظام الدین سلطان ابراهیم
۴۰ - از زبان سید ابوالحسن بامیر سید مراد نوشته در جلوس سلطان حسین میرزا بایقرا ٤٩
۴۱ - از زبان ارشاد پناهی شیخ ابوسعید پورانی بامیر خسروشاه + ٥١
۴۲ - از زبان یکی از مشایخ به نبیره خواجه محمد پارسا نوشته جهت توجه او بصوب بلخ ٥٢
۴۳ - از زبان یکی از مشایخ به یکی از وزرای خراسان
۴۴ - رقعه دیگر از اعاظم به امیر نظام الدین علیشیر درباب تقویم
۴۵ - جواب مکتوب مولانا علی قوشچی در وقتی که از مصنفات خود شرح تجرید به هرات فرستاده بود و التماس تصحیح و تنقیح نموده ٥٥
۴۶ - به مولانا علی قوشچی در طلب شرح زیج گورگانی
۴۷ - به مولانا علی عراق در وقت توجه او از روم به خراسان ٦٠
۴۸ - به سید معین الدین ولد سید صدرالدین شیرازی نوشته در وقتیکه معتکف شده بود ٦١
۴۹ - به مولانا غیاث الدین قاضی نیشابور ٦٢
۵۰ - این رقعه از زبان یکی دیگر از اعزه نوشته درباره مهمان بزرگ زاده (بابه بعد از رقیف به ۴ باب)
۵۱ - به سید نورالدین ولد سید صفی الدین مذکور ٦٤
۵۲ - به شیخ صدرالدین روائی ٦٥
۵۳ - به ملک کلرکه
۵۴ - به شیار خان پسر بزرگتر ملک مذکور که بفنون علم و فضل معروف و مشهور بود
۵۵ - به امیر عبدالله پسر میانه امیر مذکور که سپهدار بهر بود ٦٩
۵۶ - به کمال خان پسر خردتر ملک مذکور
۵۷ - به مولانا علی قاضی صدر حسن بیگ در وقتیکه برسالت بدار السلطنه میرزا آمده بود ٧٢

۵۸ - به خواجه قطب الدین طاووس نوشته

۵۹ - به خواجه قطب الدین یزدی نوشته ۷۵

۶۰ - مولانا حاجی، معروف مشهد مقدسه رضویه علی ساکنها السلام والتحیه

۶۱ - از جانب حافظ غیاث الدین بخواجه شمس الدین دیوان ۷۹

۶۲ - از زبان عزیزی از فضلای وقت بشیخ الاسلام خواجه مؤید مهنه

۶۳ - از زبان خطیب هرات در جواب مولانا احمد علی خوارزمی ۸۱

۶۴ - از زبان خواجه ابوالفضل مهنهٔ به والد بزرگوار او خواجه عبدالله

۶۵ - از زبان خواجه غیاث الدین دهدار بخواجه عطاء الله کرمانی از خراسان بروم ۸۴

۶۶ - «اعلام دویم» ۸۵

کتابت ارکان دولت منقسم به دو عبارت

عبارت اول: که امراء طلب انشاء آن نموده اند

۶۷ - از زبان امیر علیشیر نوائی بپادشاه آذربیجان و عراق سلطان یعقوب بیک

در باب وجوه مغشوشه

۶۸ - از زبان خواجه نظام الملک در حین امارت به داماد او امیر سید رضی رفیع الدین

حسین بن امیر قریش نیشابوری نوشته

۶۹ - از زبان یکی از امرا در جواب امیر عبدالرحیم صدر نوشته از هرات به شاهرخیه

۷۰ - از زبان امیر مشارالیه بمولانا شمس الدین صاحب کشف

۷۱ - «عبارت دوم» ۹۰

وزراء مستدعی انشاء آن بوده اند

۷۲ - از زبان خواجه مجدالدین محمد خوافی با امیر نظام الدین علیشیر نوشته در تهنیت

مهرداری و صدارت و هواداری

۷۳ - از زبان خواجه مشارالیه بمولانا میر دیوان سلطان ابوسعید میرزا

۷۴ - این کتابت نیز باستدعای خواجه مذکور در جواب مکتوب خواجه فصیح الدین

صائغی نوشته

۷۵ - وهم از زبان خواجه مشارالیه بخواجه علاء الدین کرمانی ۹۴

۷۶ - ایضاً باستدعای مشارالیه بخواجه شمس الدین محمد ۹۷

۷۷ - از زبان یکی از وزرا بخواجه نصیرالدین محمد

۷۸ - از زبان خواجه جلال الدین فضل الله بخواجه عبدالله دیوان نوشته

۷۹ - از زبان میر نتیجة الاشراف به یکی از ارباب خواف

۸۰ - ایضاً لسانه آلی بعض خلائقیه

۸۱ - از زبان میرک موسی ولد خواجه سراج الدین محمد دیوان در جواب مکتوب حافظ عرب

۸۲ - از زبان والده خواجه جلال الدین فضل الله مشارالیه

۸۳ - صورت وقف نامچه بقعه شریفه نعمت آباد که معمار همت حضرت سلطان حسین میرزا بنا نهاد ۱۰۶

۸۴ - وقف نامچه مزار فیض آثار خواجه ابوالولید از خیرات خواجه نظام الملک خوافی ۱۱۰

۸۵ - وقف نامچه موقوفات مهد سلطنت پناه بر مرقد منور ۱۱۴

۸۶ - وقف نامچه خواجه حبیب الله حکائی

۸۷ - «فقره ثالثه» آنچه منشی بنفس نفیس خود در ارسال مکاتبات بصوب آن شتافته

۸۸ - ترتیب این فقره - صنایع تشبیب مورد تشبیه و استعاره خیال شده

«تشبیه اول»: مکتوبات مخادیم واجب التعظیم و حکام لازم الاحترام دالتکریم مخیل از دو خیال

خیال اول: باستادان افادت پناه و والد عالیجاه معارف دستگاه و همسبقان

۸۹ - باستاد العلماء مولانا معزالدین شیخ حسین

۹۰ - « «

۹۱ -

۹۲ - بجناب افاضل ایاب نظام الملة والدین داود الخوافی

۹۳ - بجناب فضایل پناه مولانا معین الدین تونی

۹۴ - باستاد العلماء معزالدین شیخ حسین نوشته ۱۲۲

۹۵ - بخدمت مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی نوشته

۹۶ - بحضرت والد بزرگوار عالیمقدار خود عرضه داشته

۹۷ - در جواب مولانا الفاضل العارف مولانا کمال الدین حسین واعظ کاشفی المنجم نوشته بسبزوار

۹۸ - بقاضی زاده قاری که از عظماء خواص پادشاه شده بود

۹۹ - بسلطان غیاث الدین پادشاه مندراب در وقتی تقاضای کتابت کرده ۱۲۳

۱۰۰ - بجناب همایون پادشاه ارسال نموده وقتی که بمبالغه تقاضای مکتوب و انشاء نموده ✱ ۱۲۹

۱۰۱ - از جانب ابوسعید خان بنواب کامیاب اعلی نوشته

۱۰۲ - این مکتوب بعادل خان از ملوک هند نوشته ✱

۱۰۳ - بپادشاه کابل سلطان الغ بیک میرزا

۱۰۴ -

۱۰۵ - کتابتی که سلطان خلیل والی ملک عراق نوشته ۱۲۶

۱۰۶ - از خواجه میر احمد خوافی بخواجه قوام الدین نظام الملک

۱۰۷ - «تشبیه دوم»: مراسلات صاحبان حلبی و یاران انیس ۱۲۸

«خیال اول»: نامه های امرا و سرداران خراسان به امیر علیشیر کتابت نموده در اظهار آثار

زخمی نامه که از خواجه مجدالدین محمد

۱۰۸ – این کتابت هم نیز از عالی صفات (علیشیر)

۱۰۹ – ودهم درجواب این مذکور در وقتی که بجانب مزار مقدس خراسان توجه بود

۱۱۰ – ایضاً فی جواب خطابه (از امیر علیشیر)

۱۱۱ – این رقعه نیز درجواب او نوشته

۱۱۲ – درجواب مکتوبه (از امیر علیشیر)

۱۱۳ – «نامه های متفرقه»

۱۱۴ – رقعه در امید وصال

۱۱۵ – رقعه درباب شکر

۱۱۶ – فی الاستقامت

۱۱۷ – فی الاعتذار

۱۱۸ – در اعتذار از وجاع

۱۱۹ – در تقصیر عیادت

۱۲۰ – فی العذر عن الزهد

۱۲۱ – رقعه استحضار

۱۲۲ – فی طلب کاه

۱۲۳ – 〃 طلب گندم

۱۴۴

۱۲۴ – در طلب هیمه

۱۲۵ – با میر یار علی قلندر نیشابوری که از امرای سلطان غیاث الدین پادشاه هندوستان هند

۱۲۶ – با میر سید احمد قاری قاینی

۱۲۷ – ایضاً درجواب کتابت امیر مشار الیه

۱۲۸ –

۱۴۹

۱۲۹ – وهم بجانب حکومت پناهی در اظهار هواداری و عذرخواهی

۱۳۰ – «خیال دوم»: مکاتبت وزرای دولت اینها

۱۵۱

۱۳۱ – این صحیفه بمرتضی اعظم قدوة الوزرا امیر سید عماد الدین محمد حنابزی

۱۳۲ – این نیز به انجناب نوشته شده

۱۳۳ – ایضاً بمرتضی مشار الیه نوشته در وقتی که حوادث دوران متوجه او بود

۱۳۴ – این شکایت نامه نیز باو تعلیق شده

۱۳۵ – 〃 〃 〃 〃

۱۵۷

۱۳۶ – بجناب امیر مغیث الدین محمد بن مرتضی

۱۳۷ – چون حضرت مخدومی را با جناب خواجه مجد الدین محمد خوافی زیاده از وزرای دیگر مصاحبت بود مکتوبات که با انجناب نوشته اند بسیار است با مواد تعطی تضمین نمود در وقتی که جناب خواجه مشار الیه به ضبط ولایت قهستان رفته بود

۱۳۸ – وهم از آن وقت نوشته

۱۳۹ – 〃 〃 〃

۱۴۰ – 〃 〃 〃 〃

۱۴۱ – ایضاً

۱۶۵

۱۴۲ –

۱۴۳ – وایضاً تهنیت منصب دیوان انشاء نوشته

۱۴۴ – ایضاً درباب طلب نمودن مجموعه دیوان ابن یمین

۱۴۵ – درجواب مشار الیه نوشته

۱۴۶ – در شکایت نسیان

۱۴۷ – فصل بالخیر

۱۴۸ – در محلی که خواجه طاووس باتفاق امراء بر خواجه مذکور سخنان تعرض آمیز گفته بود

۱۷۱

۱۴۹ – در تهنیت حجهای امرا و سفارش جماعت سوقیه که از حضر نامی متشکی بوده اند

۱۵۰ – وفی جواب

۱۵۱ – ایضاً بخطاب خامه او هست

۱۵۲ – ایضاً اندر جواب مکتوب است

۱۵۳ – بهمان قاعده و اسلوب است

۱۵۴ – این کتابت را در محلی نوشته که سعد الله نامی با جمعیت کثیر شب به بیت الغرامه جناب مخدومی آمده جمعی زخم بر بروت شریف ایشان رسید و آن جناب بعون الله تعالی کاردان آن را به است آورده بر گریختن داد وافی آن را منهزم گردانیده

۱۷۶

۱۵۵ – درباب سفارش جمعی از علما

۱۵۶ – درباب خوانی

۱۸۰

۱۵۷ – بمولانا عماد اصفهانی وزیر سلطان غیاث الدین منواب

۱۵۸ – بخواجه قطب الدین طاووس نوشته در محلی که دیوان پادشاه عراق بوده

۱۵۹ – بخواجه نظام الملک خوافی

۱۶۰ – درجواب مکتوب خواجه کعب الله در وقت دیار هرات

۱۶۱ – این نیز نوشته یکی از وزرا است

۱۶۲ – 〃 〃 〃

۱۸۶

۱۶۳ – در وقتی که در ولایت خراسان یکی از وزراء به سیاق را امری واقع بوده

۱۶۴ – «خیال سیم»: اعلامات تلامذه واحباء واقربا بدستور خواجه عبد الملک بن خواجه نظام الملک

۱۶۵ – به مولانا نور الدین کرمانی

۱۶۶ – صدر المکتوب الی ابیه

۱۶۷ – ایضاً بهمان وزیر زاده

۱۶۸ – بمولانا نظام الدین عبد الحی منشی نوشته

۱۶۹ – بکتوب برادران و یاران است این

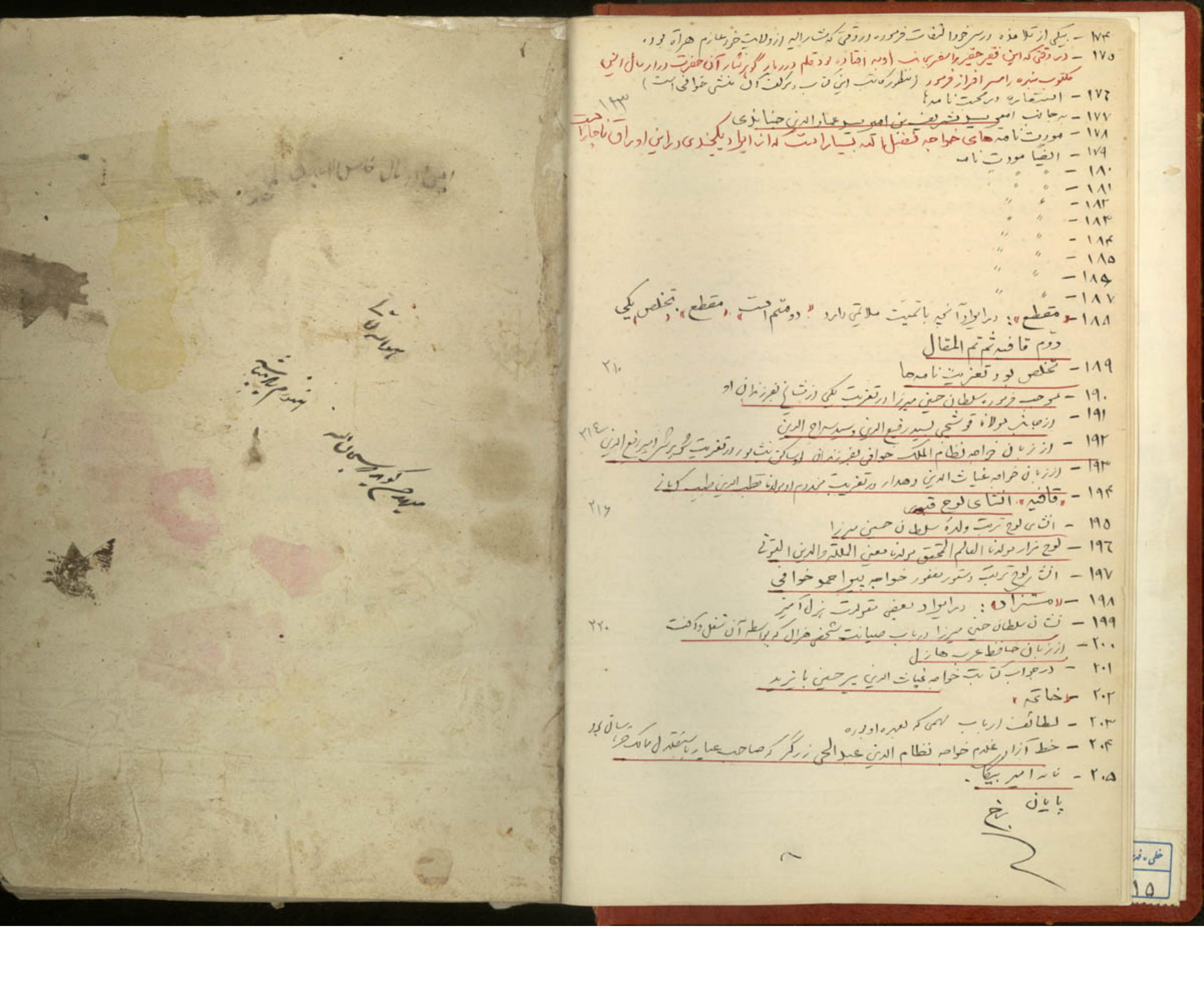
۱۸۹

۱۷۰ – شکایت نامه

۱۷۱ – به یکی از آمارب

۱۷۲ – بمکتوب خود که از اولاد مشایخ کرام بوده نوشته

۱۷۳ – رقعه خواجه حسن نائی است.



۱۷۴ - یکی از تلامذه در سر خود التفات فرموده در وقتی که شاه رالیه از ولایت خود عازم هراة بود،
۱۷۵ - در وقتی که این فقیر حقیر را سفر بیت الله افتاده بود قلم دربار گوهرنثار آن حضرت در ارسال این مکتوب منبره را سرافراز فرمود (منظور کاتب این کتاب، مولف آن منشی خوافی است)
۱۷۶ - استعاره در محبت نامه‌ها
۱۷۷ - بجانب امیر سید شریف بن امیر سید عمادالدین جنابذی
۱۷۸ - مودت نامه‌های خواجه فضل الله که بسیار است که از ایراد یکجای در این اوراق ناچارا [illegible]
۱۷۹ - ایضا مودت نامه
۱۸۰ - "
۱۸۱ - "
۱۸۲ - "
۱۸۳ - "
۱۸۴ - "
۱۸۵ - "
۱۸۶ - "
۱۸۷ - "
۱۸۸ - مقطع: در ایراد آنچه با تهنیت ملایمتی دارد. دو قسم است: مقطع، تخلص. یکی دوم قافیه ثم تم المقال
۱۸۹ - تخلص بود و تعزیت نامه‌ها — ۲۱۰
۱۹۰ - موجب فرموده سلطان حسین میرزا در تعزیت یکی از [?] فرزندان او
۱۹۱ - از جانب مولانا قوشچی به سید رفیع الدین و سید سراج الدین
۱۹۲ - از زبان خواجه نظام الملک خوافی به فرزندان او که بنت بود در تعزیت [?] امیر رفیع الدین — ۲۱۴
۱۹۳ - از زبان خواجه غیاث الدین دهدار در تعزیت مخدوم [?] قطب الدین [?]
۱۹۴ - قافیه: الثنای لوح قبور — ۲۱۶
۱۹۵ - الثنای لوح تربت والده سلطان حسین میرزا
۱۹۶ - لوح مزار مولانا العالم المحقق مولانا معین الملة والدین التونی
۱۹۷ - الثنای لوح تربت دستور مغفور خواجه پیر احمد خوافی
۱۹۸ - استزاد: در ایراد بعضی منقولات هزل آمیز
۱۹۹ - نشان سلطان حسین میرزا در باب صیانت شخص هزال که بواسطه آن [?] — ۲۲۰
۲۰۰ - از زبان حافظ عرب هازل
۲۰۱ - در جواب کتابت خواجه غیاث الدین پیر حسین بایزید
۲۰۲ - خاتمه
۲۰۳ - لطائف ارباب [?] که به عهده او بوده
۲۰۴ - خط آزادی غلام خواجه نظام الدین عبدالحی زرگر که صاحب عیار باستقلال ممالک خراسان بود
۲۰۵ - نامه امیر بیگ.

پایان

ومراحم کردانیده و بتجدید و تاکید جمیع عُشرات وخطبات
العشرة الزکوة صح
اورا من السوابق و اللواحق بخشیدیم وجهة تیسیر رخصت
او مکتوبی بجناب سلطنت مآب سلطان اعظم اکرم انجم
اعتضاد ملوک العرب والعجم باسط بساط الامن والامان
ممتثل بفحوی إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالإِحْسَانِ مبارز السلطنة
والدین حسن بیک اعلی الله فی دوام السلطنة شانه واعان
اعوانه بشرف نفاذ رسانیدیم ومقرب الحضرة السلطانیه و
مؤتمن الدولة الخاقانیه نظام الدین امیر علی شیر که سلسله
دولت را نظامی مجدد و انتظامی موکد است و رونق امور
محتاجان و فرو ماندگان محض خیر و عین کرامت از سر
شفقت و اهتمام باعتقاد راست و درست متعهد و متضمن
جمیع مصالح و مناظم احوال و امال او گشته یکی از معتمدان



خود را جهت کفایت این مهم فرستاد وَ لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا

بِالْبُشْرَی می باید که بعواطف موفور کیانی و نوازش نا

محصور خسروانی مستظهر و مستوثق بوده بحضور خاطر

وجمعیت باطن وظاهر متوجه وطن مالوف کردد ومضمون

یَا لَیْتَ قَوْمِي یَعْلَمُونَ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ

الْمُکْرَمِینَ حسب الحال خود شناخته از هیچ محل تفرقه و

دغدغه بخود راه ندهد که جمیع مقاصد او بارقام اسعاف

مرقوم کشته مناشیر مطالبش بتوقیع انجاح خواهد پیوست

قبول کرده خود را بعیب رد نکنیم وایضا در تفویض مهم صاحب

عیاری بیکی از ارباب استحقاق و استعداد

متصدیان اشغال ومباشران اعمال و زمرهٔ اماثل و اعیان

وکافهٔ سکنان و متوطنان ولایة طوس ومشهد مقدس

رضوی

رضوی علی الحالّ بها السّلام بدانند که چون طبقهٔ

کارکزاران کارخانهٔ زر اندود ابداع که در چهارسوی

ممالک محروسهٔ سلطانی بدستیاری عنایت بی نهایت

سبحانی همکی اوقات خود بر وجه احسن بکسب دقایق

امور صرف نموده در اظهار بدایع صنایع ید بیضا می

نمایند نقد عمل هر یک را در نظر مبصران ذوی عدل بر

محک ضمیر منیر امتحان فرموده ببکهٔ بهبود می رسانیم

و در محکهٔ فرق و تمیز سره از ناسره ارکان اهلیت استحقاق

ایشان را بذوا هر جواهر تزیین و نوازش [illegible] مالامال

می کردانیم مقاد ان این حال جوهر استعداد استاد نکته دان

خزده بین فلان [illegible]دت مدید بطیب قلب و صفا خاطر

هستی وجود خود را در بوتهٔ کسب عملهای شکرف کداخته



در میان امثال بوجوه کاردانی مضروب المثل است بنظر

کیمیا اثر در آمد بمقدار عیار مکشوف دیدهٔ بصیرت واعتبار

گشت مقرر همی بودیم که مهمات صاحب عیاری آن مواضع

متعلق بید اختیار و قبضهٔ اقتدار او باشد می باید که

آنچه براه و رسم این شغل منسوب تواند بود باهتمام او مخصوص

شناخته کس را با او مجال مشارکت ندهند ع

زمان بود

وایضا در باب بخشش وبخشایش صدور یافته بنسبت مولانا علی بکار کر از وزرای

فرزندان کامکار و امرای ظفر شعار و ارکان دولت

قاهره و اعیان حضرت زاهره و متصدیان اشغال سلطانی

و مباشران اعمال دیوانی اصلح الله احوالهم و احسن موجبهم

و مآلهم بدانند که چون رعایت حقوق خدمتکاران قدیم و

دولت خواهان بر جادهٔ مستقیم از لوازم امور شهریاری

و شرایط اوضاع عدالت و جهانداریست و صاحب اعظم

زبدة الوزرا خواجه علاء الدین علی بکار که از دودمان

حاشیه مشاهیر خراسان و از جماهیر صوفیهٔ صفوت نشانست

و لا محاله از مبادی دریت تفذ ابتنی من الملک تا امروز

بواسطهٔ کمال قابلیت و استحقاق موروثی و مکتسبی در عتبهٔ

خلافت روز افزون بصنوف خدمات پسندیده قیام بر دوام

نموده حسن معیشت و فنون خیر اندیشی او مرة بعد اخری

و کرة بعد اولی بر ضمیر آفتاب اشراق واضح و لایح گشته

در هر وقت زمام حل و عقد و عنان ضبط و ربط عظایم امور

کلیات اشغال بید کفایت و کاردانی او مفوض و موکول

و چون در خلال این احوال بسامع عظمت و جلال رسید

که بواسطهٔ مقدمات تقریری که تا غایت در صورت کفایت



دیوان اعلی بنام مباشران امور و متصدیان مهمات
رقم زدهٔ کلک تحریر کردانیده اند و نام او را همه وقت
داخل دفتر مباحثه و استکشاف داشته و آنچه علیحده در با
ابواب بخصوصه بر صفحات روزکار نکاشته اند دغدغهٔ تمام
و تفرقهٔ مالاکلام بمجاری احوال و اوضاع او راه یافته
چنانچه از احاطه بر انجام مهام وزارت که حسب الحکم مطاع
باهتمام او مفوض شده و بمحافظت و مراقبت و انتظام و التیام
آن بغایت عاجز و قاصر آمده بناء علی ذلک بر مقتضای
کمال مرحمت و احسان خسروانه که مطابق الانسان عبید
الاحسان در جمیع احوال شامل روزکار دور و نزدیک
ترک و تازیک است نظر عنایت بی نهایت بر ساحت
احوال او انداخته فرمان مطاع واجب الاتباع از روی

نوازش بی دریغ ارزانی داشتیم که از ابتدای دولة
ابدپیوند الی الغایه در آنچه از مهمات صدر و سایر امور
از قبیل نسیان و فوت و تقصیر که محل تعرض و اعتراض
تواند بود بنسبت او می کفته اند رقم بخشش و بخشایش در آن
کشیدیم که بعد الیوم بعلت تناقض و تلفقات سابق بد و
تعرض نرسانند و بهیچ وجه مطالبی ننمایند مفردات که اکر بعد
ازین تاریخ که سوابق جرایم و خیانات او را کان لم یکن انکاشتیم
صورتی ظاهر کردد شار الیه در معرض تحقیق و پرسش خواهد بود
اِنّ هذه تذکرة فمن شاء اتّخذ الی ربّه سبیلا وایضا در باب تفویض

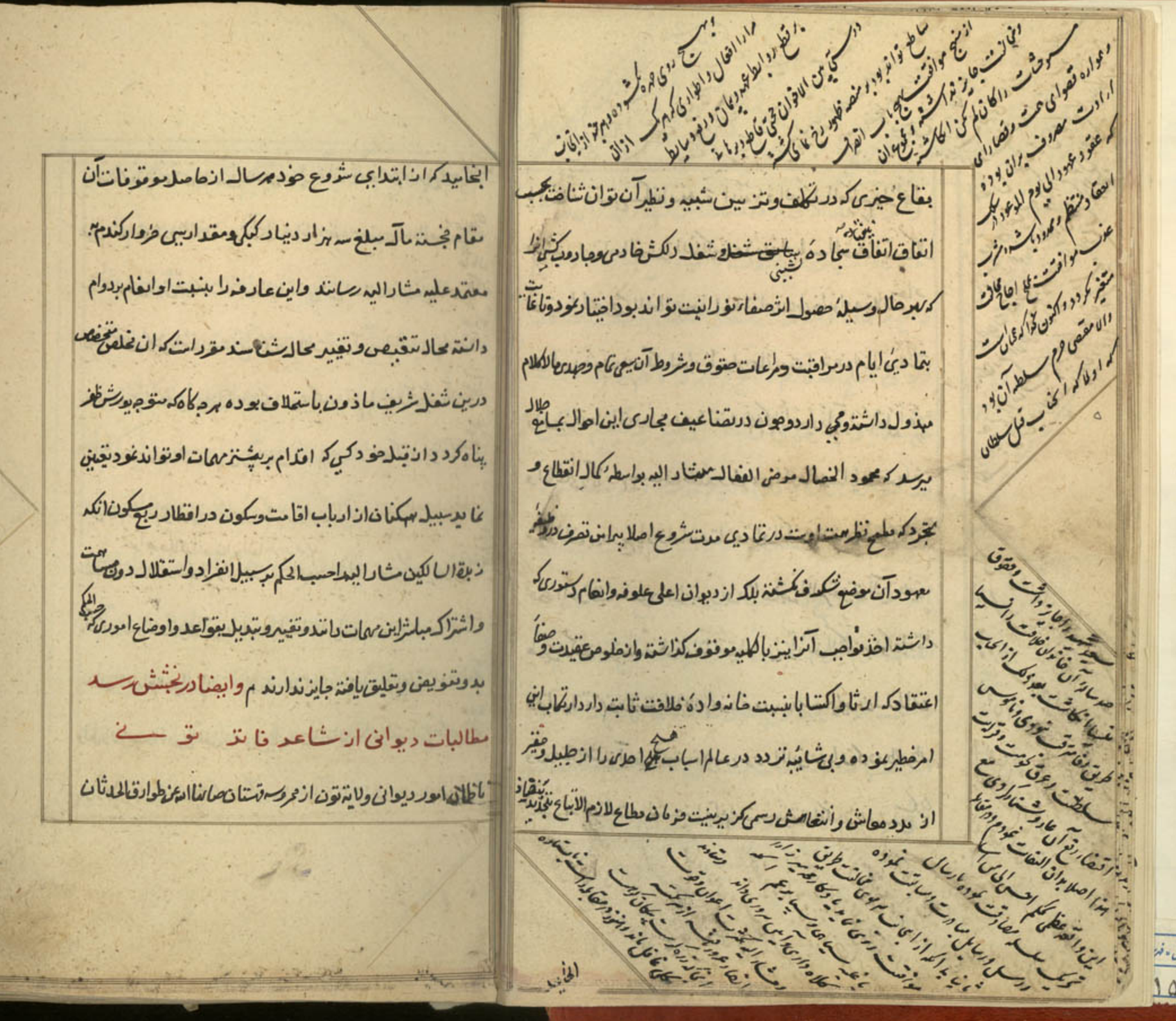
مهم خادمی مدارس سلطانی به دبیر بابا محمود

برادران جمشید آیین مشتری خاصیت و فرزندان خورشید
جبین قمر ماهیت ابقاهم الله تعالی و رقاهم مدارج العز و العلی



و امرای ملک آرای و صدور روشن رای و وزرای صاحب
خبرت و منتسبان عتبهٔ دولت با نقبای راسخ بنیان و علما و مشایخ
واضح برهان و مباشران اشغال سلطانی و متصدیان اعمال
دیوانی اصلح الله مآلهم و انجح بالخیر آمالهم بدانند که چون
بحکم سلطانی وَ اللّٰهُ یَهْدِی مَنْ یَشَاءُ اِلیٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِیْمٍ همگی
همت بندگان برگزیدهٔ پادشاه قدیم عز شانه و عظم سلطانه متوجه کسب
کمالات معنوی و نیل درجات سعادات اخروی است چنانکه با وجود
احراز مراتب رفیع و مناصب جلیل القدر منیع بر مقتضای فحوای
اَلْقَنَاعَةُ کَنْزٌ لَا یَفْنیٰ از ماسوی اعراض می‌نمایند و کنج قناعت و کنه عافیت
را غنیمت شمرده بغیر کریم مطلق مطلقا التجا نمی‌نمایند بلکه بر طریق
اهل الله با انتباه از التفات بمنصب و جاه دست شسته و بر مسند
اَلْفَقْرُ فَخْرِی بصفاء نیت و خلوص طویت نشسته عمر عزیز بعبادت و عبودیت

پادشاه حقیقی میگذرانند وَ اللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیْمِ و از انجمله
در خلال این احوال عمدة السالکین و زبدهٔ ارباب الحق و الیقین کمال
الدین بابا محمود که لا محاله جمهور اسلاف او درین خانواده خلافت شعار
من بعد قرون در سلک امراء نامدار عالی مقدار بشرف انتظام داشته‌اند
و او نیز در زمان دولت روزافزون بحکم اِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلیٰ اُمَّةٍ
وَ اِنَّا عَلیٰ آثَارِهِمْ مُقْتَدُوْنَ علی الدوام بعنایات خسروانه
و عواطف بی‌دریغ پادشاهانه ممتاز و سرافراز گشته از زمرهٔ خواص مجلس
محمود العواقب مسعود المراتب می‌بود تا عاقبة الامر توفیق الهی رفیق
طریق او گشته بموجب منطوق اَنَا اَتْقِیَاءُ اُمَّتِیْ بُرَآءُ مِنَ التَّکَلُّفِ بسلوک جادهٔ فقر
و فنا میل تمام و رغبت مالا کلام نمود و در مدرسهٔ همایون سلطانی
و روضهٔ بهشت آیین تربت مقدس منور دار الانوار دیار بکر که در ظاهر دار
السلطنه از مبنیات دولت خیر انجام است و حقیقت آنکه در نهایت ربع مسکون



بقاع خیری که در تکلف و تزیین شبیه و نظیر آن توان شناخت عجب

اتفاق اتفاق سجاده نشینی [بیاض شغل] شغل دلکش خادمی وجاده کشی از

که بهر حال وسیلهٔ حصول اثر صفا و نورانیت تواند بود اختیار نمود و تا غایت

بتمادی ایام در مراقبت و مراعات حقوق و شروط آن سعی تمام و جهد ما لاکلام

مبذول داشته و می دارد و چون در تضاعیف مجاری این احوال بسامع جلال

میرسد که محمود الخصال مرضی الفعال معتاد الیه بواسطهٔ کمال انقطاع و

تجرد که مطمح نظر همت اوست در تمادی مدت شروع اصلا بر امر تصرف در وظیفه

معهود آن موضع شکوفه نگشته بلکه از دیوان اعلی علوفه و انعام دستوری که

داشته اخذ مواجب آنرا نیز بالکلیه موقوف گذاشته و از خلوص عقیدت و صفای

اعتقاد که ارثا و اکتسابا بنسبت خانواده خلافت ثابت دارد ارتکاب این

امر خطیر نموده و بی شائبه تردد در عالم اسباب هیچ احدی را از جلیل و حقیر

از درد معاش و انتعاش رسمی که زینت زمان مطاع لازم الاتباع تجدید ینقاد

انجامید که از ابتدای شروع خود هر ساله از حاصل موقوفات آن

مقام فجسته مال مبلغ سه هزار دینار کبکی و مقداری خروار گندم به

معتمد علیه مشار الیه رسانند و این عادت را بنسبت او انعام بر دوام

دانسته مجال تنقیص و تغییر محال شمرند مقرر است که ان مخلص متخصص

درین شغل شریف ماذون باستقلال بوده هر جا که متوجه پرورش ظهر

پناه کرد دار قبل خود کسی که اقدام بر پیشبرد مهمات او تواند نمود تعیین

نماید سبیل همگنان از ارباب اقامت و سکون در اقطار ربع مسکون آنکه

ذیلقه ال لکین مشار الیه حسب الحکم بر سبیل انفراد و استقلال دون مساهمت

و اشتراک مباشر این مهمات دانند و تغییر و تبدیل بقواعد و اوضاع اموری که حسب الحکم

بد و تفویض و تعلیق یافته جایز ندارند م وایضا در بخشش رسد

مطالبات دیوانی از شاعر فانز تو ــــی

با ظلال امور دیوانی ولایة تون از محروسه قهستان صانها الله عن طوارق الحدثان

بداند که درین وقت از سخن گذاری درویشی چند اندیش مخلص متخلص به اینچه بود که مقتضای
خوای ع نه دل و نه روز کار و نه صبر و نه دل در اظهار فقر و بی‌صبوری خود داد فصاحت می‌نمودی وآمال
مید بدو متعرض رسید که از غایت بی‌نوایی و مفلسی ضرب المثلات جهانی مطلع حال و مقطع آمال
او عزا از کمال درویشی و اضمحلال لیست و مع ذلک در حوالات وجه آن حوالی از قبیل رشحات و شلان
بنا وجه بدو میرسانند و سبب جلا و ابتلا او می‌گردد می‌باید که چون نظم مجادیل احوال آن شکسته مآل بر ضمایر منورات
او را در عصمت حال از آن مطالبات فرو شناخته رسد بدو برسانند تا به دعا گویی و خیرخواهی دولت ابد پیوند
شایبی قیام بدوام تواند بود در تفویض مهم اشراف عمارت مزار مقدس امیرالمومنین علی علیه السلام در خطه بلخ
بخواجه جلال الدین ابوالقاسم هروی
مقتدیان اسعاد دولت و مباشران اعمال ملکت و جمهور طبقات اعالی و کافه سکنه و اهالی عمر کوبلخ و مضافات
بدانند که چون بموافقت توفیق الهی و مساعدت تایید نامتناهی ظهور مشهد مقدس اعلی حضرت خلافت منقبت
سلطان الاولیا و الاوصیا امام الاتقیا و الاصفیا و المفلقار امیرالمومنین و امام الائمه الهادیین المهدیین مظهر العجایب
و مظهر الغرایب مولانا و مولی الثقلین ابوالحسن علی بن ابی طالب صلوات الله علیه در آن خطه بهشت آیین از حقایق زمان این دولت
با داد و دیزلهت ع وین کار دولت کنون تا کار رسد و لا محاله احیاء مراسم عمارت و اعلاء مبانی آن مزید شهرت

ان قبله اقبال امم و کعبه آمال عرب و عجم از مقتضیات خلوص عقیدت
و مقتضیات احراز سعادت دنیا و آخرت تواند بود مقارن
این حال همگی همت خیر انجام بر وجه اخلاص و نیازمندی تمام
متوجه امضای آن نیت مزبوره کفایت هر امری از لوازم
آن امر خطیر را با هتمام صاحب عهده وافی درایت که شایسته
تعهد آن شغل تواند بود مفوض می‌گردانیم معتقد شد که خواجه
قوام الدین ابوالقاسم که در خانواده خلافت روزافزون
اباعن جد متصدی امور نیابت دیوانی بوده اند و توفیق
اعراض از مزخرفات بلا طایل دنیاوی یافته ملازم آن
آستان قدسی آشیان است مشرف و کارفرمای عمارت نامدار
و صاحب زراعت آن سرکار روضه مقدسه باشد و در مهمات
نهری که جهة موقوفات آن خجسته مقام بموجب حکم جهان مطاع

جاری می سازند بی توقف شرایط اهتمام بجای آورده هرچند
زودتر باتمام رسانند می باید که مشار الیه را باستقلال و اقتدار که
غیری متعهد این امور داشته جماعت استادان و کارکنان
عمارت و مباشران و کارگذاران زراعت درباب آن
مهمات از مقتضای سخن و صواب دید او تجاوز جایز ندارند
و چون از عهدهٔ سرانجام آن مهمات بخصی نماید برسم حق الاهتمام
او در بارس ییل مبلغ پنج هزار دینار کپکی و مقدار صد خروار
غله مناصفه بوزن شرع از محصولات حلال و مال بلچ بی قصور
و کسور بدو رسانند مقرر است که چون مشار الیه را بوجه
عنایت از مهمات دیوانی معاف فرموده بنسق مهمات سرکار
روضهٔ مقدسه باز داشته باسم هیچ تکلیف امور دیوانی
و شلتاقات آن متعرض نکردند و ایضاً در تفویض امامت

مزار بزرگوار کازرگاه بنام مولانا عماد الدین حجة الله
متصدیان اشغال ملک و ملت و مباشران اعمال دین
و دولت و متولیان و کارگذاران موقوفات دار
السلطنه هراة صینت عن تطرق الآفات والعاهات
بدانند که چون از دیوان قضای الهی منشور خلافت
و فرمان روایی ما را بتوقیع إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا
مسجل فرموده اند همگی همت همایون بترویج بقاع
خیرات و احیاء مراسم مبرات مصروف و موقوف میدانیم
و همواره صورت تقدیم طاعات و عبادات و تمهید اسباب
اعمال صالحات و سایر قربات بر لوح ضمیر انور کا
کالنقش فی الحجر ثابت و راسخ می گردانیم بناء علی ذلک
خاطر فیاض بتفویض تنسیق هر یک از این امور بصاحب

عملهٔ واصح الاستحقاق متوجه وملتفت میکردد تا پیوسته
روض حسنات تازه وفیض برکات بی اندازه باشد
بتخصیص احوال مزار قدس آثار مورد الانوار
شیخنا وشیخ الاسلام الاعظم مرشد طوایف المتکلمین
فی العالم سلطان المشایخ فی الآفاق برهان الاولیاء
الحق سبحانه علی الاطلاق قطب فلک هدایت وانتباه
آفتاب سپهر سعادت نحن انصار الله بیت
راه روی کو بطریق صفا همه رفته قدم بر قدم مصطفا
کاشف اسرار ربوبیة رب البادی کامل الوقت
ابو اسمعیل خواجه عبد الله الانصاری قدس الله روحه
وزاد فی اعلی علیین فتوحه که بمقتضای محوای
إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْخًا كَبِيرًا طرفی از اغصان اشجار طاهره نژاد

عالی نژاد ما از آن اصل رفیع منشعب کشته ولاجل الباهر
وجود ارتفاع درجات طول وعرض جلالت خاندان خلافت
الارض موجب مباهات ومفاخرت دنیا وآخرت تعارف انی
حال این شغل جلیل العلامة امامت واقامت صلوات
خمس در ان کعبهٔ امانی وقبلهٔ اقبال بمولانا اعظم اورع
اطهر اکرم مقتدی الانام مراسم العلم والتقوی مولانا
عماد الدین حجة الله وفقه لاحیاء مراسم السنة والجماعة
مفوض کشت که حسبما یقتضیه الشریعة الشریفه از عهدهٔ ادای
آن تقصی نماید و هر روز بر تلاوت یک سی پارهٔ تمام از
کلام معجز نظام ملک علام در سر قبر بزرکوار حضرت
شیخ الاسلام وسی پارهٔ دیکر از روی اهتمام بر سر
روضهٔ فیض اتسام پدران نامدار سعادت مزجام



ما اناد الله بوابینهم مواظبت واجب شناسد تا روز
بروز برکات مثوبات آیات فوقانی بارواح مقدسه
ایشان واصل ومتواصل گردد سبیل همگنان آنکه مولانا
الاعظم المشار الیه را بر سبیل استقلال صاحب این شغل
شناخته اورا مادون باستخلاف دانند ووظیفهٔ او دو
بارهٔ آنچه امامان پیشی می گرفته اند بی شوایب تنقص
وتعطیل بدو رسانند و ایضا در تفویض مهمات دار الشفاء
مهد علیا ملکت آغا باختیار زبدة الاطبا مولانا حبیب الله توتی
چون حضرت مبین حکیم جلت حکمته از دار الشفاء
وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ قانون شفاء امراض
معلولان مختلفة المزاج ایام را بحذاقت طبیب لبیب
مرحمت ما تفویض نموده واسباب حصول اعراض معلولان

متوصلة العلاج خواص وعوام بانفاس مسیح النفاس علامة
که علامات اعتدال ارکان عالم از شرح اشارات آن موجود
حواله فرموده برحسب مقولهٔ حبیب رب العالمین وطبیب
دار وخانهٔ ما هو شفاء ورحمة للمؤمنین که العلم علمان
علم الابدان وعلم الادیان استدامت صحت جسمانی را
که ممد ومعاون است بر اقامت وظایف ابنیهٔ مسلمانی
اهنل قربات میدانیم ودر استیفای نفس نفیس انسانی
که بنیان حضرت سبحانی وحاوی کمالات دو جهانی است
غایت اجتهاد بتقدیم می رسانیم چه باوجود عدم صحت
تن وضعف قوت بدن تحصیل کمالات رضیه
وتکمیل ملکات مرضیه ممکن ومیسر نشود وهر گاه
بسبب انحراف طبیعت واختلاف مزاج ادراکات

حواس ظاهره از قوت فعلی خود باز ماند اصطیاد
وحوش معارف متوهم ومتصور نگردد ولهذا اصحاب
خیرات وارباب مبرات ملاحظهٔ این حالات فرموده
اسباب علاج اهل عالم واصلاح مزاج بنی آدم بوسیلهٔ
اطباء حاذق فایق وتعمیر ابنیهٔ بیمارستانهای لایق رایق
ترتیب وتشریف فرموده اند وخود را بواسطهٔ تهیهٔ
این اسباب مستجلب اجر بی حساب وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا
أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا (جلیا کشوی) گردانیده وبحکم روایت اَلَّذِی أَنْزَلَ
الدَّاءَ أَنْزَلَ الدَّوَاءَ در ازالهٔ امراض واعراض طوایف
انسان قدر الوسع والامکان شرایط امتنان بظهور
رسانیده از الجمله حضرت والدهٔ مرحومه مغفوره ملکت
آغا برد الله مضجعها جهة اغراض فواید این مثوبات

درنفس نفیس دار السلطنه هراة حمیت عن الآفات والبلیات
دار الشفائی ساخته وچون درین مدت مسیحا نفسی باحیاء
آن نپرداخته علل خلل بفواعد آن راه یافته وبواسطهٔ
فترات ایام سلک انتظام امور آن بانحلال وانفصام پذیرفته
(الثمرة الاولى رو الصفحه صحه)
بنا بران درین وقت پرتو التفات اکسیر صفات بر
ساحت تعمیر وترویج آنجا انداخته زمام مهام وعنان
سرانجام آن مقام را بکف کفایت ویدِ درایت مولانا اعظم
قدوة الحکماء بین الانام مولانا مسیح الدین حبیب الله
طبیب تفویض فرمودیم که بر وجهی که از وفور دانش
او سزد بدین امور قیام نموده ~~ابواب اشفاق وافضال~~
بر وجنات طلاب آن طریق وسلاک آن فریق بر وجه
احسن گشاده دارد سبیل حکام وسادات وقضات وعلما



و اصحاب مراتب و ارباب مناصب واشراف واهالي
ومتوليان اوقاف انكه مولانا ء مشار اليه من حيث
الاستقلال متصدى اين امور واشغال دانسته آنچه
از لوازم ومواجب ومتعلقات ومنسوبات اين منصب
است مخصوص اوشناسند والصواب ديد اوكه مراينه
متضمن احياء مراسم اين امر خواهد بود عدول والحراف
نورزند و اورا مادون باستحلاف شناسند

و اين نيز از ان جمله است

جون مبدع حكيم جلت حكمته كه قانون شفا جز از دار
الشفاء رحمت اوكه وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ
وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ روي ننمايد وترتيب ادويه و
اشربه در تداوي امراض واعراض از غير طبيب لطف او
كه وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ ساز كار وسود مند نيايد
و اقفان از كليات علوم ومعارف را كه خلاصهٔ آفرينش
اركان اند على العموم بر نسبت تحلي تجلي هر نوع از اسباب
وعلامات شرف امتياز از ساير بني نوع مشرف فرموده كه
هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ خصوصا
علماء مهره وحذاق باصول طبيه واحكام شرعيه را على الاطلاق
كه صحت ابدان واعمال موقوف بر انست واستقامت
اوضاع واحوال منوط ومربوط بدان على ما تقتضيه العلم
علمان علم الابدان وعلم الاديان وجون صحت بدن
كه موقوف بر معرفت طب است موقوف عليه مقتضيات
احكام شرع مطهر آمده مراينه اشتغال بفن طب اهم قيام
واقدام تو اند بود فلهذا خلوص نيت مولانا ء الحكيم

الفاضل ابقراط الوقت وجالینوس الزمان ابوعلی
العهد وافلاطون الاوان مولانا حکیم الدین حبیب
الله الطبیب التونی که مربی دولت بدیع الشان ماست
بکمال قابلیت واستعداد فصول وابواب فروع واصول
این علم شریف را باقسام صناعات فکری وعملی مرتب
ومکمل ساخته ودر مقامات تشریح وتشخیص معضلات
ومبهمات آن بمنطق فصیح وحکمت صریح علم ایقان و
اتقان برافراخته بیت هرکه اوانکشت بر نبضش نهد یابد نجات
اتقان الامر احکامه صح
واستی دست از همه بر ده بقانون شفا مصرع کر بران آید
بتوفیق خدا بیرون برد مصرع دق ز ماه و زردی از مهر و
کبودی از سما مصرع در زمانش غیر چشم دلبران بیمار نیست
ز انک باشد مردمان را دیدنش عین دوا مصرع بنا علی ذلک

شغل طبابت دار الشفائی که عالیحضرت ملکه ملکی الخصال
و والاه جلیله الامال عصمت الدنیاء والدین ملکت آغا
روض الله روضتها در جوار جامع هراة صینت عن تطرق
الآفات باحداث آن موفق شده بیت خاک صحنش چشم
هر غمدیده را کحل البصر مصرع آستانش جان هر بیمار را دار الشفا مصرع
بید مهارت او مفوض کشت تا بیامن انفاس عیسوی
که شربت شفابخش دل رنجور وجلاب خوشکوار جان
رنجوراست ازصحت در مزاوله عمل بمقتضای این علم در
المزاولة المعالجة
تشخیص امراض واسقام وتداوی مرضی خالصا لمرضاة
الله تعالی ید بیضاء موسوی نماید وظیفه طوایف
صحیح وسقیم دار الخلافه انکه دست تصرف مولانا
الکامل المشار الیه را در عروق واعصاب این امر خطیر

مجال عزل ونفوذ داده آنچه براه ورسم آن منسوب
تواند بود بمصلحت واستصواب او متعلق شناسند ودر
عزل ونصب شربت دار وخادم آن بقعهٔ خیر آثار دست
تصرف او را قوی ومطلق دارند مقرر است که چون
از عملهٔ این شغل کما ینبغی تفحص نماید وظیفه کامل بموجب
شرع شریف وشرط واقف کوفته بهیچ چیزی موقوف ندارند
بسجع مصدر بفتح نامهای سلاطین سلطنت آیین
بعز موده بادگار محمد میرزا انشا غود سادات عظام وعلماء
اعلام ومشایخ اسلام وسکنهٔ مساکن ومتوطنهٔ مواطن
بدانند که از ابتداء طلوع افتاب سلطنت این دودمان
مبارک که منشور آن بطغرای جهان آرای وآتیناه الملک
موشح گشته تقلد امور جهانداری در همه وقت تعلق

اختصاص شعبهٔ برومند خاقانی شاهرخی می داشته وهیچ
یک را از ابناء اعمام مجال اقدام بر مداخلت ومشارکت
عمی بوده وچون حضرت والد بزرگوار جمشید اقتدار
وعم نامدار خورشید آثار ما از تختگاه عالم فانی بپادگاه
مملکت جاویدانی نهضت فرموده سرادقات خلافت و
وپادشاهی در سعت جوار رحمت الهی بر افراشتند
ودران مدت حضرت عالی منزلت ما در مسند وکان فی
المهد صبیا بحضور منزاعت زمان صبی وسرور معاشرت
ایام نشو ونما اشتغال تمام داشت سلطان ابوسعید میرزا
رقم تصرف بر اکثر ممالک موروث ما کشیده بر جرئت اقتدار
بلقیس روزگار که زیاده از حد ومقدار او بود اقدام نمود
وبدان قناعت ناکرده قدم عدم انصاف در حدود عرصهٔ

جبلّت اضرار ما نهاد و با لشکر گران و سپاه بی کران متوجه ممالک آذربایجان شده ندانست که

صید را چون اجل آید سوی صیاد رود

بعنایت شامل پروردگار و قوت بازوی کامکار او را بقصاص جرایم سیئه بجزای عمل رسانده والشمس تجری لمستقرّ لها متوجه تسخیر ممالک موروث خود گشتیم و در اثناء راه بمسامع انتباه پیوسته که امیرزاده سلطان حسین بایقرا که از اثر سطوت سلطان ابوسعیدی بکلی ترک مساکن بنی نوع کرده و بر طریق اسلاف خود دست از دواعی فرمان دهی شسته سالها در چول و بیابان متحیر و سرگردان می گشت چون تختگاه خراسان را از مزاحمت غیر خالی یافته بحکم انتهاز فرصت مجمعی ساخته و رایت دعوی سلطنت برافراخته

لمن الملک الیوم و چون شرذمهٔ قلیله که در تحت ظلال
الشرذمة الطایفة من الناس

دولت مجتمع بودند هنوز اسباب انتظام ایشان بر وفق مرام ساخته نشده بود و بر عزم قشلاق از راه تخت سلیمان چون ابر و باد متوجه صوب استراباد شدیم ظفر برمین نصرت اندر یسار و او از استماع این خبر سراسیمه شده با وجود غنایم بسیار که از هر جهت بحیطهٔ تصرف در آورده بود رعایای زیردستان را که و داع آمیز بدکار اند بتکلیفات عنیف و تحمیلات شدید مستاصل کرده اند دست ظلم و بی باکی بنهب و غصب اموال مسلمانان برگشاد و از تمامت مواضع خراسان لشکر نامحصور در هم آورده متوجه مازندران شده و ما با زمرهٔ که هر یک از ایشان شیر بیشهٔ دلاوری و نهنگ دریای بهادری بودند بی تهیهٔ اسباب مقابله و بی ترتیب ادوات مقاتله حضرت

دست جلادت از آستین نجابت بیرون آورده دست بردی
بدو نمودیم که داستان پهلوانی رستم دستان بداستان رفت و
بیمن تایید حضرت اله صورت کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة
باذن الله بظهور آمده عقد جمعیت ایشان پریشان شد و عنان
عزیمت بدست هزیمت داده فرار بر قرار اختیار کردند و بهادران
لشکر فیروزی اثر تکامشی کرده وجهت اخذ الجا و غنیمت متفرق
گشته چون بکثرت عدد بسیار کم بودند در میان سپاهی بدان کثرت
گم شدند چنانچه دشمن و دوست چون مغز و پوست بهم پیوستند
و خویش از بیگانه نمی دانستند و بالجمله هیئات اجتماعی فریقین
از هم فرو ریخته صورت التیام تیسر نیافت و از طرفین عنان
معاودت از معرکه قتال و خصومت مصروف داشته رایت عالی
بطرف بسطام عزیمت فرمود و مخالفان بسرعت سیر از باد

استفاده کرده تا مقام هراه در هیچ منزل توقف و آرام ننمودند
الحماء بحالها والرجل بحاله تا درین ولا اثر آتش ظلم آنجماعت
که دود از دودمان بناء عجزه رعایا بر آورده بودند بر صفحات
روزگار نقش پذیر گشته که رعایا مسکین بتنگ آمده اند
و تنگی طعام نهنگ اند در بند مرحمت جبلی مقتضی اتمام مهم ایشان
گشته بر ذمه همت پادشاهانه واجب و لازم گشت که تداوی
این حادثه فرمایم و ایشان نیز با سپاه فراوان اظهار تجلدی
نموده تا حدود جاجرم پیش آمدند و چون اثر خوف صدمات
ها در انفس که سابقا بعیان صریح مشاهده نموده بودند در
ضمایر ایشان متمکن بود صورت فقذف فی قلوبهم الرعب
بظهور آمده بی آنکه لب فزیر کند نیل بیالا جمعیت
سپاه خود از هم فرو گسسته با معدود چند از جهول بطرف بیابان

وچون که معتز معهود و مفر مالوف ایشان نبود کریختند و
بمقتضای طبیعت و علت جنسیت با سباع و ضباع هزیمت کشته
و طبقات بنی آدم از باس افتعال ایشان امان یافته و در
سایهٔ عدالت ما که مظهر لطف الهی و محض مرحمت نامتناهی است
بحظ وافی و نصیب وافر بهره ور شدند امید بلطایف کرم
سبحانی آنست که اسباب جمعیت و حضور و موجبات رفاهیت
و سرور روز بروز در تضاعف و ترقی باشد لوازم شکر
این مواهب را و وظایف صدقات و مواجب نذور راست
بتقدیم رسانیده جنود دعوات استجابت آیات هم عنان
قوافل لیل و نهار و هم رکاب رواحل عشی و ابکار کردانید
انه علی ذلک قدیر و بالاجابت جدیر باشادت
سلطان حسین میرزا املا فرموده

الحمد لله الذی صدق وعده و نصر عبده و اعز جنده
و هزم الاحزاب وحده و لا شیء بعده اما بعد چون بعطیه ملک
ملک بخش تعالت اسماؤه و توالت الاؤه نقش نگین ما را
جهت انتظام امور ممالک عالم و التیام جمهور مصالح اولاد
آدم برکزید و رقم اِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الأَرْضِ فَاحْكُمْ بَيْنَ
النَّاسِ بِالْحَقِّ بر صحیفهٔ احوال ما کشید بحکم تَوَجَّهْ حَيْثُ شِئْتَ
فَإِنَّكَ مَنْصُورٌ روی همت همایون بهر جا می آوریم دولت
و اقبال بعزم استقبال تلقی می نماید و عنان عزیمت مبارک
بهر جانب که مصروف می کردانیم فتح و نصرت بطریقهٔ
استعجال پیش می آید وَاللهُ يُؤَيِّدُ بِنَصْرِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللهُ
ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ و از اشباه و نظایر این تاییدات انکه
چون برادر اعز اجل سلطان ابو سعید کورکان که پیش ازین

رقم تصرف بر اکثر ممالک موروث ما کشیده بود وسپاه گران
ولشکر بی کران مرتب کردانیده بقصد احاطهٔ ممالک روم
وشام متوجه شد وبعد از حدوث این حال بسمت اختلال
بامور مملکت خراسان متطرق گشته قواعد جبر وعافیت
درمیان طبقات رعیت که ودایع بدایع فطرتند بتزلزل پیوست
بر مقتضی اَرْبَابُ الدُّوَلِ مُلْهَمُونَ بپرتو شعوری از آن صورت
بر ساحت ضمیر آفتاب اشراق افتاده نایره عواطف پادشاهانه
از مهب اَلشَّفَقَةُ عَلَىٰ خَلْقِ اللّٰهِ وزیدن گرفت وبا آنکه بحسب
ظاهر اسباب عزیمت بر وفق مراد منتظم نبود بتلقین الهام دولت
آسمانی که چون پیش خود سپه شکنی باشی یاری ده خویشتن باش
رایت عزم بقوت بازوی أُفَوِّضُ أَمْرِي إِلَى اللّٰهِ برافراخته
از کمال اخلاص وصدق نیت اعتماد بر عنایت حضرت بخشی کردیم

وسمند براق مانند مثل سمندر در آتش ومانند
نهنگ در غمرات دریای اندوه بدل فارغ وصدر
منشرح از حدود دمغول استان متوجه صعیب خراسان
گشتیم ظفر بر جبین نصرت اندربا ز قلاوزی ده لطف پروردگار
و چون ولایت ابیورد ونسا مضرب خیام استیلای ابطال
رجال ما گشته میرعلی که از قبل برادر رشاد ایمه لشکرهای کابل
وبدخشان وخیلی وضلالان را سر کرده با یراق تمام در مشهد
مقدسهٔ رضویه علی الحال بها التحیه والسلام متمکن بود از آسیب
باس وسطوت بندگان دولت ما بطرف هراه گریخته تا تواوحسن
ملک وبینطیر وجمعی دیگر از امرا وسرداران با غلبهٔ کثیر از جبل
وحصیر حشر کرده متحصن شدند و چون رایات ظفر آیات متوجه
سرخس شد عزیز ند سلطان احمد با امراء سمرقند لشکرهای ماوراء النهر را

وترکستان زیاده از چهل هزار سوار مکمل نفادن حوت چون
باد از آب جیحون گذرانیده در ناحیت مرغاب بترتیب کارزم
وپیکار مشغول شدند واز سر کریمهٔ وَاِن یَشَأ یُذهِبهم وَیَأتِ
بِخَلقٍ جَدیدٍ غافل مانده ندانستند که ؛ کل جو بر باد شد آن شوکت
خار آخر شد ؛ وصورت آنکه چون از اتفاقات حسنه که دولت
بحقیقت عبارت از انست پدرش سلطان ابوسعید میرزا که از صیت
صولت دولت روز افزون ما کارش رو بتراجع نهاده بود
در مقام قراباغ شکستی عظیم یافت وباوجود لشکرهای بیکد
آراسته زیاده از سیصد هزار سوار جرار که نطاق وهم بکنه کیفیت
براق آن محیط نشدی عنان کشورستانی از عرصهٔ جهان فانی
بگردانید واز وصول آن خبر سلک ترتیب سپاه توران
زمین از هم گسسته فرار بر قرار اختیار کردند وبرادرش

سلطان محمود با بقایای لشکر عراق معاودت کرده متوجه
هراة شد ودر حدود ولایت جام معتمد الملک نظام الدین ولی
بیک جاندار با فوجی از بهادران خون آشام شرب جمعیت
ایشان را بخاشاک تفرقه مکدر ساخته غنایم بی نهایت وَمَغانِمَ
کَثِیرَةً یَأخُذُونَهَا گرفتند وپیاده در هراة بقصور آنک امراء صورت
اجتماعی نقش بست وهر نوع تخیلات کرده رایتی برافراخت
اما هنوز آرام ناگرفته از دست برد مبارزان لشکر فیروزی
اثر پای قرارش از جای برفت وطریق هزیمت بجانب سلامت
معتقر شناخته روی ادبار بصوب خوارزم نهاد ؛ مخالفان همه را
یک بیک بدولت ناز جانه در رفتن آخر الزمان افکند بیت
یکی بر دو یکی را فلک بخنجر تیز ؛ گلو برید یکی را ز خان ومان برکند
وچون از عنایت بی غایت آفریدگار جلت آلاؤه وعمت نعماؤه

صوت نهمت فزای اِنّا فَتَحْنا لَکَ فَتْحاً مُبِیناً از جلوه گاه وَکانَ
حَقّاً عَلَینا نَصْرُ المُؤمِنِین روی نمود و سوره نصرت غای
اِذا جاءَ نَصْرُ اللهِ وَالفَتْح طراز لوای ظفر نگار گشت همگی همت
عالی نهمت تصمیم یافت که طبقات خلایق بعد از تزاحم زحمات
حوادث متفرق حظ آسایش ضامن بسیار بخشایش در سلک
انتظام داده وظایف دعای دولت روز افزون بتقدیم
رسانند والحق سریر سلطنت اکنون کند سرافرازی ۵
که سایه برسرش افکند خسرو غازی ۵ این فتح نامه همیون لازال
مبشراً فی اَقطارِ الرُبعِ المَسکُون در قلم آمد سادات عظام و علما
اعلام و مشایخ اسلام کثرهم الله تعالی فیما بین الانام و حکام
و داروغگان و اصول و اعیان و ارباب و کدخدایان ولایت
فلان احسن الله احوالهم باید که از استماع این بشارت عظمی

و موهبت کبری مواد بهجت و سرور و امداد مسرت و حضور
متضاعف گردانند و شکرانه این نعمت را که باعث شکر متضمن
صلاح حال عالمیان است حسب الاستطاعه صدقات بمستحقان
رسانند و بعدل کامل و احسان شامل ما مستظهر و امیدوار
بوده از سر اطمینان خاطر و جمعیت باطن و ظاهر و مهم خود
مشغول باشند و من الله المعونة والتایید عمر

فقـــــــرهٔ ثانیه

آنچه از زبان اکابر زمان و ارکان دولت را نتیجه البیان
عنان بنان بصوب آن تافته بسم الله الذی علم بالقلم
علم الانسان ما لم یعلم بعد از سپاس حضرت منشی ما هو مکتوب
من الفرقان و التنزیل یعنی منشی صحیفهای لاریب
تصنیف کن رسایل عیب که عنوان مکاتیب کمال و تاریخ

رسایل مفضل و افضال است تحفیف کن رسایل عیب
و پس از درود اعلام نمای ماهو مزبور فی صحف التوریة
والانجیل که نبوت راوی است آن نامه درمشت است
که هست از حرمت آنرا مهر بر پشت که فاتحهٔ مقالهٔ جلال و خاتمهٔ
رسالهٔ نبوت و رسالات و آل کرامت مآل او که ماکتب القلم
علی صحایف الآمال انشاء الاحوال ابد بر صفحهٔ این صحیفه
مکتوب می گردد که در دیباجهٔ رسالهٔ منشا الانشا سمت سبقت
یافت که اکابر و اعالی را بخامهٔ مشکین شمامهٔ حضرت مخدومی
مرحومی استادی وسع الواسع وشغة مضجعه اضباح تمام بود
و اکرم مکاتیب مرتب را احاطه بتمامی نتایج قلم بلاغت رقم آن
حضرت درین باب متعذر می نمود از ایراد آنچه بمطالعهٔ آن
استعداد یافته بود بقدر مقتضای وقت گزیر بود دستعینا

بفیض الجود واجب الوجود و این مفتره مشتملات
بر عنوانی و دو اعلام و خاتمهٔ **عنوان**
در ایراد آنچه طبقهٔ انام بحکام ایام عرض نموده اند مودی
در دو سطر **سطر اول** از زبان بعض از اکابر
زمان که عرضه داشت بر سبیل کتابت نموده اند
از اشادت شیخ شاه رحم الله بسلطان ابوسعید میرزا نوشته شده
کشایش مقال بستایش خجسته مآل حضرت پادشاهی که پادشاهان
اسلام را که بندگان بدگز بلهٔ اوپند قوت و قدرت ضبط و
سیاست ارزانی داشته تا بحکم وانزلنا الحدید فیه بأس شدید
ومنافع للناس دست تسلط قوی از ضعیف کوتاه می گردانند
و نایرهٔ ظلم ظالمان از بزلال معدلت و مرحمت خود منطفی
و منتفی می سازند و لله الحمد و المنه که حضرت خاقان صاحب

قرآن را حصول این توفیق رفیق گشته و تیسیر این سعادت
مساعدت نموده و از کلیات این امور که التفات بتدارک آن
از واجبات می دانند قصهٔ ولایت زاوه و محولات است که بسبب
افساد ظلمهٔ بی عاقبت اختلال باحوال اهالی آن حوالی راه
یافته و ظلمهای فاحش باوضاع سکان آن مواضع پیوسته
چنانچه قریب دویست هزار آدمی شکسته ریخته روی عزیمت
بصوب هزیمت نهاده اند نه روز و نه روزگار نه صبر و
نه ذلک و چون غیر از سایهٔ مرحمت و معدلت حضرت
پادشاه اسلام ظل الله علی کافة الانام پناهی و آرامگاهی
نمی دیدند با وجود خوف برودت هوا و کثرت برف و سرما
در مبادی فصل شتا جمعی کثیر از ارباب و اهالی آنجا طی مسافت
بعید که قریب بدویست فرسخ شرعی تواند بود اختیار

نموده افتان و خیزان متوجه شدند که دست تضرع و انکسار
در دامن دولت و اقتدار آن حضرت بازده فریاد لَا طَاقَةَ
لَنَا الیَومَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ بایوان کیوان رسانند هر آینه
بحکم اَلرَّاحِمُونَ یَرْحَمُهُمُ الرَّحْمٰنُ اِرْحَمُوا مَنْ فِی الاَرْضِ یَرْحَمْکُم مَنْ
فِی السَّمَآءِ مراحم بی نهایت خسروی شامل درویشان گردانیده
ملتمس ایشان را بسمع رضا اصغا خواهند فرمود و عنان عنایت
بصوب اطفاء این نایره معطوف خواهند داشت والتوفیق
من الله تعالی از زبان شیخ یحیی ولد شیخ زین
الدین خوافی بهمان پادشاه نوشته بوده
بار خداوندی که بحکم وَسَخَّرَ لَکُمْ مَا فِی السَّمٰوَاتِ وَمَا فِی الاَرْض
وجود کامل خسروان دادگستر دین پرور را سبب انتظام
عالم و موجب التیام احوال بنی آدم داشته و حضرت صاحب

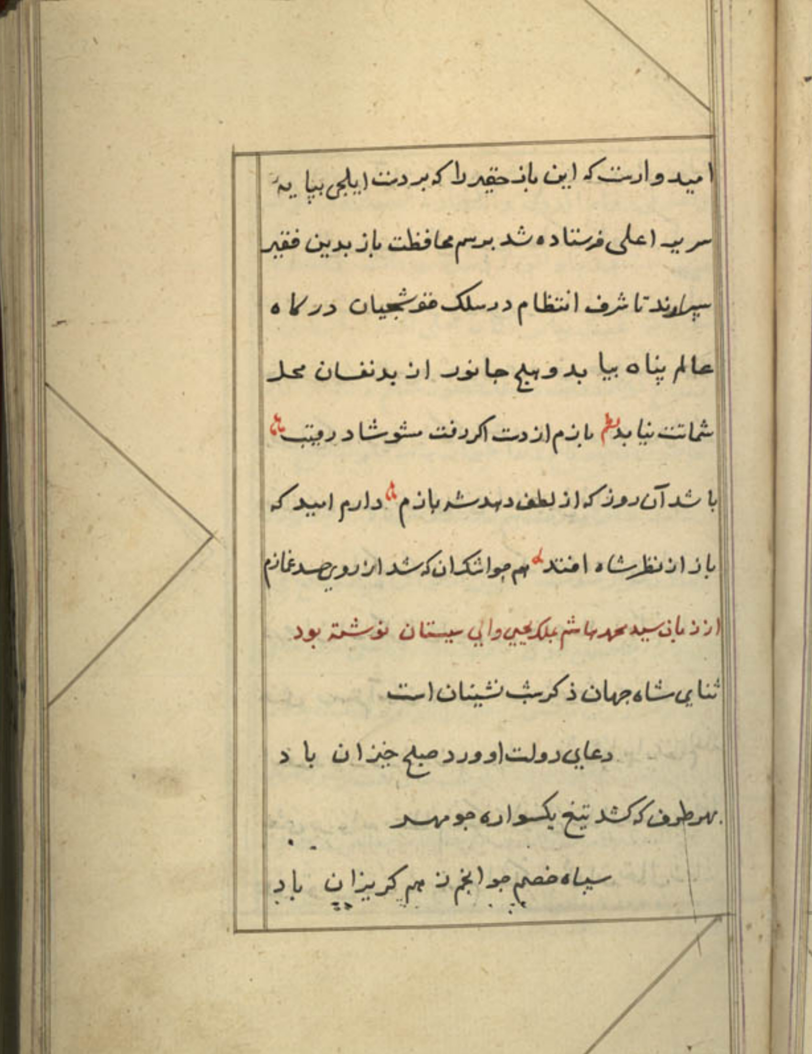
قران آخر الزمان را بواسطهٔ مضد مزیت وعلو منزلت از
اشباه واقران برگزیده وبزیادتی شوکت وحشمت وافزونی
اسباب دولت ورفعت وسرافراز گردانیده تا بیمن وجود
شریف آن مؤید کامکار عرصهٔ جهان درسایهٔ امن وامان
وپناه عدل واحسان آرام یافته چنانچه باوجود اختلال
واستیصال کلی که بعد از دوسال درین حوالی بسبب غلیان
مواد مرض طاعون درصدد وقوع بود باندک زمانی
صورت یحیی الارض بعد موتها روی نموده باز بوتیرهٔ قوام
واعتدال بلدةٌ طیبةٌ ورب غفور آمد وسعی جمیل وزیر خبیر
صاحب تدبیر خواجه قطب الدین طاوس در دارایی رعیت
ومعمودی رعیت چون درحقیقت اثر تربیت ومرحمت
پادشاه عادل است که درباره زیردستان بیچاره ارزانی

فرموده اندو زمام اختیار بید قدرت ذاتی که در
گذاردن وبرآوردن مهمات وحاجات مستمندان ومحتاجان
هیچ گونه تهاون وتقصیر روا نمی دارد سپرده اند هرآینه
برکات آثار آن بروزگار همایون باز گردد وبر کافهٔ
مؤمنان واجب ولازم آید که شکرگذاری این نعمت را
در وظیفهٔ دعای دولت روزافزون پادشاه ربع مسکون
بیفزایند بیت الٰهی تو این شاه درویش دوست ٭ که آسایش
خلق در ظل اوست ٭ بسی بر سر خلق پاینده دار ٭ بتوفیق
احسان دلش زنده دار ٭ از زبان امیر سید محمد هاشم
مدظله العالی که بیگلربیگی والی سیستان نوشته بوده

ای باغ وجود را عمارت کرده   زحمت سر بدسگال بار آورده
تو میوهٔ عیش چین که بدخواهانت   از بادبوعینه بر ناخورده

در عمارت قصر عالی باغ جهان آرای شاهی که مهندس
رای جهان آرای حضرت خلافت پناهی بحکم وَاسْتَخْلَفَكُمْ
فِي الْأَرْضِ و اسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا با بداع انواع بدایع و تکلفات
آن ملهم گشته بود بدستیاری رای سرکاران امین و بنایان
آن با دیگر بین که هر بامداد چون معماد کرهٔ زمین از
برای استعمار ممالک خاک قدم بر سر دیوار افلاک می نهد
هر کس در هر عمل که مخصوص اوست داد مهارت و چابک
دستی میدهد با ندک زمانی کار جهانی ساخته شده از
کمال دقایق صنایع و لطایف بدایع بمثابهٔ که ناظرین
در اقالیم سبعه نظیر آن ندیده و قوت سامعه در عالم عناصر
اربعه نبود از آن نشنیده ای منظر رفیع ندانم چه منظری
قصر فلک نبوده و فیروزه پیکری با نزهت لطافت تو نگردد سپهر
هرگز بطاق قصر وی محقر قیصری وصفت چهار طرف آن باغ
بهشت آیین که با نواع اشجار میوه دار و غیر آن از سرو
و صنوبر و بید و چنار و اجناس آرایش چمنها و بساتین غیرت
فزای روضهٔ سپهر برین گشت مقدور تحریر رقم مصوران
و تقریر رقم قلم گذاران نیست جمنا چو باغ جنان رات شد
شه کامران هرم محوات شد از زبان سید ابوالحسن کربلایی که
بپادشاه مذکور نوشته در وقتی که ایلچی بطلب باز او فرستاده بوده اند
مسهد نوازش خسروانه که از سبار قبول طایر جان پیمان
به پر و بال لطف و احسان پرواز نموده بود در همایون تر
زمانی سایهٔ عاطفت گسترانیده صفیر این نظم دلپذیر بگوش
الصغیرة الاصلحونا لطایر
هوش رسانید که چون رای پادشاه هوای شکار کرد او البلطف
صید دل دوز بکار کرد وچون سر پنجهٔ شاهین محبت و مخلب

عقاب حرص دلبستگی در نگاه داشت این باز نیاز تعلق و
تودد تمام داشت کبوتر دل مانند مرغ نیم بسمل در
اضطراب آمده گفت سوار چابک ابرو کمان بتوانداز
در آهوی دل ما چرغ می پراند باز اما شهباز بلند پرواز
همت دولت امتثال بر طبل انقیاد زده سمند اهتزاز
و شادمانی در میدان نشاط و کامرانی راند و در
شکارگاه دولت و فضای دلکشای صحرای رغبت
بهوای صید التفات خاطر شاهانه طوطی بیان و
بلبل زبان آواز استبشار برکشید که نظم
دولت رفته دیرین برآمد بازم ؎ شاه من چون بعنایت
طلبیدی بازم ؎ منم آن باز که بی شمع جمالت شب و روز ؎
همچو پروانه دل سوخته در پروازم ؎ و مع ذلک



امیدوارست که این باز حقیر را که بر دست ایلچی بپایه
سریر اعلی فرستاده شد برسم محافظت باز بدین فقیر
سپارند تا شرف انتظام در سلک قوشچیان درگاه
عالم پناه بیابد و هیچ جانور از بدنشان محل
شماتت نیابد نظم بازم از دست اگر رفت مشو شاد رقیب ؎
باشد آن روز که از لطف دهد شه بازم ؎ دارم امید که
باز از نظر شاه افتد ؎ هم چو اشکان که شد از روی حسد غازم

از زبان سید محمد هاشم بلکبیگی والی سیستان نوشته بود

ثنای شاه جهان ذکر شب نشینان است
دعای دولت او ورد صبح خیزان باد
بهر طرف که کشد تیغ یکسواره چو مهر
سپاه خصم چو انجم ز هم گریزان باد

امنتم بالله و آیاته که صبح و شام وظیفهٔ دعای دولت
ایام عالی حضرت معالی منقبت ممالک پناه ملایک
اشتباه شاه و شهریار موید مظفر سعادت یار
نور حدقهٔ شاهی و شهریاری و نور حدیقهٔ خسروی
و هرمان گذاری انکه گر رستم بود مرد نبردش فی المثل
در کمان و دست و تیرش چنبر ماند چو چرخ زال.
وانکه هرکس را رسد یک روزه خرج مطبخش
در جهان از فکرنان این بود پنجاه سال حاتم جهان
بخش رستم آسمان رخش اردشیر شیر شکار.
اسفندیار روز رزم و پیکار نظم فَدَیْنَظِمُ بِهَا یَبِه نِظَامُ الملک
یجتبی بر وَابه عِظَامُ المُلکِ لایُخطِیُ قَطّ لَوتَصَدّی غَرَضًا
عَنْ قَوسٍ قَضَایَةٍ سِهَامُ الملکة خلدالله تعالی زمانه

واعز فی دوام الدولة والسعادة انصاره واعوانه
مرتب است و رجا واثق که رشتهٔ مرادات و کشتهٔ
سعادات عمت بیامن الآیه علی الدوام اسباب
ارتفاع لواء دولت در سلک حصول منتظم دارد و آثار
مفاخر شهریار نام دار طراز مآثر ملوک رفیع مقدار
گرداند ز آفتاب رخت نیم روز روشن باد که باوجود تو
آن ملک را هزار صفات و چون از تواتر اضیاد بسامع جاه
این دیار که بر مقتضی محوای انا وجدنا آباءنا علی امة وانا علی
آثارهم مهتدون بدستور که علی ممر الدهور از صنادید آن
خانوادهٔ مبارک معهود بوده همگی همت عالی نهمت بر سلوک طریقهٔ
مرضیهٔ التعظیم لامر الله والشفقة علی خلق الله مقصور و محصور
میدارند و در جمیع احوال و ازمان بر طوایف امرا داشان فیه با

افاضت آثار مکرمت واحسان می‌فرمایند هر اینه واسطهٔ ابقاء ذکر جمیل ورابطهٔ ابقاء
اجر جزیل و ذریعهٔ مباهات ومفاخرت وموجب ناموس دنیا وآخرت خواهد بود و ذلک
فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم بعد هر چند کرم آموختن کار از
شطار ناب عقل دانشمندیست اما چون متصورات که بواسطهٔ کثرت توجه واشتغال
بکلیات امور جاه وجلال صورت جزئیات مطالب ومآرب فقرا و درویشان در حجاب
ذهول ونسیان ماند بنا علی ذلک اقدام اقدام بر بساط انبساط نهاده بوقوف عرض رساند
که سابقا در زمانی که دار الملک هرات لا زالت فی ظلال دولته وایالته العالی محروسة عن نظر الحوادث
والآفات از فر قدوم سعادت معادت فرخندهٔ حضرت غزای فضای روضهٔ بر بنه گشته بود مهو که
سوگ بعد او بل از جمیل سایر نذورات ومفتوحات اصاف مصالح واسباب لنگر خانه خاص حضرت
ولایتمآب هدایة انتساب شیخنا وشیخ الاسلام الاعظم البحر الخضم والطود الاشم نور الله مرقده
نور افزوده بود و کرة اخری از کمال اعتقاد بمزید تاکید تجدید آن فرموده و در طریق وصول آن بتوجه خادمی
از مجمع ولایة اشارت رفته است حکم الامور مرهونة باوقاتها امضا آن عزم را انشاء الله تعالی آنحضرت موقوف

زانش فکرت چو پریشان شوند ۸ با ملک از جملهٔ خویشان شوند
پیش و پس بار کبریا ۸ پس شعرا آمد و پیش انبیا
وچون از زمرهٔ ناظمان درر غرر منظوم که بوجه حسن رتبهٔ شعر شوی رسانیده
و در هر وقت متصدی تدوین دواوین و متوجه تالیف اشعار سحر آیین گشته
مرتضی اعظم سخن آرای عجم خسرو اصحاب فضل و کمال عماد بنیان عصمت و جلال
حافظ سور صور معالی ناصر مخترعات اشعار خیالی سید کمال الدین زلالی
بحلیهٔ تفوق و ترفع بنوعی متحلی و آراسته است که زواهر جواهر خاقانی
که در عقود الفاظ و معانی بنیان فصاحت و بلاغت نظام تمام یافته
ریزه دانه ایست از کار ذخار فضایل او و روایح دقایق و لطایف مثنوی
گر از نسیم ریاض فردوسی بمشام افهام خاص و عام میرسد شمه ایست از نفحات
لطف شمایل او بیت در دو بیت فرد و اندر قطعه معدوم المثال
در معانی و در مثنوی ضرب المثل ومع ذلک درین مدت بیان مقاصد قصایدش را

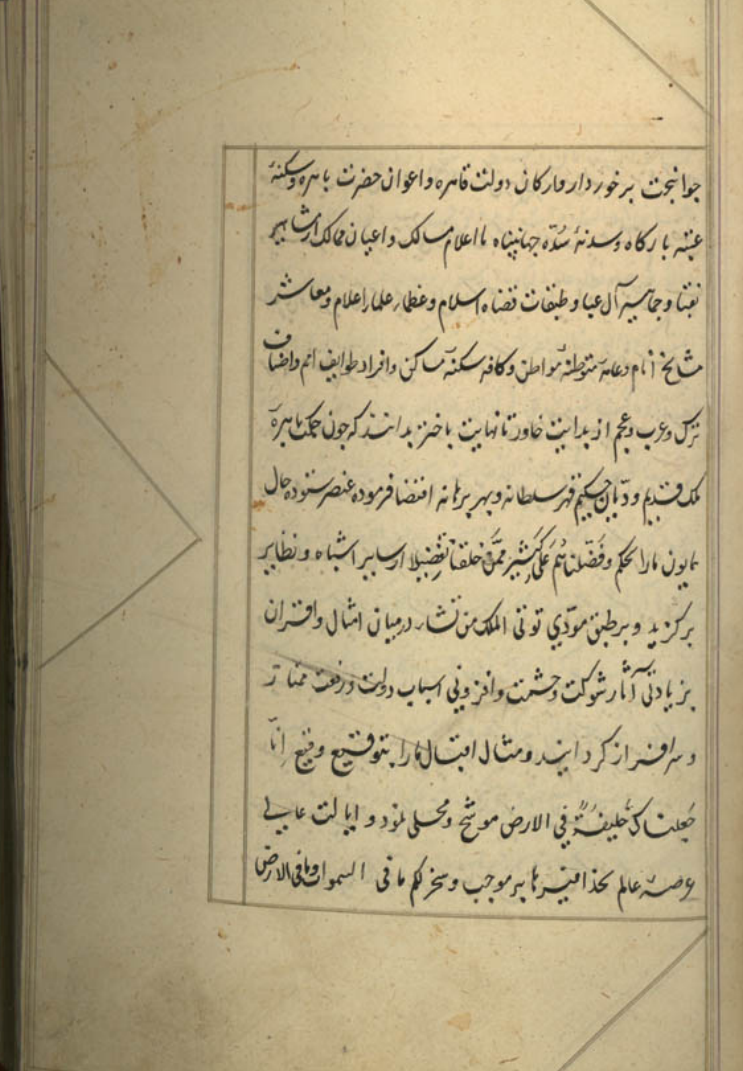
درادا مواجب مناقب این خاندان سلطنت انتظام بیرون از حیز
مکنت عقول و اوهام بوده و بند ترجیعات سخنان دلپسند برش در
آزاء لوازم مراسم شکرگذاری این دودمان خلافت نشان در زبان زمان
احسن ما قیل و خیر الکلام نموده بنا بر محض لطف و مرحمت پادشاهانه
چنان اقتضا فرمود که سید مشار الیه را که از دیوان موهبت آلهی
مثال اقبالش بتوقیع وقیع اکمل الفصحاء المتکلمین موشح و محلی آمده
و خلعت منقبتش بطراز اعزاز املح الشعراء المتاخرین زینت و بها
پذیرفته از سایر سخنوران و فضل گستران برگزیده بعنایات خاص
و مزید اختصاص ممتاز و سرافراز گردانیدیم و ریاض احوال او را
بزلال عنایت و افضال شاهی و خسروی منضور و مروی داشته
نفحات گلزار اعتبارش بمشام مستنشقان روایح اشعار ابرار شعار
رسانیدیم تا ثمرهٔ مراعات حقوق حق گذاری او مترتب گشته

شجرهٔ طیبهٔ جهانگامی ما آب نیک نامی یابد لاجرم موجب
مواهب خسروانه شامل حال و مآل او فرموده اسم ترخانی که از دفع
حوادث و ملمات چون حرز یمانی است بر او اطلاق فرمودیم بسبیل ممکنان
از اقارب نامدار و فرزندان کامکار و امراء دولت و صدور با حشمت
و اصحاب دیوان و حکام و داروغگان و مستحفظان سبل و منن و عاملان
قصبات و مدن و سرخیلان احشام و شحنگان ایام و تمغاولان و تمغاجیان
دار الملک هراة و سایر ممالک محروسه صینت عن الآفات آنکه چون مشار الیه
بر طریق تجار بوادی و بحار اجناس و ظرایف امصار و بلدان و تحف
و منسوقات اطراف و اقطار جهان الی ما بلغ نقل و تحویل و تفویض و تبدیل
نماید قطعا و اصلا بهیچ وجهی از وجوه بعلت تمغا و زکوة و سلامانه و سوغات
مزاحمت و تعرض نرسانند تا متابعت شرایط مبایعت بی تشویش و نقصان
تواند نمود و در جمیع مراحل و منازل و مراحل وظیفهٔ اکرام و احترام مرتبه

داشته فواید صحبت او را مغتنم شمرند و شاغل دلیل پیشوای عزایم او گردانیده
از مواضع مخوفه بسلامت بمأمن رسانند و اگر چیزی از جهات و تعلقات
او غایب و نابت گردد باحضار آن اهتمام مرعی داشته بعلت نعلل و تساهل
منغص حال و منقص مال او نگردند جماعت ایلجیان و تمامت یامجیان بر موجب
مقرر داشته چهارپایان خاصه او و هیچ یک از عامه متعلقان و همراهان او
بالاغ نگیرند و در جمیع امور و اوضاع مراقبت حال او نموده شکر و شکایت
او را در عتبه بارگاه فلک احتشام اثر تمام شناسند الی آخره

نشان سلطان حسین میرزا در باب ترخانی آقا محمد روز افزون برادر
آقا علی سر سیاه پوشان ما از سند دادن

بالقدرة الشاملة الکبری من ولی الحسنات و القوة الکاملة العظمی رفع البعض
فوق البعض درجات زمره خاندان سلطنت و فرقه دودمان خلافت و اصول
شجره کیانی و فروع دوحه خسروانی از برادران اجله سعادتیار و فرزندان



جوانبخت برخوردار و ارکان دولت قاهره و اعوان حضرت باهره و سکنه
عتبه بارگاه و سدنه سده جهانپناه ما اعلام مسالک و اعیان ممالک از شاهیر
نقبا و جماهیر آل عبا و طبقات قضاة اسلام و عظمای علمای اعلام و معاشر
مشایخ انام و عامه متوطنه مواطن و کافه سکنه مساکن و افراد طوایف امم و اصناف
ترک و عرب و عجم از بدایت خاور تا نهایت باختر بدانند که چون حکمت باهره
ملک قدیم و دیان حکیم قهرمان سلطنت و بهرمان افضال فرموده عنصر ستوده خصال
همایون ما را الحکم و فضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا از سایر اشباه و نظایر
برگزید و بر طبق مؤدی تؤتی الملک من تشاء در میان امثال و اقران
بزیادتی آثار شوکت و حشمت و افزونی اسباب دولت و رفعت ممتاز
و سرافراز گردانید و مثال اقبال ما را بتوقیع و قیع انا
جعلناک خلیفة فی الارض موشح و محلی نمود و ایالت عالی
عرصه عالم بحذافیرها بر موجب و سخر لکم ما فی السموات و ما فی الارض

جمیعا جوانب ما منوط فرمود و اِنَّ الارضَ لله یُورِثُها مَن یَشاءُ مِن عِبادِه
و پیوسته مرافقت عنایات الهی و افاضت برکات نامتناهی مناظم اوضاع
سلطانی و شهریاری و مجاری احوال جهانگیری ما بر اعالی درجات نظام و اقاصی
مراتب انتظام تیسیر می یابد و از لطایف کرم ربانی و طرایف نعم سبحانی
دولت سلطنت و جهانبانی ما را وجوه استقامت و شمول وسایل استدامت
و صنوف ارتفاع مجد از اسباب ثبات و بقا بعیان از صحایف مشاهده میرود
هر چه اسباب جهانداری و امر خسرویست ۞ دولت ما را بحمد الله مهیا کرده اند
وانچه از باب جهانگیری و کار سروریست ۞ از ازل ما را ندا انا فتحنا کرده اند
ما نیز بر مقتضی فحوای بالشکر تدوم النعم برای استیفای این هدایای
جلیله و استیفای این عطایای جزیله از مبادی رب قد آتیتنی من الملک
تا امروز بر حسب اَحسِن کما اَحسَنَ الله الیک نصب العین ضمیر منیر ساخته ایم
که با صایب رای مملکت آرای و سیاست تیغ ظفر نمای کشورکشای

بساط امن و امان در بسیط زمین و زمان ممهد باشد
و قانون عدالت و مرحمت که بر وفق فرموده بالعدل قامت السموات
و الارض قوام نظام عالم بالتمام بان استقرار و دوام یافته و در میان طبقات
امت که ودایع صنایع فطرت اند منتشر گردد الحمد لله الذی هدانا
لهذا و ما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله و چون ریاض بارگاه جهانپناه ما
که جنة عرضها السموات و الارض صفت من سعت اوست نهال اخلاص
بندگان مخلص و گلبن دولتخواهان متخصص بر حسب اقتضای و ایده بجنود
لم تروها آرایش یافته و صحن زبرجد فام درگاه گردون اشتباه ما
بانوار و ازهار چاکران صافی نیت و خدمتگاران وافی طویت بشارت
نصرت انتما هو الذی ایدک بنصره و بالمؤمنین زیب و زینت
گرفته مراسم حقوق حق گذاران بحکم انا لا نضیع اجر
من احسن عملا و مکافات مواجب خدمتگاران بر حسب هل جزاء الاحسان

الا الاحسانی ازموجبات دولت روزافزون ومقتضیات اسباب
خلافت همایون تواند بود خصوصا زمرهٔ که بمیزان تجربه ومیدان
امتحان خلوص عقیدت ومواداری ایشان رابظاهر وباطن
درجمیع مواقع ومواطن قرة بعد اخری کالبدر فی الاشتهار
بوده وصدق یکدلی وجانسپاری ایشان درسوانح مهمات دولت
ومملکت کالشمس فی نصف النهار نموده چون صدر رفیع القدر بدیع الشان
حسیب ونسیب مشاهیر جماهیر زمان شمس الدین محمد آقا روزافزون
که عصرها وقرنها اسلاف اشراف او درین خانوادهٔ همایون کابرا
عن کابر حلقهٔ یکدلی درگوش وغاشیهٔ یکجهتی بردوش داشته اند
وپیوسته بانظار عنایت آثار خسروان جمشید اقتدار این دودمان
بزرگوار علی تفاوت الدرجات ملحوظ ومحظوظ گشته
درتمامت حدود مازندران که چرخ کبود جامه ازتیغ بردلانش
درخون کشیده دامن برافتاب زردی

معظم جنود وجیوش وسرسپاه سیاه پوش بوده اند
وشیرعرین ازبیم ایشان بیشه نشینی گذاشته صبا وشمال را
مجال آمد شد دران محال محال مینموده واونیز بنفس نفیس خود
که ازکمال کیاست وفراست ووفور درایت وهدایت قصب السبق
ازخردمندان دانش پژوه وسرخیلان صاحب شکوه ربوده
علی الدوام برمقتضای انا وجدنا آبائنا علی امة وانا
علی آثارهم مقتدون اقتدا بسنت سنیهٔ آبا واجداد امجاد
انجاد خود نموده حقیقت انه من عبادنا المخلصین ازصفحهٔ صحیفه
ناموس اوظاهر وانوار وفا وثبات که صفت ساکنان دار السلامه واما ان کان
من اصحاب الیمین فسلام لک من اصحاب الیمین است ازچهرهٔ فرخنده آثار او باهر وچون
بشهادت نظر دقیق واشارت ارباب عیان وتحقیق اعتضاد یافته که لعاو علیات ازلی
ومساعدت سعادت لم یزلی هرکس را که فاید هدایت لقد صدق الله رسوله الرؤیا بالحق

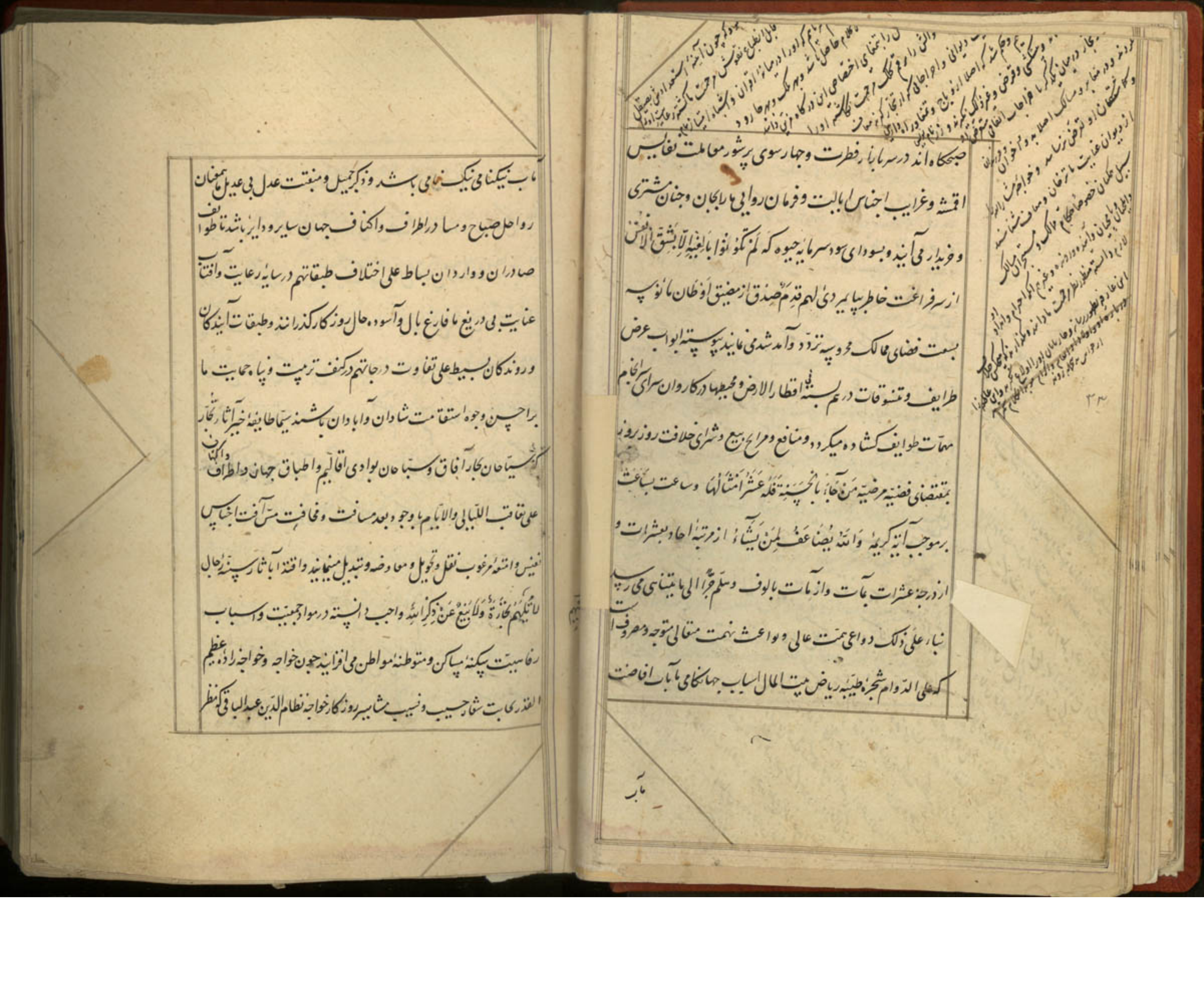
لَتَدخُلُنَّ المَسجِدَ الحَرامَ اِن شاءَ اللهُ آمِنِینَ برفعت مقصد وعزت مطلب از سایر
بنی نوع ممتاز گرداند ابواب فتوحات بر روی روزگار خود مفتوح دیده تحصیل
علو منزلت وادراک دولت دنیا و آخرت مطمح نظر همت سازد و هر چند
موانع متنوع مِن بَینِ اَیدِیهِم سَدًّا وَمِن خَلفِهِم سَدًّا بر مثال جبال
اُحُد بحوالی مدینهٔ احوال او محیط گشته باشد قطع شواغل بلاطایل کرده
عنان قصد و ارادت بدلالت وَلِلّٰهِ عَلَی النّاسِ حِجُّ البَیتِ وهدایت
اَوَلَم یَرَوا اَنّا جَعَلنا حَرَمًا آمِنًا بصوب ساحت بارگاه پادشاه
حقیقی وعتبهٔ رسالت پناه حضرتی که قبلهٔ توجه سالکان آگاه وکعبهٔ امانی
و آمال سایران الی الله وفی الله است مصروف ومعطوف گردانند که ع
کار درگاه خداوند جهان دارد و بس ع وبر سنونی دولت آسمانی
که سُبحانَ الَّذی اَسری بِعَبدِهِ لَیلًا مِنَ المَسجِدِ الحَرامِ اِلَی المَسجِدِ الاَقصی
محل احرام بیت الله الحرام وروضهٔ رضیهٔ رسول علیه الصلوة والسلام

با قافلهٔ نیاز بر ناقهٔ شوق بسته و هودج ارتحال بر بختی استعجال
نهاده بسعی جمیل از سر صفا طی بوادی مجاهدت اختیار کنند و صدای
صلای اِهبِطُوا مِصرًا فَاِنَّ لَکُم ما سَاَلتُم بگوش هوش شنیده
از وحشت جای حادثه وابتلا بخلد آباد مَن دَخَلَهُ کانَ آمِنًا
رسد وَاللهُ یَهدی مَن یَشاءُ اِلی صِراطٍ مُستَقِیمٍ مصراع
وین کار دولت است کنون تا کرا رسد ع رجا واثق و وثوق صادق
که لطیفهٔ قدسی وجاذبهٔ قدوسی ارشاطی وادی ایمن مراد خبری
داده همگنانرا بکعبهٔ نیل وصال که خلیل اخلاص در حرم اختصاص
برفع اساس آن قایل گشته واصل گرداند وفی الجمله چون مشار الیه را توفیق
رفیق گشته نظر التفات از جمال کتایف فانی بگردانید واقدام اعتنا و اهتمام در
طریق اجتهاد نهاده وذٰلِکَ فَضلُ اللهِ یُؤتیهِ مَن یَشاءُ وَاللهُ ذُو الفَضلِ العَظیمِ حوایج سنیهٔ کرم
در سایهٔ عنایت و آفتاب مرحمت وعاطفت با نیل مقاصد خود فایز و مستعد



کردد معاطف عواطف پادشاهانه نسبت بحال او در اهتزاز از
آورده اسم ترخانی که در ربع حوادث حرز یمانی است بر وا طلاق
نمودیم و او را مرکاب نوازش بی دریغ رحمت غنیمت داده
مفتخر فرمودیم که فرزندان کامکار و امرا نامدار و صدور
علیه مرتبت و وزرا صاحب خبرت و حکام و داروغگان و
عمال و مباشران و کوتوالان قلاع و کلانتران بقاع و مستحفظان
طرق و شوارع و عاملان قری و قصبات و مدن و تمغاولان و شحنگان و
تمغاجیان ممالک محروسه عموما و دارالسلطنه هراة و ولایت استراباد خصوصا او را
مشمول عنایت و تربیت و ترخان کردهٔ التفات و عاطفت ما
دانسته بهیچ باب از و باج و تمغا نطلبند و بار او گشایند و تکلیف
خربداری نکنند و این عارضه را در بارهٔ او مخلد و مؤبد الی آخره
وایضا در باب ترخانی خواجه زاده یوسف مصر تجارت خواجه عبدالباقی شروانی

اصول شجرهٔ دین و دولت و فروع دوحهٔ ملک و ملت از برادران جمشید آیین
بهرام انتصار و فرزندان خورشید جبین سعادت یار ابقاهم الله تعالی
و رقایم مدارج العلی و امرا نصرت شعار ظفر قرین و صدور
منشرح الصدر صدرنشین و وزرا آصف صفوت صایب
تدبیر و نگهبان رایت قلم روشن ضمیر و حکام حدود و اطراف
امم و داروغگان حواشی و اکناف عرب و عجم و کوتوالان حصون
و قلاع معموره و کلانتران اماکن و بقاع مشهوره و سرخیلان احشام
با احتشام و تمغاولان ایام خجسته فرجام و عاملان جمیع قصبات و
مدن و مستحفظان تمامت معابر و سفن و شحنگان سیاست شعار سلطانی
و زکوة چیان کارگذار دیوانی از بدایت خاور تا نهایت باختر بدانند
که چون تاجران مسالک قضا و قدر و معاملان ممالک بحر و بر که از برای آرایش
جهان و آسایش جهانیان بیداران بیدا اسحرگاه و شب زنده داران صحرا



جبهکاه اند در سر بازار فطرت وچهار سوی پرشور معاملت نفایس
اقمشه وغرایب اجناس ابالت وفرمان روایی ها رایجان وجنان مشتری
وخریدار می آیند وبسودای سود سرمایه جیوه که لم تکونوا بالغیه الا بشق الانفس
از سر فراغت خاطر بپا پیر دی لهم قدم صدق از مضیق اوطان مالوف بـ
بسعت فضای ممالک محروسه تردد وآمد شد می نمایند پیوسته ابواب عرض
طرایف وتنسوقات در ربع مسکون اقطار الارض ومحیطها در کاروان سرای انجام
مهمات طوایف کشاده میکردد ومنافع ومرابح بیع وشرای خلافت روز بروز
بمقتضای قضیه مرضیه من جاء بالحسنة فله عشر امثالها وساعت بساعت
بموجب آیه کریمه والله یضاعف لمن یشاء از مرتبه احاد بعشرات و
از درجه عشرات بمآت واز مآت بالوف وسلم جرا الی ما یتناهی می رسید
بنا بر علی ذلک دواعی همت عالی وبواعث نهمت متعالی متوجه ومصروف است
که علی الدوام شجره طیبه ریاض میتا امال اسباب جهانکامی مآب افاضت

مآب

ماب نیکنامی نیک نامی باشد وذکر جمیل ومنقبت عدل بی عدیل ما ممتان
رواحل صباح ومسا در اطراف واکناف جهان سایر ودایر باشند تا طوایف
صادران وواردان بساط علی اختلاف طبقاتهم در سایه رعایت وآفتاب
عنایت بی دریغ ما فارغ بال وآسوده حال روزکار کذرانند وطبقات آیندکان
وروندکان بسیط علی تفاوت درجاتهم در کنف تربیت وپناه حمایت ما
براحت وجوه استقامت شادان وآبادان باشند سیما طایفه خیر آثار تجار
کرسیاحان بحار آفاق وسیاحان بوادی اقالیم واطباق جهان واطراف واکناف
علی تعاقب اللیالی والایام با وجود بعد مسافت ومخافت مس آفت اجناس
نفیس وامتعه مرغوب نقل وتحویل ومعاوضه وتبدیل مینمایند وافتتا آثار رجال
لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله واجب دانسته در مواد جمعیت واسباب
رفاهیت سکنه مساکن ومتوطنه مواطن می افزایند چون خواجه وخواجه زاده عظیم
القدر کیابت شعار حسیب ونسیب مشاهیر روزکار خواجه نظام الدین عبد الباقی کرمنظر

همت از سیل جمال کشایف فانی گردانیده در مبادی احوالش پس ازانکه نفایس عمر
عزیز او چون ذخایر اموال حلال بارزوهای محال صرف کرده و در روز بازار عرض کاروبار
جز ندامت و خسران سودی ندید همت کسب کمال و تحصیل مآثر خدمت ارباب
سعادت و اقبال در سلک زمرهٔ اِنَّ لِلّٰهِ عِبادًا اَخْلَقَهُم لِمَنافِعِ النّاس منخرط آمده حلقهٔ
اخلاص عتبهٔ همایون در گوش و غاشیهٔ اختصاص پایهٔ سریر دولت روزافزون
بر دوش بر شمولی تلقین اِهْبِطُوا مِصْرًا فَاِنَّ لَكُم ما سَاَلْتُم از ولایت شیروان متوجه
دار الخلافه هرات گشت آثار صفای عقیدت اِنَّهُ مِنْ عِبادِنَا الْمُخْلَصِين از صفحهٔ صحیفهٔ
روزگار او ظاهر و انوار وفا و ثبات که صفت ساکنان دار السلام وَاَمّا اِنْ کان
مِنْ اَصْحابِ الْيَمِينِ فَسَلامٌ لَكَ مِنْ اَصْحابِ الْيَمِين است از مهر چهرهٔ فرخنده آثار
او باهر وَاللّٰهُ يَهْدِي مَنْ يَشاءُ اِلى صِراطٍ مُسْتَقيم و علی الجمله مدتی متمادی بهر جان و
جنان سرمایهٔ تجارت سعادت و راس المال کفایت امانی و آمال دنیا و آخرت
در نیل این مرام شناخته **بیت** سالها بر خاک این در چهره سوده سود کرد دیگران

بر زر زیان کردند و او بر خاک سود لاجرم بحکم قلوب الملوک خزائن الله في الارض
او را از ابناء زمان ممتاز و سرافراز فرموده خواستیم که در ظل مرحمت ما بدریافت
غایت قصوی مقاصد و مرادات خود فایز و مستعد گردد و بتعاطف عواطف
پادشاهانه نسبت بحال او در استنزار آورده اسم ترخانی که در رفع حوادث زمان خط
امانی و حرز یمانی است بر و اطلاق فرمودیم و او را بسمر کاب نوازش ضمنی دریغ
رخصت عزیمت ارزانی داشته مفرز گردانیدیم که ارباب اقامت و سکون در
اقطار ربع مسکون او را مشمول عنایت و ترخانی کرده التفات و رعایت ما
دانسته بهیچ باب از باج و تمغا و زکوة و داروغگانه نگیرند و بخلاف رضا آثار
مشارالیه هیچ بار باد او نکشایند و بکلفت تکلیف پیرامن خریداری او نگردند و
بعلت سوقات و سلامانه و پیشکش و خدمتانه متعرض حال او نگردند و بهیچ وجهی از
وجوه چیزی از جهات و حوالات و تحمیلات دیوانی و اخراجات و عوارضات
سلطانی طمع و توقعی نکنند و بهانهٔ کارگذاری و شلتاق راهداری پیشکش تفرقه در راه او



ننهند و طریقهٔ اعزاز و اکرام او مسلوک داشته داروغگان مواضع و شحنگان مصادر و
موارد از منازل مخوفه بدرقهٔ وافی گذرانیده بمعمان سلامت بامن رسانند و اگر تقلیل و
کسر چیزی از اموال و جهات او غایب گردد غایت اهتمام با حضار آن متعلق
داشته متفحص حال و متفقد مال او باشند جماعت ایلچیان و توتقچیان و یامچیان
و غیرهم چهارپایان او را بهیچ طریق الاغ نگیرند و شکر و شکایت او را مثمر و موثر
شناسند و این عارفهٔ عظیم القدر را در بارهٔ او بشرف خلود و دوام مقرون دانسته
سنة بعد سنة بپروانچه و نشان مجدد محتاج ندانند و بحکم لن تجد لسنة الله تحویلا
شوایب تغییر و تبدیل باصول و قواعد آن راه ندهند و چون بتوقیع
رفیع اشرف ارفع اعلی مشرف موشح و محلی گردد اعتماد نمایند

نشان سلطان ابوسعید میرزا در باب ترخانی دکان مشک فروشی بر بازار
ملک باسم ولد همام که در هوای بازار مستطر دلگشای ساخته است

چون در سر بازار ملک قدیم تقدست اسماؤه فوایح نسیم عطریات عطیات عمیم
بحکم قضیهٔ مرضیهٔ هو المسک ما کررته یتضوع بر مشام مستنشقان روایح استبشار دم
نافهٔ مشک تتار گشاید و روایح شمیم عنبر بیز عبیر آمیز کرامت و مکرمت عظیم ما
بمقتضی فحوای لا تغرو من المسک ان یفوح باستنشاق نسایم سر و جان نفحات کلبهٔ
عطار سر لحظه غالیه سایی نماید و لا محاله چت مرد باید که بو تواند برد ورنه عالم پر از
نسیم صباست ؛ ان لله فی ایام دهرکم نفحات الا فتعرضوا لها سرانیه جمعی که شمامهٔ
خلوص عقیدت و طیب اخلاص ایشان عود مثال بر آتش امتحان در وزیدن و
دمیدن باشد و سالها چون آهوان ختن در چهار سوی صحرای حق گذاری سر و علن
گشته قدم در راه خطا ننهاده باشند بمزید عنایت و التفات از سایر امثال
و اقران شرف اختصاص و امتیاز یابند و در سایهٔ آفتاب تربیت و رحمت ما
بمراتب بلند و منازل دلپسند رسند و چون مفخر الاماثل خواجه فلان الدین مشک فروش
طابت شمایله که بر وفق مصدوقهٔ و رفع بعضکم فوق بعض درجات اعتبار او در مراقی
اشتهار ترقی نموده و تختهٔ دکان هبوط و قعود او تخت ایوان صعود و سمو اقتران یافته



و در هوای فضای بازار روزکار منظری دلکش و غرفهٔ روح افزا که ناسخ نگارخانهای
چین و غیرت کاشانهای روی زمین است ابداع و اختراع کرده. بیت
بوی خوش عطار جهان را بگرفت ٭ انفاس خوشش کون و مکان را بگرفت ٭ از شش جهت زمین
چو پران بگذشت ٭ بالا شد و هفت آسمان را بگرفت نشان شاه سلطان حسین میرزا
درباب تملیک دکان مذکور فرمان عالی بصدور پیوست که بنام نامی جمهور حکام و مباشران
اشغال و مهمات که شمامهٔ خلوص عقیدت و طیب اخلاص ایشان عود و مثال را آتش
امتحان در وزیدن و دمیدن است نشان همیون نویسند بر بموجب که چون در
سر بازار ملک قدیم جل جناب جلاله عن شوایب الشبهات جمال اشهب شیخ
عطیات عمیم ما با فوایح عطریات که بر مشام مستنشقان روایح استبشار سر دم نافهٔ
مشک تتار گشاید جلوه نمایش می یابد و پرتو آثار عطرفروشی فیض افضل اصطناعات
عظیم ما با روایح شمیم عنبربیز عبیرآمیز که بحکم لا غرو من المسک ان یفوح بر استنشاق
نسایم سپنزروحان نفحات کلبهٔ عطاره غالیه سایی نماید بر ساحت احوال همگنان می تابد

در نقاب عیف این اوقات بمقتضای ان لله فی ایام دهرکم نفحات زبدة الاشباه
خواجه جمال الدین اشپیچی که پوسته مشام جان بهوی خوش ثناجویی معطر دارد
و مشام جان را بجهٔ مشک دعاگویی معنبر بدرو و عرض رسانید که در سر بازار ملک هراة
بر جانب جنوب در باغ شهر دکانی که ممر او از خالصات سلطانی در حیطهٔ
تصرف اوست که بتمادی ایام مسکن زمان حیوة او بوده و منتهای همت او آنکه
بعد از حلول قضا نیز بپروانهٔ عنایت سلطانی مدفن مهود او گردد و چون وضع
فتور در اراضی خالصه از حلیه صحت و جواز عاری است بلبیان ضراعت التماس نمود
که آن موضع خاص حسبما تقتضیه الشریعة الشریفة در حیطهٔ مملکات او مندرج گردد تا او
جهات خود را آنجا وقف شرعی نموده روز بروز از حاصل آن بنیت تطییب مرقد
معطر سید کاینات علیه افضل الصلوات والتحیات عود و عنبر اخلاص بر مجمر
ضراعت و نیاز نهد بیت طرفه عطاری که دریابد خرد ٭ بوی خوش از خاک پایش تا ابد
بلاحظهٔ ترویج روح حضرت رسالت صلی الله علیه و آله حکم مطاع با ایجاب ملتمس او

نافذ شد که وکیل همایون عالی وپا فل یکدیر دکان مذکور رامع سایر متعلق

بذلک بر مقتضای شریعت بیضا تملیک او نمود، بتکمیل سجل موثوق به مؤکد کرد اند تا

شارالیه مکنون ضمیر خود را که متضمن اشاعت اثار خیر خواهد بود از حیز قوت مدرجه

فعل رسانیده عرفی از عارضه شامل ما نصیب استنشاق سوای اصحاب صدق وایقان وعطر

سای مشام ارباب بتصدیق واذعان گردد وبرکات اثار آن خیر باقی در طبله مثوبات (الوف الربح صح)

روز افزون ماند فرمان پروانه رسیده شد (اذعن ابي خضع صح) وا ایضا در باب زخانی حراجم

کمال الدین محمود تاجر زمره خاندان سلطنت وفرقه دودمان خلافت واصول

شجره کیانی وفروع دوحه خسروانی ازبرادران دولتمند سعادت یار وفرزندان جوانبخت

بهره ور، وامراء ظفر شعار نصرت قرین وصدور منشرح الصدر صدر نشین واصحاب

دیوان اعلی ونواب سپهر مجلس انتما وپسکنه عتبه بارگاه وسدنه سده جهان پناه وا

اعلام مسالک مشهوره واعیان ممالک معموره از نقبا جلالت مآب وعلما فضیلت

انتساب وطبقات قضاة اسلام ومعاشر مشایخ انام واهالی مراتب درجات

وامراء تومانات وهزارجات وضابطان جیوش وجنود وحارسان ثغور وحدود

ومتصدیان امور توره ویرغو وملازمان کریاس دار الملک واردو وسرخیلان

احشام صحراوات ومباشران کفایت مهمات وعامه متوطنه مواطن وکافه سکنه

مساکن وافراد طوایف امم واصناف ترک وعرب وعجم از بدایت خاور تا نهایت

باختر بدانند که چون حکمت بالغه ملک قدیم ودیان حکیم قهر سلطانه وبهر برهانه

اقتضا فرموده عنصر همایون ما را الحکم ولقد اخترناکم علی العالمین از سایر اشباه و

نظایر برگزید وبرطبق منطوق وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا درمیان

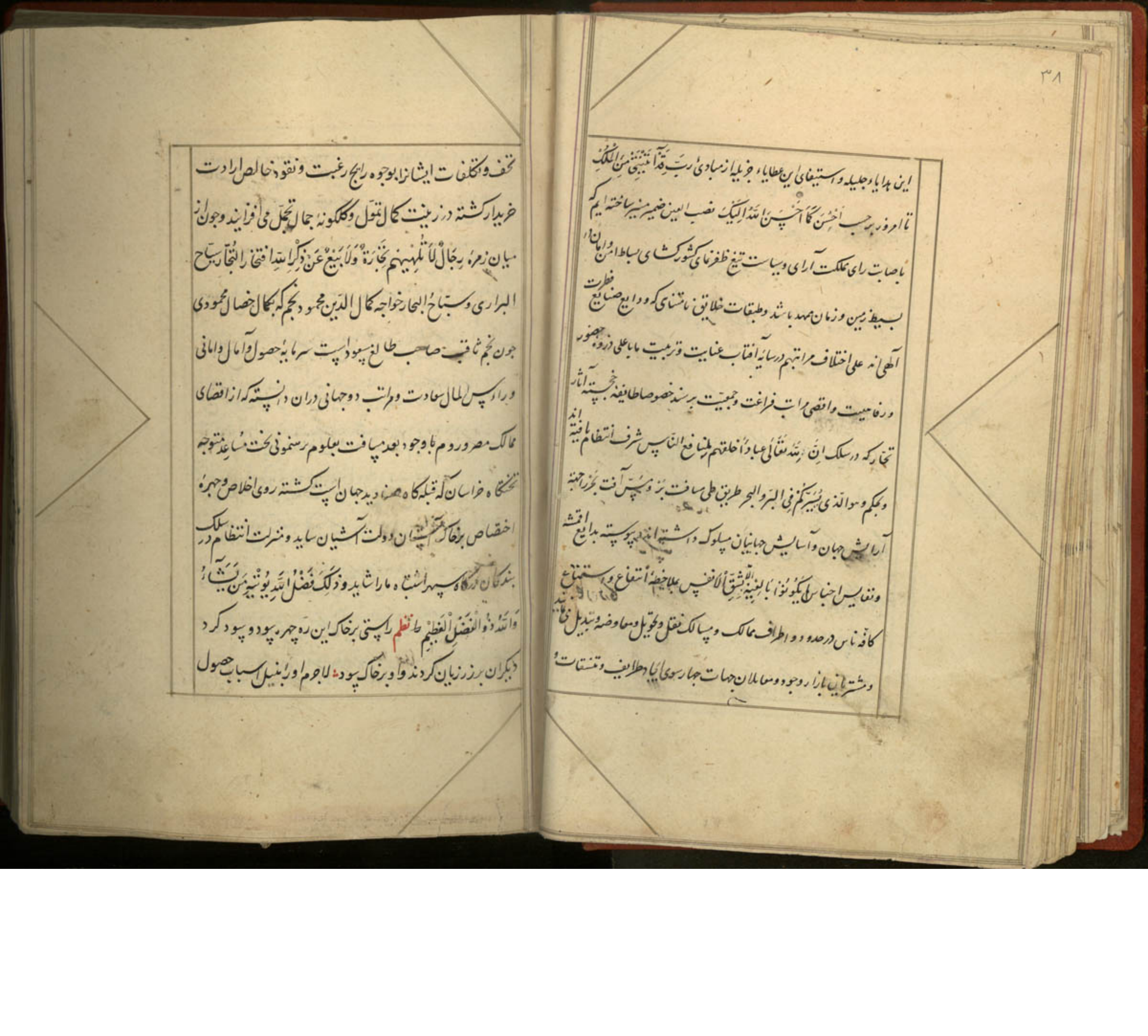
امثال واقران بزیادتی اثار شوکت وحشمت وافزونی اسباب دولت ورفعت

ممتاز وسرافراز گردانید ومثال اقبال ما را بتوقیع وقیع اِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ

موشح ومحلی نمود وایالت عالی عرصه عالم بخداوند ما بر موجب وَسَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ

وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا بجانب ما مفوض فرمود نظم هرچه اسباب جهانداری وامر خسروی است

دولت ما را بحمدالله مهیا کرده اند ما نیز بمقتضای فحوای بالشکر تدوم النعم برای استبقای



این هدایا وجلیله واستیفای این عطایا وجزیله از مبادی رب قد آتیتنی من الملک
تا امروز بر حسب احسن کما احسن الله الیک نصب العین ضمیر منیر ساخته ایم که
باصابت رای مملکت آرای وسیاست تیغ ظفر نمای کشورکشای بساط امن وامان را
بسیط زمین وزمان ممهد باشد وطبقات خلایق باقتضای که وودایع صنایع فطرت
آلهی اند علی اختلاف مراتبهم در سایه آفتاب عنایت وتربیت ما با علی ذروه حضور
ورفاهیت واقصی مراتب فراغت وجمعیت برسند خصوصا طایفه خجسته آثار
تجار که در سلک ان الله تعالی عبادا خلقهم لمنافع الناس شرف انتظام یافته اند
وبحکم وهو الذی یسیرکم فی البر والبحر طریق طی مسافت بر وبحر آفت بجز راحت
آرایش جهان وآسایش جهانیان مسلوک داشته اند پیوسته بدایع امتعه
ونفایس اجناس لم تکونوا بالغیه الا بشق الانفس بملاحظه انتفاع واستمتاع
کافه ناس در حدود واطراف ممالک ومسالک نقل وتحویل ومعاوضه وتبدیل می نمایند
ومشتریان بازار وجود ومعاملان جهات چهارسوی ایجاد طرایف وتفننات و

تحف وتکلفات ایشان را بوجوه رایج رغبت ونقود خالص ارادت
خریدار گشته در زینت کمال تمول وگلگونه جمال تجمل می افزایند وچون از
میان زمره رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله افتخار التجار سیاح
البراری وسباح البحار خواجه کمال الدین محمود نجم که بکمال خصال محمودی
چون نجم ثاقب صاحب طالع مسعود است سرمایه حصول آمال وامانی
ورا او پس لمال سعادت ومراتب دوجهانی دران دانسته که از اقصای
ممالک مصر وروم با وجود بعد مسافت بعلوم رهنمونی بخت مساعد متوجه
تختگاه خراسان که قبله گاه همه دیدجهان است گشته روی اخلاص وچهره
اختصاص بر خاک آستان دولت آشیان ساید ومنزلت انتظام در سلک
بندگان درگاه سپهر اشتباه ما را شاید وذلک فضل الله یؤتیه من یشاء
والله ذو الفضل العظیم نظم راستی بر خاک این ره چهره بسود وسود کرد
دیگران بر زر زیان کردند واو بر خاک سود لاجرم او را بنیل اسباب حصول



مقاصد فایز و مستسعد گردانیده و معاطف عواطف پادشاهانه نسبت
بحال او در اینتراز آورده اسم ترخانی که در دفع حوادث حزیمانی است بر
مشار الیه و فرزندان او اطلاق نمودیم و بهمین سبیل خویشان و غلامان و
منتسبان او را نیز معاف و مسلم داشته حکم جهان مطاع لازم الامتثال
والاتباع صادر فرمودیم که همگنان از ارباب اقامت و سکون در اطراف
ربع مسکون ایشانرا مشمول عنایت و تربیت و ترخانی کرده التفات و
عاطفت ما دانسته در هر منزل که فرود آیند مقدم ایشانرا عزیز داشته بهیچ
وجهی از وجوه و جهتی از جهات از ایشان باج و خراج و صاحب عیارانه و سپاری
و دروازه بانی و مقومانه و تمغا و زکوة نطلبند و بار ایشان بتکلیف نکشایند
و حکام ولایات بعلت خدمتی و پیشکش و سلامانه و سوقات تعرض و مزاحمت
نرسانند و قدم و قلم ارباب تکالیف دیوانی از اموال تجارت و اموال املاک
و زراعت ایشان کشیده و کوتاه داشته باخراجات و عوارضات و حوالات

و تحمیلات و علفه و علوفه متعرض نشوند و مستحفظان راهها و راهداران گذرها
بشلتاق راهداری مشوش ایشان نشوند و ملاحان و کشتی بانان بحار و
سواحل اقطار بی مطالبه باج خواه مشار الیه را مع رحاله و احماله و اثقاله کالبرق
الخاطف والریح العاصف بگذرانند و از شوایب تنغیص و تغنیص صیانت
نمایند داروغگان و کلانتران مواضع از منازل مخوفه که مظنه حرامی و قطاع الطریق
باشد بدرقه وافی امداد کرده بسلامت بمأمن رسانند و از اموال و مواشی
ایشان در هر موضع که چیزی غایب گردد باحضار آن غایت اهتمام مرعی داشته
موقوف و معتوق نگذارند و در ظهور اثر تقصیر و اهمال تدارک غرامت و تاوان
بر ذمه خود واجب و لازم دانند و آنچه از قبیل تبرکات و تنسوقات و اقمشه و
جواهر که در میان جوهریان و بازرگانان و بزازان باشد و ایشان خریداری
نمایند بدیشان فروشند و بجهة ایشان بقیمت عدل بخرند و هیچکس کائنا من
کان مانع و مزاحم نباید و کلانتران قوافل و پیشوایان رواحل بعلت کلانتری



و عوارض و زواید و اخراجات و تحمیلات که در میان کاروانها متعارف
و معهود است مزاحم ایشان نشوند و ایلچیان و قوشچیان و یامچیان و غیرهم
و آینده و رونده چهارپایان ایشان و مصاحبان و همراهان ایشان را الاغ
نگیرند و شکر و شکایت ایشان را در همه ابواب مثمر و موثر شناسند و این
عارفه را در بارهٔ ایشان مخلدا موبدا تصور کرده سال بسال نشان و پروانچه مجدد
نطلبند و این حکم جهانمطاع عالم مطیع را ناسخ دانسته بهیچ چیز منسوخ ندارند
بر جمله بروند و بحکم لن تجد لسنة الله تحویلا شایبهٔ تغییر و تبدیل باصول و قواعد
آن راه ندهند و چون توقیع دقیع رفیع اشرف اعلی موشح و موضح و محلی گردد اعتماد نمایند

آزادنامهٔ خواجه عنبر کاتب که بحکم سلطان ابو سعید میرزا نوشته شده

برادران جوانبخت جهان افروز و فرزندان سعادتیار فیروزروز و امراء مبارک
رای فرخ نشان و ارکان دولت راسخة البیان و ارباب مراتب و درجات و
اصحاب توقیعات و منازجات و چاکران عتبهٔ بارگاه و سدنهٔ سدهٔ خلافت

پناه

بدین وقت بود که زمره فرزندان حضرت مغفرت پناه را اکنون بتقدیر تولای تمام برادرانه
درین سال بسبب آنکه حاصل مداخل نه بدستور پیشتر است اسباب احتیاج و
اضطرار بیشتر است مبنی بر استظهار ایفاء وعده کرم حامل رقعه را نیاز را
برحسب اشارت مطاع متوجه زمین بوس گردانید ع چون لطف تو عام است از بیم اجابت عجب
السلام علیکم و الحکم لدیکم سطر ثانی بالتماس بندگی از ملتمسان عهد و اوان
که مکتوب در صورت عرضه داشت مکتوب مرقوم ساخته اند عرضه داشت
از زبان عزیزی بحضرت سلطان ابو سعید میرزا در التماس احداث حجی
بعد از عرض دعا و ثنا غبار آستان ظل اشیا را توتیای دیده سعادت ساخته
معروض ایستادگان پایه سریر خلافت مصیر میگرداند که در جنبهای بازار ملک
کهنه دکانیست متصل باغ شهر که در زمان قدیم ممر بستان سرای ملک میراث
بوده و این بنده را پیش ازین مدتی در حالهٔ متوسط بین النوم و الیقظه اشارت
نموده اند که در مجلس همایون حضرت پادشاه ربع مسکون که کف دریای موج او



در روا کردن حاجات سایلان و آب جویان از آب روان تراست

وعین الحیوة انامل فیض آثار او در تبحر فیضان قطرات لطف و احسان

از دریا و محیط فراوان تر نظم از جود و فیض سلطانی همه عالم گرفته مالا مال

افاض الله علیه شآبیب بره و احسانه و خلد مآثر خلافته و سلطانه معروض

الشؤبوب الدفعة من المطر وغیره والجمع الشآبیب

دارد که در آن موضع معین خالصا لوجه الله تعالی و طلبا لمرضاته حوض جان

که دلکش از چشمه کوثر نماید و بحکم من الماء کل شیء حی صفت جان بخشی در روان

بنا فرماید تا متعطشان زلال عنایت و مرحمت سلطانی موردی و لب تشنگان

کرمگاه بادیه زندگانی را مسکنی باشد و روز بروز بعد و قطرات باران آثار

میامن آن بروز گار نعمت لاحق گردد و کیف ینهر عن الانهار آثار بان

ولمثل هذا فلیعمل العاملون و بنده خامل الذکر کیفیت ماجرا بعرض نمائی

الخامل الساقط الذکر

طریق تامل و توقف مسلوک میداشت تا درین ولا که بی ای و خاکساران

بازار روزگار بنهایت رسید دیگر بار به تلقین ملهم دولت مخاطب گشت

بحکم فضیلة المامور معذور اقدام اقدام بر بساط انبساط می نهد تا مگر آبی بروی

خاکیان بی مقدار باز آورد اگر بمقتضی و للارض من کاس الکرام نصیب

شرف قبول یابد نحن عطاش و انتم ورود بالتماس پهلوان محمد ابو سعید

کشتی گیر به سلطان حسین میرزا نوشته مشتمل بر الفاظ مناسب بکار کذاری

عرضه داشت بنده حقیر شکسته خاطر آشفته ضمیر محمد کشتی گیر بعد از ادای

بندگی تصویر آینه ضمیر نواب کامیاب آنکه صورت غریب نوازی همیون

که از قلم غالیه بوی مشکین رقم منشیان عتبه همایون حضرت پادشاه سکندر

جاه جهان پناه لازالت مرآة دولته مجلوة عن الدنایس الدنیة صادر گشته

همراه یکی از کمر بستگان درگاه والا که هیچ یک از یکان میان بسته را در

خود نمی داشت رسید دیگر سوار کرم فرو نگذاشت رباعی ای شاه که از مهر و کلاه

بر چنبر چرخ از تو صفا گیرد ماه از صفحه زمان تو مرنقش غریب بر پاکی آینه طبع تو گواه

تیز رو عقل دور بین که در این روی نص قاطع قل سیروا فی الارض و می



قدمی دارد هرچند خواست که بقوت بازوی بادمهره مهرها در میدان عرض
جواب نهاده سوی سگانی کند زنگ فتور در مرآت احوال خود مشاهده کرده از
رعایت رسم آن موبمو عاجز شد آشنا و صد قناعه در جهان شد رند و خوش زبان بود
هر که او وزند آشنا بود. آری در زیر طاس شعبده باز فلک دیرباز هیچ یک از
استادان سبک دست کارساز که چون شرذمه لولیان و شپنکولیان
بدستیاری فهم تیز در رگ و پی طور سخن مناسب غور کرده ید بیضا نماید
پیرامن دستکاری این نوع عبارت رانی و شیرین کاری نتوانند که آیند
مکیف که بهی انصاف جا ولی ایف را که بحکم ما جُنت ز تیغ نظما و نا جُنت
ز ذو نثراً در میدان مردان مجراح چرخ گردان چون رباب نغمه زن در
اضطراب آید و شل و کج هر موزن سرگردان گردد **بیت**

در طی مسافت کمالات تو چرخ — پیکی است که برگشته و مانده براه

همانا بر توی از کارسازی و حقه بازی هنرمندان خویشاوندان دارد و بازگشت

کرآن

که آن گروه دلکش لولی وش در سرکار دم از مهتری و بهتری دارند و سرخار
که در پای برنای خیال رُود بسوزن مژگان و سحرسازی و سخن پردازی بیرون
آرند در جواب آن بقدر قدرت و امکان گستاخی کرده زره بگریبان
برونست تا خروش خروس صبح دولت بگوش عزّت بلاغت محنت
زدگان مملکت رسد همای همایون سایه سلطنت و پادشاهی در
پرواز و اهتزاز باد **این نثر از زبان پهلوان مشارالیه بملازمان آنحضرت
نوشته شد** عرضه داشت بندهٔ غریب درگاه پادشاه بی نیاز
غریب نواز خلدالله فی الخافقین سلطانه آنکه چون رایات میمون
بصفای عقیدت و پاکی اعتقاد متوجه مزار پاک سرور سرور اولیا و مهتر
و بهتر اصفیا قدس سره شد هر یک از سر خیلان قوم ماته را در صحبت یکجا
خاصه که بزبان آوری موی شکاف خط سخن وری بود به نوازش مخصوص (از وادی قوم است)
سرافراز نمود و بنده مهجور مانده بود که بمقتضای فحوای این بیت که **بیت**



ادب آنست گر تاج نهی بر سر ما • خویش را با سگ کوی تو برابر نکنیم • مجمل
انتظام در سلک آن گروه با شکوه ندارد بر خلاف رسم قدیم از آن بهجت
و سرور مایوس و در میان خویشاوندان بنشتر فراموشی مجروح و بی ناموس
شد چنانکه نحرانی و جاولی بانی سرچند در صدد دفع انفعال خود می بود زنگ
این ملال از آینهٔ خاطر نتوانست زدود و مع ذلک سر رشتهٔ امید از وجود
نوید خجسته ورود بر بریده وگاه و بیگاه و شام و سحرگاه این نظم غریب زادهٔ
طبع حزین کثیب بر زبان نیاز میگذرانید که **نظم** از کجکلاه ام خود فراموش مکن
الکتاب الغریب از آهوی رام خود فراموش مکن • انعام بنام خود فراموش مکن • از بهر غلام خود فراموش مکن
ناگاه از غرایب فرح شعید باز مصحوب ارسال شاطر دلنواز از روش صبح فتح
فتح الله علیه ابواب الآمال عنایت نامهٔ میمون رسید و زبان حال بخواندن
این مقال مترنم گردید که • توقیع جانفزای شهنشاه دین رسید • از کوش حور زحبس فرح آنچه گمان نکرد رسید
زیادت جرات متعذر این گدای بی نوائیست تا مدار چرخ پایدار است سایهٔ

دولت بندگان پادشاه جمشید آثار مخلد و مستدام باد **و ایضاً**
از زبان پهلوان مشار الیه نوشته شده عرضه داشت بندهٔ شرمنده
از هر نوع قصور و تقصیر محرکشتی کیر بدرگاه میمون حضرت پادشاهی بیک
تیز رو اندیشه از سلوک طریق وصافی بندگان او قاصر و استاد
موی شکاف خرد خرده شناس با وجود صفای آینه و پاکی ضمیر روشن
شاهراه مدحت گزاری ایشان متقاصر خلد الله ملکه و سلطانه و اعلی
فی قضاء کل حاجة امره و شانه اینکه بتایید الهی چون سایهٔ التفات
حضرت خلافت پناهی دو سه روزی برسم گلگشت صحرا و دشت از سر
شرخیلان خطه سراه دور مانده اولا صورت واقعه مهد علیا که مرغ روحش از
قفس قالب پرواز کرد و بروحی متوجه اردوی آخرت شد که عرض شمهٔ
از آن بنغمه سرای خروس صبح آینه فام هیچ روی سرانجام نیابد **بیت**
آه و واویلا که از بیداد چرخ چنبری • برج خاک گردد منزل آفتاب خاوری



ولا محاله چون در امثال این احوال جز روش چاره آشنا بهیچ صحبت و دلیل چاره تصور
نتوان نمود بنده فرومانده را که در جمیع امور استره سان سر بر سنگ عجز و قصور
دارد چه مجال آن تواند بود که سر جنبد بیت از آه منت سر کجا صاعقه ایست
وز چشم منت سر کجا طوفانیست . در این صورت بر رسم نوحه گذاری وی زند
یا درین راه بیوسون تعزیه داری قدمی نهد ع من کیستم که نامه فرستم بسوی شاه
در نامه نگارش نویسد نام من . و ثانیا از شعبده های فلک طاس باز که چون
کبک دری جلوه گری آغاز کند ع ابری بهراه آمد و سیلاب غم انگیخت
وز شورش آن کشت بسی تزه قطار . ما جت سحابیة بحر اغدقها جت
سیلا لتخریب المساکین دفعه . و حقیقت حال آنست که در آن اثنا که روز
کار شعبده سنگ تفرقه در آبگینه خانه جمعیت کیبالان وقت انداخته بود
و در باب خرابی طوفانی که از فتنه و شوران در هیچ طرف مصراع
نی چوب چغانه ماند و نی چنبر دف یکسر موز و گذاشت بمی نمود نظم

یکدو مثقال ابر پوشی کرد همه را آب سحر با دببرد . و بالجمله بیت
سیلاب گرفت گرد ویرانه عمر و آغاز پری نهاد پیمانه عمر . چنانکه مردان کار
و پهلوانان معرکه گیر و دار ع بهر سو جان از جان و تن دست شوی پیسان دوک سر
گردان شده با نعره آه و ویلاه بهر طرفی دویدند و در راه گریز در آن روز
رستاخیز چون رگهای جهنده بر خودی بپیچیدند ع سوی آلمدی با مدی سلطانیم
اما . تو بر طلوع کمالی کجا خبر داری . که بر غریب جهان میرود بوقت افول
بس بهر حال اگر بنده درمانده یعنی ع سیلاب بلا سکین غریبی . که جز خون جگر نصیبش
طمع ببریده از دور جوانی . جو برنا امید از زندگانی . بر وفق مثل مشهور که در
تذکرة الحیوانات مذکور است که حمدونه را چون آب از سر گذرد بچه در زیر پای
نهد عمل نموده باشد و جمعی غریب زادگان را در مهلکه نشر این طغیان
گذاشته و خود را از دایره غرقاب گرداب که موج آن باوج گردون میرسد
بکنار کشیده آنانکه اهل اعتبار رند چگونه این صورت را غریب شمارند

سیلاب بلا برآمد از فرق • کشتیم چه سود چون شدم غرق • لاجرم امروز از ندامت
خویشاوندان و بشماکندان آنچه از رخنهٔ بلا بیرون دویده جابجا کشیده اند دست
زنان و پای کوبان این رباعی دلپسند با آواز و الحان میخوانند که بیت
ای قوم جهان طالع ما زخنده • کان بور نهست بدولت زنده • از غایت ذوق جای آنست اگر
شلوار کنیم ما ز شادی گنده • چون شرح حالات بعرض نواب رسیده، زیادت
ازین مجال جولی باقی ندارد • ثغور امور دین و دولت بتیغ بی دریغ محافظت بندگان
درگاه از حوادث چرخ بوقلمون محروس و مصون باد • ای کرده غمت غارت دل من بی روی تو
عشقت و اندر حال دلم سوی غمی • اندر ظلمت چو لولیان می گردم • دور از رویت ار بر روی گوی بگوی

بر خواست شاگرد استاد احمد نایی بنواب سلطان حسین میرزا عرض کرده

عرضه داشت بندهٔ بی نوا به نواب عتبه عالی آنکه شیخ احمد نایی در دایرهٔ
بدمعاشان پیش رو ارباب ملاهی شده و در مجالس فسق بر شرب مدام
اقدام مینماید و راه زنی بنده را نیز از طبع مخالف عملی ساخته در مقام نزاع

ومخالف

بان کمال و جمال بر جویبار عظمت و جهانداری نماند • دولت بوصل کمال ای بلبل خوش الحان
که در چمن همه کلبانگ عاشقانه تست • هر چند در مقام محالات و تشویر است
که چرا رعایت رسم مقالات بوساطت تحریر و تسطیر تیسیر پذیر نمیکرده اما
بیچاره اسیر قهر تقدیر است • ما شاء الله کان و ما لم یشا لم یکن • زیادت ابرام
موجب ملالت و مثمر غرامت

از زبان امیر سید محمد هاشم نقیب در جواب کتابت مولانا قطبال صدر خوافی نوشته شده

همایون کتابی چو درج زر در • رسید از کرمهای تحقیق پر • بود پایه آن سخن بس بلند
کی آنجا رسد وصف یار ارجمند • چون عنایت نامه نامی از موقف التفات گرامی
مشتمل بر تفسیر کریمه ما عَیْنٌ رَأَتْ وَلَا اُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ عَلٰی قَلْبِ بَشَر
سمت ورود یافته مجاور آستانهٔ عجز و نیاز را ممتنح و سرافراز گردانید و
کلاه گوشهٔ قدر و منزلتش باوج عزت و ذروهٔ کرامت رسانید قلم تدبر
برداشت و اندیشه بسیار برگماشت که در محاذات آن مجموعه کمالات

رقعه‌ای ... چون مرقع صوفیان از هم بسته ارباب معذرت مکارم اخلاق
خداوندی تو ... بدیع شوق و آرزومندی با ملا رساند مطلقا حصول
آن مأمول بمساعدت مساعدت این شکسته زبان تیسیر نیافت
لا احصی ثناء علیک - انت کما اثنیت علی نفسک - همچو او کی سزد معرف او
دین زمان در جهان مو او کی کو - لاجرم تقاعد از ارتکاب جواب عین صواب
شناخته بر اقامت وظیفه دعا معهود اختصار مینماید و من الله الاجابة

از زبان یکی از مشایخ وقت بسید غیاث الدین سادی نوشته

برگرفتم خامه و زد دست زکار افتاد دست   تا شدم ملهم بدین بیت از کلام انوری
هم سیادت در نسب هم پادشاهی در حسب   کو سلیمان تا در انگشتش کند انگشتری

ابداه الله تعالی مآثر فضله و احسانه و وفقه لما یحب و یرضی مع انصاره و اعوانه
غیاثا للاسلام و المسلمین و ملاذا لارباب السیادة و التمکین کمینه منخرطان
در سلک نیاز و اصغار وظایف خدمت مشمول بشرایط خضوع و انکسار

بتقدیم رسانیده دوام ایام سعادت زندگانی ... باب
دولت و کامرانی بالغدو و الآصال از حضرت ... متعال بتضرع و
ابتهال سوال مینماید انه خبیر مجیب غیر منجب حکایت شکایت بر نکایت
الم فراق و شکایت حکایت ... درد اشتیاق که مصراع
ساریست در تمامت اعضا علی الدوام ... شکایت که رایات ساحت
آیات بیانش تقویت بازوی عبارات و استعارات بر توان افراخت
یا شرح قصه پر غصه اش بقطرات عبرات خامه بر صفحات وجنات نامه
توان نگاشت - قلم نیست و دل آتشکده زبان قلم - چگونه شرح دهد از زبانه آتش
چون مجاری احوال این حوالی بحمد الله و فضله العمیم مستدعی اقامت مراسم
شکر است که - بلدة طیبة و رب غفور کریم - اهالی مملکت عموما و زمره اکابر و اعالی
خصوصا علی الدوام و الاستمرار در مقام ترصد و انتظارند که بار دیگر بحکم الکه
خراسان را بهر ناگاه دولتها جوان گردد - از زلف طاز تو کمندی فکند



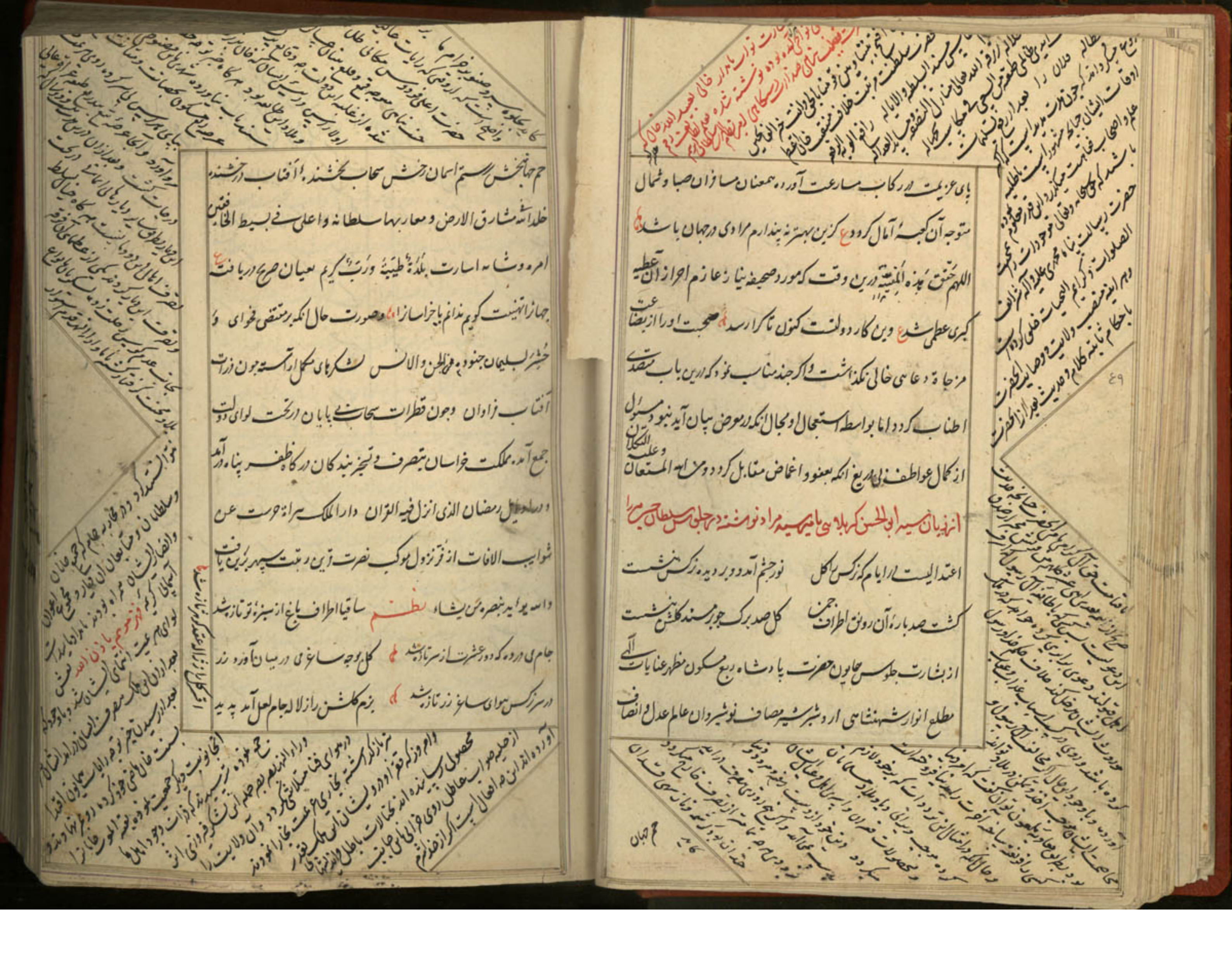
در کردن عمر رفته تا باز آید اگر صحیفه امید همکنان بنقوش اسعاف و انجاح
اقتران یابد وکیف لا مدتی در سایه اقبال او کیلان زمین دولت خود رانده اکنون نوبت این کشور است
فذلک هو الفوز المبین هر چند بادیای مهالک بپای جرات را تا بدین سرحد راندن
نه حد این خاکسار است اما قاید اخلاص قدیم و اعتماد بر عفو و اغماض سجیه اکرم عالمیان
سوق کلام بدین مقام معطوف گردانید و الحکم فی جمیع الامور مفوض الی الحضرة العلیا
ومن الله المستعان فی الآخرة و الاولی هم از زبان او در جواب مکتوب
ملک کلبرکه نوشته شعشعه اشراقات دولت و اقبال که از مطلع انوار
مرحمت و افضال من حضرة الله بمزید العنایة و التایید فصار بجلوتمه و وفور
تجدد تمیز مستمد الاکابر الملوک و الصنادید و هو الملک العالم العادل السلطان المعظم
مثبت حقوق اللطف و الاحسان علی الذمم نظام الحضرة الباهرة عصام الدولة
القاهرة موئس السلطنة فی اقطار الآفاق معتمد المملکة بالوفاق و الاتفاق
مستخدم ارباب السیف و القلم مستعبد اصحاب الطبل و العلم کهف الخافقین

وملاذ الثقلین الذی بینه و بین الوری بعد المشرقین له همم لا منتهی لکبارها و همته
الصغری اجل من الدهر لا زال سفن خلود دولته و شمول نعمه عونا للاسلام و المسلمین
وعونا لاهل الحق و الیقین طلوع یافته بود و بمبارکترین طالعی پرتو وصول بر دیوار حمول
این تیره روزگار انداخت و دیده امید را که بعینه بمثابت و ابیضت عیناه
من الحزن داشت بنور بهجت و سرور روشن ساخت لاجرم مهجه مهجور که
دور از ساحت جلال گرنزدیک بنقل وارتحال بود بتازگی دل در نغمه حیوه بسته
زبان بمباهات برگشود که انی القی الی کتاب کریم دل بحاصل که در سلاسل حوادث
دهر بوقلمون محبوس است لا یعقل بالهام صواب انجام متذکر کریمه الحمد لله الذی
انزل علی عبده الکتاب گشت اتانی کتاب زاد نور و قدری کما جاء قوم ایة لیلة القدر
کلک او شاخ نباتی شد که چون هندوستان بهر نقل طوطی جان شکرستان آمده
طرفه مرغی شد که منقارش چو در دریای قار عوض کرده عالمی پر در و مرجان آمده
و مرآینه آفتاب عالمتاب هر چند در مدارج ارتفاع صعود بیش نماید عموم افاضه

انوارش نسبت بابر شیب و فراز زیادت آید اگر دیوار در شیبست کوتاه
بلندست آفتاب الحمد لله بر حصول مقاصد سنیه و مطالب علیه که از فیض
فضل والله یؤید بنصره من یشاء روز بروز فتوح روزگار سعادت آثار میگرددد
اقامت شکر و سپاس مهیمن مراد بخش واجب می‌شناسد خورشید که دیاوری فلکت روز داوری
محمد آله ثم حمد آله بعده اشارت دلپذیر که خامه لطایف صریر دبیر روشن ضمیر ارباب
توجه این فقیر حقیر ارزانی داشته بود موجب مواد استظهار و اعتضاد شد و حقا که
همگی همت متوجه احرام زیارت بیت الله الحرام و احراز دولت مجاورت
استان اسمان منزلتست و بجملگی خاطر در بند آن که هر چند زود تر کشتی
شوق بی پایان در عمان توکل جریان یافته بکعبه نیل وصال که قبله اخلاص و حرم
اختصاص برفع اساس آن فایز گشته وصول یابد و سعادت قصوی تلافی و
استیناس بحصول پیوندد و بحقیقت تیسیر اسباب این دولت را واسطه ابقا
ذکر جمیل و وسیله ابقاء اجر جزیل میداند و فتح ابواب این امنیت را ذریعه مباهات

ومفاخرت

ومفاخرت و موجب ناموس دنیا و آخرت می‌شناسد لئن یومئذ
عن النعیم اما بسبب تلاطم امواج بحار حوادث روزگار که بحکم ملک یاخذ کل
سفینة غصبا بر تصدیق مخاطرات طریق شاهد صدق است مجدد اما بنی بر راه
این آرزو افتاد که چون سایر آرزو یاندای حرمان در اطراف الخاف
دل و جان در داد تجری الریاح بما لا تشتهی السفن و لا محاله کیف الوصول الی سعاد و دونها
قلل الجبال و دونهن حتوف والرجل حافیة و مالی مرکب والکف صفر و الطریق مخوف
نه دوری ولیل صبوری بود که بسیار دوری ضروری بود ما شاء الله کان و ما لم یشاء
لم یکن و مع ذلک بر مقتضای الامور مرهونة باوقاتها چون هر حکمی موقوف امری
و هر کاری رهین وقتی است بتصور لعل الله یحدث بعد ذلک امرا مترصد اقبال
خجسته فال است که اگر تمادی امل را تراخی اجل همعنان کند و حسن توفیق الهی
معاونت نمود طوایف اهل ایمان را امید امن و امان و نوید یبشرهم برحمة منه
و رضوان بخشد و صدای صلای ادخلوها بسلام آمنین بسمع جمع پریشان سازد



پای عزیمت در رکاب مسارعت آورده همعنان مسافران صبا و شمال
متوجه آن کعبه آمال گردد ع کزین بهتر نه بیند ارم رادی در جهان باشد
اللهم حقق هذه المنیة درین وقت که مورد صحیفه بنا عازم احراز آن عطیه
کبری عظمی شد ع وین کار دولت کنون تا کرا رسد صحبت او را از بضاعت
مزجاة دعاهی خالی نکذاشت و اگرچه مناسب نمود که درین باب مقصدی
اطناب کرده اما بواسطه استعجال و مجال آنکه در معرض بیان آید نبود و مسئول
از کمال عواطف آن بدیع آنکه بعفو و اغماض مقابل گردد و من الله المستعان وعلیه التکلان

از زبان سید ابوالحسن کربلایی بامیرسید مراد نوشته در جلوس سلطان حسین میرزا

اعدالیت را ایام کز نرگس گل — نور چشم آمد و در دیده نرگس بنشست
گشت صد باره آن رونق اطراف چمن — گل صد برگ چو بر مسند گلشن بنشست

از بشارت جلوس همایون حضرت پادشاه ربع مسکون مظهر عنایات الهی
مطلع انوار شهنشاهی اردشیر شیر مصاف نوشیروان عالم عدل و انصاف

حم جهانبخش رستم آسمان رخش سحاب بخشند آفتاب درخشنده
خلد الله مشارق الارض و مغاربها سلطانه و اعلی فی بسیط الخافقین
امره و شانه اسارت بلدة طيبة و رب کریم عیان صرح در بانگ
جهان تهنیت گویم ندائم با خراسان زا و صورت حال آنکه بر مقتضی فحوای و
حشر لسلیمان جنوده من الجن والانس لشکرهای بیکران آراسته چون ذرات
آفتاب زاوان وچون قطرات سحاب بی‌پایان در تحت لوای دولت
جمع آمده مملکت خراسان بتصرف و تسخیر بندگان درگاه ظفر پناه در آمد
و در سلخ ... رمضان الذی انزل فیه القرآن دار الملک هراة حرست عن
شوائب الآفات از فر نزول موکب نصرت آیین رونق سپهر برین یافت
والله یؤید بنصره من یشاء نظم ساقیا اطراف باغ از سبزه تو تازه شد
جام می در ده که دور عشرت از سر تازه شد — گل بوجه ساغری در میان آورده زر
در سر نرگس هوای ساغر زر تازه شد — بزم گلشن راز لاله جام لعل آمد پدید



انهزبان ارشاد پناه شیخ ابو سعید پورانی سلمه الله بامیر خسروشاه حاکم حصار شادمان

نوشته فراوان سال بادت زندگانی   بعز و جاه و تخت و کامرانی
جهان انداز عمر درازت   سعادت یار و دولت کارسازت

بعد از رعایت رسم دعای که وظیفه الوقت دعاگویان مخلص تواند بود معروض فصلی که متصدی فتح باب اطناب گشته مرفوع مجلس عالی اعلی جناب امارت انتساب مملکت پناه خلافت دستگاه اکبر بیرنامدار عالیمقدار مؤید مظفر منصور سعادت نثار تبار شهسوار میدان سروری صف آرای معارک دادگستری **بیت**

خسرو اقلیم دانایی کی باید گرفت   عقل را تعلیم درس از خاطر دانش ورش

اعزه الله انصار دولته واعلی اعوان شوکته وحشمته میگرداند که چون نامه نامی از مبدا التفات کریمانه گرامی شرف صدور یافته خاک نشین عتبه عجز و نیاز را سرافراز گردانید اصناف سخنان دلپذیر در باب عرض نیاز مندی ملتثم تراب عتبه همایون حضرت بادشاه ربع مسکون خلد الله سلطانه الی

فی العالمین شاه که بهر حال از تمهید مقدمات آن ریاض ملک بماند بدین تازه و خرم از مضمون آن بوقوف مسکان پیوست بر جهانیان ظاهر است که چون حضرت سلطانی صاحب قران کشورستانی سلیمان مکانی جهانبانی در افاضت انوار مرحمت و احسان نسبت زمره دولتخواهان و نیازمندان مخلص مخصص اهتمام تمام ارزانی داشت پرتو عاطفت خسروانه بر پیشگاه احوال ایشان می انداز و چنانکه از بندگی بسلطنت جاودان رسد آزا که لطف او بعلامی خطاب کرد وذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم و تفاصیل کاهی حالات عفو شامل و احسان بی دریغ آنحضرت که عروه وثقی ولاة ممالک جهان است که نسبت شاهزادگان و حکام و امرا نامدار علی مر الدهور والاعصار بوقوع پیوسته از تقریر فصحا و سخنوران وقت که درین باب رایت تربیت دفاتر و تواریخ باسلوب مرغوب برافراخته ظاهر و مکشوف میگرده چنین آفتاب زاوج سپهر نتابید تا چرخ دارد منیر ۱ چنین سرو از جویبار ظفر ۵ نبالید و شلش نبالد دگر



واین فقیر کبیر پیوسته از حضرت حق امیدواری باشد که بمیامن این امر خطیر علی
الدوام روض حسنات تازه و فیض برکات بی اندازه و عموم رعایا شادان و
حدود و ممالک آبادان باشد و چون درین مدت متمادی سر مقدمهٔ ازین باب بسمع
همایون رسانیده، برحسب ارزو نهج مراد بشرف قبول اقتران یافته بهر حال واجب
چنان تواند بود که آنجناب امارت مآب بحکم کریمهٔ اطیعوا الله واطیعوا الرسول
واولی الامر منکم کمر صلاح حال علما وزیردستان که داعی حضرت الهی اند
متوجه قبلهٔ امانی و آمال و کعبهٔ دولت و اقبال گردند و الله یهدی من یشاء الی
صراط مستقیم زیادت ابرام نکردید والسلام علی من اتبع الهدی

از زبان یکی از مشایخ بهنیرهٔ خواجه پارسا نوشته جهت توجه او بصوب بلخ

ابقاک الله للدنیا والدین ولا یخلیک من عز والتمکین حق سبحانه و تعالی گوهر خجسته
اثر وجود فرخنده ورود در صدف ولایت و درج سپهر هدایت نور حدقهٔ علم و
عرفان و نور حدیقهٔ کرامت و ایقان خلاصهٔ کارخانهٔ تکوین مورد الهامات غیبت

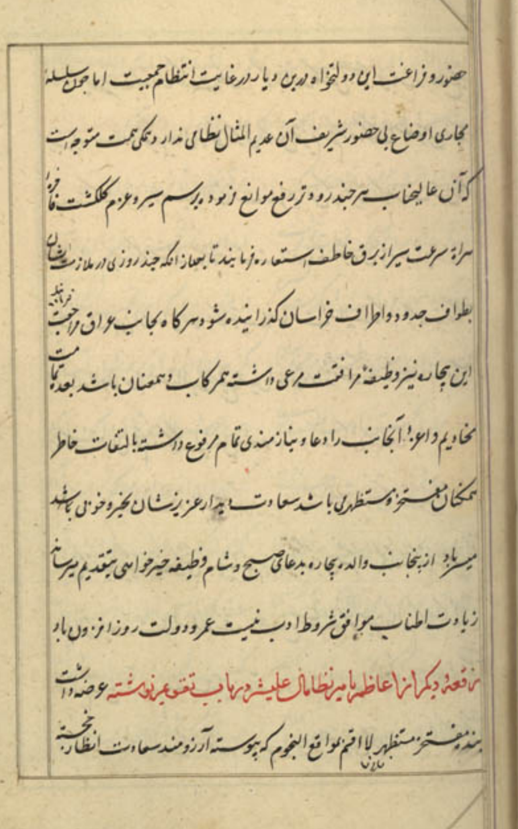
ارحم الراحمین قبلهٔ ارباب کشف خواجه ابوالنصر آنکه درش هست کعبهٔ اهل صفا
صورت او مظهرست صبح یقین را طلعت او مطلع ست نور هدا را رحمه الله
تقدس و تعالی اعلی مدارج الکمالات الصوریة والمعنویة وابقاء لاعلاء معارج السعادات
الدینیة والدنیویة را سالهای بسیار و قرنهای بیشمار بیادگار اشراف اسلاف
بزرگوار عالی مقدار باقی و مخلد دارد و زمرهٔ مریدان و معتقدان و مسترشدان
نیازمند بجان و دل آرزومند را از برکت افاضت انوار و اشاعت اشعهٔ
آثار ممتع و برخوردار گرداناد و هذا دعاء لا یرد لانه صلاح لاصناف البریة شامل
بعد از عرض نیاز بلسان اختصار و ایجاز مرفوع ضمیر منیر میگرداند که چون بلدة الاسلام
بلخ مطرح انوار التفات فیض آثار مخادیم عزان شعار قدس الله اسرارهم بوده
و عصرها و قرنها بر سبیل اختیار بر ساحت اقامت در آن دیار انداخته مملکت
خراسان از منزلت تفوق بر سایر ممالک ارزانی داشته اند ممکن همت خسروانه
اعلی حضرت سلطانی صاحب قرانی سلیمان مکانی خلد الله ظلال خلافته

مسلق و متوجه است که بحکم انا وجدنا آبائنا علی امة و انا علی آثارهم مقتدون عنان
معاودت بصوب مقام معهود و مسکن مألوف معروف نموده بیکبارگی
سوی خراسان گذرند چون اجابت ملتمسات و اسعاف حاجات و مرادات
بهمم مرضیهٔ آن خاندان کرم و دودمان کرامتست لاشبهه بحسن قبول تلقی خواهند
نمود و من الله الاعانة والتایید **این رقعه از زبان یکی از اعزه بهمان**
برادرزاده نوشته در جواب باب عرض نیاز باحراز مطالعهٔ طلعت خورشید
انوار فیض آثار قرهٔ باصرهٔ ولایت و هدایت و غرهٔ ناصیهٔ کرامت و استقامت (روشنی) (سجده‌گاه)
مرکز دایرهٔ بستی عروهٔ وثقی خداپرستی قطب انجم رشاد ثمرهٔ شجرهٔ علم و عرفان نتیجهٔ
ایقان و اتقان ؎ آنکه دهد نور آفتاب ضمیرش ؎ روشنی صبح و تیرگی شب را
گر نه صبا گشت کرد گلشن خلقش ؎ این همه عطر از کجاست جیب صبا را ؎ متع الله المسترشدین بطول
حیوته و افاض علی العالمین میامن برکاته چون از شائبهٔ غربت خالی نیست اعراض
از آن اولی شناخته بمشاهدهٔ ضمیر منیر عیب که عکس نمای اسرار غیبست حواله (ترتیب) نمود

مقدمات

مقدمات حصول سعادت معاودت بمقام معهود از مکمن الطاف نامتناهی
الهی میسر و مقدر باد موقوف برفع برسانند که چون بلدة الاسلام بلخ مورد برکات
اسلاف کریم الذات جلیل الصفات بوده و حضرت اعلی خاقانی سلیمان
مکانی جهانبانی را اقصی مقاصد آنست که آن عالیجناب نیز طریقهٔ متابعت
سلوک و وظیفهٔ موافقت مرعی داشته بمقتضی فحوای والشمس تجری لمستقر لها
پرتو التفات بران مقام مألوف اندازند و خاطر همگنان از تشریف حضور فایض
السرور بنوازند ملتمس آنکه مسئول بشرف قبول موصول گردد ؎ ای نظر افتاب صبح زبان (وارد بیت)
گرد ره و برادر دل از تو منور شود ۰ و من الله الهدایة والتوفیق **از زبان یکی از مشایخ در**
جواب یکی از ابنای وزراء خراسان نوشته در وقت توجه او بعراق در استدعای
مراجعت بمن رسید آمد ز توج کرامت بر سرش ؎ نامهٔ اقبال و دولت بسته بر بال و پرش
نامه چون نافهٔ چین بسته سر ز بوی آن ؎ یافت بوی جان مشام دل چو بگشادم سرش
چون رخ خوبان که افزاید جمال آن ز خط ؎ داده توقیع خداوندی جمال دیگرش

ملطفه پر ملاطفه از مبادی التفات خاطر عالیجناب معالی نصاب نور حدقه
دولت و نامداری و نور حدیقه سعادت و بختیاری نهال فرخنده مآل گلشن
نجابت و دوحه سعادت نخجه جویبار اصالت ۞ بزرگ همت بسیار دان اندک سال
فلک جناب ملک سیرت سحاب نوال ۞ سپهر مهر ظفر آفتاب سعد نظر
نهال روضه دولت هلال اوج جمال ۞ خواجه نظام الدولة والدین مظهر عنایة رب
العالمین اعلی الله شانه و زاد رفعته و مکانه بدین دعاگوی مخلص و دولتخواه متخصص
رسید و خبر صحت و سلامت مزاج شریف سبب مزید روح و راحت ممکنان
گردید ۞ صبحدم نکهتی از کوی تو آورد نسیم ۞ و زعراق آیه رحمت بخراسان آمد ۞ واقف
الاسرار آگاه و بر سرایر ضمایر بندگان گواه است که با وجود بعد مسافت و مخافت مسیر
نوع حسن آفت خاطر شکسته یک لحظه از ذکر خیر آن یگانه زمان غافل و مستغنی نمی
باشد و پیوسته بر رصد انتظار نشسته امیدوار است که ۞ زاوج جاه و دولت چون خور آسمان روی نمای
بهر طلعت فرخ خراسان را بیارایی ۞ هرچند احوال این حوالی بخیر و رفاهیت و اسباب حصول



حضور و فراغت این دولتخواه درین دیار در غایت انتظام جمعیت اما چون سلسله
مجاری اوضاع بی حضور شریف آن عدیم المثال نظامی ندارد همگی همت متوجه است
که آن عالیجناب هرچند زودتر رفع موانع نموده برسم سیر و عزم گلگشت فرح
سرای سرعت سیر از برق خاطف استعاره فرمایند تا بعد از آنکه چند روزی در ملازمت ایشان
بطواف جدود و اطراف خراسان گذرانیده شود هر گاه بجانب عراق مراجعت فرمایند
این بیچاره نیز وظیفه مرافقت مرعی داشته هم رکاب و همعنان باشد بعد تمامت
مخادیم داعی آنجناب را دعا و نیازمندی تمام مرفوع داشته بالتفات خاطر
ممکنان مفتخر و مستظهر باشد سعادت دیدار عزیزشان بخیر و خوبی باشد
میسر باد از جانب والده بیچاره بدعای صبح و شام وظیفه خیرخواهی بتقدیم میرساند
زیادت اطناب موافق شروط ادب نیست عمر و دولت روزافزون باد

رقعه دیگر از اعاظم با میر نظام الدین علیشیر در باب تعزیت نوشته عرضه داشت

بنده مفتخر مستظهر لا اقسم بمواقع النجوم که پیوسته آرزومند سعادت انظار خجسته



آثار اعلیحضرت مخدومی مملکت پناهی که با وجود ملکش بانتهای می باشد بطالع
بیرباد بعد از تقویم سال نو نسخه که از احسن تقویم رقم زده کلک استخراج ارباب
مهارت گشته بود وسیلهٔ التفات خاطر فیاض گردانید اگر شرف قبول یابم
فلک شوم بهرزگی و مشتری سعادت قدرت از مهر و ماه افزون یابد و عبارات دو
باشارت بعضی از اعالی علما مکاتیب فصاحت اسالیب که از اسنه عارف حضرت
استاد العلما مولانا صدر الدین شیخ حسین املا نموده اند وچون هم متعدد است معدودی چند
بر سبیل استعجال رقم زده کلک ابتهال میشود منها جواب مکتوب مولانا علی قوشچی در
وقتی که از مصنفات خود شرح تجرید بهراة فرستاده بود و التماس تصحیح و تنقیح نموده
اتانی کتاب فیه ما فیه من منی بها تستر یا لهامس سرة کتاب الرشیح
من الدرر والیاقوت فی السمط عددت مصباح معانی الفاظ معجز نظام که در مشکوة بطایب
ارقام بدایع اقسام جناب حقایق مآب عوارف ایاب من خصه الله تعالی بمزید عنایة
والتوفیق فصار بغلوتهٔ مستخدم ارباب الحق والتحقیق مخزن اسرار الحکم والکمالات

مصنفات

مطلع انوار المیامن والسعادات ناظم درر المعقول والمنقول غایص بحار الفروع
والاصول قدوة العلماء الراسخین مکمل علوم الاولین والآخرین شعر

از اشاراتش چو تمهید قواعد میکند — فرقه تعلیم را قانون برهان آمده
نامه تجرید او چون کلک فطرت برنوشت — نام او بر نامه تحریر عنوان آمده
اقتضاء منهج او واجب آید کونست و بس — فوق سرامری که او زیر تحت امکان آمده
هیچ دشواری نیفتد در طریق جسم و جان — کز بیان او نه آن دشوار آسان آمده
گرچه معلول نخستین اوست واجب را ولی — هم با رش علت ثانی اکوان آمده
لمعه از شمع روح اوست در مصباح روح — کو جهان از نور زاین مشکوة ابدان آمده
رشحه از فیض ابر اوست سرآب روان — کز نم او گلشن اشباح خندان آمده
وانکه آن مجمع که از محفوظ لوح آورد درس — عقل کل از جمع اطفال دبستان آمده
وآن قواعد کو کند تمهید در اثبات بحث — کعبه تمجید را اعضاد ارکان آمده
وز مصابیح بیانش در شبستان علوم — صد هزاران شمع کافوریست تابان آمده



تا طلسم سحرهای شبهه را باطل کند   از عصای کلک او آثار ثعبان آمده

لا زال جنابه مرجعاً للفضلاء الاقطار و محطاً لرحال رجال الافاضل من الامصار

متوقد گشته بود پرتو اشراقات تعانق اطراف بر ساحت حال آشنایان

تقارب معنوی و تناسب روحانی انداخته روشنای اسرار یحبهم و یحبونه

که اصلها ثابت و فرعها فی السماء ارزانی داشت و لمعان بارقهٔ تحبب و

تالف کی شایبهٔ تسبب و تکلف از وادی این و لکن الله الف بین قلوبهم از خشد

از جانبین متحاکس گشت لله عهد و لا وِلا انفصام له و ما انفک یزداد توثیقاً و توکیداً

والحب فی الله فیض من مواهبه فزادنا الله توفیقاً و تاییداً بعواطف الهی مستظهرات

که بحسب صورت نیز کشتی مساعدت توفیق در دریای استعداد حصول مراد جریان

یافته سعادت وصول بکعبه نیل مراد و وصال میسر شود و دولت قصوی اتصال و

استیناس بحصول پیوسته عاقبت حمیدهٔ لیطمئن قلبی بر آن مترتب گردد و ما ذلک علی الله

بعزیز بعد ورود کتاب انزلناه الیک مبارک مصدق لصوف اعز ازو اکرام

افتران یافته مذکر کریمهٔ انی القی الی کتاب کریم آمد و لله الحمد و المنة که عنایت

ازلی مساعدت فرمود تا صرف عنان همت بتحقیق حقایق اصول و فروع و اب خیالم

و در مضمار کشف اسرار و حل مشکلات افکار که کلمه و نحن حفظ السبیل علی حادی و صفات

سبق آمده هرچند برا شعهٔ شمسیه ضبط کرده تلمیذ اصغر است بصف نعال او

خورشید هم که حکمت اشراق فن اوست   در بند استفاده ز فیض مقال او

و جهت ابقاء ذکر جمیل بر حواشی صحایف مجمع اللطایف ایام چندین درر و لالی معانی

بدیع که در مقامات تجرید علایق و شواغل از بحار تفکر و تدبر استخراج فرموده اند ما تامل

توضیح و تنقیح بخوبتر هیاتی و روشنتر تقریری که مصداق ان من البیان لسحرا تواند بود

در سلک ترتیب و تدوین کشیده که کریم وحی نازل شد و ل سحر حلال آمد

میخواست که بعرض مجمل از مفصل محامد ذات و محاسن صفات آن در صدد ایضاح

و معرض انها آید و کوشش کردن زمانه را بدرر غرر مفاخر و مآثرش بیاراید اما مناقب متعالی

مراتبش بمرتبه است که اگر در تخلص آن مطولات باز و شرح پذیر نگردد و رقم ثبت

و تصویر نپذیرد ع زشرم روی تو شاطه دست باز کشید ع که شرم داشت که خورشید را بیاراید
والحق درین مدت چنانچه باشارات نظر دقیق و محاکمات تامل وافی اعتضاد یافته
اشعهٔ لمعات صوری این حال از مطلع طوالع منطق ارباب کلام بر ساحت
شعور عقول و افهام تافته و روضهٔ مقاصد مستنشقان نسایم ایقان و اتقان
نهال این کمال بر جویبار معالی و معانی نیافته ع منزه عن شریک فی محاسنه
فجوهر الحسن فیه غیر منقسم ع چون سر این اسرار محبت اصلی و صحاح عقاید حبلی مفتاح
ابواب اخلاص و هواداری است نظر همت برین است که آن تالیف منیف در
ضمن تصحیح نسخ و تکثیر مجلدات رایت اشتهار و افتخار بر اوج فلک دوار افراشته
بمرور ازمنه و اعصار مطرح انظار مستغنیان روزگار و عطرسای مجالس و مجامع
اکابر و اماثل هر دیار گردد فلهذا جمعی کثیر از طالبان صادق و مستعدان موافق بمدار
وارث و این فقیر در مواقف ارادت و اخلاص روز بروز بر مطالعه و مذاکرهٔ آن
مواظبت می نمایند و علی اختلاف طبقاتهم بحظی وافر و نصیبی کامل فایز و بهره مند میگردند

بروز در سر ثنای تو می کنم تلقین بشب وظیفهٔ مدح تو میکنم تکرار ع رجا واثق
و وثوق صادق که همت عالی که مبداء افاضه عقل فعال و واهب الصور عالم
عالم فضل و کمال است مدد فرمایند تا طبایع احوال داعی نیاز مسند نوبت قوام
آمده هیولای امانی و امال او صورت انتظام پذیرد و بسایط و مرکبات امورش
در حیز طبیعی و مرکز اصلی قرار گیرد و من الله المعونة والتایید و منها الصایب مولانا علی
قوشچی در طلب شرح زیج گورکانی حکمت الهی محض رحمت شامله امتنانی جنان اقتضا
نموده که طایفه از خواص انسان از میان امثال و اقران برگزینند و بافاضهٔ انوار
علوم و معارف و اسرار حقایق و لطایف مخصوص گردانند تا بلطف تحریر خامهٔ
هدایت صریر در تدوین مجلدات کتب و تالیف معظمات نسخ که در حقیقت
درجهای پر از لآل و جواهر پابهاست نقوش افتخار و اشتهار بر صفحات صحایف
روزگار نگارند و رایت مباهات و مفاخرت دنیا و آخرت بر اوج فلک دوار
افرازند و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم و چون جناب

افادت انتساب افاضت انتصاب مولانا العالم الفاضل و الحکیم المتقن
الکامل مقوم القوانین الکلامیه مقوی الحکم الاسلامیه قدوة العلماء المحققین اسوة
الکبراء العارفین امام تتی یدعوا الی الخلق حلقة و منصب للتحقیق مرقی و مصعدا
لقد سادارباب المعالی باسرهم و حق له من فضله ان یسود ان یجلی باقسام المعارف
قبل ان تحلی لطلاب الکمالات مقصدا او اصرف الافکار بحوله یری
سادمقدم بسود هم نیاده صحاح
افاض الله تعالی علی ریاض الملة والدین شآبیب انعامه و سقی حدایق الحق و الیقین
برشحات غمام اکرامه چنانکه نزدیک محققان محقق است که بزیادتی این موهبت
عظمی شرف امتیاز داشته یافته اند و در میان ارباب علو همت که صحیفه همت
ایشان برقم ان الله یحب معالی الهمم مرقوم است با کتساب ارباب فضایل و
تحصیل ادوات کمالات بلندپایه و سرافراز کشته بر ذمه همت ایشان لازم و
متحتم باشد که بزمودهٔ واما بنعمة ربک فحدث را کاربند شوند و جهة ادای شکر
از آن عطایا و مواهب که منعم واجب الرعایت نعمت نقاوه نسبت با این

روزکار بتخصیص سالکان بخیارآن نخبه و یادار ارزانی داشته از جویبار
زلال افضال خود انهار فواید و اسرار بجنات استعدادات طالبان صادق
هوشیار روان نماید تا بحکم حکم الاصل یسری الی الفروع هر یک از ارباب استحقاق
و استیهال را بهره و نصیب باشد
جو در سنبل جعد آهوی تاتار
نسیمش بوی مشک آرد ببازار
والحق در زمان سابق شمه از شمامه حقایق و
دقایق شرح تجرید کلام بمشام افهام متعطشان معارف و لطایف
رسیده و از فوایح فحاوی اشارات که در بطون آن مکنون بود سر دلکش
تصدیق الذی بین یدیه و تفصیل کل شیء و هدی و رحمة انکشاف یافته
هر یک از ارباب طباع سلیمه و اصحاب عقول مستقیمه را علی تفاوت
الدرجات و تباین الطبقات بحظی وافر و نصیبی کامل محظوظ و بهره
مند کردانید و چون مصدر غرایب کوناکون و مظهر بدایع صنع کن فیکون بود
بسلک انتساخ و مقابله منضبط و در سلک تصحیح و مطالعه منخرط آمده مطرح

انظار متعینان هر دیار و مطلع انوار استبصار اولی الایدی والابصار
کشت
عشاق هر کجا رقم کلک آن نکار
یابند روی از مژه کوهرفشان کنند
هر یک کرفته حرفی از آنجا بیادکار
تعویذ جان و حرز دل ناتوان کنند
و در وقت صیت اوصاف شرحی که بتجدید از نتایج افکار صایبه آنجناب بر نهج
جدید اتفاق افتاده مسامع اوقات همکنان از مشمول مراسم شوق و استبشار
کردانیده و بحکم ان الله تعالی فی ایام دهرکم نفحات الا فتعرضوا لها داعیه خاطر
و جاذبه باطن و ظاهر بران تصمیم یافته که بی توقف و تراخی قبله توجه و تامل
مخلصان و معتقدان کردد و چون درین مدت هیچ نسخه از آن بنظر شعور این
ابن حوالی نرسیده بی آنکه از خزانه فضایل و کتابخانه جلایل آنجناب
کتابی مکمل مصحح بدین صوب انتقال یابد تیسیر اسباب حصول آن مامول هیچ
وسیله دیکر قریب الوصول نیست اکر حسن اهتمام باسعاف و انجاح این مرام
معطوف فرماید از قبیل اتمام اکرام تواند بود و اکر محض بحیثیه فضل و کرم صدور

یافته باشد و بر تو مصدوقه ادعونی استجب لکم بر این تافته و الراجی
من الکریم لا یخیب انه سمیع و مجیب زیادت اطناب موجب سآمت
و متفرع امتست سلام الله و تحیاته و رحمة و برکاته علیکم اولا و آخرا و با
ظاهرا و باطنا و منها بمولانا علاء عراق در وقت توجه او از روم بخراسان
ای دل را خانه جان کان دلارا میرسد
دیده روشن کن که نور چشم بینا میرسد
مدتی ارباب دل را رفته بود آرام جان
مژده ای ارباب دل کارام جانها میرسد
میرسد دلدار و ما اوی سکندر در جان ما
دل که از ما رفته بود اینک بما وی میرسد
صیت بشارت قدوم بهجت قیدوم اعلیحضرت افادت نصاب
افاضت انتساب مولانا الفاضل المحقق محرز قصبات السبق فی
مضمار الحقایق مستعبد ارباب العلوم و الفضایل الفایز بالقدح المعلی
من الاواخر والاوایل قدوة العلماء الراسخین مکمل علوم الاولین و الآخرین
آن بهر فن از علوم استاد همچون بوعلی
شاید ش اندر درس صد شاکرد همچون بوالعلا

جانها

در فضایل بی بدیل و در دلایل بی بدل   در دقایق منتهی و در حقایق منتهها
می رود لطف کلامش تاب از آب حیوة   می زند بحر کمالش موج بر اوج سما
اعلی الله تعالی اعلام المعالی باعلاء شانه العالی علاءً علیا که بمقتضی فحوای
والشمس تجری لمستقر لها عطف عنان بجانب منشا سعادت نشان
فرموده آفتاب رای منیرش سایهٔ التفات بر سر ساکنان خطهٔ خراسان
انداخت و بوصول مسرت آیین اطراف و جوانب مملکت را رشک روضهٔ
خلد برین ساخت بی شایبهٔ ریا و رعونت موجب مباهات و مفاخرت
و سبب سرافرازی دینا و آخرتست   عقل خوش خوش چو خبر یافت ازین معنی گفت
راستی خوش خبری داد نسیم سحری   گر چنین است یقین دان که جهان بار دگر
چو بهشتی شود آراسته تا در نگری   هر اینه عاقبت سعادت مقام خود
باز بینند و دولت رسیده مسکن اصلی خود گزینند حب الوطن من الایمان
سالها در سایهٔ فضل تو شهرستان روم   دولت خود آمد اکنون نوبت این کشورست

زمی بن قدم ظفر مال و برکت مقدم واجب الاستقبال که مقدمهٔ ظهور آن
خبر خجسته از فتوحات غیبی است که بعنایت بی نهایت آلهی و فیض
فضل نامتناهی   بی آنکه لب زیر کنند تیغ ببالا   مشارب و مآرب از کدورات
عوارض صافی کرده ظلمت ظلم را که بسالها متراکم گشته بود کجلوه صبح
خط السیل من علی بنور معدلت روز افزون حضرت پادشاه ربع مسکون
منتفی شود   در شب غم کوکب مسعود ما که رو نمود   خلق را در شام نومیدی صبح امید
حال آن جمع پریشان رو بجمعیت نهاد   باز رستند اهل آن ملک از بلاهای شدید
شد بیک ره مملکت از بی خداوندی خلاص   چون خداوند جهان با فتح و فیروزی رسید
مخلص قدیم بر جادهٔ عبودیت مستقیم وظایف شکر و ستایش فیاض بسیار
بخشایش در سلک آفا انتظام داده شرایط تهنیت قدوم مبارک
اقامت مینماید و بمقتضی قول شاعر که   منزل وصل چون شود نزدیک
آتش شوق بیشتر گردد   بر مرصد انتظار نشسته امید وارست باشد

که در مقام معلوم زیاده اقامتی نفرمایند و سرعتی از ماه استعاره کرده
بزودی قطع منازل معدوده نمایند چنانچه اول بهار را که موسم رسیدن گل است
روی تو به بینیم بهر روی که هست   ومنه الهدایة والتوفیق   زیادت اعوال حوادث
زمان و صالت اسباب دولت و ارین در سلک حصول منتظم باد

بسید معین الدین ولد سید صفی الدین شیرازی نوشته در وقتی که در مکهٔ
معظمه زادها الله شرفها معتکف شده بود   سلام علی طایفی کعبه
بتطوافها تم حج الکرام   سلام علی زایری روضة   بها حل من فاق کل الانام
داعی نیازمند بجان آرزومند ذرایع ضرایع خدمات که شمایم نسایم ان مجامع
انس خلوت نشینان صوامع ملکوت را معطر دارد و روایح و دایع مدعاتی
که فوایح روایح آن مجالس قدس معتکفان حظایر جبروت را معنبر گرداند
بموقف عرض و معرض انهای اصول خاندان نبوت و رسالت و فروع
دودمان ولایت و ایالت خصوصا قرة العین مصطفی حسنی معین الدین الحق جزاه الله

له الحق فی کل الامور معین   دم بدم بر نوات نوات حیاض ریاض حرمین
محترمین سحاب جفون عیون از بخار دل محزون رخسارهٔ زرد را گلگون می
کند و بر یاد اماکن و مساکن قدس آثار آن خجسته دیار مرغ روح در قفص بدن
طیران نموده میگوید   کی بود یارب که رو در یثرب و بطحا کنم   گه بمکه منزل و گه در مدینه جا کنم
بر کنار زمزم از دل برکشم یک زمزمه   وز دو چشم خون فشان آن چشمه را دریا کنم
یا رسول الله بسوی خود مرا راهی نما   تا ز فرق سر قدم سازم ز دیده پا کنم
رجا واثق و وثوق صادق که حضرت سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد
الحرام الی المسجد الاقصی هر چند زود تر موانع متنوع که چون جبال احد حوالی
مدینه احوال این ضعیف در آمده مرتفع و مندفع گرداند و این بابی
شکسته زاویه حرمان را نوید یبشرهم ربهم برحمة منه ورضوان بخشیده و
صدای صلای ادخلوها بسلام آمنین کل ما شئتم بسمع جان ناتوان
رسانیده از وحشت جای حوادث خطرناک بخلد آباد مرغ دغا کان

آینه رساند تا در ضمن این فتوح ادراک تقبیل انامل مبارک که مفتاح
ابواب دولت و مصباح انوار سعادت است میسر و محصل گردد
وَاللّٰهُ یَهْدِی مَنْ یَشَاءُ اِلٰی صِرَاطٍ مُسْتَقِیْمٍ شعر ای خاک درت کعبه ارباب ارادت
گر روی بسوی تو نیارم بکه آرم مصرع توقع آنکه تا زمان حصول این مأمول گاهی
که احرام حریم حرم حرمت و احترام بسته در زمین بوسی بیت الله
الحرام و روضهٔ رضیهٔ رسول علیه السلام حق نیازمندی گزارند بر آن
آستان ازین نارستان یاد آرند شعر ای مرغ شاخسار عنایت که دم بدم
از روضهٔ صفا رسدت نکهت وصال مصرع خوش میپری بلند فراموش نیست باد
از حال ما که بسته پریم و شکسته بال مصرع بذا مجاری احوال مملکت خراسان
عموما و گاهی اوضاع دار الملک هراة خصوصا در سلک خیر و عافیت انتظام
دارد و بیمن وجود شریف حضرت پادشاه جم جاه انجم سپاه دین پرور
دادگستر صاحب قران کشورستان مالک رقاب جبابرهٔ عرب و اکاسرهٔ

عجم فرمان فرمای صنادید طبقات امم خلاصه کارخانهٔ ایجاد و تکوین صورت
و مرحمت ارحم الراحمین خلد الله تعالی مراضیه آثار ملکه و سلطانه و افاض علی
العالمین ذوارف فضله و احسانه طبقات خلایق که صنایع و ودایع بدایع
فطرت اند در سایهٔ امن و امان و پناه عدل و احسان قرار و آرام گرفته اند
و دست تسلط قوی از ضعیف کوتاه گشته و هر ناحیت که از نکبات حوادث
گذشته روی بخرابی نهاده بود بکمال عمارت رسیده و تقویت دین متین و
تمشیت احکام شرع سید المرسلین بحد کمال و نهایت اعتدال پیوسته
و غبار مناهی و منکرات و گرد ملاهی و محدثات از رخسار دیار اهل اسلام
محو و معدوم گشته وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی بِنِعْمَتِهِ تَتِمُّ الصَّالِحَاتُ و تنزل البرکات
درین ولا که خدمت حامل بهانهٔ کعبهٔ آب و گل روی نیاز در کعبهٔ
ارباب دل کرده متوجه آن صوب بود صواب نمود خود را بر گوشهٔ
خاطر مجاوران آن آستانه گذرانیدن مصرع باشد که بدین سبب برآید کاری

ابرام از حد گذشت سلام الله و صلواته و رحمته و برکاته علیکم اولا و آخرا و باطنا
و ظاهرا و منها بمولانا غیاث الدین قاضی نیشابور عرض نیاز با حراز
سعادت اتصال بموقف شریعت مآب طریقت انتساب لا زال عونا
للعالمین و غوثا للاسلام و المسلمین که بحکم حکمت الهی است جل و علا چون از
شایبهٔ رعونت خالی نیست اعراض از آن اولی مینماید بترتیب مقدمات حصول
آن مطلوب که سرمایهٔ متضمن نیل مقاصد دو جهانی و مستتبع طراوت نهال
آمال و امانی تواند بود از فیض فضل قاضی الحاجات تعالت آلاؤه و تعزت
و الراجی من الکریم لا یخیب انه سمیع و مجیب غرهٔ اصر مبارک عت بیانه
نقوش این ضراعت نگاشتهٔ نوک خامهٔ مصادقت گشته در حالی که موجب شکر
و سپاس پروردگار شامل روزگار است و الحمد لله حق حمده بعده نموده میشود
که حامل رقعهٔ نیاز چنین نمود که بعزم استغاثه از تعدی بعضی منتسبان جناب غیاث
الاسلامی که بلا جهة رقم تصرف بر تمامت املاک و متعلقات او کشیده اند

و از انتیاد و اوامر واجب الاطاعه که جهة استرداد آن بنفاذ پیوسته انصراف نموده بعد
بعد قضاء الله سبحانه بر صباح توجه اردوی همایون است و هر چند از حسن ظن و خلوص اعتقاد
که اهل دل را نسبت بدان جانب حاصل است امری که بهیچ حال مناسب طریقه
مرضیهٔ ایشان نتواند بود از القا اشار الیه مسموع نیفتاد و صورت دعوی او برین
سیاق از مقولهٔ اسائت ادب نمود اما مبنی بر التماس او ملتمس آنست
که پرتو تحقیق بر ساحت حقیقت مدعی مشار الیه اندازند مصرع که یک عنایت قاضی از هزار گواه
و اگر بر حسب اتفاق تعدیه متطرق شده باشد بنظر عدالت تدارک فرموده
دست تطاول غیر از اذیال احوال و اموال او کوتاه گردانند تا سبب صلاح
و ناموس دنیا و آخرت گردد و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه المصیر
منها بسید معین الدین ولد سید صفی الدین مذکور در وقتی که از کعبه معظمه
متوجه مشهد مقدس بود بدا برق نطحا روالدمع ساکب مصرع زهی عشق مستولی شوق غالب
خوش آن برق رخشان که از کوی جانان مصرع درخشد چو بر آسمان نجم ثاقب

مژده وصول کوکبه فیض و فلاح و بشارت قدوم فوز و نجاح عالیجناب نقابت قباب

بنابت پناه مولانا و مولیتنا و مولی السید السند المستند قدوه آل طه و یس مقصود ارباب

حم و طس مرشد طوایف الامم صفوه صنادید العالم المتوجه الی الله بالکلیه والداعی بالانوار الجلیه

که از علم و عمل در کل عالم آمده پیشوای خاص و عام و مقتدای شیخ و شاب مستفاد از ذروه قدر رفیعش

آسمان مستعار از لمعه نور جبینش آفتاب لازالت شموس الفضایل طوالع من مطالع فضایله و بدور المحامد

لوامع من مشارق خصایله نور احمد که از قبله سعادت و اقبال متوجه کعبه امانی و آمال گشته اند و قدر کعبه

عظمت و جلال احرام قبله فضل و کمال بسته طوایف اهل ایمان را امید امن و امان و نوید سعود داده

برسم اقامت مراسم تهنیت نزول نموده سر براهل خراسان قمای جان بدریده جان از نو یافتند امروز

ولا حاله تمامت فتوحات غیبی که درین اوقات بعنایت بی علت الهی روی نموده

اثر یمن قدم و برکت مقدم آن عالیجناب هدایت مآب تواند بود که بیت

ای در و سر نیزه و آمد شد بیکان آن فتح که مفتاح امان بود بر آمد یهدی الله لنوره من یشاء

والله ذو الفضل العظیم ملتمس آنکه این فقیر حقیر را بالکلیه از حاشیه ضمیر منیر فرو نگذارند

دور شرایف اوقات خلوات بتخصیص کاهی که در زمین بوسی عتبه علیه و روضه رضویه بی

نیازمندی گزارند ازین محروم مهجور یاد آرند ایزد تعالی ذات ملک صفات را در مهد عزت و مسند

دولت بر لاد منها الی شیخ صدر الدین رواسی اقتبس و استدعی تحیة من عند الله مبارکة طیبة

التحف و اهدی بها الی حضرة من حضره حضرة حظایر الملکوت و محاضر اللاهوت المتوجه الی الله بالکلیه

والداعی الیه بالآیات الجلیه قطب ارباب الذوق والوجدان مهبط اسرار الکشف والعرفان سلطان

اولیاء الله العظام مصداق نص جه معلوم و محقق گشته که در آن موقف مقدس که محل ورود و وفود

ملایک و غایت مقصد و مقصود صدر نشینان متکئین فیها علی الارائک است جز بلاء احصی لا تحصوها

در آن اوج از جوش گردی چه خیزد که تیر آنجا رسد پرش ریزد اما حدیث الاشتیاق بلا الحمله

الآفاق رجا واثق و وثوق صادق که ناگاه بروفق بشارت لا تیاسوا من روح الله ریاح فوز و نجاح

از مهب ان ربی لطیف لما یشاء وزیدن گیرد و حجاب امتناع از چهره مراد مرتفع گشته جمعیت

بعد الموت بعیان صریح شاهده و الله علی ذلک قدیر ملتمس آنکه تا وقت حصول آن امنیت این فقیر حقیر را

بالکلیه از حاشیه خاطر خطیر که واسطه دولت دینی و دنیوی و رابطه سعادت صوری و معنوی است محظوظ ضمیر منیر فرو نگذارند و گاه گاهی التفات ...

عاطفت گرانمایه ساکنان آن آستانه پناهی و آرامگاهی است ای خاک درت کعبه ارباب ادب

گردی ببوی تو بیادم بکه آرم زیادت ابرام متعرض است سلام الله و تحیاته و برکاته علیکم ومنها الی

ملا کلبرکه تالق برق من مغانی حمی هند و هب نسیم بحر من ربی نجد فمن شم ذاک البرق است سوی

ومن شم هذی الریح اصبحت فی وجد گشتیت بهذا عن نزول صحیفه مکرمه من ذروة النور والمجد اعلی حضرت

من حصه الله تعالی من الاکارم بزینة الملکیه و رقاه تحت المکارم الی رتبة الملکه مخزن اسرار الحکم والکمالات منبع

بحار المیامن والسعادات مستخدم اصحاب السیف والقلم مستتبع ارباب الطبل والعلم ناصب رایات

الفضل والنصفة والامتنان ممتثل ان الله یامر بالعدل والاحسان آفتاب فضل که آغاز دوران

بر مراد او مدار خرج و سیر اختر بش خسرو اقلیم دانایی کزو باید گرفت عقل اقلیم ... و دانش

دست او گنج بخش و گوهر دولتش الملک و لک ملک بخشی نیست دود از دست بخشش گستر

لا زال فی الدنیا محمودا و فی الآخرة مرفودا و فیهما مسعودا محمود الب

با قامت مراسم تکریم و تقبیل شرایط تعظیم و تبجیل رعایت نمود و جبین اخلاص

از بشارت سلامت ذات بزرگوار بر زمین نیاز بسجدات شکر مرة بعد اخری

فرسوده الحمد لله الذی بنعمته تتم الصالحات و تنزل البرکات بعد ذلک

چون روز بروز از تواتر اخبار بی اشتباه السنه افواه بمسامع مجامع

این دیار میرسد که آن صاحب دولت رفیع منزلت در میان

ارباب علو همت بصنوف حقایق و معارف مخصوص و سرافراز

گشته اند و انواع علوم باصولها و فروعها بحدث صحیح و منطق

فصیح در معرض بیان آورده و در مواقف بر کلام شرح متن هدی

افهام بدستوری کرده که وجیز و بسیط عبارات بتوضیح و تنقیح فضلی

از آن وفا نماید در عبارات تو توضیحی منهاج نجات در اشارات تو

کلیات تو قانون شفا آنکه با چندین معانی لا فواز لطف بیان

با کلامت کز منطق دم زند باشد خطا و دست اعتصام در عروه

وثقی ورع و تقوی اما من اتقی و صدق بالحسنی زده و شرایف

اوقات باقامت وظایف طاعات و عبادات که مثمر سعادا

دوجهانی ومستوجب حصول نعیم ولذات جاودانی است
مصروف وموقوف گشته داشته اند وقدم استقامت درجادهٔ
التعظیم لامر الله والشفقة علی خلق الله ثابت وراسخ گردانیده
از طریق امتثال اوامر ونواهی آلهی بهیچ باب تجاوز نمی فرمایند
مفکرهٔ علم ومنطقهٔ فکر ٭ وباطنهٔ دین وظاهرهٔ الدنیا
داور دین ودول حامی ملک وملل ٭ جامع علم وعمل خواجهٔ دنیا ودین
وبرمقتضی فحوای کلام معجز نظام ربانی ومضمون میمون تنزیل
سبحانی حیث قال ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله صفا کانهم
بنیان مرصوص همت معالی آثار در بند غزو کفار ومحاربه وقتال
زمرهٔ ضلال واستکبار داشته روی مکنت واقتدار بمیدان
جهادت وقلع وقمع اهل شرک وعنادمی آورند وخلوص ارادت
جایون وصفاء عقیدت روزافزون در اعلاء اعلام دین واحیاء

مراسم شریعت مصطفوی علیه السلام شرایط اعتنا واهتمام بتقدیم
رسانند ومصدوقهٔ نصر الله من الله وفتح قریب بظهور پیوسته
بیامن اشان لقد نصرکم الله قرین روزگار همایون میگردد وهراینه
بیت هرکرا کوشش از برای خداست ٭ همه کارش زایزد آید راست
وهمواره فتح باب مروت وفتوت وبذل کرم نموده وظایف
انعام واحسان روزافزون بطوایف خاص وعام ربع مسکون
میرسانند بنوعی که داستان حاتم در جنب صفت جود وکرم آن صاحب
عوالی همم بکلی طی گشته وخلعت زیبای بخشش ونیکوکاری پیرایهٔ قامت
دولت وبختیاری ایشان آمده نظم ای زخان سالار جودت حرخ مینافام را
لاجوردی کاسه برگوشهٔ خوان یافته ٭ رایت دارایی از رای تو سر افراخته
نامهٔ سلطانی از نام تو عنوان یافته ٭ هرکه بر روی زمین کشت امیدی کاشته
از سحاب دست دربار تو باران یافته ٭ ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء

والله ذو الفضل العظیم لاجرم عرصهٔ بسیط از صیت ملازمان آن آستان که
قبله گاه صنادید جهان است مشحون گشته وآثار تفوق وتقدم ایشان
بر تمامت سرافرازان وگردنکشان عالم مقرر ومسلم آمده نظم
شکر کز علم وعمل درکل عالم آمده ٭ پیشوای خاص وعام ومقتدای شیخ وشاب
مستفاد از ذروهٔ قدر رفیعش آسمان ٭ مستعار از لمعهٔ بدر منیرش آفتاب
امیدواری بعنایت لم یزل باری توالت آلاؤه وتبارکت اسماؤه آنکه
هرچه متضمن صلاح وفلاح دولت ومقتضی ثبات وبقاء مکنت وواسطهٔ
ابقاء ذکر جمیل ووسیلهٔ ایفاء اجر جزیل وذریعهٔ مباهات ومفاخرت
وموجب ناموس دنیا وآخرت تواند بود بی سبق طلب وادنی وجوه
ظاهر گردد وچهرهٔ آن با حسن صدور از پردهٔ غیب تجلی نماید ولیس من الله
بمستنکر ان یجمع العالم فی واحد میخواست که درین باب اطنابی نماید
اما مخالفت ابرام موجب اعراض واجتناب گشته طریق اختصار نزد دیگر سپارند

نظم ای سرافراز جهان دولت قرینت باد دوست ٭ تا قیامت ملک جم
زیر نگینت باد دوست ٭ رایت دولت فراز آستانت هست وباد
آیت نصرت طراز آستینت باد دوست ٭ شاه انجم تا بود بر توسن
گردون سوار ٭ ابلق ایام سرکش زیر زینت باد دوست ٭ در همه
روی زمین چون کعبهٔ مقصد توئی ٭ آسمانرا روی طاعت بر زمینت باد دوست
آمین برب العالمین ومنها بتیمارخان پسر بزرگتر ملک مرکور که بفنون علم وفضایل موصوف
بوده ومشهور منت خدایرا که بتوفیق ذوالمنن ٭ بر حسب آرزوست همه کار ویار دوست
حکمت آلهی بمحض رحمت شامله نامتناهی جنان اقتضا فرموده که طایفه از خواص
انسان از میان امثال واقران برگزینند وبافاضهٔ انوار علوم ومعارف
واسرار عطایا وعواطف مخصوص کرده اند تا بانامل فضیلت وافضال
وبنان رفعت وکمال نقوش افتخار واشتهار بر صفحات صحایف روزگار
نگارند ورایت مباهات ومفاخرت دنیا وآخرت براوج فلک دوار افرازند

وذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم وچون جناب
جلالت مآب افاضت انتساب ملک وملک زاده جوانبخت برخوردار
فضیلتمند عالیمقدار عنوان نامهٔ حکومت وایالت فهرست ابواب بزرگی
وجلالت خلف ملوک عجم کهف الآفاق ملاذ الولاة والحکام بوفور الاستحقاق
قدوة علماء الافاضل کاشف معضلات المسایل صفوة علماء الراسخین
اسوة الفضلاء الکاملین نظم جان معظم کز شرف دارد سلاطین فرزمین
باران جود وشش هر طرف شرقا وغربا ریخته ملک فضیلت آن او
نزل نعم بر خوان او فیض نعم بر جان او ایزد تعالی رحمت افاض الله تعالی
علی ریاض الملة والدین شآبیب افاضله وسقی حدایق الحق والیقین
برشحات غمام نواله بمقتضی انا وجدنا آباءنا علی امة وانا علی آثارهم مقتدون
تبیین تباین هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون ببیان صریح مشاهده
فرموده اند ودرجت منزلت والذین اوتوا العلم درجات منظور نظر اعتنا

والتفات داشته وروی قصد از جانب لذات جسمانی ومزخرفات
فریبندهٔ نفسانی گردانیده حرف عنان همت تسخیر ملک معانی و
اختیار سلطنت لایزال انتقال لیس السلطان الا العلم دوال واجب شناخته
ودر مضمار کشف اسرار علوم وحل مشکلات معارف حاوی قصبات
السبق آمده لاجرم خلعت منقبت پادشاهی صوری ومعنوی بطراز جلایل
ملکی وفضایل ملکات ملکی محلی فرموده اند ومنشور ریاست ملکی وملکی بتوقیع
ماثر ومآثر آراء وتمام فلیتعلم آراسته سه عالم اگر جایش ندارد بشام
جاهل اگر خسرو روم است وشام گر نه بانصاف شوی دیده ور
حیف بود در حق جاهل هنر ولی چون شیمه رعونت وتکلف خالیه
باشارات نظر دقیق ومحاکات تامل وافی اعتقاد می یابد هرگز اعمالی
بدین سعادتمندی از اوج سریر سروری وفرمان دهی نیافته ودر فنون
ملک غالی باین کمال بر جویبار حکومت وجهانداری نیافته نظم

منزه عن شریک فی محاسنه فجوهر الحسن فیه غیر منقسم وچون حصول
این موهبت متضمن طیب حال کافهٔ ارباب حاجتست مواجب شکر حق
ولوازم حق شکر بتقدیم رسانیده امیدوارست که پیوسته از ریاض مجاری
احوال رواح تهیهٔ اسباب دولت دینی ودنیوی وموجبات ترقیات
صوری ومعنوی چون نکهت ریاحین از نسیم بهاری فایح گردد وازمشارق
کامهای آمال انوار سروری وجهانداری چون بارقه از ابر آذری لایح باشد
بیت باش تا صبح دولتت بدمد کین هنوز از طلایع سحر است
والراجی من الکریم لا یخیب انه سمیع مجیب زیادت تطویل
موجب تثقیل است بیت سخن کوته کنم کان طبع نازک
ندارد طاقتی چندین گرانی والسلام علیکم والقلب لدیکم
ومنشا بامیر عبدالله پیربیک که ملک کم سپهدار بوده نوشته شده
عالیجناب مملکت ایالت نیابت پناه حکومت دستگاه ملک وملکزاده

نامدار مؤید مظفر منصور برخوردار صاعد مصاعد دولت عارج معارج
ملت شهسوار کورهٔ خاک عنان گیر توسن افلاک سپه آرای ملک
وملت کرم کش عالم فوز ونصرت غرهٔ جبین آفرینش قرهٔ باصرهٔ اهل
دانش وبینش ازدشیر شیر شکار اسفندیار روزگار وبیکار نظم
آنکه در ملک این زمان کار سلیمان میکند همچو سلمان از سلمان تیغ دیوان میکند
دست استاد قضا قاصد برای جان خصم تیر او را از اجل پوسته پیکان میکند
تندران میدان که یکدم قتل اعدا گر دور نیست وام وددر از آسمان صد سال مهمان میکند
اعز الله انصاره واعوانه واعلی فی الخافقین قدره وشانه را قوافل دعوات
استجابت آیات همرکاب تجار لیل ونهار مبلغ ومرسل میدارد وورود
اخبار نجابت ودلاوری وآثار شجاعت وبهادری آن جوانبخت کامکار
که ناسخ کارنامهٔ رستم واسفندیار است مواجب شکر پروردگار بتقدیم میرساند
وامیدوارست که جنود توفیقات الهی ووفود تاییدات نامتناهی در سفر وحضر

ممغان و همدم باشد و بحکم تو همه حیثیت فانک منصور روی ممالک زمین
بهر جا آورند دولت و اقبال برسم استقبال تبرکی نماید و عنان عزیمت مبارک
بهر جانب که معروف سازند فتح و نصرت بطریقهٔ استعجال پیش آید
بیت بادیا رب سالها در سایهٔ لطف ملک تا مجوی رزم خواه و بال بخش و ملک گیر
مرا به از طریقهٔ مرضیهٔ آن حمیده خصال ستوده افعال فیاض سزد که یک لحظه
اوقات قدسی ساعاتش بشیوهٔ ملاعب و ملاهی آلوده نگردد بلکه
همواره جوامع همت عالی نهمت بر توسیع دایرهٔ حکومت و تنفیح عرصهٔ
دولت مقصور و محصور باشد ع وان خود چه مراد بود که جست و نیافت
و در روزگار سعادت آثارش از سر تیقظ و احتیاط بضبط مهام و تدبیر امور
و نسق مصالح سلطنت و اسعاف حوایج جمهور مصروف شود تا آثار مناقبش
طراز تواریخ ملوک رفیع مقدار و دیباچهٔ مآثر حکام گردون اقتدار باشد
و من الله العون و التأیید زیادت اطناب موجب ملال خاطر خجسته فال است

وصف بکمالات پسر حسنه از ملک مشار الیه نوشته

در صبح و شام قافله‌ها از دعای خیر در صحبت شمال و صبا میفرستم
یارب دعای خسته دلان مستجاب باد حق سبحانه و تعالی که دهندهٔ
مرادات و بخشندهٔ سعادات است تا سایهٔ بی زوال آفتاب و سرسبزی
چمن از فیض سحاب تواند بود سایهٔ مرحمت و نوازش حضرت ملکت پناهی
انجم سپاهی خلد الله زمانه و اعلی امره و شانه را بر سر فرزندان ارجمند
سعادتیار منظور نظر آفریدگار نهال فرخنده مآل گلشن جهانداری
دوحهٔ نخچوبیار عظمت و بزرگواری نظم بزرگ همت و بسیار دان اندکی سال
فلک سریر و ملک سیرت و سحاب نوال ستوده صیت جمیلش ز مکرمت حجتی است
شکفته گلبنش از چشمه سار فضل و کمال سپهر مهر ظفر آفتاب سعد نظر
نهال روضهٔ دولت نهال بیخ جلال بلغه الله فی ضمن الوالد الماجد الی غایة
ما یتمناه فی دینه و دنیاه که بحسب تعالی بر حضرت والد نامدار فرخی و مبارکی آمده

و روز بروز موجب ارتفاع لوای دولت و مستوجب اتساع فضای ملک گشته
مخلد و مستدام دارد بحق من لا نبی بعده بعده از السنه و افواه زوار و سیاح
بمجامع این دیار میرسد که بحکم الولد الحر یقتدی بآبائه الغر همت عالی نهمت
ملک و ملک زادهٔ جهان و جهانیان پیوسته متوجه فضایل نفسانی و کسب کمالات
انسانی است و با وجود حداثت سن و مبادی حال معظم اوقات همایون
ساعات بدانش آموزی و مناقب اندوزی که مطرح انظار عوالی همم و دیباچهٔ
مکارم و محاسن خواص بنی آدم تواند بود صرف فرمایند ع
که کس بتو ماند که گویند که تو او ببی و الحق نظم چون خصال پسر بیشتر غذا از عقل
بود بهتر از و هیچ پدر را پسری چون حدیث پدران یاد کنند هست یقین
که نباشد بتر از هیچ پسر را پدری از بصیرت اصحاب ذکا و فطانت
ارباب خبرت و دها پوشیده نماند که از خبر کنت کنزا مخفیا فاحببت
ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف چنان مستفاد میشود که در گنجینهٔ جود بمفتاح

معرفت باز شده و شهباز وجود از آشیانهٔ خفا باوج فضای ظهور بجناح
علم پرواز جسته و ازین جهت است که خواص اشراف که بمحاسن اعمال و اوصاف
مذکور و مشهور میگردند گروهی اند که مطرح انظار قصد و همت ایشان غیر از فلک
شامخات کمالات حقیقی نباشد و کمال حقیقی بحقیقت بر فضیلتی اطلاق توان کرد
که با صاحبش ابد الآباد بماند و هجوم حوادث و تطرق نوازل عواید فواید و مبانی
محاسن آن را عرصهٔ فنا و زوال نگردانند اوقات عزیز صرف در چیزی کن
کان گاه که آن نباشد ترا این باشد لاجرم ارباب علو همت جهد مستطاع
و سعی بلیغ مبذول داشته حرف عنان ارادت بنحو تحصیل مقدمات
فضیلت واجب شناخته اند و انواع علوم باصولها و فروعها بخوبتر مهیا بی‌بقی
و روشنتر بیانی حاصل کرده و نقوش رفعت و اعتبار بر کتابهٔ ایوان
روزگار نگاشته بلبل عرش شد سخن پروران باز چه مانند بدین دیگران
زاتش فکرت چو پری شوند با ملک از جملهٔ خویشان شوند امید بهدایت اله



محدث بظهور آورده و دیدهٔ حرمان کشیده بکحل الجواهر تراب جناب
عالی مکحل و منور گردانند تا در اقامت مراسم خدمت قدم بر قدم منزلت
سبق نیابد و لمعان تعویق و تاخیر بر صفحات احوال فقیر نتابد ابیات
بر مقتضی الامور مرهونة باوقاتها درین ولا حصول آن امنیت تیسیر نیافت
فرشته ایست برین بام لاجورد اندود که پیش آرزوی عاشقان کشد دیوار
و تنشأ بالیسیر من فضل ربّی و الله ولی التوفیق

ومنها بخواجه قطب الدین طاوس نوشته

ریاض ملک و ملت از رشحات اقلام ملک آرای جناب عدالت مآب
مملکت پناه آصف جاه ناصر دین الله القویم مظهر الطاف الملک الکریم
لدی الخوافق شفیع مطاع عند السلاطین مکین امین پیوسته ناضر و سیراب باد
و عرایس مناظم دین و دولت بزیور تدبیرات صایبه او علی الدوام مزین
و آراسته بحق الحق و آله بعده موقف عرض میرساند که مولانازاده عز الدین

رفاه الله اعلی مدارج العالی که سلسله نسل زکی جد اهل اسلام بدو منتهی شده
و او بنفس نفیس خود با وجود حداثت سن باکتساب اسباب علم و تقوی
متحلی است و مستعد ترقیات وافیات و وظیفه معاش و انتعاش او
بر حاصل و محصول قناعت و توکل موقوف و چون بر عزم تحصیل کمالات
دینی و دنیوی درین دیار اقامت کرده دو سه مهم ریزه که با بعض مردم
آن ولایت داده پایمال لوازم اهمال گشته و بی شبهه بدستیاری التفات
آنجناب بقوام و انتظام می آید بنوعی که سبب جمعیت خاطر و حضور باطن
فقیر مشار الیه گردد و برکات مثوبات آن بروزگار دولت
واصل شود اول آنکه خواجه سلطان بایزید نامی که از معارف
آن ناحیت است چند سال در بقعهٔ طوس بر آب و زمین او
زراعت کرده و حصه معهوده بعلت تعلل جواب نگفته دیگر مولانا فخر الدین
که بشرف زمین بوس مجلس وزارت خواهد یافت در همان حدود بعض املاک

مشار الیه بیش از حد بلوغ خزینه فتوی ائمه بعنا و آن بیع ناطق است
و بتثبیت حق بحسن عنایت و اهتمام حکام اسلام متعلق مصراع
هان تا چه کنی تو از خداوند بها و من الله الاعانة و التوفیق
و منها بخواجه قطب الدین یزدی تاجر شاکر نجابت لطانی و جسمانی بوده نوشته شده
موزون ترین کلامی که غزل سرایان انجمن شوق و مودت و قافیه
سنجان نشیمن اخلاص و ارادت بادای فحوای حوالی آن زبان بیان بند
مناسب مناقب و مدایح طوطی شکرستان فصاحت و براعت بلبل بهارستان
بلاغت و صناعت تواند بود که نظم سلسله سخن از مطلع تا مقطع آراسته
صنایع و بدایع ذوق سلیم و طبع مستقیم اوست نظم معارف شعاری که فکر دقیقش
در اسرار عرفان کند موشکافی زنور سم و کمان هر غباری که خیزد
برو مشرب عذبش از جمله صافی دلم خواست بر قد قدر نفیس
ز نظم قصایل کند حله بافی خرد گفت ما ناکه آید بیافی جنین خلعت از تار و پود توافی

اعنی قطب انجمن افاضل و اعالی که در دیوان احسان و امتنان ملک منان
تخلص اختصاص با سم همایون رسم او رفته و زواهر جواهر مناخر و مآثر
بسر انگشت سخن وری و هنر پروری او نظام و انتظام یافته و هو
البحر الخضم والطود الاشم اصدق الاحباب دینا و احسنهم یقینا و اوفرهم
علما و احسنهم شعرا و اعظمهم خلقا و افخمهم خلقا و اکثرهم حیا و اکرمهم عطا
نظم بزرگ همت و بسیار دان و اندک سال فلک مقام و ملک سیرت سحاب نوال
خجسته ذات شریفش که هست رحمت محض مجسمست الطاف ایزد متعال
عظم الله قدره و اتم علی تمام السعادة بدره لاجرم داعی بی اشتباه در گاه
و بیگاه و شام و سحرگاه وظیفه ثنا و مدحت و راتبه دعا و تحیت
ورد جان و سبحه جنان دارد امیدوارست که ذات ملکی ملکات آن
کریم صفات در سفر و حضر از حوادث زمان و نوایب دوران در حمای
امان ملک دیان باشد یارب دعای خسته دلان مستجاب باد

و چون مدت مفارقت بآخر رسید و مواد شوق و آرزومندی بنهایت
انجامید حصول سعادت معاودت را از کرم بی کرانه وهاب مراد بخش
جل و علا در همه حال بتضرع و ابتهال سوال میرود والسایل من الکریم لا یخیب
و بی شایبه رعونت و ریا این فقیر مهجور متعهد کفایت مهمات معذور
میکرده که بعد قضاء الله سبحانه باتمام رساند خاطر دریا مآثر از دغدغه آن
آسوده دارند و از ماسرعت استعجال کرده بر عزیمت معاودت طی
منازل مساعدت فرمایند که دیده آرزو بر مرصد قدوم شریف است
و من الله الهدایة والتوفیق اطناب از حد گذشت اسباب دولت دو جهانی منتظم باد
و منها بمولانا حاجی معروف مشهد مقدسه رضویه علی ساکنها السلام والتحیة
هرچند بهترین فصلی که متوفی ناطقه در مجامع بدایع آفرینش و محافل فضایل اهل
دانش و بینش بزبان دعاگوی ثناخوان باد ای حدود و رسوم آن بجای آید
ذکر محامد و مآثر و بیان مناقب و مدایح جناب معارف انتساب مولانا

امید آنکه چون درین حوالی علی الاستمرار وظیفه دعای خلود دولت مرتبت
ازالجناب عالی نیز برقرار در اتبه عنایت و نوازش منوطف باشد
حق سبحانه توفیق افاضت احسان رفیق طریق اهل دولت و اقتدار گرداناد
از جانب حافظ غیاث الدولة والدین بخواجه شمس الدین دیوان نوشته از راه سمرقند
پرتو اشعه انوار خورشید آثار سعادت و اقبال که از مطلع مرحمت و افضال
اعلی جناب امارت مآب جلالت انتساب دستور اعظم مستخدم ارباب
السیف واصحاب القلم مؤتمن السلطنة فی اقطار الآفاق معتمد المملکة
بالوفاق والاتفاق نظم جهان جود و کرم خواجه همایون رایی
سپهر فضل و هنر مشتری اخلاق که نوک خامه افقی نعال او راست
بوقت قهر که لطف زهر با تریاق روض الله ریاض الفضایل بسحایب جوده
و روح امور الممالک بمیامن وجوده شمه ما طلوع یافته بود
بمبارکترین طالعی شب وحشت و کربت داعی نیازمند بجان آرزومند را

برور بهجت و سرور مبدل کردانید و سر حکمت فمحونا آیة اللیل وجعلنا آیة النهار
مبصرة از هاتف فضل نامتناهی الهی بگوش هوش رسید رباعی
حرفی که نمود روی از آن کلک و بیان / عکسش فرح آمد آن نور آینهٔ جان
چون اصل بدست نیست با عکس خوشیم / زیرا دهد این عکس از آن اصل نشان
بنا بر اقامت رسم تکلم و تقبیل شرایط تعظیم و تبجیل رعایت نمود و جبین
اخلاص از بشارت سلامتی ذات بزرگوار بر زمین نیاز بسجدات شکر
مرة بعد اخری فرسود الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شکور
اضعاف انواع الطاف و اصناف اعطاف که از فحاوی نامهٔ همایون
و مطاوی صحیفهٔ همایون بذائقهٔ ذوق و جاذبهٔ شوق چشیده و کشیده شد
فنون خدمات تحیات اللمعات که اشعهٔ اخلاصش چون پارهٔ نور از چهرهٔ
خور لامع و لایح باشد و صنوف دعوات وردیة النفحات که رایحهٔ
اختصاصش مانند نکهت عنبر بان از ریحان جویبار جنان شایع و فایح گردد

بمحل عرض و موقف انهاء میرساند فان وقع فی حیز القبول فهو غایة المامول
قصهٔ غصهٔ فراق و حکایات شکایات اشواق قیاس
علی متفاوضات ارباب العادات مظنهٔ مبالغه و موهم اغراق است
شعر لو ان اللیالی عذبت بفراقنا / محی دمع عین اللیل نور الکواکب
ولو جرع الایام کاس اشتیاقنا / لاصبحت الایام شهب الذوایب
بعده مجاری احوال و اوضاع اینجانب مستوجب شکر و سپاس متعال است
و از میامن الطاف خاطر خطیر کسوت حال همگنان بطراز صحت و سلامت
مطرز و از هیچ جهت اثری که عیاذا بالله ملالی بر آن مترتب باید متطرق نی
والحمد لله حق حمده صورت استشمام روایح انفاس متبرکهٔ حضرات مقدسهٔ
ارباب هدایت و ولایت خلد الله ظلهما علی مفارق الغائبین والحاضرین
و در یوزهٔ همم بزرگوار و التماس فاتحهٔ کیمیا آثار که از نتایج سحرگاه مستفاد میشد
علم الله سبحانه و کفی به شهیدا که تعلق و دلبستگی مینمایدم و اهل الله بحال ما از آن

نه در آن مرتبه است که بدستیاری ناطقه متعرض عرض آن توان گشت
نظم والله ما طلعت شمس ولا غربت / الا انت منی قلبی و وسواسی
ولا تنفست محزونا ولا فرحا / الا و ذکرک مقرون بانفاسی / و در جمله
اوقات و حالات سیما عقیب الصلوات که مظنهٔ اجابت دعوات است
بتلاوت صحف صوالح ادعیهٔ خلود ایام دولت و کامرانی و مزید ابهت
حشمت و دوستکامی مواظبت میفرمایند و انا علی آثارهم مهتدون
و مطمح نظر ارادت و آرزو همانست که عقد مقاصد بر حسب مراد انتظام یافته
بحکم والشمس تجری لمستقر لها از فضل بی دریغ پروردگار مصون و محروس
از جمیع اهوال و اخطار بسعادت و سلامت مراجعت فرمایند و دیدهٔ امید
از مطالعهٔ طلعت مبارک روشنایی یابد بیت چه خوش باشد که بعد انتظاری
بامیدی رسد امیدواری / نصیحتی که در باب فرزند ارجمند امیر صدر الدین موسی
ابقاه الله تعالی للارتقاء فی مدارج العز والعلا و تعلیم و تفهیم او در ارتکاب

واجتناب بعض امور شرف صدور یافته بود هر آینه غایة الامکان بطریق
رفق و حکمت وطنهٔ ارشاد و موعظت او در هر حال نصب العین ضمیر کثیر است
و او نیز اکثر از آن بسمع رضا اصغا نموده بقبول آن تلقی میکند اما پوشیده نماند
که بحکم قضیهٔ الشباب شعبة من الجنون امثال این اشغال از لوازم عنفوان شباب
و مبادی احوال است بیت زدیوانه کسی بر دل نگیرد / و بالاطره بسبب تربیت
و تمشیت ارباب اشفاق و رأفت که بروجه تخلیق و تکلف مبذول میدارند
از مرتبهٔ انحراف و اختلال بدرجهٔ استقامت و اعتدال آمده بیت
مادام که عقل زاجر و اعوان / و انصار مدارک و مشاعر / روی اخلاص بمکتب خانهٔ
و علمنا من لدنا علما می آورند و از استاد فضل و دانش بقدر قابلیت
و استعداد کمالات علمی و عملی که بواسطهٔ حصول او در عداد الذین آمنوا
وعملوا الصالحات توانند آمد حاصل کرده بتکمیل این معنی سوی صفت
در مقام استیلا و استعلا ید بیضا می نمایند و لامحاله که همگی همت عالی

بر اصلاح صادرات و واردات او مقصور و محصور فرموده اند یقین که
نتایج خیر مترتب گردد و درخت بخشش در گلشن سعادت و اقبال
بالا گیرد ع دل هرچه یافت از نظر همت تو یافت ه دیگر صورت
احوالی که حوالهٔ تقریر حاجی حقایق رفته بود پرتو شعوری از آن بر ساحت
ضمیر این فقیر افتاد حقیقت آنست که ناصر الدین نصر الله وفقه الله
لما یحب و یرضاه درویشی مجهول الذات والصفة که در ظاهر دریز عراق
دکان هیزم فروشی داشته گذاشته بوده و آن شخص در غلیان مرض
طاعون بطریق ایما شمه از حال امانت و کیفیت دفن آن باز گفته
می‌گوید و توقفی چون این فقیر از کاهی آن آگاهی یافت با آنکه درین فرصت
سکنهٔ هراة در بوادی تفرقه و جلا حوران بنات النعش عنان عزمت بدست
نهضت داده بودند بهر نوع زحمت و کلفت چهار کس از امنا موثوق بهم
معول علیهم بحضور طلبیده مقرر نمود که آن موضع معین را حفر کرده از نقود

و زخوت آنچه تحت شعور در آید هر یک از ایشان منفصل مضبوط نگاه دارند
و بعد از انفاذ ام مبلغ که نسخهٔ امثا بذکر آن ناطق است بنظر تحقیق و اتیان آید
اگر واقعا مبلغ همین است بامین سپرده شد حکم اخذ و ابقاء آن منعلق بمقتضای
رای خبیر است و اگر بعضی چونکه زیاده برین مقدار چیزی بوده چون
دران حال درویش و عیال او رحلت کرده اند و از ایشان غایب و حاضر
وارث و میراثی نمانده تدارک و بازیافت آن صعوبت تمام دارد امید که
بخشندهٔ بی زوال از خزاین موهبت و افضال باضعاف آن تلف شده
تلافی نماید و لطیفهٔ ناصر الدین نصر الله آنکه شکرانهٔ نعمت صحت و موهبت
جبوه که مبدع بی علت تجدید درباره او ارزانی داشته از تعلق و دلبستگی
مزخرفات فانی که در معرض فوت و زوال آید و فدای بقای او گشته
روی توجه و التفات بگردانند و بملاحظهٔ کرامت آتیناه رحمة من عندنا
خوشی و دلفریبی کثافت اموال که سمت منقصت و تباهی دارد از نظر

ان ... و اعتنا مجوب ساخته صورت انتفاع و استرجاع آن از ابس ... اعراض
انداز که ... بدا والیه یعود ه دامن وصل او چو رفت از دست
خون دل در کنار نتوان کرد ه و مهم عمارت اماکن و مساکن عالی که اشارت
واجب الاطاعه باتمام آن نفاذ یافته بود موقوف بتهیه ادوات و مصالح است
اگر درین ولا بدستیاری عنایت باری میسر گردد در سر انجام آن سعی بلیغ
مبذول خواهد افتاد والباقی مفوض الی رای العالی والسلام علی من اتبع الهدی
حاشیه مقرب الحضرة ناصر الدین نصر الله بدعا و تحیت مخصوص است
تخمین کتابت و یاد داشتی که تا غایت واقع شد بر صورت نسیان و ذهول
محمول ندارند که ه یاد آنکه که دلبر شی از یاد میبرود ما روز و شب زیاد تو غافل نمیشوم

از زبان عزیزی از فضلا و قبلهٔ شیخ الاسلام خواجه مؤید بهنه جواب کتابت نوشته اند

صبا از بهنه می آید فدایش باد جان من ه که میگوید حدیث مروی از شیخ زمان من
ز جانان نامهٔ بل که مسیحا نفخهٔ دارد ه پی آورد دل بیچاره و جان ناتوان من

نامه از عنوان آن نفحات صبح سعادت فایح و صحیفه از مضمون ...
آفتاب عنایت لایح مبنی از التفات خاطر فایض عاطفت ... ولایت
حقایق پناه معارف دستگاه شیخ الاسلام الاعظم الاعلم مرشد طوایف
المتکلمین مکارم الامم صاحب آیات الفضل والافضال ناصب رایات
الکرامة والاقبال مهبط انوار اولئک المقربون مورد اسرار لاخوف
علیهم و لاهم یحزنون محیی آثار سید المرسلین حجة الله علی العارفین
المحققین المؤید من عند الله قطب فلک الهدایة والانتباه لازال فی خلود
افادته و شمول افاضته عونا للاسلام والمسلمین و غوثا لاصحاب الصدق
والیقین مشام امید فقیران غمدیده را معطر ساخت و دیدهٔ انتظار
نیازمندان مصیبت کشیده را منور گردانید و چون شکیب نوایر آلام فراق
و لواعج اسقام فلک شکاف که در مجمر سینهٔ این کمینه افروخته بودند و مخلص
بیچاره را سپند وار بر آتش اندوه آن سوخته بر یافته انوار آن که بمنزلهٔ اطفا



طوفان نیران واخفا، آتش سوزان است مترتب ومتفرع گشت معصود قو
الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن بزبان صدق واخلاص مخلص صادق
الاختصاص گذشت ان ربنا لغفور شکور وهر اینه چون این فقیر را بعنایت
رابطه ارث واکتساب از منتسبان موقف ولاست اگر در زمان استیلا
غموم واحزان بارسال نامه شریف که شرف نامه روزگار این ضعیف است
التفات فرموده خاطر عمدیده را سرمایه شادی دهند و برشحات سحاب
بر ونوال وقطرات غمام فضل وافضال مزرع رجای لب تشنه وادی فراق
وکشت زار امید جگر خسته بوادی اشتیاق را تازه وسیراب گردانند
چندان مستبعد نمی نماید رباعی رشح قلم تو چشمه آب بقاست • والتماس نحوشی تو نفحه باغ وفاست
این رشح ونفحه را ز من باز مگیر • زیرا که دم زنده بآن آب وهواست
بلکه در مجاری این احوال مستتبع انواع تفرقه واختلال توقع آن وتصور چنانچه بود که
از مساهمت صوری ومعنوی درباب رعایت مراسم این مصیبت کبری اعلام فرموده

تشریف پرسشی وتفقد نوازشی که وسیله مزید ناموس دینی ودنیوی تواند بود
مشرف گردانند ولا عرو سوجوخواجه خاطر درویش جوید • مزید قدر جاه خویش جوید
اما چون اصابت رای ممکنان آن صاحب کشف غمه غموم واحزان را
نیز درین واقعه صاحب مصیبت می شمرد ومقتضای قواعد ادب جنان است
که در وقوع این حادثه خردان ببزرگان بیوسته طریقه ملازمت مسلوک دارند
ودر سوانح چشمها تقتضیه الشرع والعقل سر از خط متابعت بر ندارند هر اینه
ملاحظه این صورت در تدارک مسئول از قبل ملازمان عذری واضح
ومقبول است سو چه گستاخیست این هیهات هیهات
قویی شرمنده ام زین نفی واثبات • بسست این قدرم از افراد اثبات
گر گاهی بگذرم بر یاد ایشان • وعلی الجمله چون نسبت تشبث واعتصام
بذیل ارادت دران مرتبه است که در جمیع احوال استنجاح اسباب آمال
از مبامن انفاس نفیسه ایشان می دانیم واستفتاح مطالب از برکات

همم علیه ایشان می شماریم لکل وجهة هو مولیها این ذره
بیمقدار بالتفات خاطر اشرف مفتخر ومستظهر بوده از مجلس عالی استشمام
رایحه یعنی دریوزه همی والتماس فاتحه مینماید وبیش ازین در معرض آفتاب خاوری
جرات انبساط وزبان آوری نمی نماید ظل عالی بر مفارق ادانی واعالی ممدود باد بالنبی وآله
حاشیه هرچند عالی نسب معالی انتساب استظهاری افادت شعاری که
مضمون خجسته ورود سو تشرفت الدنیا ببهجتها • شمس الضحی والعلی محق والقمر
پرتو از اشراقات کمالات ایشان تواند بود درین اوقات طریقه انصراف
از رعایت رسم مسلوک داشته اند وسوابق حقوق مخلصان قدیم را کان
لم یکن انگاشته اما بحمدالله سبحانه که ازین طرف وظیفه دولتخواهی حقیقی برقرار
بلکه یکی در هزار است والحق سر ارادت سعدی کجا ن مهر مرکز
که تا قیامت از ان آستان بگردانی از زبان خطیب الاسلام درجواب کتابت مولانا احمد علی
خوارزمی نوشته در وقت وبای سمرقند که اعلام نموده که بر رغم حجاز بخورجان بی آید

میان کعبه ما گرچه صد بیابانست • دریچه زحرم در خرابه جانست
بیان همت اگر پیچ زخار مترس • چرا که طایر قدس این از مغیلانست
بسی میای که خضر از برای خدمت تو • زلال بر کف وموقوف در بیابانست
طواف کعبه دلها اگر توانی کرد • بکن که حج پذیرفته در جهان انست
اگرچه معتکفان حرم مودت ووداد وستوجهان کعبه مصادقت واتحاد بمقتضی
من دخله کان آمنا از ازدحام اسباب مساعدت وانفصال وانصرام
اطناب مقارنت واتصال فارغ بال وآسوده حال اند که سو کفی بالتقارب الارواح قربا
فلیس تعیرنا بعد المکان • اما بحکم وآت ذا القربی حقه احیانا احیاء لمراسم
من احب اخاه فلیعلمه برذمت همت واجب ولازم داشته اتفاق
ملاقات روحانی باستراق مقالات لسانی بیوندد دلیل تکمیل مراسم مصادقت وعلاقت
استدامت لوازم موافقت خواهد بود سو جان ودل با جانان متصل است دل راد چشم دکش ان جان ودل
سرقت ببد لیلا اخذ شی فی خار ان حمد واسترق السمع استرق منها



وچون جناب حقایق مآب معارف انتساب مولانا الفاضل الکامل کاشف
معضلات المسایل قدوة العلماء الراسخین اسوة العرفاء الکاملین جمال مجد وسپهر علی ورفعت
امام مشرق وسلطان شرع وصدر جهان نظام الحق والحقیقة والدین جمال الاسلام
وکمال المسلمین رونق افزای ریاض الفضایل سحاب جود وربیع امور الافاضل حاتم
وجود متعطشان پریشان بوادی نامرادی را برشحات موشحات تداوی
وقطرات معطرات ایادی یاد فرمودند دل خسته بایم که در رمضان بحران از سکرات
مسرت وابتهاج لب تشنه وصایم بود بوصول عید نشاط وشادمانی سرور وستبشر گشت
بساط مجلس ذوق وکامرانی پرداخت فرخنده کتاب دوست چون واصل گشت
دل را عیدی در رمضان حاصل گشت ختم رمضان بعید از ان شد که در ان
از دوست کتاب جانفزا نازل گشت قسما بجلال الله وکبریائه که درین موسم که هوای
آن اطراف از سم قاتل طاعون سموم پوش وآبش از زهر هلاهل وبا زقوم نوش گشته

پیوسته خاطر شکسته ودل بی دعوات استجابت آیات اللهم احفظه بعینک
التی لا تنام ووفقه فی شمول السعادة والسلامة لتقویة دین الاسلام
مرتب داشته از حضرت باری بتضرع وزاری استدعای دوام ایام عمر وزندگانی
وانتظام اسباب حصول امال وامانی فی اقرب الاحیان افادت نصاب
نموده واز دهشت این واقعه حیرت افزای ممکن همت ونهمت در بند آن بوده که تیر
مناجات ربنا افتح بیننا وبین قومنا بالحق وانت خیر الفاتحین بهدف
اجابت رسیده از حوت برق سرعت سیر استعاده نمایند ومطیه عزیمت
بمیدان سلامت رانده دلالت اهبطوا مصرا فان لکم ما سألتم
ودر سبه عنان توجه بصوب این ناحیت که حالا بنسبت حال آن ولایت
درجه اعتدال واستقامت دارد معروف ومعطوف فرمایند تا سر کریمه
ونجیناه واهله من الکرب العظیم بظهور آمد که بلدة طیبة
ورب غفور وچون رونق ارادت وآرزو بشارت عزیمت مبارک

باسماع صغار وکبار این دیار بپیوست متارن اطلاع بر حقیقت این حال شرایط
شکر وسپاس مهیمن متعال تقدیم یافت والحق چه خوش باشد که بعد از انتظاری
بامیدی رسد امیدواری اما خاطر محزون بغایت متعلق ومفتون است که
چرا در اقامت رسم عزیمت قلم برقدم منزلت سبق یافته وپرتو توفیق دیدار خیر
بر ساحت ضمیر منیر تافته دیده خواهم که باشد بکف پای حبیب
نامه شوق که قاصد رساند چکنم رجا واثق ووثوق صادق که در تهیه اسباب این حرکت
مستتبع هر نوع خیر وبرکت رسوم دعا ذات خاصه دعاء متید وملتفت نشوند
وهر چند زودتر با مضای این عزم که بجواز ارادت وهو الذی یسیرکم
فی البر والبحر متصل ومعروف باد توجه التفات فرمایند باشد که بدین
بهانه دیده امیدا ایالی این مملکت عموما وزمره مخلصان ومخصوصان خصوصا از نور
حضور موفور السرور روشنائی یابد بشتاب چو لیجبری ما میدانی
ومن الله المعونة والتایید انه حمید مجید
از زبان خواجه ابو الفضل منهم بوالد بزرگوار اوخواجه عبد الله انشا نموده

اللهم خلد ظلال بقائه بفضلک الاعم الاشمل واحفظه یا خیر الحافظین حسیاً علی وحیا
ارحکل کمترین بندگان عتبه لازم الفضل والاحسان که در مقام ذلت وتقصیر مجال
مقال نذارد جاده عبودیت وافتقار باقدام مسکنت وانکساری سپرده ودست
اعتصام بعروه وثقی عفو بی دریغ استوار کرده بکلک اضطرار بر لوح اعتذار
می نگارد که بیمن ظلال دولت ابدی الاتصال مجاری مهام رونق مرام است
وجریان امور بر سنن استقامت میسر ومقدور ومعظم اوقات گرانمایه بر استطلاع
طلع حقایق علوم دینی واستطلاب حصول دقایق معارف یقینی مقصود ومحصور
وعلی الدوام از مبدا اعتنا واهتمام حضرت استادی مخدومی افادت پناهی
مد الله تعالی ظلال العالی که منبع جمیع مقاصد ومرادات ومنتج مقدمه والذین اوتوا العلم
درجات است غایة الامکان آثار افاضت تربیت واحسان بر صحیفه روزگار
این فقیر بمقدار واضح ولایح گشته رجا واثق ووثوق صادق است که از خزانه
فضل ایزدی بمزید مواهب ووفور عطایا شرف اختصاص وامتیاز یابد والله ذو الفضل العظیم

التماس آنکه چون تیسر اسباب حصول دنیوی و مقاصد اخروی، بامداد و میامن همت عالی
و اسعاد و برکات باطن صافی منوط و مربوط است بالکلیه این فقیر حقیر را از گوشهٔ
خاطر عاطر محو و منسی نفرمایند و در شرایف اوقات طیبات توشهٔ دعای رفیق طریق
این غریب حریق گردانند ع باشد که بدین سبب بر آید کاری جرأت بنهایت رسید
و انبساط با فراط کشید سلام الله و تحیاته و رحمته و برکاته علیکم اولاً و آخراً و باطناً و ظاهراً

از زبان خواجه غیاث الدین دهدار بخواجه عطار الله کرمانی جواب نوشته از خراسان بروم

صبا از روم می آید فدای باد جان من ع کمی گوید سخنهای لطیف از نکهت آن
زخطش نامهٔ بل کز مسیحا نسخهٔ دارد ع شفای درد دل بیمار و جان ناتوان من
چون بر مقتضای مودت قدیم که با جناب معالی نصاب مکارم شعار مفاخر دثار
من خصه الله بشمول مواهبه و عطایاه العطاء السخانة اولاه ما یمنا فی اول و اخرا
ثابت و کاین است مناسب بلکه واجب چنان نمود که با وجود بعد مسافت ابواب
مراسلات مفتوح داشته در صحیفهٔ مینو جهاد اجیان احرفی چند از مقوله مکاتبات معهود

ازین ادای غیر معهود صورت حنظل
و مسخری به نسبت این سی سرانجام
نبوده باشد بر هر تقدیر سخن بندهٔ فرو ماندهٔ
فقیر حقیر همین است که ای پادشاه کشور نظر
مرحمت و نوازش بگشای و گناه نابوده ازین
جا کر در بدر خود عفو فرمای والامر ارفع و اعلی

اعلام دویم کتابت ارکان دولت منقسم
بدو عبارت **عبارت اول** که امرا طلب انشاء آن نموده اند

از زبان امیر علیشیر بپادشاه آذربایجان و عراق سلطان یعقوب بیک درباب وجوه مغشوشه نوشته

عالیجناب نجابت مآب سلطنت ایاب شهریار
کشور جلالت و شهسوار میدان بسالت مظهر آثار کامکار

مطلع انوار بختیاری محرز قصبات السبق فی مضمار السلطنة
و الجلال مطرز ملابس الدولة و السعادة بطراز التفضل و الافضال
مظفر الحق و المملکة و الدنیا و الدین ابو النصر یعقوب بیک اعز الله انصاره
و ضاعف فی الدارین اقتداره صحایف دعوات طیبات و وظایف
تحیات مبارکات بلسان اخلاص و صفا و قدت موروثی و مکتسبی
سمت گذارش یافته باشد مطالعهٔ نظر خجسته
خاصیت رسانیده بجوامع ضمیر و مکی همت مستدعی نظام اسباب دولت
و انتظام مواجب امانی و آمال ملک و ملت می باشد انه علی تیسیر ذلک قدیر
بر مرآت ضمیر لاعیب که عکس نمای اسرار غیبیست مخفی و محجوب نماند که مرتبهٔ رفیع
سلطنت ظل درجهٔ علیای الوهیت است که حکمت الهی اقتضای آن فرموده که طایفهٔ
از بندگان برگزیده و منشور دولتشان بتوقیع وقیع السلطان العادل ظل الله
فی الارض موشح گردانیده ع تاجداران سند تکیه جمله ظل الله فی الارضین

بیاران و دوستان نویسند و الکتاب اعتضاد و آیات در مدت متمادی رقم
نسیان در صحیفهٔ احوال دوستان کشیده نه هرگز بیاد فراموشان دیرین را نام می برند
و نه برشحات خامهٔ خام طمعان اندوهگین را بیغامی میفرستند همانا این فقیر متألم و در نظر صورت
متامل می بود که آیا تطرق آن حال از مقتضیات اشغال و مهمات بالادم
اضاعت حقوق مصادقت و موالات ع بیت کی داشتم این گمان که شادم نکنی
کاری بخصوص بمرادم نکنی ع با آنکه بیادت گذرانم همه عمر
عمری گذرانی تو که یادم نکنی ع تا درین ولا رشحات مفاوضهٔ خجسته مآل
الذ للعطشان من الماء الزلال بر لب تشنگان وادی فراق و جگر
سوختگان بوادی اشتیاق صورت ورود یافته صورت جان افزای تازه
و حدیقهٔ جان را نضرتی بی اندازه بخشید ع مرغی آمد برگ گل در منقار
بروی خطی از سنبل تر کرده نگار ع مضمون خط آنکه ای خزان دیده بیا
خوش باش که از تو یاد کرد ابر بهار ع اضعاف مضاعفه آن الطاف و ملاطفه

صحایف نیاز و شکستگی و وظایف شوق و دلبستگی مرقوم و مرتب داشته
میکوید — یاد روزی که در منازل قرب ؛ با تو بمراز و بم سفر بودیم
در مقامات وصل کام زنان ؛ دوش بر دوش یکدکر بودیم ؛ فوا عجبا
در دولت اتفاق سفر بعد مقر آن و متصور رخبان بود که بعد از دریافت
ملازمت اکابر عشایر و رعایت رسم محاورت ظاهر در ساحت آنحدود
زیاد توقف و توقفی نخواهند فرمود و تا غایت ایفا وعد کریم بالکلیه از
صفحه خاطر شریف محو و منسی مانده اثر خلاف و تخلف ظاهرست اما این مخلص
امیدوار بمجانان پیوسته بر مرصد انتظار نشسته زبان حال بمضمون این مقال
مترنم میدارد که — جانا بجنان جای چندین بنماند کس ؛ باز آی که اینجا قدر تو نداند کسی
ایزد متعال جل شانه انتظام اسباب سعادت معاودت بخیر و عافیت میسر کرداناد
تا اتفاق ملاقات روحانی باتساق وسایل مقالات لسانی شوند و ذلک هو
الفوز الکبیر — سوختم از تاب هجران ای همای نیک فال ؛ آشیان طوطیان تا کی شکر مکنی

بکفت ای قبله جانم جمالت • سر من در عیادت پایمالت •
ترا عزیست کز جان می پرستم • برون شد کو هر دانش ز دستم
بلطف خود بر من رسوا ایم را • بچشم باز ده بینایم را
ز یوسف چند باشم مانده مهجور • بر چشمی که رویش بینم از دور
اما عاقبت بتایید الهی آن بلیه بخیر و عافیت مبدل شد وظیفه وقت انکه
بعد الیوم برخلاف گذشته از اعلام آثار عنایت و مرحمت ملازمان درگاه
حضرت [illegible] محمود انهار اخبار صحت و استقامت احوال خجسته
و ورود غافل و متغافل نباشند تا وسیله مزید افتخار و استظهار همکنان گشته
در مواد اعتضاد و دولتخواهی امیدواران افزاید زیادت اطناب
مقتضی املال نمیکردد مصراع در سفر و در حضر لطف خدا یار تو آمین رب العالمین
از زبان خواجه نظام الملک در حین امارت بدامادش امیر سید رفیع الدین حسین
بن امیر قریش نیشابوری نوشته شد. تلطف مرغوب که متضمن مقصود و مطلوب

از مبادی توجه ضمیر منیر فیض آثار جان نثار ثمره شجره کرامت و هدایت
و قره باصره نبوت و ولایت مخزن اسرار حقایق و کمالات مطلع انوار یمن و سعادات
در معارف بی بدیل و در لطایف بی بدل ، در حقایق منتهی و در دقایق منتها
می برد لطف کلامش تاب از آب حیوة ، میزند بحر کمالش موج بر اوج سما
ادام الله تقدس و تعالی برکات انفاسه النفیسة القدسیه خورشید مثال پرتو
سعادت و اقبال بر ساحت احوال مریدان نیازمند انداخت و بنور حضور خود
کاشانه معتقدان بجان و دل آرزومند را منور و مشرف ساخت قادر حکیم
کواه و مهیمن علیم از سرایر ضمایر آگاه است که از ذوق سماع و لذت استماع خبر خجسته
اثر صحت و سلامت مزاج شریف ذات آن مقدار آثار بهجت و استبشار روی نمود
که زبان خامه بیان از عهده ادای آن تفصی تواند نمود — صبا تفقد احوال دردمندان کرد
دهان شکر لاله چو غنچه خندان کرد ؛ بیاد خیر تو صد ذوق داشتیم هنوز ؛ بیک سلام تو ازهر جهان کرد
حق سبحانه که دهنده مرادات و بخشنده سعادات است کوهر لطیف وجود شریف

آن رفیع منزلت صوفی صفوت حمیده خصال پسندیده افعال را سالهای بسیار
و قرنهای بی شمار باستدامت و استقامت مقرون کرداناد انه رؤف
بالعباد مجاری احوال علی سبیل الاجمال بفیض فضل ایزد متعال مستدعی
لوازم شکرست والحمد لله علی کل حال توقع انکه بر قرار معهود وظیفه
ترتیب تربیت باطن که سرمایه حصول آن معنی وسیله دولتهای دینی و دنیوی
و رابطه کرامتهای صوری و معنوی تواند بود دریغ ندارند و در اوقات
طیبات که مظنه اجابت دعوات است ازشمول ملاطفات نامی و مفاوضات
کرامی که مستتبع فواید ارجمند و مستدعی منافع دلپسندست محروم و بی نصیب نگذارند
بهر خدا چنینی روزی که بار یابی ؛ ازدست پاک رایان انصاف ما طلب کن
و با انکه خدمت شریف ایشان در نظر پاکیزه رایان و راست اندیشان دیده و
نادیده بمثابه نور دیده اند اما دولت توافق صورت و معنی علی الدوام
مقتضی انتظار طلیعه صبح وصال و مطالعه طلعت همایون فال است

ومن الله المعونة والتأييد انّه حميدٌ مجيدٌ زيادت اطناب موجب
ملال است والسلام على من سلك سبيل السداد م

از زبان یکی از امرا در جواب مکتوب امیر عبد الرحیم صدر نوشته است بشاه رخیه

صدر الکتاب صحیفهٔ کامکاری و فصل الخطاب منشور کفتیار و ... تشریف
تفقد عالی که عالیجناب نباهت بنای امارت شعار صدارت دستکاه مخدومی ملاذی
آنکه جهان از اشرف از نام اوست ؛ شَرَحَ اللّٰهُ صَدْرَهُ لِلْاِسْلامِ و فی خلود
الصدارة قدره فیما بین الانام جمالاً دولتخواه قدیم را بحکم سَلَامٌ قَوْلاً مِنْ
رَبٍّ رَحِيمٍ بشرف صدور آن مفتخر و سرافراز کردانیده بودند فی این وقت
واکرم ساعت بسمت ورود یافته موجب انکشاف جمال مطلوب وانشراح صدور
وقلوب کشت والحمد لولی الحمد بعد از اقامت مراسم انکسار ولوازم ضراعت
ونیاز بر مرآت ضمیر بی عیب که بحکم يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْاَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي
الصُّدُورُ جام جهان نمای اسرار غیب است مخفی ومحجوب نماند که صورت توقیف

وتوقفی که سابقا در مهم جند توب معهود از پای برک ملون وسایر اجناس
خزانهٔ عامره وقوع یافته بود بی سبب معقول وعذری مسموع نیست وحقیقت آنکه
در غلیان فساد مواد بلیهٔ طاعون اکثری از ارباب صناعت جامه بافی لباس فنا
پوشیده بودند واز شرذمهٔ قلیل که خلعت حیوتشان بطراز مهلت اِنَّكَ
لَمِنَ الْمُنْتَظَرِينَ مطرز بود در بوادی تفرقه وجلا جون بنات النعش عنان عزیمت
بدست هزیمت داده ومعلول جند در کسوت عوض این علت بر صفحت تنفر از کیا موسوم
ومبتلا کشته جنانجه در نظر تفحص واحتیاط مکروه می نمود که از ملابس ملابس اعراض
وامراض ایشان بقلیل وکثیر جیزی متوجه موقف همایون کردد بالضروره قدم
در جادهٔ اعراض نهاده طریق تعویق مسلوک داشت واکر این مانع که علت تعلل شده
دران ولا متفرع بودی باوجود صدور اشارت واجب الاطاعه جکونه شایبهٔ تاخیر
بحوالی ضمیر متطرق کشتی امید وار است که جون جهاعتذار ظهوری دارد بسمع رضا
اصغا فرموده بر قصور وتقصیر محمول نفرمایند وبحسن قبول ورعایت جناب خداوندی اسعت موصول کردد

اِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ظلال عواطف ومراحم بیکران مبسوط ومؤبد باد

وایضاً از زبان امیر مشار الیه بمولانا شمس الدین صاحب کشف نوشته شده

وَاللّٰهِ مَا طَلَعَتْ شَمْسٌ وَلَا غَرَبَتْ ؛ اِلَّا وَاَنْتَ مُنَى قَلْبِي وَوَسْوَاسِي
وَلَا تَنَفَّسْتُ مَحْزُونًا وَلَا فَرِحًا ؛ اِلَّا وَذِكْرُكَ مَقْرُونٌ بِاَنْفَاسِي
علم الله سبحانه که محنت تمادی ایام فراق وشدت توالی الام اشتیاق نه دران
مرتبه است که بامداد کاغذ ومداد واعمال ادوات قلم ودوات بتقدیر وتفصیل از عهده
ادای آن تواند نمود ع بصد طومار ومد قمر نشاید شرح مشتاقی ؛ وبالجمله منذ اَلَمَّ غَمُّ تَفَارِيلِ
الاجزاء والم الم بتباعض الاعضاء ع جان ریش وجکر پاره ودل پر خون است
از دیدهٔ غم دیده جکویم جون است ؛ امید بفیض فضل نامتناهی الهی آنکه بحکم
وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا اشعهٔ اشراقات شمسیه لمعات دولت وصال
از مطلع سعادت معاودت خجسته مآل طلوع یافته بمبارکترین طالعی شب
وحشت وکربت داعی نیازمند بجان آرزومند را بروز بهجت ومسرت مبدل کرداند

ووعدهٔ کریمه که در وقت تصمیم عزیمت مخلص متخصص را بانتظار موعد آن مستظهر و
امیدوار میفرمودند بوفا رسانند جه درین ولا مقرر چنین بود که پرتو شعور
از بشارت معاودت همایون حضرت پادشاه ربع مسکون بر ساحت ضمیر منیر
افتد ایشان شایبهٔ توقف عنان التفات بصوب مراجعت بسمت انعطاف خواهد
یافت والحالة هذه تحقیق آن معنی از صورت تقریر جنید یاجی وفحوای کتابت
واصحاب اردو که در صحبت او ارسال فرموده اند بتحقیق پیوسته والغرض
تمام التحاب ع ایا شمس دین الله بعد فراقه ؛ الینا وصیر مغرب الشمس مشرقاً
زیاده مبالغه وتاکید موجب ابرام است ع بشتاب جوبی صبری امید اینست والسلام

عبارت دوم درامستدعی انشاء آن بوده اند از زبان خواجه مجد الدین محمد
خوافی بامیر نظام الدین علیشیر نوشته در تهنیت مهرداری ومعذرت مواداری

برکزیده که مهیمن مراد بخش عظم سلطانه درجهٔ منقبت او را باوج وَرَفَعْنَاهُ
مَكَانًا عَلِيًّا رسانیده باشد رفعت منزلت جنان صاحب دولتی بر ترازان

تواند بود که عنصر همایون او را بتجدید مناصب مناب و اکرمه تشریف پروانچه
اختیار الحکام الجزاء الکل بدیک باشد تهنیت کویند عالم بنزد اهل بس محقرست
بالقاب قدر تو از سایه کمترست و چون بحکم حکم الاصل یسری فی الفروع
مهر مهر تربیت و نوازش نقش نکین خاطر بسیار بخشایش ساخته افتاده
کوی نیاز را از خاک مذلت برداشته اند و در عتبهٔ خلافت قدر و منزلت
فقری بقصور منصف بتقصیر متقف را باوج عزت و کرامت افراشته مراسم منت
بی ضنت لازم و متحتم است اما جز بخاموشی چکوید سپاس شکر آفتاب
سلیمان ذو ملک تفقد هدهدا امیدواری بلطایف عواطف حضرت باری که
ربوع الثقانی که در باب تربیت و تمشیت این بی بضاعت ارزانی فرمایند
مستتبع اصناف دوستکامی و افراد نیکنامی کشته بمرور زمنه و اعصار مطرح
انظار اهالی امم و عطرسای محافل اکابر و اماثل عرب و عجم کردد و الحق بیت
فیض روح القدس ار باز مدد فرماید دیکران هم بکنند انچه مسیحا میکرد

وجون بمقتضای فحوای وَلِكُلٍّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيهَا قبلهٔ
ر قبله سویی و محراب سر جماعت طاق ابرویت کر روی بسوی تو نیارم بکه آرم
والتکلان علی ملک المتعال اذ بیده ازمة الآمال وایضاً منه الیه
عرضه داشت بنده حرمان دیدهٔ انتظار کشیده آنکه در خلال این احوال بعض
فضل ایزد متعال صیت بشارت شرف معاودت عالی اسماع مجامع مملکت
پیوسته حضرت سلطانی سلیمان مکانی باستماع آن خبر فرخنده اثر
آن مقدار آثار بهجت و استبشار فرمود که شرح شمه از آن معقد و رقلم مکسور
اللسان نتواند بود اما تفاصیل احوال خجسته مآل مسرت و ابتهاج بنده
خاص واجب الاخلاص چون بعیان صبح مشاهده خواهد کشت بعرض مجملی از آن مجال
تصدیع و ابرام ندارد بدین مژده کر جان فشانم رواست
که این مژده آسایش جان ماست الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن
ان ربنا لغفور شکور و چون پیش از وصول عید همایون اثر نشاط

و شادکامی این نوع خبر بر صفحات احوال همکنان ظاهر کشته دیدهٔ انتظار دیده بر
شاه راه امیدست که هر چند زودتر دریافت شرف این امنیت بحصول
پیوندد حق سبحانه جمهور بندکان آرزومند را علی اقرب الاحوال بدین دولت
سرافراز کرداناد و بالنبی و آله وایضاً از زبان مشار الیه بمولانا
میر دیوان سلطان ابوسعید میرزا نوشته بر ضمیر منیر مستبصران خبیر
ظاهر و باهرست که از مبادی حال تا امروز این دولتخواه نسبت بعتبهٔ وزارت
طریقهٔ سوء الادبی سلوک نداشته و از زمره اسلاف نیز سابقی که بر اشتغام
اخلاف و اعقاب تحریض و تهییج کند بتحقیق و ایقان نپیوسته و چون تجدید آثار
بقایای مردودمان
قدیم بر ذمت همت صاحب دولتان کریم سیما که قابلیت محل و قوت استعداد
فطری علاوهٔ آن کشته باشد لازم و محتم است علی الدوام و الاستمرار مواد اعتضاد
و اظهار در صدد تزاید و ترقی می بود که این شکسته حال در ظل رافت مخادیم
بپای دولت بساط اقبال سپرد و بدست ظفر دامن امانی کیرد ان بعض

الظن اثم آخر الامر سفت دولت حضرات تارک تعرضات و تعریفات کشاد
و با آنکه قوی عالی متضمن کشف اشارت بکشف ظلام ظلامات بوقوع پیوسته که
تا علت تصرف متوجه فردی از ارباب عمل نکردد او را نشانهٔ سهام ملمات حوالات
نکردانند و این فقیر حاصل هر کار و عمل در معرض خطاب جواب کفته هیچکونه
در اطلاق بروات تامل و تعلل نمی فرمایند تا یکسر اسبی که از تمامت تعلقات
دنیوی باقی بود از تحت تصرف بیرون رفت و این بیچاره که مدار حرکت
و تردد آن بران اسب ماند درین بساط پیاده ماند این کتابت نیز باسم عادل
خواجه مذکور در جواب مکتوب خواجه فصیح الدین جامی نوشته در وقتی که از عهدهٔ
بلخ رفته در حصار شادمان بوزارت سلطان محمود میرزا سرافراز شده بود
ندانستی چو قدر آنکه در لذات می بودی لب پر خنده با یاران و با دلدار همراه بودی
بسا کز دل برآری آه درد آمیز و بس کویی عسی الایام ان یرجعن قوما کالذی کانوا
کتابت غرابت انتساب مولانا و صاحب اعظم زبدة الشعرا مولانا فصیح الدین

صانعی نظم الله منشورات احوال مشتمل بر انواع تصلف و تکلف در جمعیت
روزکار و رفاهیت اقامت آن دیار رسید و از پریشانی آن کتابت جمعیت
احوال آن معلوم شد بیت بشک در نافه شد که من مشکم ، میدهد بوی خوش تر و خشکم
نافه را چون شکافت مشک فروش ، شد پدید آن کزاف کفتن روش بعده
رعایت آداب قلم که کتابت اکثر در آن باب از آن عاری بود باتفاق کلمه دانان
شهر محمول بر صورت نادانی و روستایی کری او پست رحم الله امرء عرف قدره
و لم یتعد طوره مصرع ساختی آل خویش را پستم ، همچو استاد آل کر به نغم
شد ز جولاهکی و مال کری ، حال تو منتقل بال کری ؛ اما اسباب جلاء آن
که پیشتر حضور از دست داده و پای در طریق ذهاب بلا ایاب نهاده
اشتغال بنیات فاسد و اعمال کاسد است که در جمیع احوال فتح باب قبح
بر ذمه همت خود لازم داشته پای تعدی در خور اختیار خود بلند کردانید
و روزکار مسلمانان که ودایع آفرید کارند بسبب ظلمت ظلم بحال شب دیجور رسانید


تا آن غایت که محقر دهی که در روستای باخرز مولد و منشاء آن پاک طینت صاحب
دولت بود کلشن امثال آن کلخن رذایل قریه ظالمه کشته لولیان آزاد در هیچ طرف
آن جوب جغانه ماند نی جنبر دف ، و چون بمقتضای وَاِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا
تُفْسِدُوا فِي الْاَرْضِ قَالُوا اِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ خرابی را معموری
پنداشته بود و شعلهء آن کفایت انکاشته بقاع مملکت و رباع شهر و ولایت
از دست برد تطاول آن سنی اصل و فرع بدرجهء و اد غیر ذی زرع رسید
و بزلال نصیحت نایرهء شرارت او منطفی و ماده و قاحت او منتفی نشد
عاقبت الامر تیر مناجات مظلومان بهدف اجابت رسیده و سر قَدْ اَنْجَيْنَاكُمْ
مِنْ عَدُوِّكُمْ بظهور پیوسته ایمن شدند خلق زمان از زبان او
فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ بیت
چو بی کشش از آبی چون کردن پکلابی ، میزن بسر ناکس هر جا که رود کو رو
و بی شبهه شر انکیز هم در سر شر شود ، چو کژدم که با خانه کمتر شود کل

نفس بما کسبت رهینة نص قاطع است و الناس مجزیون
باعمالهم مطابق واقع بیت از بس که بسوختی بپستان دل خلق
دستان تو از سوز دل خلق ... ، و از آن روز باز که آفتاب معدلت
پادشاه بنده نواز پر تو التفات بر تدارک حال عجزه رعایا انداخته عرصه
مملکت را از لوث مظالم آن بابک پاک کردانید و صحیفه روزکار بنقوش
غمخوارکی و تیمار نواب نیک نفس پاک اعتقاد آنحضرت از غبار ادبار او
که بمرور اعوام و شهور متراکم کشته بود بکلی عاری شد انوار اُنْظُرُوا
اِلَى آثَارِ رَحْمَةِ اللّٰهِ كَيْفَ يُحْيِي الْاَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا بر صفحات
احوال شهر و ولایت واضح و لایح کشته بدعتهای ملوث و رسمهای شوم محدث
او از بنیاد بر افتاد و طوق مظالم فقرا و مساکین که بندکان خدایند و امانت
ایشان در کردن او بماند و آنچه بر سبیل تصلف رقم زده قلم تکلف کردانیده بود که
کرز دیباچه شهرت برود نام عماد ، شاه کو منصب آن شهر بمشهوران داد

باهر شهر و بهر بقعه و هر ده که رسیم ، خرم آن شهر و خوش آن بقعه و آباد آن ده
در جواب آن از املا روقت بخاطر رسید مصرع بس که کردی بستم خانهء مردم ویران
شهر معمور کجا ماند و آبادان ده ، تو زهر شهر و زهر بقعه و هر ده که روی
خرم آن شهر و خوش آن بقعه و آباد آن ده ، و حالا طوایف مسلمانان و بی خانمانها
جز تاسف و تحسر تا خبران خیر کروه واند و بی نیت و صبح و شام بنجوای
این کلام که از عاقبت امر متقدمان سلف مناسب حال و موافق مقام است
متکلم و مترنم اند که مصرع تا حاجی مخلص بسر از رفت ، از خاطر هیچ مومن آزار رفت
از رفتن او غم دکر نیست بر این ، کامسال برفت آن لعین پار برفت
و چون روز بروز خبر میرسید که در آنجانب بمقتضای طبیعت و عادت عمل کرده
و بحکم الکمه ، سر شغل را برای کیسه آونده اند ، حمامیان همیشه بجانب کشیده
سر بتقریر و دست بتحقیق نقصان و توفیر فقیران و درویشان بر آورده و بی شک
راه دعا بحضرت کبریا از همه جا روشنست و وخامت عاقبت ایقان و موذیان

مقرر و معین ست بحکم آنکه اقتلوا الموذیات ع نباشی بی غضب کجا که پستی
جوها از پلنک و کرک از چوب دستی ع آری ع میفروزی آتش و خود کور میکردی زدود ع
زنی نادان و ستم زنی که با این نوع شغل و عمل خود را در پایهٔ مردان دارد و بی حقیقت
مردی که در قصد مال بیوه زنان در دیه و کاروان خود را یکسان شمارد بیت
مردان زنند لاف ز مردی و مردمی ع نامرد را چه حد که دم از مردمی زند
و نعم ما قال شیخنا فینک و مولینا الغیب بلا ریب م

وهم از زبان خواجه مشار الیه بخواجه علاء الدین کرمانی نوشته

مکتوب مرغوب جناب مستطاب برادر صاحب اعظم افتخار الاماجد والاشراف
جامع محاسن الاخلاق والاوصاف خواجه علاء الملة والدین حسن اصلح الله شانه
در این اوقات و اسعد حالات شرف وصول یافت و چون متضمن صحت و استقامت
مزاج شریف بود موجب تضاعف مواد سرور گشت والحمد لله علی نعمائه
بعد آنچه در باب رعایت طریقهٔ دوستی و اظهار شیوهٔ یکجهتی بقلم گوهر بار

آورده بودند رایت از کمال عقل دوربین و پاکی طینت نازنین
آنجناب متوقع و مطبوع جنان است که آن معنی روز در روز
در ازدیاد و ترقی باشد و صورت اخلاص و صداقت قدیم و جدید
در جمیع احوال مرعی و منظور افتد حق علیم است که پیوسته ازین جانب
همگی ضمایر بر مراقبت جانب یاری و برادری مقصور و محصور بوده و در
آیینهٔ خاطر آنجناب عکس نموده بیت مارا چه زیان اگر کسی بد بیند
عیبی که نه ماراست یکی صد بیند ع ما آیینه‌ایم هر که در ما نگرد
هر نیک و بدی که بیند از خود بیند تمهید مقدمات فساد و تقبیح
و تفضیح اهل اتحاد و وداد لایق و موافق طور و طریق این فقیر نیست
خصوصاً در مادهٔ که آنرا سببی ظاهر نباشد چه بر همگنان روشنست که
این محب اگر عمرها و قرنها ضبط و نسق دولت و دارائی مملکت در ایران
و توران بقبضهٔ کفایت و عهدهٔ درایت آبا و اجداد مقرون بوده

باشغال محاسل و اعمال بلا طایل که دون مرتبهٔ خود میداند چندان تعلق
تعلق و دلبستگی نیست و اگر نعوذ بالله بر حسب ضرورت اتفاق افتد
و اندیشهٔ مهمی در خاطر گذرد بهیچ حال غیری را مجال مداخلت نخواهد بود
پس بی جهتی یاران و دوستان را در مقام عداوت و منازعت داشتن
و بتحریکات غیر مناسب نسبت کردن خلاف مروت و انصاف است
بیت مکن مکن که پشیمان شوی و بد باشد ع و آنچه در باب ستر عیوب از معاملات
و مهمات یاران نوشته بودند و مبلغی منت از آنجهت بر آنجانب تحمیل
کرده فیالها قصة فی شرحها طول بیت آسمان کو مفروش این عظمت کاندر عشق
خرمن مه بجوی خوشهٔ پروین بدو جو ع انشاء الله تعالی ع روز عروسی شود شاه حکایت کند
آنکه بموی دروغ زلف بهند بر عذار ع زیادت چه نویسد سایهٔ خاطر اندکی مستدام
و ایضاً باسپنده عار مشار الیه بخواجه شمس الدین محمد رسید نامه رسانی ز شهر یار گرامی
بنام یار قدیمی سپاند نامهٔ نامی ع نه نامه درج لطافت که درج بود دراجنا

همه جواهر صدق و موافقت بتمامی ع مکتوب مرغوب جناب اخوی وزارت
مآبی صنوعه فذره شمیماً محمداً محتوی بر صنوف ولاء و وداد و منطوی بر الوف
الفت و اتحاد سمت وصول یافته موجب انتظام اسباب مباسطت و ابتهاج
گشت اضعاف مضاعفه اصناف معاطفه که در ضمن آن مدرج بود وظایف
تحیت و سلام و صحایف مودت و اهتمام که ملایم رعایت مراسم قرب قرابت
و مناسب مقتضای مقام حسن ارادت تواند بود مبلغ و مرسل داشته
همگی همت مصروف و تمامی نهمت مشغوفست که در جمیع احوال و اوقات
اسباب نیل جمیع سعادات در سلک حصول منتظم باشد هرچند جناب اخوی را
که بکمال عقل و ذکا موصوفست در سلوک طریقهٔ معیشت با زمرهٔ خلایق که و داعی
فطرتند احتیاج تعلیم و تلقین نخواهد بود اما مبنی بر قاعدهٔ شفقت و دوستی
بطریق تنبیه و تذکیر سے می نویسد که در تعهد امور خطیرهٔ سلطنت بمقتضای
قضیهٔ الولد الرشید یقتدی بوالده الحمید متابعت آثار والد

مغفرت شعار خود نموده اوقات عزیز بشیوهٔ ملاعبت و ملاهی چنانچه شیمه
سرخوشان شراب دولت و نشاء جاه باشد آلوده نکرده اند و همواره جوامع ضمیر
بر توسیع دایرهٔ ناموس و نیکنامی و تفسیح عرصه رفعت و دولت مقصور
و محصور دارد تا بعنایت الهی مصراع بیابد آنچه میجوید به بیند هر چه میخواهد
ان شاء الله وحده العزیز و چون بعد مسافت حایل شده علی مرور الاوقات
محرک سلسلهٔ ارسال مراسلات بوده حقوق بعقوق مبدل نکرداند چه محاله ازین جانب
رابطهٔ مصادقت بر قرار است و مفارقت صوری در قصور مواصلت معنوی موثر
نیست مصراع تفاوتی نکند قرب دل به بعد مکان رعایت جانب منتسبان آن
برادر که درین جانب اند نصب العین ضمیر داشته شمهٔ از آنچه در هر باب
تا این غایت تقدیم یافته از ورای این احوال والدهٔ عزیزه مستفاد گشته
باشد درین ولا بوسیلهٔ اثر ولا فرمان جهانمطاع عالم مطیع از مقام مرحمت
بی دریغ شرف نفاذ یافت که واجب محصول آن برادر و برادرش انجنس



کیرند در کفایت سایر مهماتی که رجوع رود همین طریقه مسلوک خواهد بود
والتوفیق من الله سبحانه زیادت اطناب زفت عمر با سعادت قرین باد
از زبان یکی از وزرا الخواجه شمس الدین محمد اللّٰهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا وَ
إِلَيْهِ الْمَصِيرُ بیت ماجرای حرف دارا اندر میان خواهم نهاد
باورم کن گرچه کس را این زمن باور نشد داعی شکسته دل درست پیمان را
داعیه آنست که حکایت شداید هجران از سعادت التفات خاطر خطیر
مخدوم باستحقاق افتخار الامرا علی الاطلاق نقاوهٔ اولاد حضرت
سید المرسلین خلاصهٔ آل طه و یس ابده الله تعالی بمیامن دولته لمز شیح
افانین اللطف والاحسان و نعلیس میادین الامن والامان بوسیلهٔ
ترجمان قلم دو زبان گذارش دهد و هیهات هیهات قلم نی است و دل
آتشکده زبان قلم مصرع چگونه شرح دهد از زبانهٔ آتش
رجا واثق و امل صادق که ناگاه بر وفق إِنَّهُ لَا يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ ریاح فوز

و نجاح از مهب إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ وزیدن گیرد و قناع
امتناع از چهرهٔ مراد مکشوف گشته صورت مقصود بعیان صریح مشاهده رود
تا این فقیر نیازمند در صحبت مخدوم ارجمند شمهٔ از تفاصیل احوال بر طبق
عرض نهد چنانکه نزول سکینهٔ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي بران مترتب گردد وَمَا
ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ حالا الحکم قضیهٔ مرضیهٔ مَا لَا يُدْرَكُ كُلُّهُ
لَا يُتْرَكُ كُلُّهُ بلغ اعلام میرساند که پرتو شعوری بر ساحت ضمیر
فقیر می تابد که مگر نسبت آن عالیجناب مصرع زانهمت بدخدمتی نهاده ام
بجلال الله سبحانه که بهیچ نوع ازین کمینه صورتی که نسبت بدین معنی داشته
باشد صدور نیافته و پیوسته همگی ضمایر بر ازدیاد مواد محبت و ولا
و تضاعف اسباب صدق و صفا مقصور و محصور داشته و عقود مصادقت
و مضافات و ارکان معاضدت و مواخاة بتوثیق عهود و مواثیق
سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ مؤکد و مشید بوده بیت

خاقانیا بکعبه قسم کن که من مصرع زانکه که کعبه وار درین سبز پرده ام
در کار هیچ دوست مخالف نبوده ام مصرع بر درد هیچ خصم شماتت نکرده ام
بتخصیص که دایم الاوقات آن عالیجناب بمراقبت و مراعات لوازم
عواطف و نوازش روی دل این کمینه را بجانب مصادقت و اخلاص
خود متوجه ساخته باشند و همواره طریقهٔ تفقد و وسیلهٔ تودد
مسلوک و مرعی داشته إِنَّ هَٰذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ این فقیر از حسن
درایت و کمال کیاست آن صاحب دولت بغایت متحیر و
متعجب است که با وجود آنکه بیت من بر آنم که تو هر گاه ز من جان طلبی
گر بیک لحظه تاخیر شود تقصیر است بچه جرم جرم کرده این بیچاره را
بامثال این احوال متهم و منسوب میدارند اگر سبب القا
و اقرار ارباب حسد فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِنْ مَسَدٍ
بوده که استیناف اصناف ضلال و استعمال اسباب احتیال

پیش گرفته بروایات غرور واحادیث غیرماثور ما
هٰذَا اِلَّا اِفْكٌ مُفْتَرًى فتنهٔ اختراع فنون خداع
بَلْ كَذَّبُوْا بِمَا لَمْ يُحِيطُوْا بِعِلْمِهِ بررقعهٔ اندیشه
انداخته اند قاطع وَكَذٰلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا
شَيَاطِيْنَ الْاِنْسِ وَالْجِنِّ يُوْحِيْ بَعْضُهُمْ اِلٰى بَعْضٍ زُخْرُفَ
الْقَوْلِ غُرُوْرًا قالع تلبیسات وتمویهات صاحب غرضان
ویاوه گویان است واگر مجرد ظن تصویریست که در مرآت ضمیر منیر
ارتسام یافته است شرط تیقن وتحفظ مرعی داشته
از مضمون اِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِيْ مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا تجاوز نباید
نمود که بی جهتی غبار تغیر وگرد اختلال بر چهرهٔ احوال
برافراختن وبی موجبی اساس مودت وبنیان محبت
برانداختن در شریعت مروت جایز نیست بحکم آنکه بیت



مکن مکن که کو منظران چنین نکنند والحالة هذه اگر عذر مسموع
بپذیرند وجنایت غیر واقع درگذرانند فهو المراد واگر تجاوز
نفرمایند اِنَّمَا اَشْكُوْا بَثِّيْ وَحُزْنِيْ اِلَى اللّٰهِ بیت
دامن مکش از دست من ای سرو بپندیش زان روز که دست من و دامان تو باشد
صبح وشام باخلاص تمام دست نیاز بحضرت مفتح الابواب
برداشته وظیفهٔ دعاء رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا
بِالْحَقِّ وَاَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِيْنَ مرتب میدارد انه سمیع مجیب
اطناب از حد میگذرد وتطویل بتصدیع می انجامد مد ظل ظلیل
استظهاری حکومت شعاری مبسوط وممدود باد از زبان خواجه جلال الدین
فضل الله بخواجه عبد الله دیوان نوشته شده ادیم ظله الرفیع ملاذ
الکل شریف ووضیع مراسم دعاء دولت روزافزون اقامت
کرده بموقف عرض میرساند که در مجلس عالی شمهٔ از آثار مضرتی که

بر شرف اخوت برادر بزرگوار مترتب میگردد مرفوع گشته
بود وفلک رقبه بنده نواز بنده را از ربقهٔ رقیهٔ مواخاة او مبالغه
التماس کرده وآنحضرت شرف اصغا ارزانی داشته کینه را
باصدار پروانهٔ حکم جهانمطاع مستظهر فرموده بودند لِيَمِيْزَ اللّٰهُ
الْخَبِيْثَ مِنَ الطَّيِّبِ واکنون روز بروز نوایر آتش
احوال او در التهاب واشتعال است وبواسطهٔ شامت
اخوت او ساعت فساعت برادر پر آذر امیدوارست که چون
این فقیر سیآت عوارض او را معتقد نیست وکونیتش در سمط ارادت
او منعقد نی نی مقاساهٔ طول مدت وتحمل انتظار را ایفاء وعده
نشان همایون عنایت فرمایند که محافظت حوزهٔ اسلام وحمایت
حوزهٔ ایمان سنتی مرضیه است یقین که نتایج خیر این خیر بزرگ بروزگار
دولت عاید خواهد گشت یا نشانی ده که این باشم از تشویش او یا خطر راهی که از شهر شما بیرون دهم

از زبان همان نتیجه الاشراف بیکی از ارباب خواف نوشته
ادام الله مآثر فضایله ومعالیه نظما تحیات طیبات ودعوات
مبارکات منبعث از کمال اخلاص وغایت اختصاص مطالعه نموده
شوق وغرام بتقبیل انامل شریفه که اشرف مطالب است پیش
از حد بیان تصور فرمایند اسباب حصول آن مراد از مکمن الطاف
خفیهٔ الٰهی مهیا ومهنا باد سنذابر مرآة خاطر عاطر ظاهر وباهرست
که در سنوات سابق وایام گذشته اعزهٔ ارباب تغلب نسبت
بدین فقیران با وجود انواع اختیار واستظهار چه مروت وکدام
شفقت فرموده بودند وبالآخر که کار باضطرار رسید بعیان
صریح نیز مشاهده فرمودند که با تطرق مقتضی قضیهٔ العداوة
في القرابة كالنار في الغابة صورت نزاع وخصومت
بچه مرتبه انجامید وسرایت مرکاه بذر کان طریقه مهر وشفقت

فرو کذارند خردان نیز وظیفهٔ ادب وعزت بجای نیارند وجون
در واقع بعد از وقوع این قضایا روابط تعلقات بالکلیه مرتفع کشته
وازهیچ جهة منظوری که مانع انتقام باشد باقی نمانده تصمیم عزمت
بران وجه است که جون بعد از قضای الله سبحانه درین دو سه
روز سرادقات جلال سپایهٔ دولت واقبال برانتظام
احوال سکنهٔ هرات انداز د درمجلس همایون بدستیاری
عنایت باری عز شانه زانو زده دو سه مقدمهٔ سخن
مشتمل برکیفیت احوال اصحاب که رقم تصرف بر تمامت
خزاین جواهر کرانمایه حضرت مهد مغفوره ودفاین
طلا ونقره وسایر متروکات وموقوفات والد مغفرت
پناه کشیده اند بعرض رسانند وتا جواب بصواب نیابد
قدم از دایرهٔ تظلم واستغاثه بیرون ننهند و

یقین که تحقیق این صورت از مجاری اوقات این جند
روز تجاوز ننماید انشاء الله وحده العزیز بیت
رقیب آزارها فرموده وجای آشتی نکذاشت مکر آه سحرخیزان سوی کردون نخواهد شد
وبی شبهه درین اثنا تاثری که از اثر سوء المزاج جناب عظم الله
قدره فخراً واقعیت نیز تاثیر خواهد کرد وشمهٔ از مفاسد
حال او بنظر شعور جمهور خواهد پیوست وهراینه آنجناب
جانب این محب رابجهت رعایت حال مردم سودایی
که از مرتبهٔ اعتدال درغایت انحراف واعتدال اند فرو
نکذارند ودر مثل این امور اکرغایت الامکان وظیفهٔ اعانت
مرعی ندارند لااقل این فقیر را از روی حقیقت وانصاف
معذور ومعاف فرمایند وجون توجه این محب بدان صوب
قدم درحیز امکان نمی نهد وخاطر متعلق احوال

دفرزندان ومتعلقان می باشد توقع بحسن اشفاق
آنجناب جنان است که آن جماعت بوسیلهٔ اهتمام ایشان
متوجه اینجانب کردند که اقصی الغایة این سنی بضاعت
رهین منت است ومحقر زراعتی که باعتماد تلبیسات مشار الیه
درمزرعهٔ عمیدی واقع شده واو درمبادی شروع بمبالغه
وتاکید مالا کلام متعهد ومتضمن احوال آن می شد وبالآخره
آن معذرات شبانروزی کلها وجلها جون صبح کاذب نمایشی
بیش نبود حالا تعلق بمشار الیه میدارد وهیچکس از
منتسبان این محب باوجود آنکه درهرات جواب
حوالات خواف کفته مطلقا پیرامون تصرف
آن نخواهد کشت اورا بران دارند تا ضبط نموده
متصرف شود زیادت ننوشت اسباب دولت متزاید باد

وایضاً من لسانه الی بعض خلانه

ادام الله دوام الفضیلة الدایمة نظاماً احمداً
محب موافق که بصفت صفا موصوف است تسلیمات
حال مترادف میکرداند وازشرح آتش اشتیاق
که بدمهای سرد فراق تسکین نیابد اعراض مینماید بیت
قلم نی است ودل آتشکده زبان قلم جکونه شرح دهد از زبانهٔ آتش
الحمد لله الذی اجلسنا لدیک بفضله مدتیست که این فقیر بحکم
قضیهٔ مرضیهٔ العود احمد بر جناح معاودت است
وبواسطهٔ سنوح بعضی ضروریات که جهرهٔ کفایت
آن بسهولت از حجاب امتناع مکشوف نمیکردد تیسیر
اسباب عزیمت درسلک ارادت انتظام
نمی یابد ولهذا جند وقت حامل صحیفه

اشتیاق راحت مرافقت و همراهی
معتقد و موقوف میداشتند و چون توقف این
فقیر دو سه روز دیگر بسبب اتمام مهامی که
کیفیت آن مجملا معلوم دارند و مفصلا بموقف
اعلام خواهد رسانید ضرورت بود و مشار الیه
بغایت در صدد استعجال و مسارعت
عجالة الوقت را دو سه کلمه در صحبت او
مشتمل بر اعلام کماهی احوال
بمسامع جلال میرساند
تا در عداد منسیان منشیان
نباشد و وجه اعتذار تقصیر و

تا خبر گذشته بر صحیفه خاطر عاطر مخفی نماند ~~ دوری همنشینان از امداد که مارا
که طالع است مانع کرد روزگار حایل ~ تصور چنانست که نسخه دیگر را همگی همت
از نسق معانی که درین مدت معظم اوقات هم کنان بتمهید مقدمات و تکمیل
متمات آن مصروف و موقوف بوده فارغ و آسوده حال کردد تا از سر جمعیت
خاطر و حضور باطن و ظاهر تواند که قدم در طریق عزیمت نهاده بشرف مواصلت
فایز گردد والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم توقع آنکه برقرار سلسله معاودت
و مصافات متحرک داشته مواجب شفقت و اعتنا که از لوازم ذاتیه آن
انجناب نسبت بزمره منتسبان این فقیر تقدیم رسانیده بمراسم تقصیرات
این بیچاره که بواسطه عدم مساعدت ایام نافرجام اتفاق افتاده نظر نکنند و
بعضی اخبار موحش مخبران مشوش را که مبنی بر علت طبیعت یا غرض فاسد
بسمع شریف رسانیده باشند زیاده وقعی ننهند که ~ این اقاسیس که گرد فلک بزرگ
زیادت المناب نیر و دعمر و دولت موافق باد از زبان میرک موسی ولد

خواجه شمس الدین محمد دیوان در جواب مکتوب حافظ عرب نازل نوشته

در موسم اعتدال طبیعی ربیعی که طلیعه انوار و ازهار موسمی صفت بر اغصان
اشجار اغار ید بیضایی نماید از ارشف جرعه دستکاهی که ساقی کلک لطایف
انساب جناب خدمت مآب حافظ العرب والعجم اعجوبة الندماء اسیر
الامم مقبول قلوب الامراء والسلاطین مفرح خاطر طبقات المعاشرین
رافع الغم و کاشف الغم مصداق خبر و فی ضمن هذا یا ناتم فوایدجمة ندیم کامل
ذو اعتبار ظریف نازل فی الزرد زکار درست سکه دار بی نظیر نوع الفضل عالی و مس هیچ
زکی زیرک حاضر جواب عزیز کامران دو دیار فلا یمکن له فی الدهر مثلاً
الا فانکر نجسم الاعتبار فداوله الحذا الطبع لطیفا و نظما مثل در شاهوار
و الحانا کآواز البلابل و زیبا چهره حور العذار بر پس الدهر که کاما نکوز د
من ابد الدهر السپهر الدور کار ولیس له نکاه هیچ کاما الی غیر الثنا نجسم یاری
بلی الفاظه للهزل جوی و لکن فیه آب الجد جاری لا زال فی عنایت الملک الاحد

محفوظا عن دخوله تحت لواء الاعراب اشد در بزم معاوضه روح پرور رنج
کستر داشته بود دل حزین را نشاط فرح و نشاطی حاصل شد و از ملاحظه آثار عنایت
و اهتزاز آن اسباب مباسطت و انبساط و مواد بشارت و استبشار مجتمع
یافته بسیار مجلس ذوق و کامرانی پرداخت ~ از نکهت جانفزای یاران قدیم
ای وقت تو خوش که وقت ما خوش کردی ~ صنعت معجز نمای نتایج طبع لطیف
که بعلامات تحسین هر وضیع و شریف اقتران یافت و هم کنان از ادراک غرایب
آن انگشت در دهان واله و حیران ماندند از مبالغه و اطرا مستغنی است ~
شکسته بندی شعرش چو دید عقل ز پوچ ~ به پیچ و تاب در افتاد خورد هایش موج
و المنیح ~ تویی آنکس که چو خورشید دولت فیض ده ~ ماه را راه تصلف بضیا بر بندی
اگر از درج دهان قفل ادب بکشایی ~ در تقریر زبان ظرفا بر بندی ~ چون نهی بر میدان هنرهای سخن
دست هر قافیه کو را بقفا بر بندی ~ که یکی را بغرض لب بهجای بکشایی ~
که یکی را بطبع عقد ثنا بر بندی ~ که جایی که درین شعر دگر قافیه نیست ~

مصرع مانده ندانی زکجی بر بندی وجون آن حمیده خصال بحکم انا نحن نزلنا
الذکر وانا له لحافظون رعایت شرایط مودت نموده همواره حافظ
عهود و رسوم مصادقت است ازین جانب نیز تحف تحیاتی که صفحات
اخلاصش بآیات صفای نیت و خلوص طویت مزین و محلی باشد در حیز
ابلاغ و ارسال آورده و ممکی مجالس انس که مجامع خاص عامهٔ احباب و هم نشینان
است بر تلاوت صحف مطایبات نزهت گستر ختامه مسک یا کرده مجموع
مقصور و محصور داشته غافل نه ایم یکنفس از ذکر خیر او امید آنکه عنقریب
لطیفه صنعی که متضمن حصول حضور بهجت فزای تواند بود باحسن صور
از حجاب غیب ظاهر و لایح گردد وظیفه آنکه بر قرار وظیفهٔ تحریک سلسلهٔ
مخالصت مرعی داشته در اعلام حالات و رجوع مهمات که هر اینه تذکرهٔ
سوابق اوقات خواهد بود رخصت تأخیر و تقصیر ندهند ومن الله المعونة
والتأیید از زبان والدهٔ خواجه جلال الدین فضل الله بشار الیه نوشته در باب

تاهل او در راه رشحهٔ خامهٔ مشکین نوال که بر صحیفهٔ خامهٔ مشکین طراز فرزند ارجمند
برخوردار منظور نظر عنایت آفریدگار سرو سهی یا ماه تماشی خوانم
یا آهوی افتاده بدانش خوانم جلال الدولة والدین فضل الله بلغه الله غایة ما یتمنیٰ
جون سواد دیدهٔ ارباب بینش همه نور و جون سرسینهٔ اصحاب دانش سراسر سرور
بودنی این وقت و اکرم ساعت بدین ذلیل قلیل البضاعت رسید نسیم
ریاض انی لاجد ریح یوسف بمشام جان بزمان یعقوب کنعان احزان رسانید
کام دل از و ببوسه حاصل کردم بر چشم ترش بشوق منزل کردم
وانگه بی یادگار از ان کلک و بیان در گردن جان و دل حمایل کردم تفنیه
مرضیه که بحکم تقدیر دامن گیر گشته و بکار خیر از ان تعبیر کرده اگر چند بر مقتضای
قول شاعر سالها بردیم دل سردی که با صد ناز داشت روز برخورداری او سایه از ما باز داشت
موجب انقسام ضمیر مستهام است اما جون بحسنت ارتضا و اصابت رای
اوست اقتران یافته مزیدی بران متصور نتواند بود شب خیر باد و صباحت مبارک

ومع ذلک آن عزیز فرزند یکباره مادر بیچاره را در چهالک هذا
فراق بینی و بینک طرح نمودن و حقوق او بعقوق مبدل فرمودن در شرع
و مروت جایز نیست هر چند این جا پسری هم شهر کنعان و پدر را استمداد
همت و التماس فاتحه که از مطاوی آن مرقوم ستغنا د و مفهوم میشود جون
این بیچاره در وظیفهٔ دعا گویی تهاون و تقصیر روا نمیدارد و صبح و شام
او را بحضرت قایل انا ارءف بعبادی من الوالدین می سپارد امیدوار است که
از دیاد مواد جمعیت دنیا و آخرت باشد انشاء الله تعالی مرا گر روز و روزی شد ربادا
تا هر روز زر روز از روز به باد خاتمه در املا بعضی وقف نامجات خیر انجام
مسجل بتوقیع اشارت حضرت استادی از روی احتیاط و اهتمام صورت وقف
نامجهٔ بقعهٔ شریفهٔ نعمت آباد که معارهمت حضرت سلطان حسین میرزا بنا نهاد
وبعد جون قدرت کاملهٔ سلطان قدیم و حکمت شاملهٔ دیان کریم حنان
اقتضا فرمود که ابواب ضیافت خانه ابداع و انشا مفتوح کنند جزایل

آلاء و نعماء عوارف معارف سبحانی بتوالی مهیا کل انسانی واصل و متواصل
باشد و اشخاص این نوع گرامی از موائد فواید عطایای نامتناهی الهی باصناف مزایا
مخصوص گردد جه الوان نعمت هستی هر چند کافهٔ ذرات کاینات را فرا رسید
و سیعت و سعت و رحمتی کل شیء هیچ چیز را محروم و بی نصیب نگذاشته
هر ذره که در دایرهٔ تسمت اوست بر حاشیهٔ مایدهٔ نعمت اوست
در سینهٔ ذره اگر بشکافند دریا دریا جهان جهان رحمت اوست
اما بحسب قابلیت ازلی که ارزانی داشتهٔ فیض اقدس است هر نوعی و صنفی از
انواع مکونات و اصناف موجودات از نعمت آباد اعطی کل شیء خلقه
ثم هدی بعطیهٔ معین اختصاص یافته و بموهبتی مخصوص متعین شده
در باغ تو هر گلی برنگ دگر است و جامعیت جمیع خصوصیات بموجب
وعلم آدم الاسماء کلها نصیب نوع عالیشان متعالی مکان انسانست که جون
در جامع جامعیتش خطیب ترحیب انی جاعل فی الارض خلیفة خطبهٔ خلافت

حضرت آلهی بر منبر فضل نامتناهی بنام او خوانند عباد زادیه لا یعصون الله ما امرهم
ویفعلون ما یؤمرون بر مصلی فقعوا له ساجدین بسجده درافتادند و در دار
الضرب و ضربنا لکم الامثال سکه نقد عقد و سخر لکم الشمس والقمر دائبین باسم و رسم
او در ممالک افلاک روان شد — بیا که مایه لطف کردگار جهان ترا —
تو میهمانی و عالم درین میانه طفیلی — وچون در اصل قابلیات واستعدادات
در واقع تفاوت و تباین واقع است مراتب مطالب و مآرب گوناگون که هر یک
نزد صاحبش بعین ارتضا ملحوظ شده و طالبش بنیل آن مبتهج و محظوظ گشته در
سلک تساوی منتظم نیست بلکه عظیم متباین الدرج است و بیش از حد متفاوت
الرتب است و فحوای وفضلنا بعضهم علی بعض برین دعوی برهانی صحیح و مؤیدی است
ورفعنا بعضهم فوق بعض درجات برین معنی را بیانی صریح — خدایی که بالادست افزوده
زبردست هر دست آفرید — بناء علی هذا جمعی از خواص این طایفه را چند
که افسر تؤتی الملک من تشاء بر سر ایشان نهاده و عنان اختیار صغار و کبار بقبضه

قدرت و اقتدار ایشان باز داده برفعت مقصد و عزت مطلب ممتاز
و سرافراز گشته مطمح انظار قصد و همت ایشان غیر از ملل شامخات کمالات
حقیقی نباشد و آنچه مروی از بعض اکابر است که هرچه در زیر آسمان ارزی باین معنی
ناظر است — هر کسبی تمام در نظر ماست — وانکه چو سیل دوان در طلب هست جوست(?)
وچون کمال حقیقی بر فضیلت اطلاق توان کرد که با صاحبش ابد الآباد بماند و هجوم
حوادث و عروض نوازل عواید فواید و مبانی محاسن آن را عرضه فنا و زوال
نگرداند — این عمر عزیز صرف در چیزی کن — کان نگاه که این نباشد آن باشد
چون انسان را دوام حیات و امکان ثبات درین مرحله بر آفات از قبیل ممتنعات
و متعذرات مستحیلات است سبیل بقای ذکر جمیل و خلود ثواب جزیل مکنون طباع اکابر
واصاغر و مرهم خواب(?) جمیع ضمایر و خواطر شده چنانچه لسان نبوت در خلوت
سرای خلقت هنگام تلاوت صحف دعوت و مسألت این موهبت کرامت منزلت را
زیب عقد کرایم مواهب ساخته که رب هب لی حکما والحقنی بالصالحین و

واجعل لی لسان صدق فی الآخرین واجعلنی من ورثة جنة النعیم و سلاطین نامدار
کامکار باشار بنا رعالی آثار و ابداع بقاع کثیر الانتفاع مضمون آن آثارنا تدل علینا
فانظروا بعدنا الی الآثار بر کتابه ایوان غرایب نگار روزگار نگاشته
اند و رایت مصدوقه حدیث صدقه جاریه برقمه قبه دوار افراشته —
پیم نام نکو بجز به زبان نکنی — برین جهان که ز مردم همین همی باید — و چون نوبت
خلافت و فرمان روایی طبقات خلایق که بدایع ودایع فطرت خالق اند بحضرت
صاحب زمان و والی متعالی منزلت جهان رسید والحق تا تخت سلطنت بفر طلعت
پادشاهان عالی مقدار زینت می پذیرد هرگز آفتابی باین سعادت مندی از اوج
سریر سروری و فرمان دهی نتافته و تا مسند خلافت از شکوه خسروان جمشید
اقتدار رونق و بهائی یابد روضه ملک هرگز نهالی باین کمال و جمال بر جویبار
حشمت و جهان داری نتافته — خاقان اکبر کآسمان بوسد زمینش هر زمان —
بر فرق قدش فرقدان سعد موجی ریخته — عالم بارتفاع آن او نزل بنا بر خوان او

فیض رضا بر جان او ایزد تعالی ریخته — غره جبین آفرینش روشنی دیده اهل دانش
و بینش خلاصه کارخانه ایجاد و تکوین صورت لطف و رحمت ارحم الراحمین
وارث باستحقاق ملک سلیمان سلطان جهانگیر جهانجوی جهانبان مالک رقاب
جبابره عرب و اکاسره عجم فرمان فرمای حنا دید طبقات امم خورشید آسمان
سلطنت و جلال جمشید ایوان ابهت و استقلال — شاهنشهی که خطبه و سکه بنام او
از نیل مصر تا لب دریای چین کنند — وانها که چرخ بو کند ادا نشانی از نام و نعت او کنند
محرز قصبات السبق فی مضمار السلطنة والاقبال مطرز ملابس الدولة والسعادة
بطراز الفضل والافضال حافظ بلاد الله شرقا وغربا ناصر عباد الله بعدا وقربا
محیی مراسم الشریعة الشریفة النبویة معلی اعلام الملة الحنفیة المصطفویة علاء
الدولة القاهرة الباهرة منار الخلافة الطاهرة الزاهرة کافل مصالح الآفاق بالعدل
والاحسان مظهر آثار رحمة الله الرحیم الرحمن معز السلطنة والدنیا والدین ابو الغازی
سلطان حسین بهادر خان خلد الله سبحانه فی مراضیه ملکه و سلطانه وهو ابن السلطان

الاعظم المغفور والخاقان المظفر المنصور نورحدقه الخلافه بالوفاق و
نورحدیقه السلطنه بالاتفاق نصرة الدولة والدین سلطان منصور بن
السلطان العالم العادل الباذل مظهر فرمان ان الله یأمر بالعدل والاحسان
باسط اجنحه الامن والامان علی اهل الایمان المستقر علی سریر السلطنه بالعز
والتمکین المشرف بتشریف ظل الله فی الارضین الفائز باحراز القصبات فی
مضمار السوابق والسباق غیاث الحق والدنیا والدین بایقرا بهادر بن السلطان
الاعظم والبرهان الاعدل الافخم دره درج الدولة الابدیه دری برج السلطنة
السرمدیه المحکم آیته بالصدق الصریح والحق الیقین المعلم رایته بالنصر العزیز
والفتح المبین ابو المحامد شیخ بهادر بن السلطان الافاق خاقان المشارق والمغارب
علی الاطلاق مالک الاوامر المطاعه الخلیفه المفترض الطاعه تراب سدته مقبل
جباه القیاصره وفی اعتبته ملثم شفاه الاکاسره الخاضع لشرف البلاد وغربها
نجاد الادراء اسنته من جوانبها غمر
وفاض سحاب العدل فی البحر والبر سلطان الزمان ثلثة المتوسة الارکان

وصاحب القران للدولة المرصصة البنیان انار الله برهانه سعادت کیوان محل که بود
چون آفتاب زرین کمین هفت کشورش بر هر طرف که روی نهاد از پی مراد
اقبال رهنمای شد و بخت یاورش المستعین بعنایة الملک المهیمن المنان قطب
سماء السلطنه والخلافه امیر تیمور گورکان اعلی الله درجته فی ریاض الجنان بتوفیق الهی
و تأیید نامتناهی والله یؤید بنصره من یشاء از سر صدق عزیمت و خلوص نیت
روی دل متوجه احیاء مراسم خیرات و اشاعه آثار مبرات گردانیده در خیابان
جدید دار السلطنه هراة لازالت محروسة عن تطرق الآفات که شاه راه مزار
متبرک گازرگاه و جاده موصل بیت المغفره والدمغفور حضرت خلافت پناه است
زاویه عالیه و قبه رفیعه موسوم بنعمت آباد که بنعمت دوام موهبت الهی معمور باد
بنا فرمود ارتفاع بنیان و تشیید ارکان بعلو قدر و علاء همت بانی ناطق و از غایت
رفعت و کمال متانت اطلاق نامی آسمان بل آسمان نامی بر و صادق و غرفش با ذروه
افلاک در مقام مباراة و شرفش با اوج سماک ساواة در محل مساواة
تعاند بها ربی فلان الی یعارضه صوح

طبقا تها حکت التموات العلی و الله زین بالنجوم طباقها قریب بدر شمال
باغ جهان آرای بهشت آیین سلطانی محدود و مجدد و ار بعه و بر طبقه علماء متشرعه و طلبه
علوم شرعی که منطوق صادق الذین اوتوا العلم درجات مصدق حال ایشان است و فقرا
فقراء و درویشان و بالاسحار هم یستغفرون وقف کرد این بقعه شریفه را با جمیع توابع
داخلها و خارجها و رباع و بقاع را ما وی و مثوی علماء دین دار و درویشان
پرهیزکار کرد ابتدا الی انتهاء الدهور و انقطاع الادوار و بمقتضای فحوای نحن
قسمنا بینهم معیشتهم و از جهت تعیین جهات مصالح این مقام عالی و وجوه معاش
دار ارزاق مقیمان و مجاوران آن که بوظایف تعلیم و تعلم و تلاوت کلام مجید قیام
نمایند و اوقات شریف بوظایف طاعات و اقتناء فضایل و اکتساب کمالات
مصروف دارند وقف فرمود و تصدق نمود حضرت واقف مذکور خلد الله سلطانه
الی یوم [illegible] بران معموره مذکور در حال کمال صحت نفس نفیس و ثبات کامل
و نفاذ تصرفات شرعیه طایعا راغبا حسبة لله و طلبا لمرضاته و هربا من الیم عقابه

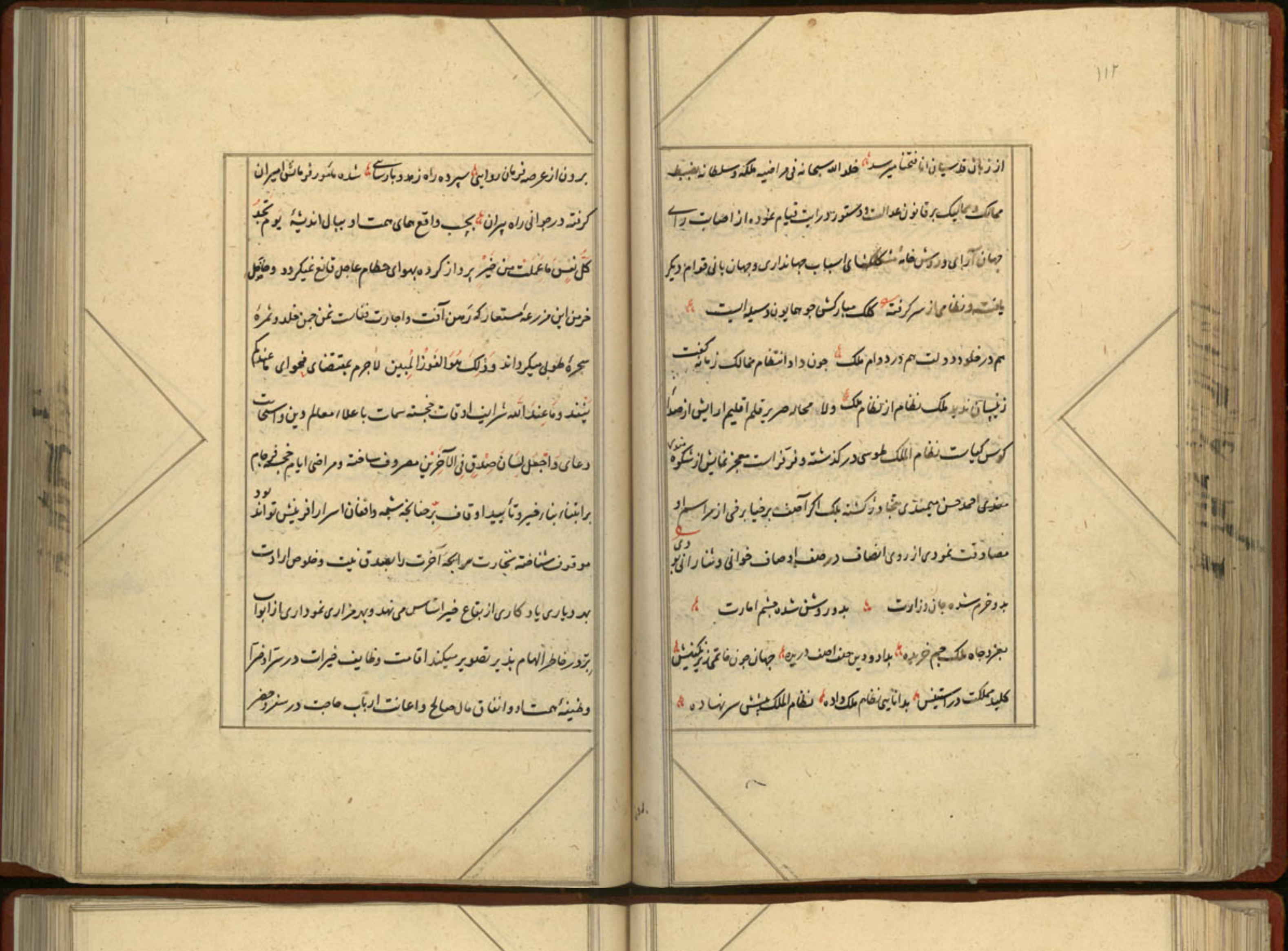
ازانجه حق و ملک حضرت سلطان مذکور خلد الله ملکه فی البهجه والسرور بود و
در تحت تصرف مالکانه خود داشت در زمان انشاء این وقف خالی از شوائب غیر و عاری
عما یمنع جواز الوقف و لزومه همگی و تمامی این میاه و عمارات و مزارع و بساتین
و مستغلات که بتفصیل و تحدید معین و مبین خواهد شد وقف نامچه مزار فیض
آثار خواجه ابو الولید از جمله خیرات و حسنات خواجه نظام الملک خوافی الحمد لله
الذی شرح صدور اهل الاخیار لاعلاء معالم الخیرات و رسخ قلوبهم تأسیس
قواعد القربات باقامة وظایف الطاعات والعبادات و فتق نواص عباده
لرفع منار الخیر و فتح باب البر کما یقتضیه قوله انما یعمر مساجد الله من آمن بالله و الیوم
الآخر جعل مشاهد او بیاء العظام علی الکعبة العظمه والجلال و صیر مراقد اصفیائه الکرام
علامه لقبلة العبادة والاقبال والصلوة علی امام جامع اس بنیان جماعة الاسلام
و سن السنن الموصلة الی دار السلام کل بلاغة کلامه لسان بلغاء الامم و عجز عن فصاحت
کلمة بیان خطباء العرب والعجم ابی القاسم محمد المصطفی رسول الله صاحب دیوان و لکن

و خاتم النبيين ناظم مصالح قوام الملة و نظام الملك بالعز و التمكين و آله و عترة
عمال ولاية الاخلاص و مباشر شغل الاختصاص بعد از تقديم وسيله جليله سپاس
و ستايش حضرت الهى و ذريعه رفيعه درود و تحيت و درود و مخزن اسرار نامتناهى
اين ذكر بيست مرقوم و كتابتى مسطور و مرسوم در تقرير آنكه چون دار دنيا
محل تطرق حدوث و فنا است مقام تصور ثبوت و بقا ليس لاحد فيها دوام المعاش
و السرور و ما الحيوة الدنيا الا متاع الغرور پس بصيرت دين بينا و بصارت خرد
توانا بهر حال چنان اقتضا كند كه چون حضرت عزت عز شانه بنده خاص خود را
بقوت يمين و سعت يسار مستظهر و سرافراز گرداند از مخزن ثروت نعم المال الصالح
للرجل الصالح توشه و ذخيره بمنزلگاه دار القرار فرستد و گنج بى رنج نقد حيوة جاودانى
مدفون نگرداند كه در روز محشر و در نار از عرض اكبر بطعن و سرزنش هذا ما كنزتم
لانفسكم مخاطب و مواخذ گردد چه قوت و غذاى هر كس در آن روز جز از كاسه ليس
للانسان الا ما سعى نخواهند داد و درد فرح و سرور بغير از گلشن و كاشانه الاسلائى

الله بقلب سليم بر روى دل هيچ فردى از آفريدگان نخواهند گشاد و
سودى طلب اى عمر كه سرمايه عمر روزى چند است و كس خانه چند است بنقل صريح
و روايت صحيح ثابت گشته كه اعرابى در حضرت رسالت پناه خاتم صلى الله عليه و آله و سلم
چنين گفت كه ما لى ابغض الموت قال هل لك مال قال نعم قال ابعث مالك الى الآخرة
فان المرء يحب ان يكون حيث يكون ماله يعنى چون از آن حضرت عليه عليه شرائف الصلوة
و التحيه پرسيده است كه مرا چه بوده است كه مرگ را دشمن ميدارم فرمود كه مگر مال
و منال دارى كه آرزوهاى نفسانى و لذتهاى اين جهانى از آن مرتب و مهيا است بدان
سبب مرگ را دشمن ميدارى كه مبادا از اسباب تنعم و جهات تكلف دنيوى باز مانى
اكنون تمامت اموال خود را پيشتر از آن بآخرت فرست كه مرد متمول بهر وجه دوست
ميدارد كه هر جا كه مال اندوخته اوست بآن قرين و همنشين باشد پس اگر متصرف
مال و منال دنيا كه بشرف منزلت الاغنياء وكلاء الله مشرف و موسوم گشته صرف
و انفاق آن بر موافقت فرمان و انفقوا مما جعلكم مستخلفين فيه كند هر آينه در

صلابگاه فسوف يحاسب حسابا يسيرا خلعت شادمانى خواهد يافت و در برگ
سرور عبور بر منزل و ينقلب الى اهله مسرورا خواهد شتافت و من جملة الجلة
ما فى ذلك ابين من الامس عمارة مبانى العبادات حيث قال النبى عليه السلام
اذا انزل عاهة من السماء عوفى منها ثلثة نفر حملة القرآن و عمار المساجد و رعاة
الشمس بنا على هذا در خلال اين احوال بتوفيق ايزد متعال جل شانه و عظم سلطانه
حضرت عالى منزلت آصف سليمان مكان و دستور مملكت آراى عظيم الشان قوام
انتظام مصالح دين و دولت و نظام التيام مناظم ملك و ملت عامر ثرايب البقاع
فى الآفاق بانى مبانى الانتفاع على الاطلاق موسس قواعد العدل فى البلاد و هادم
اساس العناد من بين العباد صاحب ديوان الممالك السلطانيه بالاستقلال سنين
ضارب قباب الوزارة فوق السماء من ثمنين الى حدود ستين اعز الله انصار دولته
و اعان اعوان شوكته و حشمته و هو ابن الحضرة العلية المولوية عين القضاة
الاسلامية خلف اعاظم الولاة و الحكام مبين مناهج الحلال و الحرام مشهور

الاكابر الافخار و الآفاق جامع المفاخر و المناقب بالارث و الاستحقاق كريم الاطراف
الاريحية جليل الانساب الراقية مولانا شهاب الحق و الحقيقة و الدين ابو الفتح اسمعيل القاضى
الطوانى روح الله روحه المبين و جعل منزلته و مكانه فى اعلى عليين كه الحق در صحت انظار
اين خواجه آصف رتبت بزرجمهر تمكين و وزير صاحب كرامت برمكى آيين كه
يحيى ربيع الفضل جعفر جود ذره بدو و مبارك برامكه همين قدر كافيست كه
در سايه خلافت خداوند عالم ستان كشورگشاى پادشاه دين پرور شرع آراى
خسرو جهانگير جهاندار جمشيد خورشيد راى بهرام انتصار باسط بساط امن
و امان موسس اساس اسلام و ايمان والى اقاليم دولت و كامكارى جامع تفاصيل
سعادت و بختيارى مهبط انوار تاييدات رب العالمين صورت لطف و رحمت
ارحم الراحمين نظم
شاه ابو الغازى معز ملك و دين سلطان حسين
آنكه ذاتش را شرف بر دين و دنيا ايزد
شهريار كشور دولت كه همچون آفتاب
مملكت گيرى بعدل امروز او را ايزد
از براى نصرت نقش نگوش هوش حق



از زبان قدسیان انا فتحنا میرسد خلد الله سبحانه فی مراضیه ملکه وسلطانه ضبط
ممالک و ممالیک بر قانون عدالت و دستور درایت قیام نموده از اصابت رای
جهان آرای و روشن خامه مشکلگشای اسباب جهانداری و جهانبانی قوام دیگر
یافته و نظامی از سر گرفته کلک مبارکش چو همایون وسیله ایست
هم در خلود دولت هم در دوام ملک چون داد انتظام ممالک زمانه گفت
زیبا نه دید ملک نظام از نظام ملک و الا محامد بر قلم اقلیم آرایش از صدا
کوس کیاست نظام الملک طوسی درگذشته و نوبت معجز نمایش از شکوه معنوی
احمد حسن میمندی تجاوز کرده ملک اگر آصف برخیا برخی از مراسم او
مصادفت نمودی از روی انصاف در صف اوصاف خوانی و ثنا رانی بودی
بد و خرم شده جان وزارت بد و روشن شده چشم امارت
بعز و جاه ملک جم خریده بداد و دین حد آصف دریده جهان چون خاتمی در زیر نگینش
کلید مملکت در آستینش بدانایی نظام ملک داده نظام الملک پیشش سر نهاده

برون از عرصه فرمان روایی سپرده راه زهد و پارسایی شده منور فرمانش ایران
گرفته در جوانی راه پیران عجب واقع های همت او ببال اندیشه یوم تجد
کل نفس ما عملت من خیر پرواز کرده بهوای حطام عاجل قانع نمیگردد و حاصل
خرمن این مزرعه مستعار که رهن آفت و اجارت فنا است ثمن جنت خلد و ثمره
شجره طوبی میگرداند و ذلک هو الفوز المبین لاجرم بمقتضای فحوای ما عندکم
ینفد و ما عند الله باق شرایف اوقات خجسته سمات با علاء معالم دین و استحکام
دعای و اجعل لی لسان صدق فی الآخرین مصروف ساخته و مراضی ایام خجسته فرجام
را بانشاء بناء خیر و تاسیس اوقاف بر صالحه که وافقان اسرار آفرینش تواند بود
موقوف شناخته تجارت مرابحه آخرت را بصدق نیت و خلوص ارادت
بعد دیاری یاد کاری از بقاع خیر اساس می نهد و بهر مزاری نمو داری باز ابواب
بر تو در خاطر الهام پذیر تصویر میکند اقامت وظایف خیرات در سرا و ضرا
وظیفه همت او و انفاق مال صالح و اعانت ارباب حاجت در سفر و حضر

داب و عادت او و از جمله مآثر مکارمش آنکه بحکم استعینوا من اهل القبور
مشاهده مشاهد مشایخ و زیارت مقابر اکابر از معدات حصول مآرب
دینی و دنیوی دیده و بصدق نیت و قدم نیاز میامن فیوض مراقد بابرکات
معاقد ایشان که از جلایل فتوحات ارجمند است احراز نموده بتوفیق
حی لا یموت از سر صفا الطویت روی دل باحیای مراسم مرقد فرقد رسای
حضرت ولایت منزلت شیخ الاسلام الاعظم الاعلم مرشد طوایف المتکلمین من
مکارم الامم قطب اصحاب الالهامات الربانیه قدوه ارباب المکاشفات السبحانیه
مهبط انوار اولئک المقربون مورد اسرار لا خوف علیهم و لا هم یحزنون ناظم
مناظم الحق و الیقین وارث علوم سید المرسلین نظم

سر یزدان خواجه دین بو الولید احمد که هست خاک درگاهش فروغ دیده کروبیان
چرخ بوسد همی دایم مرتفع از نجوم تا مگر یابد ز سر خرقه بوسانش نشان

روح الله تعالی روحه و افاض علی العالمین فتوحه که از قدماء اکابر دین

و عظماء علماء صاحب یقین بوده و این شعر دران قبله گر روی دل آری
نماید روی مقصودی که داری متوجه گردانید و برابطه اعتقاد و محبت
و وسیله جمع میان دولت دنیا و آخرت در دیه آزادان از مضافات دار الملک
هراة جنت بالزهراة در طرف شمال قبه سپهر نشان که بر سر آن توبت مقدس
نمودار روضه من ریاض الجنان است در تضاعیف این اوقات شرف اتصاف
یافته عمارت جامع که مجمع جمیع طبقات اهالی آن حدود و حوالی تواند بود باتمام
رسانید ابتغاء لوجه الله تعالی و ابتغاء للدرجات وقف و تصدق نمود
الافتتار الانعاذ صح
و محبس و مسبل فرمود از املاک خالص مطلق خود بران گنبد گردون مثال
کرامت مآل قدس الله سر سکنانها وقف نامچه موقوفات مهد سلطنت
پناه بر مرقد منور الحمد لله الذی وفق بیمن تاییده اهل الاختیار علی
اعلاء معالم الخیرات و فاز ببرکة اجابته اهل الاعتبار فی زمان الدولة
بنیل اسباب السعادة الاخرویة تاسیسا لقواعد القربات و الصلوة علی خیر محمد

اسس بنیانُ ریاض القدس علی لکعبة الجلال و مُتیر بُستان مزار الانس علاقة
لقبلة الاقبال و آله الطیبین و عترته الطاهرین بعد از کشایش مقال بستایش
خجسته مآل حضرت جلیل الشأن ذو الجلال الّتی جل و علا و درود فرخنده ورود
جناب رفیع القدر رسالت پناهی عز و اصطفی نموده می شود که چون حضرت
سلطان قدیم و دیّان کریم خواص درگاه خود را که افسر تؤتی الملک من تشاء
بر سر ایشان نهاده و عنان اختیار صغار و کبار بقبضهٔ قدرت و اقتدار ایشان
باز داده برفعت مقصد و عزت مطلب ممتاز و سرافراز گشته اند چنانکه
مطمح انظار قصد و همت ایشان غیر ارتقا بمعارج کمالات حقیقی نباشد
(در تعریف مجدد عالیه منا‌سب نیست مثل این عبارات)
و دار دنیا در نظر همایون ایشان محل تطرق حدوث و فنا نموده در خلال
احوال قدرت و اختیار از مخزن ثروت استظهار ذخیرهٔ دار بقا و دار القرار
میفرستند و نقد حیوة گرانمایه را صرف یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر
میکرداند والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم بنا علی ذلک حضرت

جنت حضرت والا منزلت مهد علیا و بانوی کبری بلقیس روزگار و
قیدافهٔ عفت شعار بلقیس ثانی اکه بعد بار [illegible] بالای رابعه نشان آسمان
عصمة السلطنة والدنیا والدین ابقاها الله فی الدنیا حلل النور و اجلسها
فی الآخرة سرر السرور و هی ابنة حضرت السلطان الاسلام ظل الله علی کافة
الانام عامر مزارع البقاع فی الآفاق بانی مبانی الاصطناع علی الاطلاق موسس
اساس المملکة بالعدل والاحسان معز السلطنة والدنیا والدین ابو الغازی سلطان
حسین بهادر خان خلد الله تعالی ظلال سلطنته الرفیعة فی رفع بناء الملة و اعلاء
شأن ذویها بیامن تولیت الّهی نظر اشرف که مشرف ممالک غیبت
بر ابقاء امر اسم خیرات و حسنات که شیمهٔ واقفان اسرار آفرینش تواند بود موقوف
گردانیده و حاصل این مزرعهٔ حسنات که رهن آفت و اجارت نبات
ثمن جنت خلد و ثمرهٔ شجرهٔ طوبی دانسته و ذلک هو الفوز المبین چنانکه
از جمله اسباب خاص و املاک خالص که در تحت تصرف مالکانهٔ او بود ابتغاء

لوجه الله و طلبا لجزیل ثوابه الخ وقف نامچهٔ خواجه حبیب الله هکایتی
اما بعد حمد الله الذی بنعمته تتم الصالحات و تنزل البرکات و بتوفیقه تفتح
ابواب الخیرات والمبرات والصلوة علی سید الرسل و سند الکائنات
محمد المصطفی صاحب الکرامات والمعجزات و آله و اصحابه المهاجرین والانصار
(تقریب الطلب بتعبیر آن)
صلوة باقیة ببقاء الارضین والسموات چون استقبای ثنا جمیل و استیفای
ثواب جزیل بر احیاء مراسم خیرات و حسنات موقوفست ارباب توفیق
بیامن تولیت الّهی بعد از امعان نظر فرخنده اثر که مشرف ممالک غیب تواند
بود جوامع ضمیر خبیر متوجه میدارند که بذل جهد استطاع در ادای مواجب آن
بجای آورند چون جناب نجابت مآب خواجه و خواجه زادهٔ خیر آثار کرامت
دثار زبدهٔ اتقیا و موالی و زبدهٔ اصفیای جمهور اهالی سالک الطریق المستقیم
و ناهج مناهج الشرع القویم خواجه صفی الدین حبیب الله وفقه الله عما یحبه و یرضاه
و هو ابن الصاحب الجلیل الاصیل المرحوم المغفور البار المبرور نقیة الاشراف

و جامع فنون الالطاف والاعطاف رضی الحق والدین خواجه زین العابدین
روح الله روحه و زاد فی کل لحظة و لمحة فتوحه که مدت العمر بعد از
مقدمات علی تحصیل درجات سیر و سلوک اولیا اشتغال تمام بر دوام کرده
و در مواقف صدق و اخلاص بر اشاعت آثار خیرات و مبرات که الحق
وسیلهٔ سعادات صوری و معنوی گشته بر صاحبش ابد الآباد بماند
و هجوم حوادث و عروض نوازل کما قال بعض العرفاء این عمر عزیز الخ
چه لا محاله انهار اقوام حیات و مجال نبات در بن هر حلقه بر آفات از
ممتنعات و معذر و مستحیل است و علی الجمله خدمت خواجهٔ خیر خواه سالک
عارف آگاه از جملهٔ متملکات خالص ملک و اموال خاص مطلق خود در قریهٔ
فلان برین موجب الی آخره فقرهٔ ثالث آنچه بنفس نفیس خود دارالسلطنه
بمکاتبات بصوب انشاء آن نشانه بعد از گشایش کلام ستایش فخته زجاج
و اسمی العلی که عبارت منشیان فارسی نویس در دبیرستان فن آناغربگا

ترجمه کلام معجز نظام اوست جلّ وعلا و درود فرخنده و رود مشکین که
تشبیه واستعارت سخن وران روشن بیان در مکتب فانه علّم بالقلم علّم الانسان
ما لم یعلم نسخهٔ احادیث بدایع انجام اوست عزّ واصطفی نظم این منشورات
مختبرات از مکتوبات بلاغت آیات که حضرت مخدومی استادی تغمّده الله
الواسع بغفرانه بنبض شریف مرتکب اعلام سوانح ایام با کابر واعالی عظام
وطبقهٔ مصاحبان ومنظوران سعادت نرجام خود بوده بکلک انشا بر صفحهٔ
فصاحت املا فرموده اند واگرچه انتظام آن جواهر عالی مقدار در سلک
الحصار
متعذر است اما بر سبیل تیمن واجب نمود ایراد بعضی که باستظهار الهی رقم
آن مستظهر است وعلیه فی تیسیر الامور توکلنا و هو حسبنا مولانا زرقی
این نثرهٔ صنایع تشبیب بر دو تشبیه استعاره خیال شده تشبیه اول مکتوبات
مخادیم واجب التعظیم وحکام لازم الاحترام والتکریم مخیّل از دو خیال خیال
سبقان
اول باستادان افادت پناه ووالد عالیجاه معارف دستگاه دهم.

با انتباه خود عرض کرده باستاد العلاّمه مولانا معزّ الدین شیخ حسین نوشته
هرچند سالکان منهج انشا در مقام کتابت از برای تعریف مکتوب الیه و در
ذکر اوصاف والقاب او ارتکاب مبالغه واطناب نمایند اما این کمینه آن احتیاج
ندارد
بلکه اگر دران باب دخل سازد واگر در همه سحر پردازد پیش اصحاب بصارت
بسخافت رای انتساب یابد چه اگر بری از شوایب رعونت وتکلّف نوشته شود
که حضرت مولانا وشیخنا وسید نا معزّ الحق والشریعه والدین شیخ حسین خلد الله
ظلّه علی
مفارق الانام ورحم اسلافه الی یوم القیام از مشرق تا مغرب طبقات انام
از خواص وعوام او را بعینه شناسند وبلوغ مراتب اهبت وجلال او را باقصی
مدارج کمال یقین دانند بس در امثال این محال متعرض ستایش شدن با آنکه
از سمت ادب منحرف می نماید هرچه کفته و نوشته شود همین سخن باشد که
ثنایش هرچه زبن منوال گوییم باب چاه روی ماه شوییم ایزد تبارک
وتعالی ظل ظلیل عواطف ومراحم آن حضرت را بر مفارق عالم وعالمیان مخلّد

و مستدام داراد بعد از تقدیم مراسم تعظیم ضراعت وانکسار بعز عرض
خدام عالیمقدار بالیقین کنت معهم میرساند که حال این خاکسار از میامن التفات
خاطر همایون بحسب ظاهر مستدعی حمد بردرد کار است و هو متولی السرائر وله المنه
علی فضله المتواتر باعث بر ارتکاب این جسارت آنکه خدمت برادر قرة البصر
لازال کاسمه محمودا ولارباب الدول مودودا باستظهار عواطف بی دریغ
متوجه شرف زمین بوس است اگر صحیفهٔ امیدش بنقوش اسعاف وانجاح
موشح گردد موجب ازدیاد مواد استظهار واعتضاد هم کنان خواهد بود ومن
الله المستعان فی الآخرة والاولی دایضا الیه الهی لئن عذّبتنی الف حجّة
فحبل رجایی منک نتقطع هرچند تمادی زمان اعراض ملازمان مجلس جنابی
افادت
نثار دقایق دثار خداوندگاری شریعت شعاری ادام الله تعالی میامن
الی یوم الدین از التفات بحال بندهٔ قدیم استمرار عظیم یافته و ترشحات
ایام سابق که سوختگان آتش حرمان را دم بدم خام طمع میداشت بکلی انقطاع

پذیرفته بنام وظیفه دولتخواهی حقیقی که فراقت از تو فهم کرد حال
برقرار بلکه یکی در هزار حافظ وظیفهٔ تو دعا گفتن است و بس در میدان طبلش
گرفتند و بستند
میخواهد که درباب میعادی احوال با آنکه بوی جگر سوخته عالم بگرفت فصلی بحر
بر ورق عرض ثبت گرداند اما از مسارت اطاله واطناب اعراض واجتناب
می نماید و برفع شمهٔ از آن مقصدی تصدیع شرایف اوقات کشته جراوی
معروض میدارد که بعد از ادراک سعادت زمین بوس منجح جمیع مقاصد
مصروف
ومرادات ومنتج مقدمهٔ والادب اوتو العلم درجات است همگی همت
بود که در عتبهٔ مراد بخش مراسم مجاورت بتقدیم رسانیده مقدماتی که در
مبادی حال فوت شده بتجدید اکتساب نماید وچند روزی بدولت ملازمت
از تقاریف منی وتکالیف محن براساید باز اگر بیری دو قدم تو مرجی
اما چون طالع ضعیف مانع قوی بود اسباب حرمان مساعد گشته توفیق نیل
آن مراد در عقوهٔ تعویق افتاد آری دولت ساعدت نکند بی نصیب را

والآن کما کان غایت قصوی اینست برانست که بقیه دردی که در
ساغر صبوری نمانست اگر بر حسب مظنه واقع باشد جون صافی سوابق
اوقات بجرعه ذهول بر خاک ترهات ریخته نشود و در سایه تربیت آن
آستان که قبله‌گاه راستان است بر مقتضی تبیین تباین هل یستوی الذین یعلمون
والذین لا یعلمون بکمال قوت واجتهاد بعد از خلوص طویت و اعتقاد
باستفاده علوم دینی و تحصیل معارف یقینی مصروف گردد که حیف باشد
که عمر بباطل گذرد امید آنکه در جمیع احوال مساعی صبحت سعادت مآل بر صحایف
امور و اوضاع این بی‌بضاعت ظاهر و لایح باشد که بی‌شایبه خلاف
همت از آنجا که نظر ما کند ٭ نیست خلافی که اثر ما کند ٭ جون عنقریب امید دارست
که بمعاودت سعادت معاودت روی نماید بر زید ابرام مصدع
خدام نگردد آفتاب دولت و سایه رفعت تابنده و پاینده باد بالنبی
واله الامجاد **وایضا الیه** لازال جناب جلاله مرجعا لل[illegible] نام و مجمعاً
لعظماء الایام کمترین منتسبان عتبه افاضت واحسان عبودیتی باخلاص
از مقام نیازمندی و محل اختصاص معروض گردانیده بوظیفه دعایی
که بر ذمت همت واجب و لازمست آناء اللیل و اطراف النهار اشتغال
می‌نماید و جون از شایبه ریا معرا و مبراست سعادت اجابت را مترصد
و مترقب میباشد بیمن فوز و نجاح مقرون باد و بعد ذلک لطف تفقد
وحسن التفاتی که برسم تربیت و بنده‌نوازی شرف نفاذ یافته بود موجب ازدیاد
مواد استظهار و اعتقاد گشته در وسایل مفاخرت و مباهات افزود
والحمد لله الذی انزل علی عبده الکتاب ٭ شکر خدا که هر جه طلب کردم از خدا
بر منتهای همت خود کامران شدم ٭ اشارتی که بصورت تقصیر بنده حقیر
رفته بود لامحاله بحسب ظاهر موجب انواع خجالت و تشویر گشت اما نظر
بحقیقت کار موانع و معاذیر روزگار نه بدان مثابه است که بدست ارادت
و بازوی تدبیر مدافعت و مقاومت آن صورت بندد و تکالیف ایام
واستظهار متضاعف و متزاید گردد و لا غرو **مصراع**
یکنظر از تست صد هزار سعادت ٭ جرات الطناب از حد گذشت الا انهم
ینعشون والاکابر یغشون المفتخر بعبودیت عبد الواسع النظامی **بجناب**
افاضل ایاب مولانا نظام الملة والدین داود الخوافی نوشته فیاض ذوات
ذوارف عوارف و دوهاب عواطف معارف امطار بحار توقیر و احترام
که مندرج در حجاب سحاب افضال و اکرامست از مهب روایح تفضیل
و مصب فیضان تعظیم و تبجیل باینار حواشی مجلس عالی متواصل و متوالی گردانیده
و اشعه لمعات آفتاب تربیت و ذره‌پروری سپهر فضیلت و دانشوری
را تا غایت امکان و انقطاع سلاسل دوران از مشرق اقبال و مطلع عظمت
و جلال شارق و طالع داراد ٭ وهذا دعاء لا یرد لانه ٭ صلاح لاصناف البریة شامل
هر جند جند روزی بسبب تغیرات روزگار و انقلابات لیل و نهار
بنده قدیم الاخلاص قویم الاختصاص از سعادت ملازمت محروم مانده

نه دران نضابت که بپایمردی قوی و معاونت عقول از عهده آن بیرون
تواند آمد ٭ هر جام ستم که از کف ایام گرفتیم ٭ گفتا سبک آشام که جام دگر آمد ٭
واگر نه خوف سآمت و ملالت حواشی ضمایر اهالی مجلس عالی بودی آنمقدار
از مراسم معذرت عرض افتادی که بنده را در بند بی‌اختیاری معذور
داشتندی و رقم ملامت بر جریده احوال او نکشیدندی **مصراع**
من مرغ پر شکسته‌ام از آن در قفص شدم ٭ و کیف الطیر مقصوص الجناح ٭
حالا بیمن همت عالی نهمت بعضی از موانع معاودت مرتفع گشته امید آن
و تصور رجحان است والفال علی ما جری که اسباب دولت انتظام در سلک
سایر ملازمان عالیجناب طوبی لهم وحسن مآب عما قریب از مکامن
استار غیب محصول و میسور گردد و ما ذلک علی الله بعزیز التماس آنکه
تا زمان حصول این مقصود امداد تربیت و تفقد مترادف داشته سوابق
عواطف را بلواحق عوارف مجدد و موکد گردانند تا وسایل انتحا در

وبسمت قلت التفات موسوم گشتی دل بر سر عهد استوارات هنوز
وعلى الدوام والاستمرار هواد ولای سده آن دست فشار مدى الازمان
والاعصار حرز جان وثنا و دعای مزید قدر واقتدار آناء الليل واطراف
النهار ورد زبان اما حجت جلای این مبتلا فیا لها قصة فی عرضها طول
کند اف ناله روز بد خویش بسی کز جهر وشهم شمار کرد در بن ولا بعضی
از موانع احرام ملازمت مرتفع گشته وغایت قصوی امانی ونهایت
سعادت دو جهانی بر توفیق نیل آن مقصود مقصور ومحصور است وارحضرت
عزت عز شانه تیسیر اسباب آن مراد مسئول ومامول رجا وانق ووثوق
صادق است که عن قریب از مبدا عنایات آن لطیفه که متضمن احراز آن
دولت تواند بود فایض گردد جه خوشست آرزو اگر آید توبه بن آرزو مرا برسان
دولت بایس من فضل ربی التماس آنکه تا زمان حصول ان سعادت نام این
خامل الذکر را که تا غایت از زمره منسیا داشته اند و بحکم بادا و انا جهلا که

خلیفه فی الارض فاحکم بین الناس بالحق حکم مترددن بشرایط انصاف درنا
قصه بد حال حواله بکمال عدل ونصفت اثبات ولو بعد حین برحسب
فحوی این مقال که خاشاک نیز بردل دریا گذر کند مرقوم رقم کهربا رد در نثار
فرقه منشیان فرمایند که لامحاله ذریعه مباهات ومفاخرت دو سید آب سعودی
دنیا و آخرت خواهد بود ازان ماه تابان نگاهی تمام است
نگوییم که پیوسته گاهی تمام است جرأت لطناب از حدود آداب تجاوز نمود
ظل ظلیل مستدام باد بجناب فضایل پناه مولانا معین الدین تونی نوشته
اعلی الله تبارک وتعالی شانه واعان فی الدارین انصاره واعوانه معینا لارباب
الافادة والتدریس وظهیرا لاصحاب الاستفادة والتاسیس تحف دعوات
زاکیات مقرون بنفایس اجناس اخلاص وظرف تحیات طیبات مشحون بنفایس
اصناف اختصاص تحف وتهدی داشته از عرض کماهی شوق ونیاز ملتمس تراب
علیه حقایق ایاب که ماوی معین ارباب صدق و یقین است اعراض می نماید

کان نکته بتر زمین نشود امید بعون عنایت مستبشر نعم المولی ونعم
المعین آنکه هر چند زود تراز مهب روایح لا تیأسوا من روح الله
نسیم نعیمی که متضمن احراز آن سعادت تواند بود منتشر گردد والله ذو الفضل
العظیم بعد ذلک صورت حال آنکه بمقتضی فحوای این مقال که
هزار نقش برارد زمانه ونبود یکی چنانکه در آیینه تصور ماست
دست انقلاب احوال در تفرقه جمع مختل الحال ید بیضا نموده بحکم کتب
علیهم الجلاء هر یک را زخان ومان بطریقی جدا افکند که چشم
در رو بماند بحیرت سپهر اعلی را و بنده که کار ضایع کرده روزگار
مبتلای روستایی گرفتار شد که از خرابی و بی آبی آن یارب که هزار بار زبهار
روز بروز وقایع تازه وحوادث بی اندازه که از حمل آن کوه بستوه آید
وسپهر بر اندازد روی می نمود تا غایت حاصل ومحصول درویشان
محتاج بباد غارت وتاراج برفت و غریبان آن دیار را در عسرت آباد

روزگار فی جوب جفانه ماندنی چنبر دف و بالاخره نتیجه و ثمره این همه
شفقت تضییع نزاین اوقات که نزدیک ارباب مقامات عالیات
عیبی تمام وغبنی مالا کلام است زین طرفه سفر چه طرف بربستم هیچ
وز حاصل عمر جیب در دستم هیچ اما قصوی نقیبت و قصارى امنیت
مقصور ومحصور بران است که اگر بلطایف الحیل نیم جانی از تلاطم امواج بحار
ذخار حوادث روزگار بساحل نجات کشد در سلک ملازمان مجلس افادت
انتساب یا لیتنی کنت معهم فافوز فوزا عظیما منخرط گشته تدارک مافات
وتلافی ما ضاع نماید اللهم حقق هذه الامنیة قبل حلول المنیه هرچند حالا محل
آنست که چند سطری که شطری از ارقام صنایع صحایف احوال این مستهام
در ضمن ان مطوی باشد بعرض عرض وموقف اظهار ساند اما چون در
قالب تقریر همین میگنجد طی بساط انبساط کرده بر دعا اختصار و بر ثنا
اقتصار می نماید آفتاب دولت وسایه رفعت تا ساعت قیام قیام دایم ساعت

تابنده و پاینده باد و یرحم الله عبدا قال آمینا باستاد العلما مولانا معز
الدین شیخ حسین نوشته از تعزیهٔ سید ابا دجنابد بهراة در دفتی که جماعت
اعراب دران مقام بعضی از سادات را بدرجهٔ شهادت رسانیده بودند
دانجناب بسلامت باز کردید از آفات اظهار آثار اشتیاق مجلس حیوه بخش
سعادت رسان مخدوم علی الاطلاق و خداوند کار باستحقاق مظهر سرابداع
مکمل نوع انواع ضرو بارکاه سیادت آفتاب سپهر سعادت مرکز دایرهٔ مستی
عروهٔ دنثی خدا پرستی مد الله تعالی فی عمره مدا و جعل بینه و بین الحوادث سدا
برتر تر از انتظام امور این هدف سهام ایام از حد و د انها و اعلام متجاوز
و بتصاعدات لااستیما تجدید قصهٔ پر غصهٔ فتح اسباب جماعت کافران که
متضمن کسر ناموس اهل ایمان است دریغ شرع پیمبر دریغ دین اله واقعی
حال آنکه از اواسط شوال در ناحیت سید ابا دجنابد که بواسطهٔ فتنه و آشوب
کلاب اعراب کربلای حسینیا زالت بمقتضای قضای آسمانی و تقدیر سبحانی که

لارادّ لحکمه و لا معقّب لامره کهٔ الخضیب که قاطع اعمار اضیاکی شرارات
بزخم بی دریغ فریق از اعراب قطاع الطریق دست بردی نمودند که جهانی
از پای در امدند و ازین بلای ناکهان خون خلق ریزان و چشم جمعی گریان و مال
بعضی تالان شد درین فتنه جهانی رفت بباد توگویی در خیابان آتش افتاد
و اگرچه این بنده بعون عنایت ایزد سبحانه و تعالی که فالله خیر حافظا از تلاطم
امواج آن دریای بیکران بکران امان افتاد اما بیشتر مردم سادات علف عظام
شمشیر اولیک کالانعام کشتند و لا محاله از وقوع این حال و حدوث این نوایب
تکاد السموات ینفطرن و تنشق الارض و تنقطع به الجبال
گر هر کس بزبان صورت این واقعه شرح دهد و رکند کس بقلم صورت این حال رقم
آتش سینه زبانه زند از راه زبان صفحهٔ کاغذ پر خون شود از نوک قلم
عقل درین کار سرگردانست و فکر درین حال حیران اللهم لک الحمد و الیک
المشتکی و انت المستعان القصه اگر عنان بنان بیان بصرف خامهٔ سیاه جامه باز

گذارد نادران میدان جولان غایب ان قصه درین عهد به پایان نرسد
حالا چون در مجاری امور این نواحی دهنی پیدا امده و درویشان برشایزا
از جزئیات این حالی یاس کلی حاصل گشته حکی نهمت و تمامی همت مصروف
بر آنکه بدلالت اهبطوا مصرا فان لکم ما سألتم از وحشت جای هذه القریة
الظالم اهلها اعتصام بحبل متین عزیمت فرحت سرای بلدهٔ طیبهٔ و رب غفور
نماید چو آخورم زخمی بای هوش بر سینه چرا رسد بمن از جو دهوش زخم پلنگ
امید آنکه تیر مناجات ربنا افتح بیننا و بین قومنا بالحق و انت خیر الفاتحین
بهدف اجابت رسیده سرّ یا بنی اسرائیل قد انجیناکم من عدوکم و واعدناکم
جانب الطور الایمن و انزلنا علیکم المن و السلوی بظهور ایدات الله تعالی به
زیادت ابرام و املال پای از دایرهٔ اعتدال بیرون نمی نهد ظل ظلیل عاطفت
الی بدین انتراض عالم و اختتام دوربنی آدم باقی و مستدام باد بمحمد علیه السلام
بخدمت مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی نوشته عنوان

ای باد صبح اگر بسمرقند بگذری از بنده بندگی برسان شیخ جام را
سلام من الرحمن نحو جنابه لان سلامی لایلیق بجنابه چون تحفهٔ دعائی
که لایق موقف مقدس مولانا و شیخنا و مخدومنا لازال رحمة للعالمین و حجة
الله علی العارفین المحققین تواند بود از قوت و استطاعت نقیر کثیر القصور
و فتور او در هر باب بنصاب کمال دارد جز بلسان لا احصی تیسیر پذیر نمیگردد
اقتباس و التماس آن جز از آثار انوار تحیة من عند الله مبارکة طیبة نتوان نمود
ان هذه عطایاکم لا تحمل الا مطایاکم دواعی شوق و نیاز گریبان جان مستنشقان
روایح انی لاجد نفس الرحمن من جانب الیمن گرفته با ستان بهشت المعمور اسرار
علم و عرفان میکشد عروج بر فلک سروری بدشوار است اذا عظم المطلوب
قل المساعد مترقب اقبال وقت خجسته فال است که بعد از حلول موعد معاودت
همایون بحکم فاید و هو الذی یسیرکم فی البر و البحر عنان امضای عزیمت بصوب
وطن مالوف مصروف داشته زمرهٔ بازماندگان محروم مغموم را بتشریف

میامن قدوم محظوظ و بهره ور فرمایند و من الله المستعان و علیه التکلان

بحضرت والد بزرگوار عالیمقدار خود عرضه داشته

هست پیغامی مرا کو قاصدی مشکین نفس بهر پیغامی صبا ای صبح کار من بس

بشنو خورشید مرا کار است و انکه غیر صبح کیست کو در پیش خورشید می تواند زد نفس

کمترین جمهور منتسبان عتبهٔ لازم الفضل و الامتنان عرض مواجب ادعیه خلود

ظلال دولت که استقامت مجاری احوال بندگان حضرت بانتظام اسباب

آن باز بسته است بتقدیم میرساند و چون نیاز و افتقار باحراز شرف تقبیل

انامل فیض آثار نه در ان پایه است که بدستیاری ناطقه متعرض عرض آن نوان

توان گشت بمقتضی قول حکیم لا تشتغل بما تعجز عن اتمامه از تکلف اطناب

دران باب اعراض و اجتناب نموده براستدعا ساعدت سعادت ملازمت

اختصار میرود انه ولی الاجابه قیما بعزة الله تعالی که حاصل ایام زندگانی

و محصول زمان شادمانی حاصر و محصور بران دید که در ملازمت و مجاورت

کل ستانی

ان آستان سعادت آشیان بگذرانیده عهدی چو باغ عارض جانان نشاط بخش

دوری چو بزم خسرو گیتی طرب فزای لتبالن یومئذ عن النعیم

در قیامت کرم از حاصل دنیا پرسند گویم آن روز که در خدمت جانان بودم

اما طبقات طلایع را در هیچ کار عنان اختیار بدست نیست و الجه بریشان میرود

از خیر و شر و نفع و ضر محض تقدیر ربانی و بحکم قضای آسمانیست ما شاء الله کان

و ما لم یشا لم یکن و لامحاله اگر بنظر شاهد قلوب و تصادف ارواح در ناصیه

احوال این بنده تاملی نمایند در گرداب غرقاب بی اختیاری اد را معذور

فرمایند بی جنبش قلم قدم ما نمیرود ما را چه جرم چون قلم این خط خطا نوشت

القصه بعد از انکه بزمانم عنان سوی راه ورنیس خوف شب و شفقت راه بران بار

مررت علی وادی السباع و لا اری کوادی السباع حین یظلم وادیا چه قدم

که درین طریق نهاده چندان بلا رفیق شد که بر تصدیق لقرب القرار فی الاغتراب عبر

خیر من العیش الموسع فی اغتراب درد دل و خون جگرم شاهد حال اند

و حالا مدتیست که این غریب سرگردان در بیت الاحزان جنابد گلستان

با دل افگار و طبع ناساز کار و خاطر مشوش و وقت ناخوش

چون مرغ کور گرده قناعت بآب شور و دم بدم بر فوات فرات انهار

ریاض همراه سحاب جیحون عیون از بحار دل محزون رخساره زرد را گلگون

میکند و بر باد اماکن و مساکن قدس آثار آن خجسته دیار مرغ روح در قفص

بدن طیران نموده در مقام غرامت بزبان ندامت میگوید که

در رتبه حال خود شکست آوردم این مرتبه را چرا بدست آوردم

اما احوال و اوضاع عالم را از تغیر و انقلاب چاره نیست

امید خویش بفضل خدا قوی دارم که در لطایف صنعش بسی عجایبهاست

لاجرم دست نیاز بتضرع ربنا آتنا من لدنک رحمة و هیئ لنا من امرنا رشدا

برداشته امید داری بسند که بروفق اشارت نجیناه و اهله من الکرب العظیم

صبح صادق آمال از افق نجح و اقبال طالع گردد و اختر طالع از حضیض زوال

دبال

و وبال روی باوج سعادت و اکمال نهد فان جذوع النخل لیس بخالد

عذر اطناب که از حدود آداب متجاوز گشته بکرم فیاض و شمول عفو و اغماض

ملازمان حواله میرود فالصغار یهفون و الاکابر یعفون در جواب مکتوب

مولانا الفاضل العارف مولانا کمال الدین حسین الواعظ المنجم نوشته بود

شمس تنورت و الفات بالعیون ما اسعد الذین الیها ینظرون اختر

تنقد و کوکب تملقی که از آفاق کرامت و اشفاق جناب صداقت مآب

مولانا الراسخ الثابت الماهر و الحکیم الفاضل السیار المنجم شمس فلک الدقایق

فی صناعة التنجیم بدر سماء السعادت فی احسن تقویم علی مکره شمسه النور

المشرقه بدور المعالی فی مدار المسایل نجم الحق و الملة و الدین قطب

الاسلام و شهاب المسلمین لازالت الافلاک حول مرکز درجته دایرة

و النجوم فی اصابة سهم سعادته حایرة در ایمن اوقات و اسعد آنات طالع

گشته بود بر تو درود بر ساحت وجود این مخلص انداخته انوار اسرار ارادت

قدیم که اصلها ثابت وفرعها فی السماء حادث شد اندروز که بر نور ربا بستند
وبی منطقه بر میان جوزا بستند در کتم عدم چپان آتش بر شمع
شوقت بهزار رشته بر ما بستند لاجرم بر تعاقب دزکار و توالی علی
لیل و نهار دعوات شمسیة اللمعات عدد نجوم النجوم فی السموات نحاب
ان جناب همایون طالع که مطلع انوار بدایع و دایع اندولا و خدا رهیچ مولودی
جهان در هیچ زمانی از امتزاج آباء علوی و امهات سفلی ندیده و صدای صیت
فضایل و شمایلش چون نسیم صبا و شمال با قصی خافقین رسیده بشرف اهدا
و اتحاف میرساند و مترصد طلیعه صبح وصال و مطالعه طلعت خجسته مآل
می باشد انه علی تیسیر ذلک قدیر و چون آن یگانه دو نوبت بعواطف
بی دریغ طالع تحویل این ضعیف را مطمح نظر شریف گردانیده اند دان
احکام شهور و اعوام الجمه با معان فکر استخراج یافته بخوبتر هیأتی و رنگینی
تر تعبیری مرقوم ارقام اهتمام فرموده اند با وجود منت جاوید وله

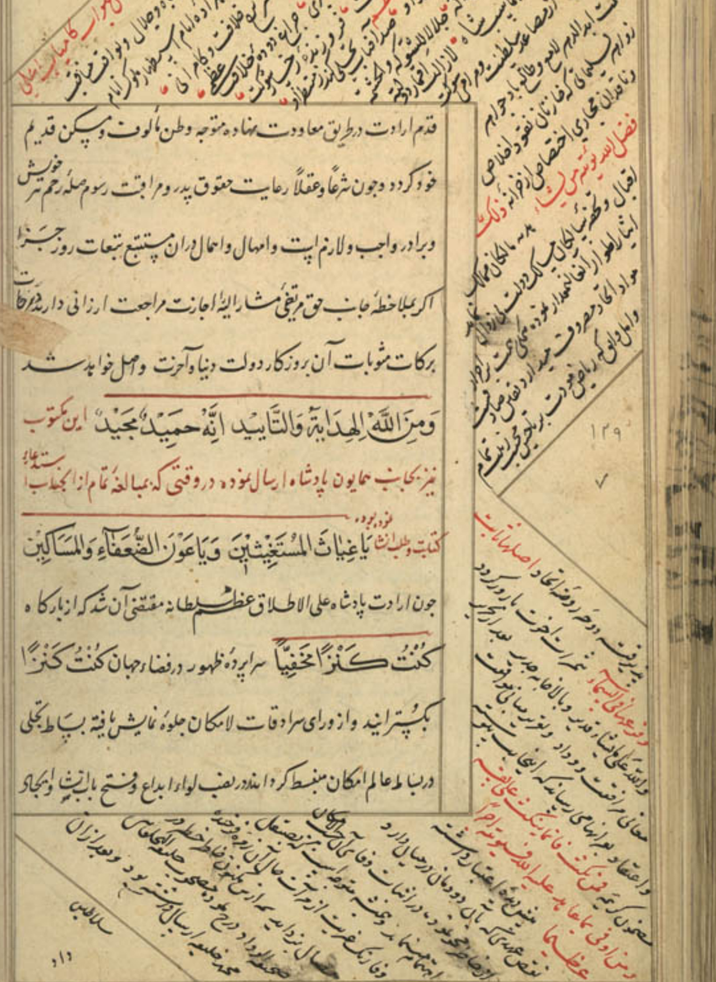
الحمد فی السموات والارض وهو العزیز الحکیم تمهید معذرت قلم لطایف
رقم از مساعدت وقت مامولست بالخیر والسعاده بعده اشارتی که در
باب قضیه استغنا از امر خطیر قضا نازل گشته بود ان قدر که مقدورات
در محکمه نفاذ امور رخلافت القای صورت این دعوی نموده بشواهد علل
و بینات صدق ثابت گردانید و چون آثار استحقاق دیگری درین کار
که از معظمات امور دینیاست ظاهر نبود ذمک التماس تغییر بحکم ارتضا استعلای محل
نکت اری الجه سعوات من اندر طلبش نجایم این قدر هست که تغییر قضا کرد
ومع ذلک اگی بنور نیر توجه مبارک ساحت این دیار را منور ساخته بنفس نفیس متصدی
دفع این قضیه گردند رسانیدن آن صورت از حضیض افول باوج قبول متصورات
حق سبحانه و تعالی مدتی از حد ادراک افزون و سعادتی از احاطه انجم و افلاک بیرون
روزی کناد بقاضی زاده قاری نوشته که در هراة تحصیل نموده و در
ازعظام خواص بادشاه هند بوده عاب رتباک ای انبیم شمال قم و سر نحو قبله الآمال

فتی از بوی صدق مشکبیز کن راه اخلاص رفتن آیین کن چون رسیدی ز راه راه اکرس
بارگاه جلال دجاه ببرس اعنی سده من خصته حضرت الله تعالی العنایه والتأیید
فصار بجلوشانه مستخدم جمهور الصنا دید مخزن اسرار الحکم والکمالات مطلع
انوار المیامن والسعادات مقوم القوانین الکلامیه مقوی الحکام الاسلامیه
مشکل حکمت از کلامش حل منطق ادبیان بهر مجمل راه شابان از و روغ
نور انش انیان از ولایح عنوان نامه امارت و سروری فهرست ابواب صدارت
و مهتری نوبده روضه اعلم علماء الاعلام نو رحدیقه اعظم مشایخ طبقات اسلام
نهال فرخنده مآل گلشن اقبال دوحه سعادت نخجه جویبار عظمت وجلال اعیاب
الملک کهفاً للعباد به الاسلام مرتفع العماد کریم اصله فی الکون حتی
تبلج وجهه فی کل ناد اولاه الله سبحانه فی اولاه مقاماً سنیاً و شرفه فی اخریه منزلت
شناه مکاناً علیاً و چون تحفه ثنایی که لایق موقف تواند بود از قوت
لااستطاعت این فقیر کبیر که قصور و فتور را در هر باب نصاب بکمال دارد

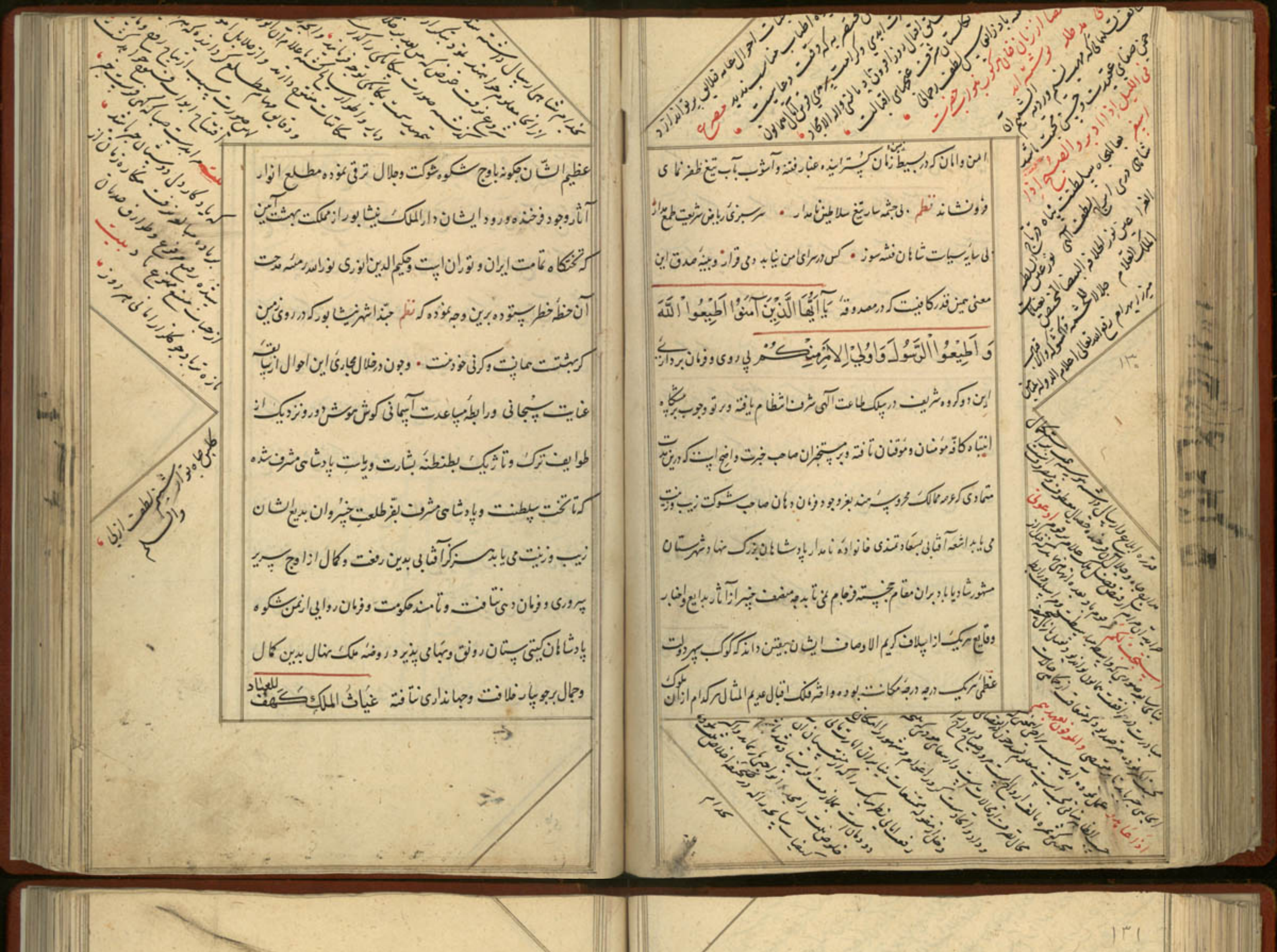
پدلخواه خود دیده اند بی آنکه سببی ظاهر تواند بود هر دو سه روز یک نوبت
تشاهیهم مضرت میگردد و چندانکه بر دفاتر ان فرده‌ای ثبت بایه
طریق مصابرت می سپرد امید تخفیف شرارت از و منقطع است و چون
کار با ضطرار [illegible] بجز سایه التفات اعلی حضرت خلافت پناهی پناهی
نیست یکباره [illegible] کرم ادم میکند و منه الفضل والاحسان بسلطان
غیاث الدین بادشاه هندابا از ملوک ممالک هند نوشته حکمت الهی بمحض
رحمت شامله نامتناهی چنان اقتضا فرموده که طایفه از خواص انسان از
میان [illegible] اقران برگزیند و بافاضه انوار قدرت و اختیار مخصوص گرداند
تا بانامل انجاح مطالب محتاجان و اسعاف مآرب فرومانده گان نقوش افتخار
و اشتهار بر صفحات صحایف روزگار نگارند و رایت مباهات در مناحرت
دنیا و آخرت بر اوج فلک دوار افرازند و ذلک فضل الله یؤتیه من
یشاء والله ذو الفضل العظیم و چون جناب سلطنت مآب عدالت

انتساب ملک جوان بخت جهانیان خسرو عظیم القدر بدیع الشأن ع
دارندهٔ تاج شهریاری طرازندهٔ رواج بختیاری کافل مصالح الملک و الملة
ساعد مساعد الدین والدوله ع أجلّ ملوک الهند قدراً و رتبة
أبلغهم للأعادی بالحسام المهند ع سلطان غیاث ... دریای جود خود
برفرق فرقدان همه درها کند نثار اعز الله انصاره و ضاعف اقتداره بدین
دولت فایز گشته‌اند و صرف عنان همت عالی شیمت بر عرصهٔ دولت بلا
مثال و تمهید مقدمات سلطنت بی‌انتقال واجب و لازم شناخته
روز بروز از تواتر اخبار بألسنة السنة و افواه بمسامع مجامع این دیار خجسته
آثار میرسد که آن والی ولایت عدل و احسان قدم استقامت بر جادهٔ التعظیم
لامر الله والشفقة علی خلق الله ثابت و راسخ گردانیده و بعد از تقدیم
مراسم امتثال الاوامر و نواهی الهی وظایف اکرام و انعام بطوایف خواص و عوام می
رسانند چنانکه از اکناف اطراف روی استفهار بمجلس شریف آن جناب کرامت آثار

می آورند و بنظر مکرمت و مرحمت ملحوظ و محظوظ میگردند. وَذَٰلِكَ هُوَ
الْفَوْزُ الْمُبِينُ وازجمله مرتضی اعظم مجتبی الاورع الاکرم سلالة اعاظم السادات
مجمع الیامن والسعادات سید نورالدین محمد الحسینی که انتساب شریف او
از جانب پدر بسادات شریف اشرفی که در مملکت خراسان اباً عن جد بصفات
عقیدت و صفات حمیده و شرف منصب نقابت و تقدم سیادت رفیع
منزلت ممتاز و سرافراز بوده‌اند واضح است و از طرف مادر بعلما کبار
و اولیاء نامدار که همیشه مرجع خواص و عوام طوایف انام و مقبلهٔ توجه و تودد
قبایل اهل اسلام بوده‌اند لایح است مدتی متمادی است که محبوب وسایل
ارادت و اخلاص عنان نیاز بدان جانب تافته و بعواید فواید شرف سلطانی
اعظمی اختصاص یافته و پدر عزیز الوجود آن سید خجسته ورود و برادران
و سایر عشایر او در شداید این مفارقت دیرباز متأمل و متألم گذرانیده دیده
انتظار بر شاه راه استظهار میدارند که آن عزیز سفر بعید ایشان عنقریب







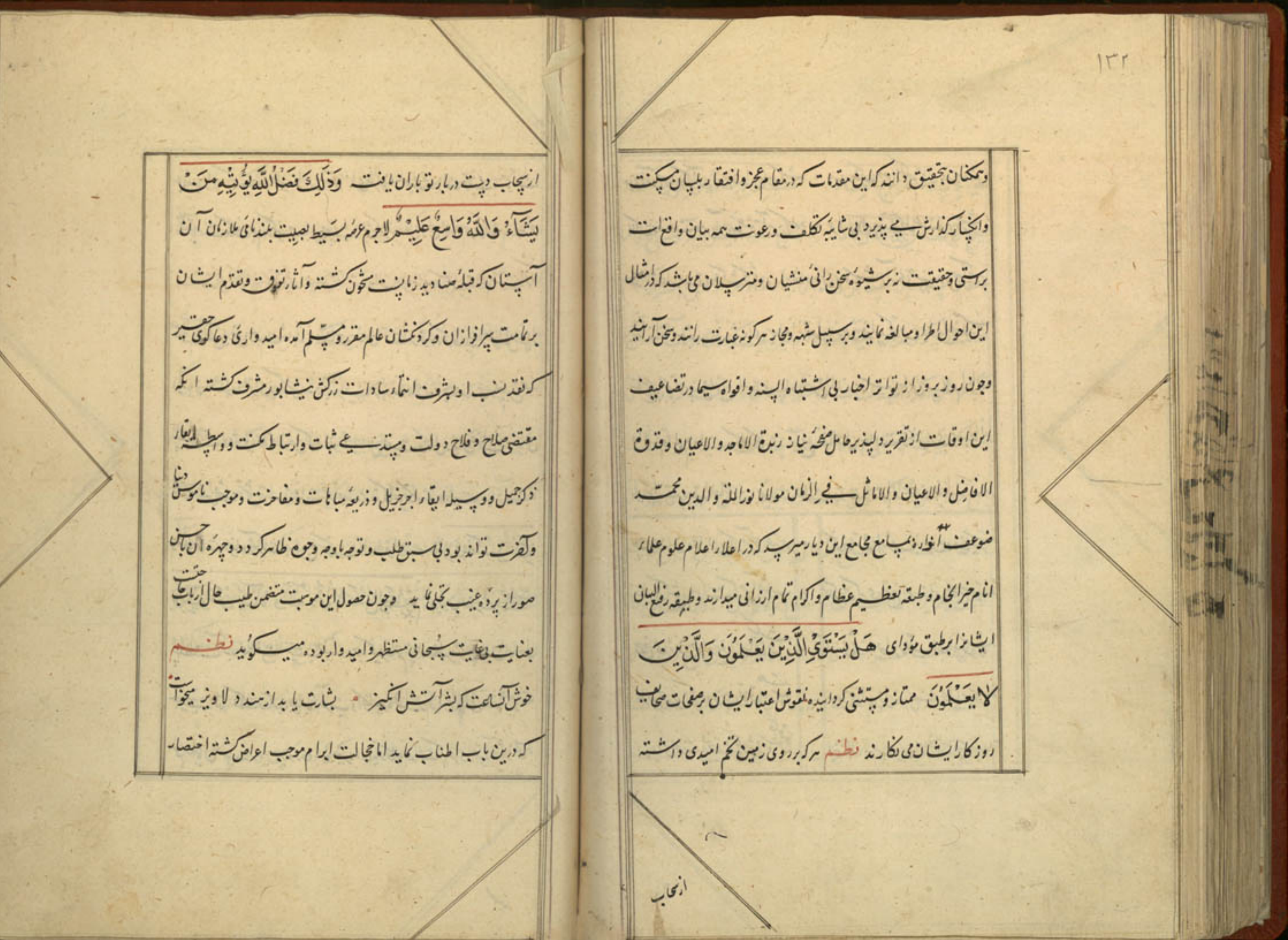
امن وامان کردر بسیط زمان گسترانیده غبار فتنه وآشوب بآب تیغ ظفر نمای
فرونشاند نظم • بی چشمه سار تیغ سلاطین نامدار • سرسبزی ریاض شریعت طمع مدار
بی سایهٔ سیاست شاهان فتنه سوز • کس در سرای امن نیابد دمی قرار وبینهٔ صدق این
معنی همین قدر کافیست کردر مصدوقه یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللّٰهَ
وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ وَأُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ پیروی وفرمان برداری
این دو گروه شریف در سلک طاعت الهی شرف انتظام یافته ودر توجوب بر کافه
انبیاء کافهٔ مؤمنان وموقنان تافته وبر سخنوران صاحب خبرت واضح است که درین مدت
متمادی که عرصهٔ ممالک محروسه بعز وجود فرمان دهان صاحب شوکت زیب وزینت
می یابد اشعهٔ آفتابی بسعادت منشی خانوادهٔ نامدار پادشاهان بزرگ نهاد شهرستان
مشهور شادیاباد بران مقام خجسته فرجام می تابد چه منصف خبیر از آثار بدایع واخبار
وقایع هریک از اسلاف کریم الاوصاف ایشان بیقین داند که کوکب سپهر دولت
عظمی هریک درجه درجهٔ مکانت بوده واختر فلک اقبال عدیم المثال هرکدام ازان ملوک

عظیم الشان چگونه باوج شکوه شوکت وجلال ترقی نموده مطلع انوار
آثار وجود فرخنده ورود ایشان دار الملک نیشابور از مملکت بهشت آیین
که تختگاه تمامت ایران وتوران است وحکیم الدین انوری نور الله مرقده مدحت
آن خطهٔ خطر ستوده برین وجه نموده که نظم چند اشهر نیشابور که در روی زمین
گر بهشت است همانست وگرنی خود نیست • وچون درخلال مجاری این احوال از بدایع
عنایت سبحانی ورابطهٔ مساعدت آسمانی کوش هوش دور ونزدیک از
طوایف ترک وتاژیک بطنطنهٔ بشارت ولایت پادشاهی مشرف شده
که تا تخت سلطنت وپادشاهی شرف تقرّ طلعت خسروان بدیع الشان
زیب وزینت می یابد هرگز آفتابی بدین رفعت وکمال از اوج سپهر
پروری وفرمان دهی نتافته وتا مسند حکومت وفرمان روایی از یمن شکوه
پادشاهان گیتی ستان رونق وبهای پذیرد روضهٔ ملک نهال بدین کمال
وجمال بر جویبار خلافت وجهانداری نتافته غیاث الملک کهف للعباد

یه الاسلام مرتفع العماد کریم اصله فی الکون حتی
یبلج وجهه فی کل باد برق تیغ بی دریغش مظهر آیات فتح وظفر
ولمعان سنان جان ستانش نگاهبان رخنهٔ خوف وخطر از درج اخضر از سهم
خدنگ مار پیکرش زبان زینهار کشاده وشیر بیشهٔ گردون از تاب آتش خنجر
آبدارش در گرداب التهاب واضطراب افتاده رقت خاطر وقادش
بمرتبه که خفیات مستقبل چون حال ماضی در آینهٔ دولت معاینه بیند ودقت
طبع نقادش بمثابه که نقوش صورت وزاد صحیفهٔ اوراق امروز چون روز جهان
افروز مطالعه نماید مطلع نظر عالی همتش تقویت دین متین ونصب
العین ضمیر منیرش تمشیت احکام شرع سید المرسلین آوازهٔ عدل نوشروان
عادل در جنب نصفت او صدای موهوم وآثار فرزندون فرخ با وجود کمال
حشمت او امری نامعلوم ساحت درگاه عالم پناهش قبلهٔ ارباب حاجات
وحریم بارگاه کیوان اشتباهش کعبهٔ اصحاب مرادات نظم

جای آن دارد که آرم رو بهندستان که شد • هند رشک روم از عکس جمال انورش
ملک او هندست ومن آن شبر عشق آیین که بود • عمرها سودای هند انگیز دل غم پرورش
خداوند عالم ستان کشورکشای پادشاه دین پرور شرع آرای خسرو جهانگیر
جهاندار جمشید خورشیدرای بهرام انتصار زبدهٔ فواید تکوین وابداع خلاصه
نتایج اجناس وانواع باسط بساط امن وامان موسس اساس اسلام وایمان
والی اقالیم دولت وکامکاری جامع تفاصیل سعادت ونیکبختیاری مهبط انوار
تاییدات رب العالمین صورت لطف ورحمت ارحم الراحمین نظم

خسرو دارایان دارای ملک آرای عهد •	آنکه ذاتش با شرف بر دین ودنیا میرسد •
شهریار کشور دولت که همچون آفتاب •	مملکت گیری بتیغ امروز او را میرسد •
چرخ می لرزد چو او تیغ از میان بر میکشد •	کوه می جنبد چو او بر قلب اعدا میرسد •
هرچه میجوید ز گردون بی توقف میدهد •	هرچه میخواهد ز ایزد بی محابا میرسد •
از برای نصرت وفتحش بگوش هوش خلق •	از زبان قدسیان انا فتحنا میرسد •



بادب نزدیک تر میداند **نظم** ای سرافراز جهان دولت قرینت باد و بس
تا قیامت ملک جم زر نگینت باد و بس **این مکتوب بعادل خان از ملوک سند ابلاغ داشته که بانکر از نسل یکی اصحاب حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم است علم شهرت برافراشته**

حکمت الهی بمرضی رحمت شامله نا متناهی چنان اقتضا فرموده که طایفه از خواص انسان
ازمیان امثال واقران برگزیده وبتشریف مرتبه خلافت وجهانداری وتعیین درجه
سلطنت وشهریاری مخصوص کرده اند تا بانامل رفعت وکمال وبنان عظمت وجلال
نقوش افتخار واشتهار برصفحات صحایف روزگار نگارند ورایت مباهات
ومفاخرت دنیا وآخرت براوج فلک دوار افرازند و ذَٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ
يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ وجون حضرت خلافت
سلطنت مآب خلافت انتساب خسرو جهانگیر عالم پناه مظهر سر السلطان العادل
جیب الله مالک رقاب جبابره عرب واکابره عجم فرمان فرمای صنادید طبقات
امم سلیمان سریر دین پروری نوشیروان بارگاه عدالت گستری بقیه آثار اصحاب

سید المرسلین خلف صدق ارباب الحق والیقین **نظم** راه بری کز صدق وصفا
رفته قدم برقدم مصطفی • نقد فاروق حق از باطلست • باشرف خانی ازان عادلست
لازالت اطناب خیام معدلته باوتاد الخلود ممدودة وظلال کمال موهبته
علی مفارق الخلایق مبسوطة ممدودة از لطایف کرم ربانی وطرایف نعم سبحانی
بشرف سلطنت وجهانبانی ممتاز وسرافراز گشته اند اینه برحسب احسن كما
احسن الله الیک نصب العین ضمیر منیر همایون چنان خواهد بود که باصابت رای
مملکت آرای وسیاست تیغ ظفر نمای مشکل گشای ایشان بساط امن وامان در بسیط
زمین وزمان ممهد باشد وقانون عدالت ومرحمت که بر وفق فرموده بِالْعَدْلِ
وَالْإِحْسَانِ قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ قوام نظام عالم بالتمام بان استقرار
ودوام تواند یافت درمیان طبقات امت که ودایع صنایع فطرت اند مقرر گردد
نظم حق زشاهان بغیر عدل نخواست • آسمان وزمین زعدل بپاست
سلطنت خیمه ایست بس موزون • کش بود راستی وعدل ستون

کرنباشد ستون خیمه بجای • چون بود خیمه بی ستون برپای • درین ولا که صدر رفیع
القدر زبدة الموالی وفذوق الاعیان والاهالی مولانا نور الملة والدین محمد زاد الله
تعالی انواره وضاعف فی دارین اقتداره که پیوسته بنسبت آن خانوادهٔ عظیم الشان
حلقهٔ بندگی درکوش وغاشیهٔ یکجهتی بر دوش دارد وعلی الدوام در مجالس خاص وعام
بر مقام طریقهٔ ثناجویی ومدحت کذاری آن دودمان رفیع المکان بجای می آورد دیگرباره
برهنمونی دولت از وطن مالوف عنان همت بصوب درکاه همایون مصروف میداشت
فقیر مخلص که مدت متمادیست تا بوسیلهٔ استماع انواع خیر خیر آثار آن عتبهٔ عالی مقدار
در سلک دعاکویان دولت قاهره منخرطست وبسبب موانع متنوع مِنْ بَيْنِ
أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا مجال احرام حریم آن قبلهٔ اقبال وکعبهٔ
امانی وآمال ندارد صحبت او را از رعایت رسم نیازی خالی نکذاشت امید آنکه
بمقتضی فحوای وَلِلْأَرْضِ مِنْ كَأْسِ الْكِرَامِ نَصِيبٌ پرتو اشعهٔ آفتاب التفات ملازمان درکاه
بر ساحت مجاری احوال این دولتخواه افتاده ٤ شرف ذره از آفتاب بلند

برین ذرهٔ بی سر و پا رسید • سراینده وسیلهٔ ابقا و ذکر جمیل وابتهال اجر جزیل خواهد بود
زیادت انبساط نمی نماید وبر دعاء دوام دولت اختصار می نماید نظم الهی تو آن شاه درویش دوست
که آسایش خلق در ظل اوست • بسی بر سر خلق پاینده دار • بتوفیق احسان دلش زنده دار
بپادشاه کابل سلطان الغ بیک میرزا در استدعا مراجعت طبیب او که از هراة
رفته بوده بدانجا نوشته شده • پاکا خداوندی که وجود خجسته و رود فرخنده
داد کستر دین پرور را سبب روا کردن حاجات وملتمسات محتاجان دیده •
وحضرت همایون سلطان سلطان زادهٔ خورشید صورت جمشید سیرت را بیت
آن سرافرازی که سر دولت قرینش باد وبس • تا بقایست ملک جم زیر نکینش باد وبس •
خلد الله ملکه وسلطانه وافاض علی العالمین بره واحسانه بزیادتی تأیید وتقریب سرافراز
کردانیده تا شرف وجود خود را در اشاعت آثار خیر و برکت ممتاز وسرافراز میدانند
ودر روا کردن وبر آوردن حاجات وملتمسات محتاجان وفرو ماندکان تقصیری وفاتری
روا نمی دارند و ذَٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ

الْعَظِيمِ بعد از عرض نیاز معروض عتبهٔ عالی آنکه مدت متمادیست که زبدة
الاطباء الامم مولانا شمس الدین محمد بجاذبهٔ خدمت آن درکاه سلطنت پناه
از وطن مالوف ومسکن معهود منصرف کشته ملازم موقف فلک اشتباه است
ووالدهٔ ضعیف شکسته حال او در زاویهٔ مفارقتش عمری بمحنت واندوه
کذرانیده ومیکذراند ٤ نه روز و نه روزکار نه صبر و نه دل
ومع ذلک در خلال این احوال برادر نامور او مولانا المرحوم مولانا غیاث الدین علی
طبیب ودیعت حیوة بتقاضی اجل سپرده ومتروکه او بی حضور برادری که آنجاست
در میان ورثه اصلا قسمت پذیر نمی کردد اکر بملاحظهٔ مزید دینا وکثرت
پرتو رحمتی بر صفحهٔ روزکار مادر پیر فقیر فراق دیدهٔ مصیبت کشیدهٔ او
اندازند ودو سه روزی در آخر حیوة موهوم آن عاجزهٔ بیچاره را بدیدار فرزند دور افتاده
او که لامحاله آن مستتبع قسمت ترکهٔ متوفی ووارث نیز در مرکز خود خواهد بود
بنوازند رجا واثق است که برکات مثوبات آن بروزکار همایون عاید کردد

وبعد ذلک برحسب فرمان واجب الاذعان یکباره متوجه درکاه جهان
پناه کردد ان شاء الله سبحانه وایضا بدان جناب درهمان باب حضرت عزت
عز شانه وعظم سلطانه آفتاب دولت روزافزون اعلیحضرت سلطان وسلطان
زادهٔ ربع مسکون عنوان نامهٔ خلافت وشهریاری وفهرست ابواب سلطنت
وجهانداری خاتم نکین عظمت وجلال ونکین خاتم ابهت واستقلال المنظور
بانظار عنایت رب العالمین غیاث الملک والسلطنة والدنیا والدین نظم
شهنشاه الغ بیک کشورکشای • سپهر تاجداران بهجت فزای •
خلد الله سبحانه ظلال دولته علی مفارق الحاضرین والغایبین بر صفحات صحایف
روزکار همکنان تابنده وپاینده داراد باسم النبی وعترته الامجاد الانجاد
غرض از عرض این ضراعت آنکه مدت متمادیست که خدمت مولانا الاعظم زبدة
الاطباء العجم مولانا شمس الدین محمد باستظهار عنایت وتربیت بی دریغ
حضرت سلطانی صاحب قرانی بترک اقامت در وطن مالوف خود کفته

ملازم درگاه جهان پناه اوست. جون در تضاعیف این اوقات بواسطهٔ
کبر سن ضعف تمام بمجاری احوال والدهٔ بیچارهٔ او که از صالحات
امت تواند بود راه یافته بر جناح سفر آخرت ومبنی بر کثرت اشتیاق
وآرزومندی بدیدار فرزند ارجمند درغایت اضطراب وپریشانی
می باشد اگر جناب خالصاً لوجه الله و طلباً لجزیل ثوابه دران باب اثر ترحمی
براین مترتب صنوف سعادات دنیوی واخروی خواهد بود ارزانی داشته
مشار الیه را دو سه روزه اجازت مراجعت فرمایند مشروط بر آنکه
اتفاق توجه او بدان درگاه همایون جون مرضی وپسندیدهٔ نواب
کامیاب پادشاهانه بیرم پاخته ٤ روبدان قبلهٔ اقبال کند بار دیگر
توفیق افاضت خیر واحسان. رفیق طریق بندگان رفیع الشان باد

کتابتی که بسلطان خلیل والی ملک عراق اتفاق افتاد مبنی بر خلوص عقیدت ووفاق

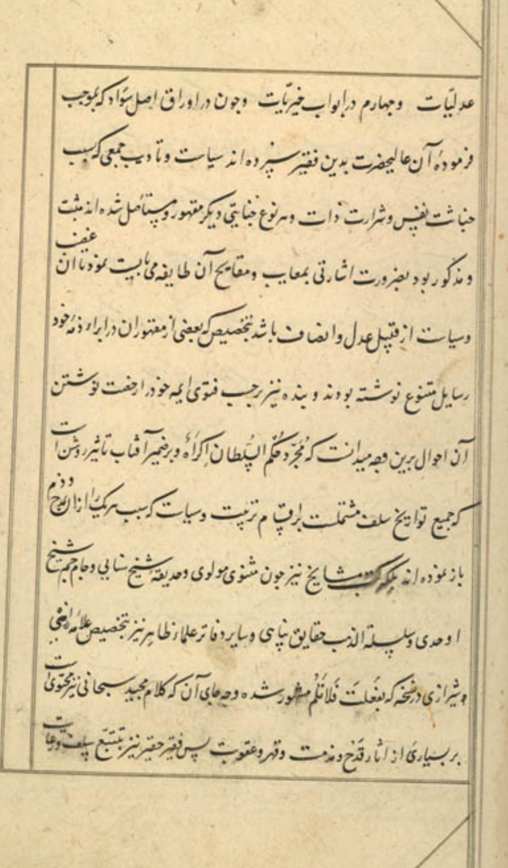
حق سبحانه وتعالی که دهندهٔ مرادات. و بخشندهٔ سعادات است جون دیوان

نحن قسمنا بروایح عنایت نرفع درجات من نشاء منشور
دولت واقبال حضرت عالی منزلت سلطان کامکار کامران مظهر اسرار
الهی مطلع انوار پادشاهی شهسوار میدان سروری
شهریار کشور داد گستری. مرکز دایرهٔ جهانبانی. مدار نقطهٔ
صاحبقرانی. خلد الله ظلال سلطنته وافاض علی العالمین
زلال رأفته بطغرای جهان آرای وَآتَیْنَاهُ الْمُلْکَ موشح گردانیده
پیوسته بمیامن آن دولت روض جنات تازه وفیض برکات
بی اندازه وعموم رعایا شادان وحدود ممالک آبادان باد
وهمواره زمرهٔ مخالفان دولت مطیع ومنقاد وارتفاع فرمان
روایی جاری برحسب آرزو ونهج مراد وبراین جون سابقهٔ عنایت
ازلی خسروان کامکار را بجهة صلاح جهانبانی خلعت اقتدار ارزانی
دارد آثاری که دران امور از دولت ایشان بظهور پیوندد موافق مقتضای

حکمت ومصلحت دنیا وآخرت بوده رای آفتاب اشراق ایشان پرتو اهتمام
بر ساحت موافقت والتیام اندازد وبموجب اشارت وَالْحُبُّ فِی اللّٰهِ
مِنْ مَوَاهِبِهِ شرایط اتحاد ویگانگی در جمیع احوال مرعی دارند
وبواسطهٔ آن علی الدوام ثغور اسلام بسلامت باشد واز مرور
لشکرها غبار تفرقت بردامن روزگار ودایع آوزیدگان ننشیند ولله الحمد والمنة
که این صورت پسندیده باحسن وجوه از ناصیهٔ احوال خجسته مآل
اعلیحضرت سپهر رفعت خاقان ظفر قرین صاحبقران مالک رقاب
جبابرهٔ عرب واکاسرهٔ عجم فرمانفرمای صنادید طبقات امم سلیمان
سریر دین پروری نوشیروان بارگاه دین پروری خورشید آسمان عظمت
وجلال جمشید ایوان ابهت واستقلال لازالت اطناب خیام خلافته
باوتاد الخلود ممدودة وظلال جلال سلطنته علی مفارق الخلایق ممدودة
نسبت بآنحضرت خلیل خلت روز بروز بر روی روزگار ظاهر است وطنطنهٔ

صیت آن دم بدم در اطراف واکناف جهان شایع وباهر وامیدواری
بلطایف باری جل شانه وعظم سلطانه آنست که این معنی وسیلهٔ
دولتهای دینی ودنیوی ورابطهٔ سعادتهای صوری ومعنوی گردد
واز میامن برکات آن در احوال واوضاع عالمیان آثار ارجمند ونتایج دلپسند
بظهور پیوسته عقود دولت طرفین وقواعد سلطنت جانبین تا انقراض
جهان از آفت زوال ونقصان ایمن ماند وکمترین دولتخواهان که بمرافقت
عنایت الهی نیازمندی ومواخواهی آنحضرت اختصاص تمام دارد وفی جمیع
الزمان والاحوال در زیادتی اسباب مصادقت وافزونی جهات صدق
ومودت سلاطین مقدار جهدی کثیر وسعی بسیار بظهور می آورد جون سایر
دولتخواهان مخلص از یمن این وفاق بهره مند گشته علی الدوام بعین عنایت ملحوظ
وباشارات عالی که امتثال آن واجب خواهد بود محظوظ باشد درین ولا که
جهة عرض عبودیت که بر ذمهٔ همت بمثابهٔ فرض است فلانی که محل اعتماد تمام

بود متوجه درگاه سلطنت پناه گردید اگر بضاعت مزجاة اخلاص کم موهوب
خواهد داشت شرف قبول التفات خدام یابد فهو غایة المامول و نهایة
المسئول زیادت ابرام موافق مقتضای رعایت ادب و احترام نیست والله
مخلد ظلال السلطنة الی یوم الدین تشبیه دوم مراسلات مصاحبان
جلیس و یاران انیس نماینده سپه خیال بلاغت مآل خیال اول نامها امرا و سرداران
حدود و ارجا با میر علیشیر کتابت نموده در اظهار آثار غرض فایده که از خواجه
مجد الدین محمد به آنجناب مرة بعد اخری در باب کتابت جامع البدایع سلطانی وقوع می یافته وارد
غرض از عرض این ضراعت آنکه فقیر مختل الحال پیشتر ازین بمدت ده سال حسب
اشارت آن عالیحضرت بجمع و ترتیب مآثر سلطانی اشتغال نموده در عرض نخاه
روز مسوده ازان نزدیک بهشتاد جزو مرتب گردانید مشتمل بر مقدمه و چهار مقاله
مقدمه در بیان نسب همایون و مقاله اول در ذکر بعضی از احوال ولادت و جلوس
و کرمت ایشان و مقاله دوم در فنون شرعیات که التزام نموده اند و سیم در اقسام



عدلیات و چهارم در ابواب خیریات و چون در اوراق اصل سواد که بموجب
فرموده آن عالیحضرت بدین فقیر سپرده اند سیاست و تادیب جمعی که سبب
خباثت نفس و شرارت ذات و هر نوع جنایتی دیگر مقهور و مستاصل شده اند مثبت
و مذکور بود بضرورت اشارتی بمعایب و مقابح آن طایفه می بایست نمود تا آن عنف
و سیاست از قبیل عدل و انصاف باشد بتخصیص که بعضی از مقهوران در ایام دولت خود
رسایل متنوع نوشته بودند و بنده نیز حسب فتوای ایمه خود در اخفت نوشتن
آن احوال برین وجه میدانست که مجرد حکم السلطان اگاه و بر ضمیر آفتاب تاثیر روشن است
که جمیع تواریخ سلف مشتملست بر ارقام ترتیب و سیاست که بسبب هر یک را ازان ذم
باز نموده اند بلکه کتب مشایخ نیز چون مثنوی مولوی و حدیقه شیخ سنایی و جام جم شیخ
اوحدی و سلسلة الذهب حقایق پناهی و سایر دفاتر علما ظاهر نیز بتخصیص علامه ابی
و شیرازی در نسخه که بنعلت فلانم مشهور شده و جهای آن که کلام مجید سبحانی نیز محتوی است
بر بسیاری از آثار قدح و مذمت و قهر و عقوبت پس فقیر حقیر نیز بتتبع سلف و عادت

دستور اشارت بمعایب جمعی که در مسوده مسطور بودند لازم داشت تا سبب غضب
سلطانی ظاهر گردد و بسبب اسم طالبعلمی بر در روزگار عیبی عاید نگردد و جمعی دیگر
از ارباب تسلط و اقتدار که همیشه بنسبت فقیر بیچاره در صدد ایذا و اضرار
می بوده اند و تفاصیل آن شهرت تمام دارد ازان نسخه ناتمام مجرد مولا را
پیش ازانکه صورت تصحیح و تنقیح یابد بی تقریب گرفته چندین سال
نگاه داشتند و نگذاشتند که تحکک و اصلاح بقرار و قوام
آید تا درین اوقات که آنحضرت عنایت فرموده بجمع و تالیف اصل
تاریخ همایون اشارت فرمودند و آن صورت بهیچ وجهی ملایم مزاج
آنجماعت نبود اولا در باب ضبط مسوده عذرها گفتند و ثانیا تدبیرات
و تحریکات نمودند که بهر حال آن صورت تغیر یابد و سلسله
التفات آنحضرت بحال این فقیر انتظام نیابد و علی الجمله
اصل مسوده تاریخ پیشینه را پیش انداز کردند و از جمله هشتاد جزو

که همه در باب شرع و عدل و احسان و خیرات موکد بآیات
قرآنی و احادیث رسول علیه السلام و نصایح مشایخ چند ورق متفرق
از قبیل امور سیاسی که تعلق بزمره موذیان مدارد که برافراز مسلمانان
اصرار نموده اند و دران باب هر چند مبالغه در ذکر معایب آن مقهوران
پیش رود ظهور آثار عدالت و دین داری پادشاه اسلام بیشتر باشد
بنظر عالی رسانیده اند و آنچه اصل الباب کتابت مخفی داشته و محجوب
گذاشته و غرض اصلی ایشان اظهار نسبت خباثت لاواقع
بنفس این فقیر که چند سال میگذرد تا از خباثت مجلسهای پراکنده
ایشان اعراض نموده بوسیله ترک و تجرید در گوشه مسجدی سنی
طمع وظیفه بکفت و کوی علمی اشتغال دارد و در واقع موجب این
خبایث غیر ازین نیست که این بنده از مجالس چنان احتراز نموده
بدستور سابق تردد و آمد شد نمی نماید و با آنکه همچنین جماعت بعداوت



داستے کہ روز بروز آثار آن بوصول میرسید وشفاعت اکابر دین
دران باب بجایی نمیرسید دفترها درذمت این فقیر ساخته وپرداخته اند
وبعضی ازخواص صحبت ایشان که هم دران حوالی باشحاب تواریخ عالیان
معزول است درهجو هریک ازین معتوران دیوانے دارد وبشن را
نیز دران باب فرو نمیگذارد هرگز ازین طرف تعرضی بظهور نرسیده
وباوجود رخصت شرعی که جَزَآءُ سَیِّئَةٍ سَیِّئَةٌ مِثْلُهَا مکافات آن
مصلحت ندید **مصراع** لاله ساغر گیر ومطرب مست وبرمن نام فسق
اَنَّمَا اَشْکُوْا بَثِّی وَحُزْنِی اِلَی اللّٰهِ اکنون بدین مقدار که مجال
دخل یافته اند درکوی وبازار بایذا واضرار تعرض نامعذور میرسانند امید
واریست که چون آنحضرت بحمدالله سبحانه بکمال دانش وعدالت سزاوارند
طغیان قصد ارباب تسلط درنظر اشرف محجوب نماند **بیت**
مرغ حریم گلشن عشق توام چرا • برمن فضای عیش بود تنگ چون قفس

وَهُوَ حَسْبِی وَنِعْمَ الْوَکِیل مخفی نماند که فقیر گوشه نشین را درین
تقدیع هیچ نوع غرضی ومدعایی نیست غیر ازانکه درمجلس عالی ازفیاد
اهل غرض ایمن باشد تا در زاویهٔ فقر وشکستگی بدعای دولت مشغولی تواند نمود
این کتابت هم بدان عالی صفات **درجوابش سوی مجنت ازهرات**
عرض الخدمة والضراعة مع قلة البضاعة ولااستطاعة **نظم**
دی دران ساعت که دادی مهر گردون را جمال • مطلعی میگفتم وهر نوع می بستم خیال
من درین اندیشه بودم کز ره سرعت رسید • قاصدی چون باد صبح از ذروه جاه وجلال
علی الجمله از ورود عنایت نامهای همایون مخدوم ممالک ربع مسکون **بیت**
یعنی آن کعبهٔ آمال که بر درگه او • ازسر صدق وصفا روی نهند اهل کمال
خلدالله ظله الممدود علی مفارق الحاضرین والغایبین که مصحوب ایراد موصل
عالی باسم هریک از افاضل واعالی شرف نفاذ یافته نام این خاکنشین
آستان عجز ونیاز بطفیل همگنان رقم زده قلم مرحمت واحسان گشته بود **بیت**

میامن آن فتوحات واجب دیده اند وفتح ابواب مرحمت ونوازش
درطی صحایف عنایت بی دریغ بروی امید خاک راه فقر ونیاز علاوه آن کرده
رجا واثق است که ازقبیل دریافت مواقف کعبه حقیقی محبوب گشته
اشارت بشارت آیین حج مبرور لیس جزاؤها الا الجنة بمسامع تعظیم وانتباه رسید
نظم طواف کعبهٔ دلها جو می توانی کرد • بکن که حج پذیرفته درجهان اینست
والله یبقیه للدنیا والدین • ولا یخلیه من عز وتمکین
بالنبی وآله **این رقعه نیز درجواب او نوشته** بعد از عرض نیاز بلسان
اختصار وایجاز معروض آنکه شکرگذاری این نعمت که نام فقیر خامل الذکر
دورمانده ازعتبهٔ دولت را بعد از تمادی مدت انتظار برحواشی عنایت نامهٔ
مخادیم نامدار رقم زده قلم نوازش فرموده بودند چون بزبان شکسته
ادا نتوان کرد وبنحو بنان برهم بسته استقصا نتوان نمود والحق **نظم**
مرا چه زهره که این آرزو بدل گذرانم • که بهرمن قلم از نخل کلک خویش فشانی

بلی است این که زکاغذ چو برطبق کنی آزاد • طفیلی دگرانم بران کناره نشانی
بروظیفهٔ دعای درویشانه اقتصار نموده ازاملال وقت بعبارت عاری از
استعارات منشیانه بزرده عرض میرسانند که **بیت** ازعدالت نبود دور گرش
پرسد حال • پادشاهی که بهمسایه گدایی دارد
ظل عالی مدی الایام واللیالی برمفارق ادانی واعالی مخلد باد
وایضاً فی جواب خطابه بعد ازعرض بندگیهایی که ازو بوی وفاداری وزد
معروض مجلس عالی آنکه رشحات تفقد خادم نواز که از ینابیع عنایت
خدام رفیع مقام برساحت احوال باختلال این شکسته بال فایض گشته بود
نهال آمال ازان نضارت یافت وحدایق امید طراوت پذیرفت سرانه
بنده نوازی شیمه کریمه کرام است وذره پروری شیوهٔ قدیمهٔ آفتاب
سپهر احتشام برضمیر منیر نواب کامیاب واضح باشد که صورت تقصیری که
تاغایت درعرض سوانح حالات روی نموده بملاحظهٔ رعایت رسم ادب بوده

مردم همه از دیده و پیشش دویدند • اشک من عمدیده ولی پیشتر آمد

چندانکه عقل دور اندیش اندیشه می نماید جز بلسان لا احصی از عهده ادای

معذرت آن بیرون نمی آید اما همعنان قوافل صبح و شام و فود

ضراعات خیر انجام بذروه عرض میرساند و همرکاب لیالی و ایام بشهر

ازغشتن تا سلخ جنود دعوات خجسته فرجام از باطن پاکان متوجه ظاهر

بلخ میکرداند **نظم** بود ز دامن مدحت قصیر دست خیال

وگرنه بهر تو گفتی هزار بحر طویل • ره دعای تو گویم از انکه ممکن نیست

ره ثنای تو بیرون بهیچ سبیل اللهم خلد ظلال عنایته

بفضلك الاعم الاشمل واحفظه یا خیر الحافظین حیثما حل

وحیثما ارتحل آمین یا رب العالمین وهم در جواب مکتوب امیر

مذکور در وقتی که بجانب مزارات مقدس خراسان متوجه بوده بر وجه عبور **نظم**

چون رسد منشور دولت زآسمان عز و جاه • خاکیان را جز دعاگویی چه یارای جواب

عنایت نامه نامی که از موقف التفات حضرت مخدوم مملکت پناه خداوندگار

خواص نوع انسان ملاذ صنادید عالم عدل و احسان **نظم**

آفتاب فضل کز آغاز دوران آمدست • بر مراد او مدار چرخ و سیر اخترش

چشم و اقلیم دانایی که می باید گرفت • عقل را تعلیم درس از خاطر دانشورش

خلد الله ظله المبین علی مفارق الحاضرین والغایبین نامزد فقیر حقیر مجهول الذات

والصفه گشته بود چون بوسیلت هیچ فضیلت روی عزیمت در ارتکاب

جواب آن نتوان آورد بر وظیفه دعای درویشانه اقتصار نموده از املا و رقت

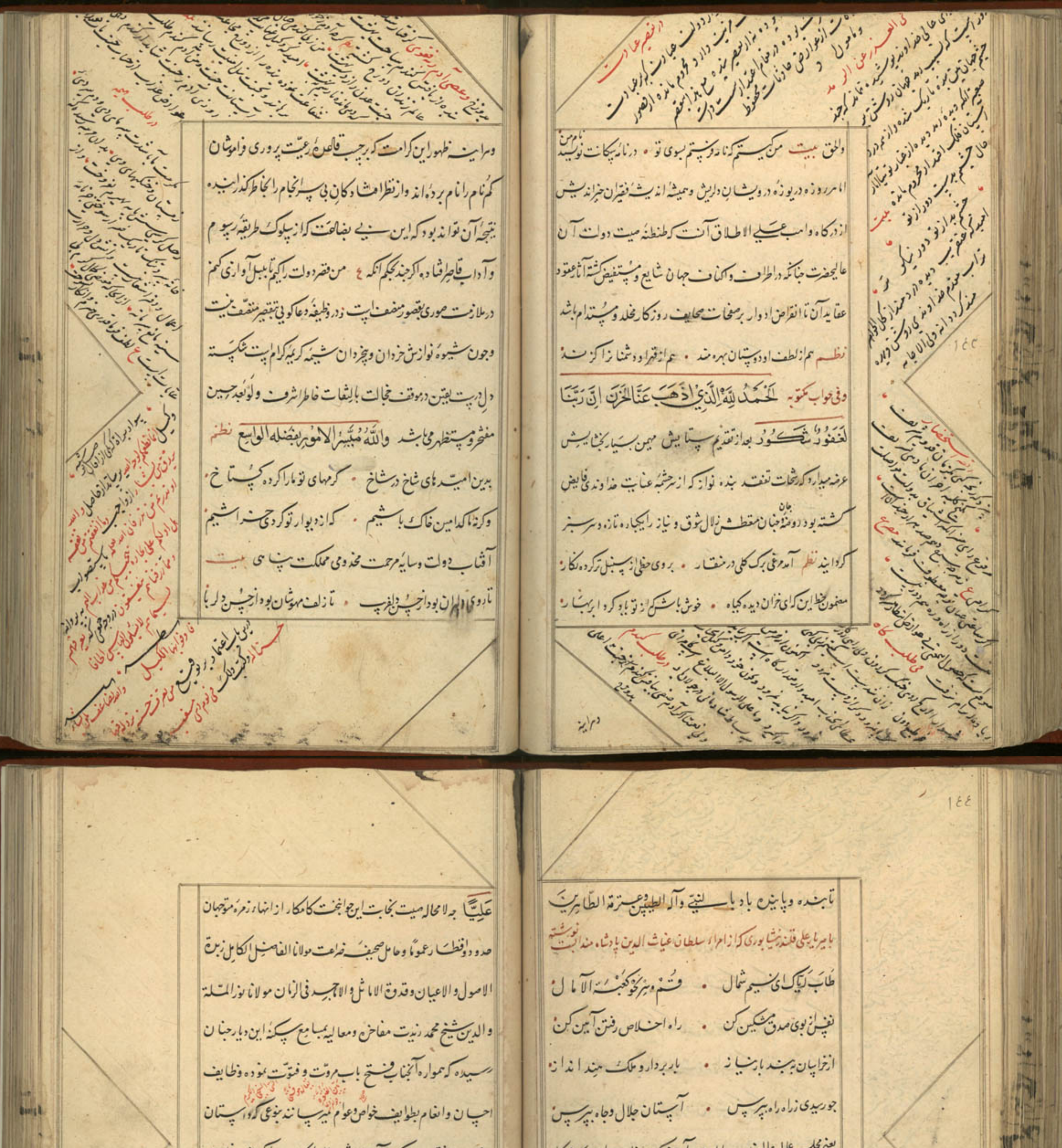
بعبارت عاری از استعارات منشیانه بذروه عرض میرساند که چون بحکم اذا

تحیرتم فی الامور فاستعینوا من اهل القبور زیارت مقابر

اکابر دین و مشاهد مشایخ حاجت یقین قدس الله اسرارهم از معدات

حصول مقاصد دینی و دنیوی و موجبات وصول مطالب صوری و معنوی است

و ملازمان عتبه عالی در سلوک جاده این سفر مبارک مصحوب قوافل شوق احراز

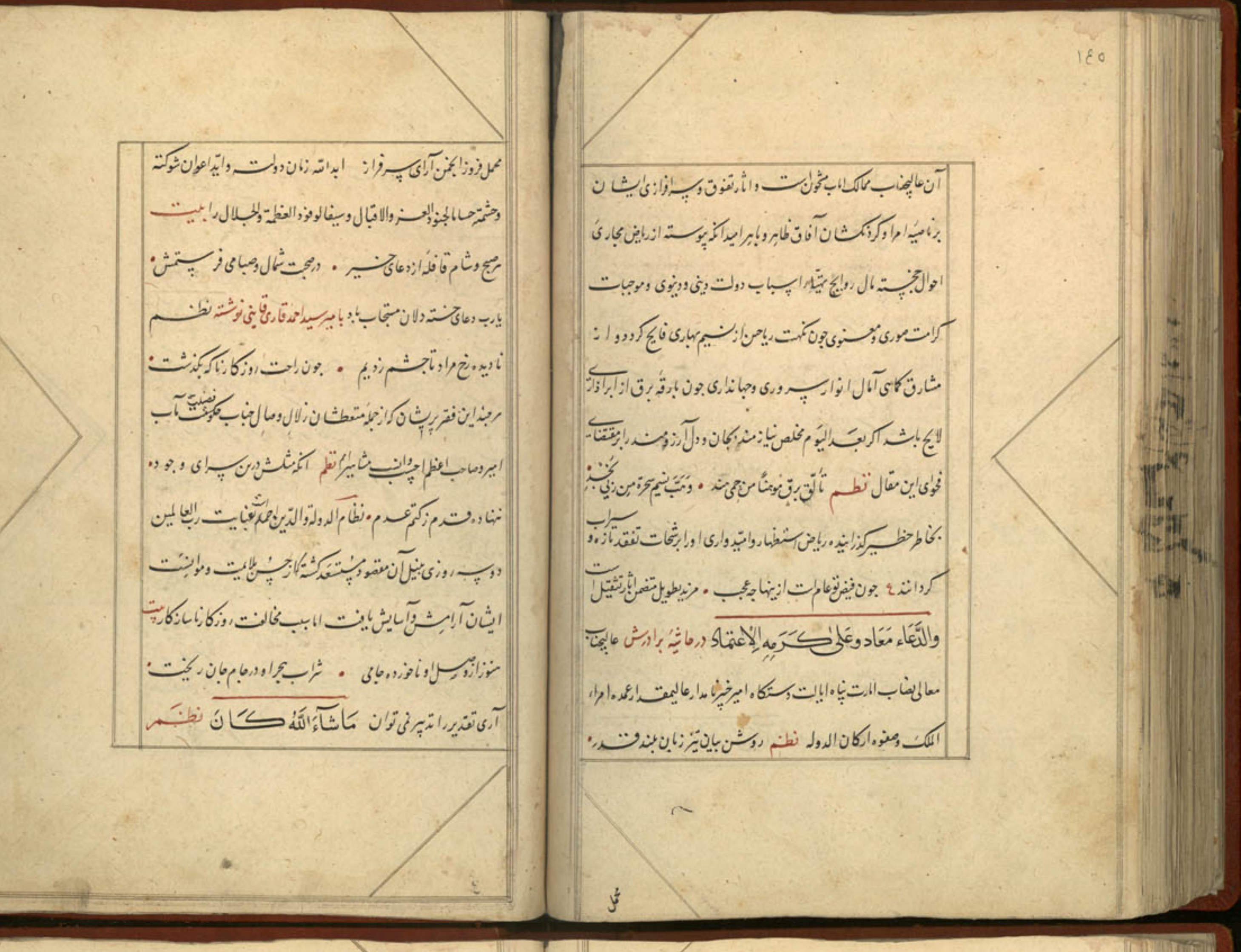


ولحق بیت من کیستم که نامه نویستم بسوی تو • در نامه پیکانت نویسند نام من
اما هر روزه دریوزه درویشان دلریش و همیشه اندیشه فقیران خیراندیش
از درگاه واهب علی الاطلاق آنست که طنطنه صیت دولت آن
عالیحضرت چنانکه در اطراف و اکناف جهان شایع و مستفیض گشته آثار عقود
عقاید آن تا انقراض ادوار بر صفحات صحایف روزگار مخلد و مستدام باشد
نظم هم از لطف او دوستان بهره مند • هم از قهر او دشمنان از گزند
وفی جواب مکتوبه الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن ان ربنا
لغفور شکور بعد از تقدیم ستایش مهین بسیار بخشایش
عرضه میدارد که رشحات تفقد بنده نواز که از سرچشمه عنایت خداوندی فایض
گشته بود روضه جنان جان متعطش زلال شوق و نیاز را یکباره تازه و سرسبز
گردانید نظم آمد مرغی برگ گلی در منقار • بر روی خطی از سنبل تر کرده نگار
مضمون خطاین که ای خزان دیده گیاه • خوش باش که از تو یاد کرد ابر بهار

ومراینه ظهور این کرامت که بر حسب قالعن رعیت پروری وفراموشان
کم نام را نام برده اند واز نظر اهشادگان بی سرانجام را لحاظ کرده اند بنده
نتیجه آن تواند بود که این سی بضاعت که از سلوک طریقه رسوم
و آداب قاصر افتاده اگرچه بحکم آنکه ع من قصر دولت راکیم تا ببلبل آوازی کنم
در ملازمت صوری بقصور متصف است در وظیفه دعاگویی بتقصیر متصف نیست
وچون شیوه نوازش خردان و پیچ دان شیمه کریمه کرام است شکسته
دل است یقین در موقف خجالت بالتفات خاطر اشرف ولو بعد حین
مفتخر و مستظهر می باشد والله مبشر الامور بفضله الواسع نظم
بدین امید های شاخ در شاخ • کرمهای تو مارا کرده گستاخ
وگرنه ما کدامین خاک باشیم • که از دیوار تو گردی خراشیم
آفتاب دولت وسایه مرحمت مخدومی مملکت پناهی بیت
تا روی دلبران بود از چشن دلفریب • تا زلف مهوشان بود از چشن دلربا

تابنده و پاینده باد بالنبی و آله الطیبین وعترته الطاهرین
بامیر یار علی قلندر نیشابوری که از امرای سلطان غیاث الدین پادشاه مغفرت پناه نوشته
طاب لیلک ای نسیم شمال • قم وسر نحو کعبة الآمال
نفس از بوی صدق مشکین کن • راه اخلاص رفتن آیین کن
از خراسان به بند بار نیاز • بار بردار و ملک هند انداز
چو رسیدی زراه راه بپرس • آستان جلال وجاه بپرس
یعنی مجلس عالی عالیجناب امارت مآب مملکت پناه معدلت دستگاه
امیر کبیر دولتمند برخوردار مؤید مظفر منصور سعادت یار شهسوار گوی
خاک عنان کبیر توسن افلاک کردن کش عالم ترک و تجرید سپه آرای
معارک نصرت و تأیید نظم سپهدار دارای صاحب قران نظم ز شهر نیشابور جنت نشان
طربگاه خوبان فرخنده فال • که هرگز نگیرد دل انجا ملال • اولاه الله سبحانه
فی اولاه مقاما سنیا وشرفه فی اخراه تشریف ورفعناه مکانا

علیّاً چه لامحاله صیت نجابت این جوانبخت کامکار از انهاء زمره متوجهان
حدود و اقطار عموما و حامل صحیفه ضراعت مولانا الفاضل الکامل زبدة
الاصول والاعیان وقدوة الاماثل والاماجد فی الزمان مولانا نور الملة
والدین شیخ محمد زینت مفاخر و معالیه بمسامع سکنه این دیار جنان
رسیده که همواره آنجناب فتح باب مروت و فتوت نموده وظایف
احسان و انعام بطوایف خواص و عوام میرسانند بنوعی که داستان
حاتم در جنب صفت وجود و کرم آن مظهر آثار عوالی همم بکلی طی گشته و خلعت
زیبای بخشش و نیکوکاری سرمایه قامت دولت و بختیاری ایشان آمده نظم
ای که خان سالار جودت چرخ مینا فام را • لاجوردی کاسه بر گوشه خوان یافته
رایت دارایی از رای تو برافراخته • نامه سلطانی از نام تو عنوان یافته
هر که بر روی زمین کشت امیدی داشته • از سحاب دست دربار تو باران یافته
وذلک فضل الله یؤتیه من یشاء لاجرم عرصه بسیط بصیت بلند نامی



بدست ما جوازین حل وعقد چیزی نیست • بعیش ناخوش وخوش گر رضا دهیم رواست

اکنون مکنون خاطر فاتر آنست که من بعد اگر سعادت مساعد شود از حضیض گلخن

رَذایل القَریة التی کانت تعمل الخبائث باوج گلشن فضایل بَلدةٌ طَیِّبَةٌ

وَرَبٌّ غَفُورٌ متصاعد گردد که آنچه در ایام صبا وریعان شباب از ارباب فضیلت

وکمال اکتساب نموده بود بتمام وکمال در صحبت عوام لاطایل تحتها بباد فنا رفت

فقرنا کما کنا والغباء زدنا مامول آنکه چون حقیقت مراسم جانبین اتحاد گرفته

وصورت لوازم طرفین بیگانگی بیگانگی مبدل گشته جهة تاکید عقود مودت

واخلاص وتجدید عهود محبت واختصاص شرایف مخاطبات متوالی داشته

بسوانح مهمات اشارت فرمایند تا مفترضات خلوص عقیدت بران مترتب گردد

که لامحالة وظیفه دولتخواهی حقیقی نظم که فراغت از تو چشم کز وصال

برقرار بلکه یکی در هزار خواهد بود • با عشق تو عهد جان ما میثاقیست •

مایم وغم عشق تو تا جان باقیست • زیادت ازین اقدام اقدام اقلام عرض طول

کلام مفضی بملالت ومنجر بکلالت است ع عمرت دراز باد وبرین ختم شد سخن

وَالسَّلامُ عَلی مَنِ اتَّبَعَ الهُدی • وَلِلّهِ الآخِرَةُ وَالأولی

وایضاً در جواب کتابت امیر مشار الیه پیام دوست رسانیدی ای نسیم شمال

قَدِمتَ خَیرَ قُدومٍ وَقُلتَ خَیرَ مَقال • از اشراقات مرآت صفا ولمعات جام

جهان نما که عبارتست از عبارت واستعارت کتاب فضایل انتساب جناب

کرمت مآب برادر صاحب اعظم المعروف بالاحسان والکرم نظام سلسله

آفاق الموصوف بمکارم الاخلاق نظم آن کز کمال عقلش فضیت عقل عاشر •

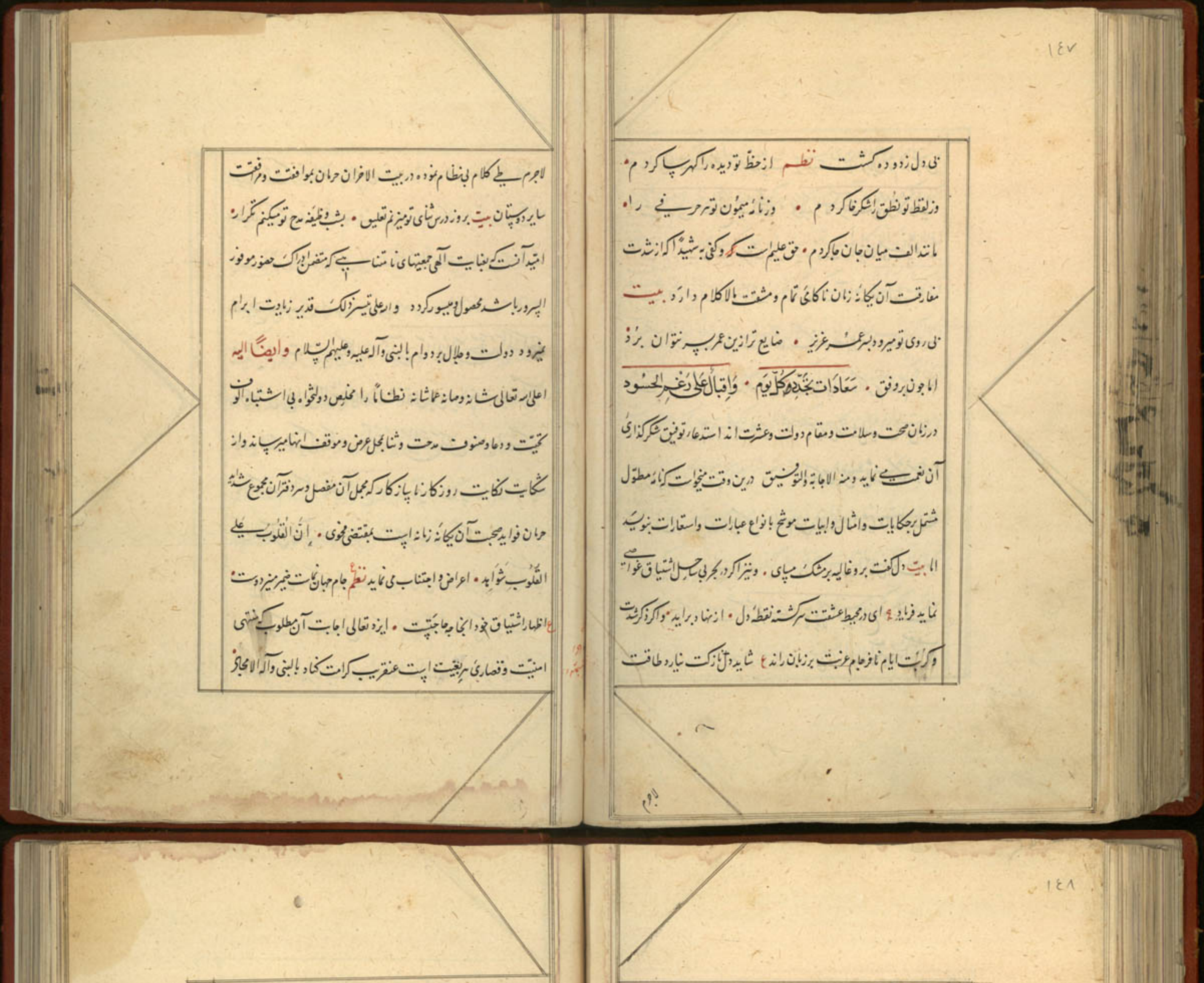
وان کز علو قدرش باشد سپهر نازل • از رشک حسن خطش دست نگار بر سر •

وز شرم لطف طبعش پای زلال در گل • نظام الحق والدولة والدنیا والدین

ادام الله ایامه الی یوم الدین تواند بود ع نوری از روزن اقبال در افتاد مرا

وبظهور آن نور که صورت کَمِشکوةٍ فِیها مِصباحٌ داشت

زنگ ظلام واردات روزگار وصادرات لیل ونهار از روی آینهٔ دل این ضعیف



درین وقت که قامه اصحاب سیده بود وباوجود عهود مواخات وعقود

مضافات که باری ازین طرف بواسطه تباعد مکان وتمادی زمان هجران

بسمت فتور ونقصان نخواهد یافت لا اصالة ولا تبعا یاد این سوخته

خام طمع نفرموده بود بسیار صعب ودشوار نمود مصراع

ما را بتوای دوست نه این بود کمان • فآت ذا القربی حقه والمسکین

جون پیش از رفع این مقال شمه از صورت اختلال این دیرینه خبر ومنزل ایجال

تصویر رای منیر کرده بتکرار فاقصص القصص مصدع نمیکردد •

• وللکرام من التکرار تصدیع دولت وسعادت مستدام باد لنبیه

علیه الصلوة والسلام بیت جواب مژده وصل میدهی بشرک الله ای صبا •

صبح سعادتی بدم پیک خجسته بیا • ای نفس معطرت مونس دل خوش آمدی

وی قدم مبارکت راحت روح مرحبا • نسیم تفقد وتلطفی که از مهب مودت

ونوده جناب عنبر تراب امیر وصاحب اعظم عمده اکابر العجم افتخار اعاظم

المحول قدوة الارباب والاصول المختص بعنایت الملک الاحد نظام الدولة

والدین سیدی احمد عظم الله تعالی قدره واتم علی سماء السعادة بدره ترویح

شوریدکان مطارح غربت وترویج آوارکان بوادی کربت وزیده بود •

رسید همجو سپروری بخاطر محزون • وبوصول میامن نفحات آن کل دل دوستان

جون دل کل بوستان بشکفت وقد خمیده شکستکان جون سرو روان راست کشت

دل رفته بود وجان شده منت خدای را کان دل بسینه آمد وان جان بتن رسید

حق سبحانه وتعالی توفیق شکرکذاری عشری از معشار واندک از بسیار

آن حقوق کرامت کناد انه رؤوف بالعباد درین وقت که موصل

عزیمت سعادت زمین بوس داشت وین کار دولت کنون تاکه را رسد

صحبت او را از بضاعت مزجاة دعایی خالی نکذاشته باشد که نظم

سواد این شب حشمت زپیش دیده من • برون برد جزی زآفتاب باز آرد •

واکرنه جون از فحاوی مطاوی مخاطبات شریف معلوم ومستفاد شد که عنان

تنفقد بصوب این ملهوف معطوف فرموده اند امّا نظم
دل قناعت نمیکند بخبر • دیده راضی نمیشود بخیال • بشتاب جوبی صبری امیدانی
امیدواری بعنایت حضرت باری جلّت قدرته وعلت کلمته آنکه هرچند
زود تر لطیفهٔ کرامت فرماید که چهرهٔ مطلوب از نظر حرمان محجوب ماند
انّهُ علی ذٰلِکَ قَدِیرٌ وَبِالاِجَابَةِ جَدِیرٌ زیادت نوشت
عمرت از هرچه هست افزون باد • بالنبی وآله الامجاد دهم بجانب حکومت پناهی
در اظهار هواداری وعذرخواهی نوشته شد • که بعد منزل فراق افتد میان ما ودوست
همچنانش در میان جان شیرین منزلست • چون ریاض اخوت دینی ومودت یقینی
جناب رفعت ماب امیر وصاحب اعظم فارسی الاصل جمشیدی الشیم افتخار نادرهٔ
روزگار محض لطف وعنایت پروردگار نظم کلی نیی آفت از باد خزانی
نهال تازه بر برگ جوانی • نبی کوبی بحمد الله زجمشید
چب پرسی بنامیزد جو خورشید • اعزه الله تعالی انصاره وضاعف اقتداره

نظاما احمدا از رشحات چشمهٔ مخالفت ومضافات مضارت وطراوت
تمام یافته ونهال اقبالش از ترشح زلال افضال بحد اعتدال ونشو کمال رسیده
دو سه روزه حجاب مباعدت صوری مانع مقاربت معنوی نمیگردد نظم
که با تلاقی ارواح قرب اقرب هست • اگرچه بر شرف بعد ابعد اشباح
وپیوسته خاطر شکسته بسته متعلق ومتوجه می باشد که بر جناح العود احمد
عزیمت معاودت نموده بیت شمعی که فرو مرد بر افروزم باز •
وین دامن چاک کرده بر دوزم باز • امید واثق ووثوق صادق که هرچند
زودتر چهرهٔ آن مطلوب با چون حور از پردهٔ غیب تجلی نماید ومن الله الاعانة
والتوفیق بعده مصدع خاطر خطیر گشته تصویر رای منیر میکند که چنین
استماع افتاد که جمعی صاحب غرض اَلَّذِینَ فِی قُلُوبِهِم مَرَضٌ
که تبع اِنَّمَا یُرِیدُ الشَّیْطَانُ اَنْ یُوقِعَ بَیْنَکُمُ العَدَاوَةَ
وَالبَغْضَاءَ منتهی همت ایشان است • ورقم وَاللهُ یَشْهَدُ اِنَّ

المُنَافِقِینَ لَکَاذِبُونَ آیت روایت ایشان صورت افترایی
بسمع یکی از اقربا رسانیده اند وحاشا از اثر آن خبر که حکم هٰذَا بُهْتَانٌ
عَظِیمٌ دارد گرد ملالی بر چهرهٔ احوال آن عدیم المثال نشسته حق تعالی آگاه •
و بر سرایر ضمیر گواه است که هرگز شمهٔ ازین صورت که از مقولهٔ القای بدسیرتان
بی مروّت تواند بود از کتم عدم بحیز وجود نیامده نظم چون روا باشد که از چون منی
کسی این ظن بری والحق • در قطرهٔ باران بهاری چه توان گفت •
اَنْتَ کَمَا اَثْنَیْتَ عَلٰی نَفْسِکَ چون مضمون خبر محتمل احتمال صدق
وکذب است رجحان احد الطرفین را وجود قرینهٔ واضحه باید تا ثبوت آن محکوم
علیه عقل گردد • قال الله تعالی یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اِنْ جَاءَکُمْ
فَاسِقٌ بِنَبَاءٍ فَتَبَیَّنُوا اَنْ تُصِیبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلٰی مَا فَعَلْتُمْ
نَادِمِینَ همانا بعضی از مطایبات زمان سابق که در ولا در محاورات اهالی این جوانب
بطریق معهود هست ورود یافته بسمع جمع فحاش اوباش غایب خاسر که

یَقُولُونَ بِاَلْسِنَتِهِمْ مَا لَیْسَ فِی قُلُوبِهِمْ نظم بوالعجبی چند نه مردم نه دیو •
آدمی از صحبتشان در غریو • رسیده وگاه انحراف ضمیر بی تصرف وتغییری بهر کس
نامزد میکنند وبا آنکه بر وفق فَاعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ صورت رای فاسد واندیشهٔ
باطل که دارند بزبان خود اعتراف می نمایند انواع خجالت وتشویر بحال این فقیر راه
می یابد بیت نام تعبیر بر آورده بهر جای خبان • که دران باب زخود نیز بصد رو بخجلم •
واکنون همگی وثوق واعتماد بر جانب آنجناب است که چون صورت ارادت
واعتقاد این فقیر بر ضمیر منیر ظاهر است ومخفی نیست که ساحت سینهٔ بی کینهٔ این
مخلص در یک از شوایب نقض عهود محبت وولا البته معرا ومبراست سرانیه
محرک سلسلهٔ تدارک گشته در دفع ومنع تلبیسات وتمویهات
صاحب غرضان ویاوه گویان • که مضمون مَا هٰذَا اِلَّا اِفْکٌ مُفْتَرًی است
حسب المقدور وظیفهٔ اهتمام ودلبستگی مرعی دارند چنانچه در خاطر شریف عزیزان
جزئی ذخیرهٔ که باشد بکلی زایل ومضمحل گردد نظم وگر چنانکه ترا نیز این عزیمت

برای خاطر ما این قدر کرم فرمای   زیادت اطناب موجب تصدیع احبابست

نظم در نوشتم ورق فترو طی کرد بچنین • گرچه برخویش چو طومار بسی پیچیدم

والسلام علی من اتبع الهدی **خیال دوم** مکاتیب وزراء دولت انتما

این صحیفه بر تعزیت نظم قدوة الوزرا امیر سید عماد الدین محمد جنابدی مرقوم ساخته اند

نبئت صدیقا کنت تعرف صدقه • وپنیان عهد الاصدقاء ذمیم

عجب که در مدت هجران از شرف زمین بوس عتبه سیادت پناه مخدوم جلیل القدر

عظیم الشان ملاذ سادات زمان وزمین سلطان اعاظم الوزراء فی العالمین

اعلی الله تعالی معارج شانه وخلد علی وجنات الایام واللیالی ذوارف احسانه

با وجود سوابق ارادت واخلاص ولواحق خصوصیت واختصاص که مراعات

حقوق آن از محاسن شیم ارباب کرم است کمینه منتسبان قدیم را در سلک عداد

صدر نشینان مسند نشینان منخرط داشته تشریف اعتبار تذکر که شبهه ذریعه

مباهات ومفاخرت وموجب شرف دنیا وآخرت تواند بود مشرف نفرمودند

آخر نه برادر تو شبی روز کرده ایم • طوفان آب دیده وآه سحر نگیر

ان حسن العهد من الایمان • شک نیست که بشرط کمال منقبت بزرگان

وصیت مکرمت ایشان در اعانت ورعایت درویشان شکسته است

وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُم بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ

وَجْهَهُ **بیت** خاکپاران جهان ز الجقارت منکر • بود کفر که دران گرد سواری باشد

هر اینه خورشید سپهر دولت را از ذره حقیر صفت چون یاد آید ویوسف مصر عزت را

از حزن یعقوب ستم رسیده چه خبر باشد **ع** شاه از گدا نگوید وماه از سها پرسید

ومع ذلک کله **نظم** کمان مبر که ز دامان تو بدارم دست • با آستین ملالی که بر من افشانی

علی هذا بعد مراسم الخدمات معروض میدارد که جریان امور اینجانب بحمد الله ومنه

بخیر وسداد مقرونست وخلاصه اوقات عزیز در مفارقت شریف رقاه الله تعالی

معارج الشرف شریفا بمطالعه علوم دینی وکسب فضایل یقینی مصروف امید که همت

وحسن اهتمام آنحضرت **ع** اسباب سعادت همه مفتوح شود • وهمگی مقاصد دنیوی

واخروی علی ایسر الوجوه ظاهر ومکشوف گردد وَاللهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ

زیادت ازین قدم جرات بر بساط انبساط نمی نهد اعلام معالی جناب عالی معلی ودولت

وسعادت مجاور عتبه علیا باد بالنبی وآله الامجاد **این نیز بجناب نوشته** اعلی الله تعالی شانه

العالی عماد البنیان المفاخر والمعالی کمترین دولتخواهان قدیم مراسم اعزاز وتکریم بتقدیم رسانیده

وموجب اجلال وتعظیم مرتب داشته استدامت ایام دولت وخلود عهود رفعت وجلالت

که موجب صلاح وسداد امور جمهور بلاد وعباد است از حضرت عزت بتضرع ومسکنت مسالت

می نماید امید واثق ووثوق که صحیفه آن امنیت بعنوان عز اجابت مقرون ومشحون گرداد

انشاء الله وحده العزیز بعده کیفیت تزلزل مبانی جمعیت وانهدام قواعد ورفاهیت کافه

اوضاع این ناحیت روز بروز سمت ظهور وبروز پذیر بود وصورت استیصال

این جمع پریشان احوال از تعرض سپاهی که مدت چند گاه چون دایره که محیط مرکز

شود بحوالی خرابه هرات درآمدند وچون حلقه خاتم همه جوانب او در زیر نگین گرفته چنانچه تمام این

دیار را از ترکتاز آن اشرار روی بخرابی نهاد واز تلاطم امواج غارت وتاراج ویران گشت از آن

مرتبه گذشته که بوسیله خامه یا ذریعه نامه مبین ومعین گردد **ع** نمانده اند درین شهر بجز آسایشی نه در شهر ودر

شهری آسایشی اما بعد خراب البصره چون بسارعت مراجعت نمودند انوار ابرار انظروا الی آثار

رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها با بعضار اصحاب استبصار رسیده مواجب شکر حق ولوازم حق شکر

تقدیم می افته الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن **نظم** این که می بینم به بیداریست یارب یا بخواب خویشتن را در چنین نعمت پس از چندین عذاب

سؤال از حضرت عزت انکه برقصد تعذیب درویشان پریشان

بعذاب سَنُعَذِّبُهُم مَّرَّتَيْنِ   توفیق معاودت نیابند

والا ازو باشد که از غارت زدگان این دیار دیار نماند وهمه گشاده سر

وبرهنه پا جلای وطن کرده داطراف واکناف بلاد واکناف قری وبلاد

باهم فریاد انت فی واد وانا فی واد برآورده از فرط نامرادی وبی

زادی در بادیه درد وداغ بی امن وفراغ سرگردان وبی خان ومان شوند

نعوذ بالله من غضب الرحمن وازجمله شداید اتفاقات در اثنای ورود

این انقلابات انکه این ضعیف واقعه دیدرا از فوت برادر بجان ودل

برابر نظام الدین عبد الواحد تغمده الله بغفرانه که با وجود حداثت سن

وعنفوان شباب بانواع فضایل وکمالات متحلی گشته بود مصیبتی قوی

رسیده انا لله وانا الیه راجعون **نظم** من بوذ از جور فراق وبیرانجم سالها

زار بودم گشتم از جور فراقت زارتر • آوزید کار غشانه وعظم برها

در احتمال این حادثهٔ عظمی و واقعهٔ کبری صبر جمیل و اجر جزیل کرامت کناد
بلطفه و منّه دیکر اشارت وصیتی که در باب مطالعهٔ جناب شریف زاده
الله بسطة فی العلم شرفاً شرف نفاذ یافته بود موجب امتنان و سپر
افزاییست همکی همت و تمامی نهمت مقصور و محصور بر آنست که در اظهار آثار
اخلاص و دولتخواهیء قدیم موروث بر مقتضای اِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَی
اُمَّةٍ وَاِنَّا عَلَی آثَارِهِمْ مُهْتَدُوْنَ بهیچ تاویل قصور و فتوری واقع نکردد
بیت باشد که بر آید ای صنم روز حساب ۰ نامم ز جریدهٔ مقیمان درت
و یقین آنکه شمهٔ از آنچه درین ایام بتقدیم قیام نموده بمسامع علیه رسیده
باشد و موجب استرضای خاطر انور و باطن فیاض نور کستر آمده زیادت
جرأت ننمود و بر دعا اقتصار می‌رفته قدرت از هر جهت افزون باد بالنبی
و آله الامجاد این هم بمرتضی مشار الیه نوشته شده در وقتی که حوادث دیوان متوجه او بوده
اکر بنا روز دول منهدم شود دیکر ۰ ز انقلاب امور و تقلب احوال

طراز جاه تر آن طراز نیست زحل ۰ که تا ابد ننشیند بر و غبار زوال
هرچند حوادث ایام ناهنجار و نوایب روزکار غدار که در خرابی احوال عالم
و پریشانی طبقات بنی آدم ید بیضا نموده بمرتبه ایست که بدستیاری ناطقه
شمار بعضی از آن نتوان کرد و شمهٔ در حیز بیان نتوان آورد اما نسبت
با علو حال و مرتبهٔ قدر و کمال حضرت مخدومی سیادت پناهی ابداه تعالی
ظله العالی عماد ارکان المعالی که خلاصهٔ خاندان رسالت و نبوت و سلالهٔ
دودمان ولایت و فتوت اند چه سنجد و چه اعتبار یابد بیت اکر آلایش خلق کنه کار
درین دریا فرو شوید بیکبار ۰ نکردد تیره آن دریا زمانی ۰ ولی روشن شود کار جهانی
مقصود آنکه از امثال این احوال خاطر عاطر مشوش ندارند و باطن صافی بغبار
غم دینار دون و اندیشهٔ روزکار بوقلمون مکدر نکردانند قَالَ اللهُ تَعَالَی
فَاِنَّ مَعَ الْعُسْرِ یُسْرًا اِنَّ مَعَ الْعُسْرِ یُسْرًا بیت خدای ار بحکمت ببندد دری
کشاید ز فضل و کرم دیکری ۰ و پیوسته توجه بروح پر فتوح حضرت سید کاینات

علیه الصلوة و السلام که سلسلهٔ نسب پاک ایشان بآنحضرت منوط است
حبل متین کرفته واجب شناسند بیت کار ز این کنبد کردان کند ۰
هرچه کند همت مردان کند ۰ و تأمل فرمایند که شداید و وقایع آنحضرت
چکونه تاریخ روزکار و مشهور اقطار و امصار کشته و شاید که پرتو
از آنست بیت نه امروز این مشکل میکردد احداث ۰ ز بام افشد فرزندان میراث
اِنَّ اَشَدَّ الْبَلَاءِ عَلَی الْاَنْبِیَاءِ ثُمَّ عَلَی الْاَوْلِیَاءِ ثُمَّ عَلَی الْاَمْثَلِ
فَالْاَمْثَلِ ۰ و هر آینه اکابر و اعالی را امثال این حوادث روی نماید
که در مثل است که اِنَّ الْبَلَایَا عَلَی قَدْرِ الْمَنَایَا ع در دسری هر کسی در خور دستار اوست
در آسمان ستاره بود بی شمار لیک ۰ رنج کسوف بر دل شمس و قمر بود
کاسهٔ فرعون کرای درد او نمیکند ۰ در تنکنای سینهٔ نمرود محمل
محنت او نمی کنجد بیت بلا را که غمش آید بهر دل سپر و ناره
دلی چون کوه میباید که بر تابد تجلی را ۰ چون امید واثق است که

عنقریب بشرف ملازمت مستسعد کردد بمزید اطناب مصدّع
نمیشود و بر دعای سینه ریا اختصار می‌نماید در سفر و در حضر لطف خدا یار تو
آمین رب العالمین این شکایت نامه نیز با بوقلمی شده بیت
تَغَیَّرَتِ الْمَوَدَّةُ وَالْاِخَاءُ ۰ وَقَلَّ الصِّدْقُ فَانْقَطَعَ الرَّجَاءُ ۰ فَرُبَّ وَفِیٍّ لَهُ ذِمَّةٌ
وَلٰکِنْ لَا یَدُوْمُ لَهُ الْوَفَاءُ ۰ وَکُلُّ جِرَاحَةٍ فَلَهَا دَوَاءٌ ۰ وَخُلْقُ السُّوْءِ لَیْسَ لَهُ دَوَاءٌ
ماجرای حزن دل اندر میان خواهم نهاد ع باورم کن کرچه کس را این زمن باور نشد
بر رای فلک آرای حضرت مخدومی آصفی ابد زمان عاطفت مخفی
نباشد که مراعات حق کذاران و مکافات خدمتکاران از محاسن شیم
ارباب کرم است و چون قریب صد سال میکذرد که آبا و اجداد
فقیر نسبت آن خاندان قدیم جادهٔ حسن ارادت و اخلاص در جمیع
امور بنوعی سلوک داشته اند که زیاده بر آن هیچ احدی را
میسور و مقدور نتواند بود و این بمقتضی اِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَی اُمَّةٍ وَ

انا علی آثارهم مقتدون جهات قدیم رابلواحق محاسن خدمات
یکانی مجدد کردانیده وهمکی همت وتمامی نهمت بتحلیهٔ ولا وزیور صفا
جناب شریف شرفه الله تعالی بمکارم الاخلاق مصروف داشته
بی سببی کرد اختلال بر چهرهٔ دوستان مختل الحال برافراشتن وبی جهتی
اساس اخلاص برانداختن خلاف مروت وانصاف است بیت
چو بد وستی ترا من جهان کزیده باشم • تو همان کنی که دشمن زتو برکران پسندم
چون مقصود ازین مصاحبت ازدیاد مواد مودت است ونتیجهٔ آن مقدمات
بعکس مشاهده میرود ازجهة رعایت احتیاط ترک مجالست واختلاط
کفته میکوید که بیت برداشتیم دل زامیدی که داشتیم • بربرنداشتیم زتخمی که کاشتیم
ومراتب امیدواری بحضرت وزارت شعاری آنست که من بعد این فقیر
مهجور رامعاف ومعذور فرمایند وبمقاساة میثاق تکلیف مالایطاق نفرمایند
که بهرحال بیت کفت زامان نمیدم اکر درکعبه ام بینی • سمند زامان کردم اکر برآسمان رفتم

آفتاب دولت وسایهٔ عظمت ورفعت مخلد ومؤبد باد این نیز هم بوی نوشته بود
دولتخواه بلااشتباه صحیفهٔ عبودیت برقوم اخلاص مرقوم داشته ودیباچه
ضراعت بعنوان اختصاص مزین کردانیده تصویر رای عالم آرای عالیحضرت
معالی منقبت سیادت پناه وزارت دستکاه مخدومی آصفی اعلی الله تعالی معارج
شانه وافاض علی العالمین ذوارف فضله واحسانه عماداً می نماید که
بمیامن ظلال دولت ابدی الاتصال مجاری مهام بروفق مرام است
وجریان امور برسنن استقامت مقرر ومیسور وجناب شریف شریفی زاده الله
شرفاً آنات اوقات عمر کرانمایه براستحصال اسباب کمال کماینبغی محصور
ومقصور داشته در استطلاع طلایع حقایق دینی واستطلاب حصول دقایق
معارف یقینی بذل مجهود بتقدیم میرساند اللهم ارزقه علماً
نافعاً وعملاً صالحاً وبهرحال منشورات ومنشآت که باوجود حداثت
سن ومبادی شباب ازبحر کوهر فشان کوهر فیاض آن فرزانه ذریکانه وکوهر

بیمت ابداع سمی یابد مصدق این مدعی وبرهان این دعویست
چه ارباب الباب از نور بخورشید تابان استدلال کنند وازقطره بدریای
متواج انتقال نمایند امید آنکه بزیادتی موهبت ازخزانهٔ فضل ایزدی اختصاص
یابد وبمزید عطایا ازحضرت واهب بی منت ممتاز کردد و الله
ذو فضل علی العالمین وتحقیق آنکه بندهٔ واقعه دیده درو داع برادر مرحوم
مغفور الیه الله حلل النور ازمقدمات احوال خویش اختلال پیش از پیش
احساس میکرد ودرمبادی کاروبار امارات عجز وانکسار مشاهده می
نمود چنانچه غبار سآمت وملالت برآت ضمیر کسیر راه یافته بود وتمامی
همت برترک شواغل بلاطایل دینی دنی مقصور ومحصور کشته اما چون
موافقت ومرافقت خود را در انتظام مهام جناب مشارالیه مدخلی
تمام میدانست عنان عزیمت بصوب خلاف آن نیت مصروف ومعطوف
افتاد التماس آنکه درباب تهیهٔ اسباب حصول مطالب دنیوی ومقاصد اخروی

او امداد همت عالی نهمت دریغ نفرمایند که استنجاح آمال ومآرب
ازمیامن انفاس نفیسهٔ ایشان میدانند واستفتاح ابواب مطالب از آثار
همم عالیه می شمرد بیت درکار بی نوایان کر کیمیا نظر کاری • کار من وچو من صد زان کیمیا نظر برآید
جرأت بنهایت رسید وانبساط بافراط کشید مشارب دولت از
کدورات عوارض صافی وملابس نعمت ازلوازم تیرکی اغیار خالی باد بالنبی وآله الامجاد
بجناب امیر سید مغیث الدین محمد بن تغمده الله بالغفران المذکور نوشته شده
آن پیغمبر کرده که صد قافله جان همره اوست • هر کجا هست خدایا بسلامت دارش
عالیجناب سیادت مآب جلالت انتساب استظهاری وزارت شعاری
اعلی الله تعالی فی الخافقین شانه واعان فی الدارین انصاره واعوانه مغیثا
للملک والدین را بعرض دعوات استجابت آیات که وسیلهٔ استدامت ایام دولت
ودوستکامیست متصدی ابرام کشته بیت هر صبح وشام قافله از دعای خیر
در صحبت شمال وصبا میفرستمش • یارب دعای خسته دلان مستجاب باد

بعض مجاری امور این نواحی بیمن همت عالی نهمت مقارن ادای مواجب
شکر و محمدت ایست و بوصول اخبار صحت و سلامة وحصول آثار اقبال و سعادت
آن عالی مراتب و درجات راتهنیت ان لربکم فی ایام دهرکم نفحات
کفته میکوید بیت بازاین چه جوانی و جمالست جهان را • وین حال که نو کشت زمین را و زمان را
مرا بنه ازچنین دولت و کمال کیاست آن یگانهٔ زمان معمور و مشطر خبان است
که همکی اوقات فرخنده سمات ایشان در ذروهٔ علیا حضرت اعلی باقامت
مراسم خاکبوسی و لوازم ملازمت شبانروزی مستغرق کردد و بهیچ طریق از طریقهٔ موروث
و سمت معهود عدول و تجاوز ننمایند و اکر عیاذا بالله مواد محنت در هیجان آید
و لشکر حزن و اندوه تاختن آورد ملازمت سیرت تحمل و محافظت سنت صبر که
مفتاح ابواب مطالب و کره کشای عقدهای نوایب است بتقدیم رسانیده تدارک
و تلافی آن بروجهی احسن و اجب و مستحسن شمرند تا شایبهٔ ضعف و فتور
بقوت عزیمت و رعایت رعیت راه نیابد که هرکه بنای کار خود بر قاعده ثبات

و قرار و قانون حزم و وقار نهند • بسیار نخاید سر انکشت ندامت •
و بی شک بیت کسی کردن مقصود دست حلقه کند • که پیش تیر بلاها سپر تواند بود
امید انکه چون آنجناب مساعی حمیده و مجاهدات پسندیده دران باب بجای آورند
بحکم مَنْ قَرَعَ بَابًا وَلَجَّ وَلَجَ ابواب آمال بروی اقبال کشاده کردد و
بمقتضای مَنْ طَلَبَ شَيْئًا وَجَدَّ وَجَدَ غنچهٔ امید از کلستان دولت شکفته شود
و آنکه غلام او که بود کیقباد و جم • والتوفیق من الله تعالی زیادت جه انبساط نماید
ترا خود بیاموخت باید خرد حق سبحانه و تعالی افاضت آثار مغفرت کرامت کناد
چون حضرت مخدومی مرحومی را با جناب خواجه مجد الدین محمد خوافی زیاده از وزرا دیگر مصاحبت بود
مکتوبات که بآنجناب نوشته اند بسیارست با آنکه بعضی تیمن نمود در وقتی که جناب خواجه شار الیه
بضبط ولایت قهستان رفته بود این کتابت با و ارسال نموده اند بیت
هر باد که از سوی قهستان بمن آید • نافی بوی کل و مشک و نسیم سمن آید •
بر هر دل و جانی که بناکه وزد آن باد • کویی مکر آن باد همی از ختن آید •

... باد جهان خوش نوزد هیچ • کان باد همی از بر جانان بمن آید •
هر شب نکرانم بیمن تا تو برآیی • زیرا که سهیلی و سهیل از یمن آید •
رشحات اقلام کوهربار که از فیض الطاف و اکرام جناب وزارت شعار امیر و دستور
اعظم سمدم ارباب السیف و اصحاب القلم نور حدقهٔ دولت و کامکاری آب
و نور حدایق معدلت و بختیاری آصف سلیمان مکان و سلیمان آصف نشان
ابد الله تعالی ظلال الجلالة واعلی فی الخافقین علو شانه مجدًا محمدًا
سبب حیات دل مستمند و مادهٔ انتعاش جان نیازمند بیت فی ایمن الاوقات
والاحوال ورود عز از واجلال یافت • الحمد لله الذی بنعمته تتم
الصالحات مورد کرمیش بمباسم تعظیم ملثوم کردانیده لوازم شکر
که جهد المقل فقرات بتقدیم رسانیده و از استماع خبر سرور بخش انتظام
امور در سلک مواد خیرخواهان حقیقی امداد ابتهاج تضاعف یافت بیت
منت خدایرا که تایید لطف او • بر حسب آرزوست همه کار و بار دوست

بعض لطف تفقد و جمیل استیناسی که سابقا در باب استطلاب این کمینه
از حدود خراسان بجناب بصوب معمورهٔ قاین اطلاق یافته بود هرچند از جهت که
بیت یاد کردی ز من و قدر مرا بفزودی • موجب مسرت و ابتهاج و وسیلهٔ
افتخار و استظهار این فقیر بی مقدارست اما از حیثیت فوات حصول آن دولت
غبنی است عظیم و حسرت بی پایان • خصوصا که درین جانب انواع حوادث و نوایب
از قبیل صعوبت غلا و ظهور اثر وبا علاوهٔ آن کشته باشد بیت
دانی که بی تو چون کذرانیم روزکار • روزی که بی تو روز شود روز محشرست •
الغصه کاه بعد صوری از سعادت ملازمت عنان بشریت بجانب ملالت
مصروف میسازد و جراحاتی که از مهاجرت آن صاحب دولت حاصل کشته
بنمک غرامت وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ تازه میکردد بیت
راه غلط کرده بزای تو این است • دوست نداشته جزای تو اینست •
و کاه امر قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ آن درد را تسکین نه بی اندازه میدهد

بیت هرچه آن از دوست آید خوش بود ٭ ور همه دریای پر آتش بود ٭
امید بعنایت بی غایت حضرت عزت تقدست اسماءه آنکه بحکم ناکاه طبیب
حاذق دار الشفاء اذا مرضوا فانا طبيبهم در شربت خانه خاص نجات
بکلید وعنده مفاتح الغيب لا يعلمها الا هو بکشاید و بمقرح
نحن اقرب اليه من حبل الوريد آن بعد را بقرب و حرمان را بدان
مبدل کرداند بیت آنکس که دوای دردمندان داند ٭ تدبیر و علاج مستمندان داند ٭
آنچه از دل ریش خویش کویم با او ٭ ناکفته دو صد هزار چندان داند ٭ میخواست که در
هر باب متصدی اطناب کردد اما چون حامل صحیفه ضراعت مستعجل بود مجال
آنکه بنوعی در معرض بسط آید ندید سایر احوال بعد ازین ان شاء الله بموقف
عرض رسید سایه عنایت معهود بر سر مخلصان ممدود باد بمحمد و صحبه الامجاد ولا امجاد
و هم دران وقت نوشته دستور روزکاری و در دفتر کرم ٭ خلق از تقبل تو بدستور شاد باد ٭
محصول دولت تو که دوران دهد قرار ٭ هر ساله با اضافه و با مستزاد باد ٭

جون آثار استبشار التفات خاطر خطیر و اهتمام ضمیر منیر جناب وزارت مآب
آصف اوصاف کریم الالطاف اعلی الله تعالی معارج الملک والدین بعلو قدره
و انشراح صدره مجداً محمداً بانتظام امور خاص و عام و انجاح مآرب کافه انام روز بروز
بر صفحات صحایف ایام سمت ظهور و بروز می یابد موجب ازدیاد مواد
دعاهای نیازمندان صادق الاعتقاد میکردد توفیر و تکثیر مداخل دولت از
مزارع سعادت کمثل حبة انبتت سبع سنابل في كل
سنبلة مائة حبة حاصل بلکه مستزاد والله يضاعف لمن يشاء
از کرم الهی واصل باد بعد انهای رای منیر میرود که خدمت برادر صاحب اعظم
امیر نظام الدین سیدی احمد عظم الله قدره از اصول اهالی آن حوالی است
و همیشه آبا و اجداد او در ظل عنایت و کنف حمایت بندکی مخدومی آصفی
مرحومی انار الله برهانه بفراغ بال و رفاه حال روزکار میکذرانیده اند
و او نیز برین معنی پیوسته افتخار و استظهار داشت و عزیمت چنان بود که

جون این کمینه بشرف دست بوسی شریف مشرف کردد در باب تجدید و تاکید
حقوق خدمتکاری قدیم ایشان مساعی جمله بتقدیم رساند چنانچه نتایج خیر آن
بروزکار همکنان لاحق کردد و اکرچند بروفق آنکه بیت
چند آنکه میکوشم بجان بستم زوصلش بیکران ٭ ادراک سعادت مواصلت دو سه روزی
در حیز توقف است اما چون بحسب طالع او شرف سعادت همایون
بصوب آن ناحیت اتفاق افتاده درین ولا حصول آن مقصود انسب و اولی
می نماید توقع آنکه چون در اسعاف مطلوب التجا بموقف ملازمان کند وظیفه عنایت
و امداد مرعی داشته اثر کفایت بقدر امکان مبذول فرمایند که بعد از آنکه مستجمع جمیع
اسباب جمعیت و رفاهیت بوده حالا حقیقت حال او بمرتبه ایست که مصراع
بجای دوست که دشمن بر و ببخشاید ٭ بعضی حبات او در قرات قاین تلف شده
و بعضی دیکر در حوادث جنابد از دست رفته و مع هذا جمع خویشان او در بعضی مصادرات
و مطالبات که متعلق بخصوص ایشانست بی جهتی او را مساهم و مشارک میدانند

مصراع پیداست کزین میان چه برخواهد خاست ٭ و بی شبهه در ضمن این التفات
دو سه امر خیر متصور است یکی تقویت ضعفا و تربیت فقرا چنانچه
قاعده و شیوه آن خاندان دولت و حشمت است که پیوسته نسبت بهمه کس
بظهور می آمده دیکر رعایت حقوق خدمت و ملازمت اسلاف اشراف
که دران آستانه بزرکوار بانواع ثابت است دیکر اجابت التماس این
درویش بی مقدار که تا غایت در هیچ باب رد نفرموده اند و بر قرار
امید وار است که پیوسته حاجات او از التفات خاطر عاطر مقتضی و مکفی باشد
بیت همین بسکن که جاویدان مددها باد از توفیقت ٭ که هرکز کس پشیمانی ندیدست از نکوکاری
والله يهدي من يشاء الى صراط مستقيم جون محقق بود که باطن
فیاض مهبط توفیق خیرات و همت همایون مصروف تفتح ابواب
برات برفع این ضراعت متصدی مجلس رفیع کشت بعهده برادر خواجه
غیاث الدین محمد که بهنکام فرصت متذکر باشد که ارباب دولت و اقبال

عریق بحر اشغال اند ابرام از حد گذشت معذور فرمودن سیرت کرام است
والله زین علی مر الزمان مجدا و جلالا وابینگ اعلی الله تعالی معارج شانه
و رفع مدارج منزلت و مکانه مجدا احمدا هرچند دیده فراق دیده انتظار کشیده
گرفتار درد حرمان است اما الحمد لله و المنة انجه خلاصه و نقاوه دل و جان است
معکم اینما کنتم بیت حرمان نصیب دیده غمدیده بیش نیست
دل را چه غم که او ز مقیمان کوی تست • و چون روز بروز مبانی ولا و وداد
قواعد اخلاص و اتحاد بمزید استحکام و مرتبه استتمام مقرون و موصوف است
و مبنی بر عزیمت انکه بقیامت برم آن عهد که بستم با تو بهیچ حال شایبه
نقص و اختلال بحلیه احوال آن راه نخواهد یافت • همواره شمول الطاف و عواطف
و حصول مواهب و عوارف جناب وزارت شعاری را متوقع و مترقب می باشد
چه رعایت حقوق دولتخواهان که بسمت اخلاص امتیاز و اختصاص یافته باشند
بر عموم مخادیم ارجمند که محبوب ارباب قلوب اند واجب و لازم است خصوصا

بر آن جناب که بکمال حسب و جمال نسب و مکارم اخلاق و مراسم اشفاق از
جهانیان ممتاز و در انصاف باوصاف مرحمت و اتصاف بی شریک و انباز ند
مصراع کدام کس بتو ماند که گویمت که چو اوئی پیوسته اخبار و آثار ترفع و ترقی
بمناصب و مراتب عالیه بگوش هوش اشتیاق کان راویه حمول و افول رسید و موجب
ازدیاد مواد بهجت و مسرت میگردد و مراینه سعادت گذشته مقام خود باز
بیند و دولت رمیده مسکن اصلی خود گزیند بیت نهال عشق و دولت کوسر افراز
کرباز آمد بجوی رفته آبی • و چون حصول این مامول متضمن مناظم امور جمهور است
موجب شکر حق و لوازم حق شکر تقدیم میرساند سیما درین که با وجود تلاطم
امواج بحار حوادث روزگار سفینه عز و دولت آن دریای موهبت بساحل امن
و سلامت رسیده و آتش موقود نمرود بر خلیل عاقبت محمود بفرمان قلنا
یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم باغ و بستان و روح
و ریحان گشته بیت گر چه بود از فتنه آتش زد جهان را باک نیست • آتش نمرود گلزار آمد ابراهیم را

امیدواری بعنایت بی غایت حضرت باری تقدس و تعالی است که در رفق
قصد و ارادت ماده انتظام امور حضور جمعیت بیشتر از پیشتر صورت بندد و
دلشکستگان کربت غربت که از ورود وقایع گوناگون و حدوث نوایب چرخ
بوقلمون بجان آمده اند بعز دولت ابد پیوند از مضایق وحشت بحدایق امن و سلامت
و لکت و آنس من فضل ربی بیت عمرت دراز باد که من در پناه تو •
دارم امید آنکه بامید ها رسیم • زیادت ابرام موجب ملال خاطر خدام است
الدعاء مثل الاول بل اتم و اکمل وابینگ سلام علیکم و العهود بحالها
و قد جاوز الاشواق حد کمالها هرچند که درین ولا با وجود سوابق اخلاص و دولتخواهی
و لواحق اختصاص و خیر اندیشی که نسبت با جناب و لکمآب امیر و دستور اعظم
قدوه اکابر الوزراء فی العالم بیت فایق بقدر بر همگی آسمان صفت
فایض بجود بر همه خلق آفتاب وار • اغراله انصار دولته و نور علی فلک
الوزارة کوکب سعادته مجدا احمدا للملک و الدین روز بروز در ظهور

و بروز بوده و پیوسته بارسال مکاتبات و ابلاغ مراسلات تفقدی ابرام خدام
آن عالیمقام نموده بر خلاف اصول حقوق قدیم نسیا منسیا گذاشته صحیفه مقرعات
این بی بضاعت را بعنوان شرف اجابت معزز و مشرف نفرمودند مصراع
نی نی برازین باید بامات وفا کردن • اما ازین جانب تا رمقی از حیوة باقی باشد
ریاض وداد بر شحات اتحاد سیراب خواهد بود و شجره طیبه ارادت هر روز در دل
راسخ تر خواهد نمود تا ثابت شود که اصلها ثابت و فرعها فی السماء
بیت گر ما نیز زیم از درش گردی تو باری ای صبا • میکو سلام چشم ما آن توتیا را نیز از آن
لاجرم بتجدید خود را اندکور خاطر خطیر و ضمیر منیر میگرداند و شمه از قصه غصه فراق
و تاثیر فلک نی وفاق معروض میدارد تا بشناسد که دوستان در چه غم اند
صورت حال آنکه بعد از حدوث زحمات فراوان و وقوع مصادرات بی پایان
که شرحها لا یتم بالقلم بادبی نیازی این ضعیف نحیف را بجبال
شامخات و اعلام راسیات انداخت و کوه بلا که بر بالای آسمان و اوج کیوان دارد

جون جبال احد کرد مدینهٔ وجود او درآمده مجاری امور برحسب مراد بیعد واقع
و نه اختر سعادت از فلک بخت طالع **بیت** ز دوستان همه آزار و اجتناب و ملال •
ز دشمنان همه بیداد و انتقام و ضرر • واکرنه امداد اعداد اهتمام و دلبستگی
مخادیم عظام معظم همم و ملجای رجای دولتخواهان حقیقتی بودی **مصراع**
تا خود بکجا رسیده بودی کارم • اکنون با خلاص تمام دست نیاز بحضرت مفتح الابواب
علام برداشته بدعای رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ
خَيْرُ الْفَاتِحِينَ اشتغال می نماید امید انکه هرچند زودتر بدولت مواصلت
مشرف کرده وَاللّٰهُ لَا يُخَيِّبُ الْعَبْدَ فِي رَجَاهُ • وَيُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ
هرچند جرات از حد میکذرد اما بر کمال دولتخواهی بروجه تنبیه و تذکیر نه بر سبیل
تعلیم و تلقین اولا میت میرود که همکی همت عالی نهمت بر تحصیل انچه متضمن مجاری
امور و ارتباط مساعی جمهور تواند بود و مستلزم نتیجهٔ لَنَهْدِيَنَّهُمْ
سُبُلَنَا است غافل نباشند کرامید آنست که حق سبحانه و تعالی هر روز فدام آنحضرت را

فتحی تازه و فتوحی بی اندازه کرامت نماید و ادراک دوال فتراک دولت که
یکی از مکارم غیبی است میسر شود **رباعی** جدت ورق زمانه از ظلم بشست •
عدل پدرت شکسته ها کرد درست • ای بر تو قبای معدلت آمده چست •
هان تا چه کنی که نوبت دولت تست • ثانیا سفارش حال حامل رقعهٔ نیاز مولانا و صاحب
اعظم خلیل الله زید عزه که مرة بعد اخری در حضور ملازمان تعریف و توصیف او
رفته میرود که جون حقوق خدمت او در آستان مخدومی مرحومی غیاثی بانواع ثابت است
و از آنحضرت باصناف الطاف و انواع اصطناع مخصوص و محظوظ کشته اکر در مهمی از جناب
ملازمان حضرت التجا نماید وظیفهٔ عنایت بی دریغ دریغ نفرمایند **مصراع**
تو خود دریغ نداری هرانچه بتوانی زیادت انبساط میرود والدعاء ما سبق المستظهر بمیامن
التفاته عبد الواسع النظامی **وایضا** ضاعف الله تعالی اقداره و اعز اعوانه و انصاره
مجد احمد احب نیازمند کر از اعمال ولایت اخلاص مباشران شغل اختصاص جناب وزارت شعاری
امارت پناهی است ظرایف طرایف ادعیه برسم پیشکش و زواهر جواهر اثنیه برسبیل نثار

ایثار مجلس رفیع الدرجات کثیر البرکات می کند و اکرچه ظاهرا درین ولا حصول و صول دران
موقف همایون سعادت با او مساعدت نمی نماید و دولت مرافقت و موافقت نمی فرماید
اما بمقتضای حقوق مکارم موفور و عواطف نامحصور که در ایام سابق باحوال دولتخواهان
لاحق کشته بهوای فضای آن سدهٔ سنیه و عتبهٔ علیه که همیشه جای التجای نیازمندان باد
این نیازمند را دل مجروح در سیران و مرغ روح در طیرانست **بیت** وَلَوْ كُنْتُ مِنْ بَغْدَادَ فِي أَلْفِ فَرْسَخٍ •
تَنَسَّمْتُ رِيحَ الْجُودِ مِنْ آلِ بَرْمَكٍ • ایزد تعالی دولت اکتحال علی اسرع الحال و ایمن الفال
بغبار آن آستان جاه و جلال میسر کرداناد بمنه و کرمه • پیوسته از ریاض مجاری احوال روایح
تهیای اسباب کامکاری و موجبات دولت و بختیاری جون نکهت ریاض از نسیم بهاری
میدمید و از مشارق کاهی آمال انوار پروری و جهانداری جون بارقه برق از ابر آذاری در خشید الحمد و المنة
که از مکمن غیب سببی که واسطهٔ امن و امان و مادهٔ آرایش و آسایش جهان و جهانیان است کرامت کشته ارباب دین
و دولت و اصحاب ملک و ملت را از ملهمان تاییدات ربانی و منهیان سعادات جاودانی نوید یبشرهم
برحمة روی نمود و فی الحقیقه **بیت** ایام در انتظار این بود • جوینده و جستی چنین بود •

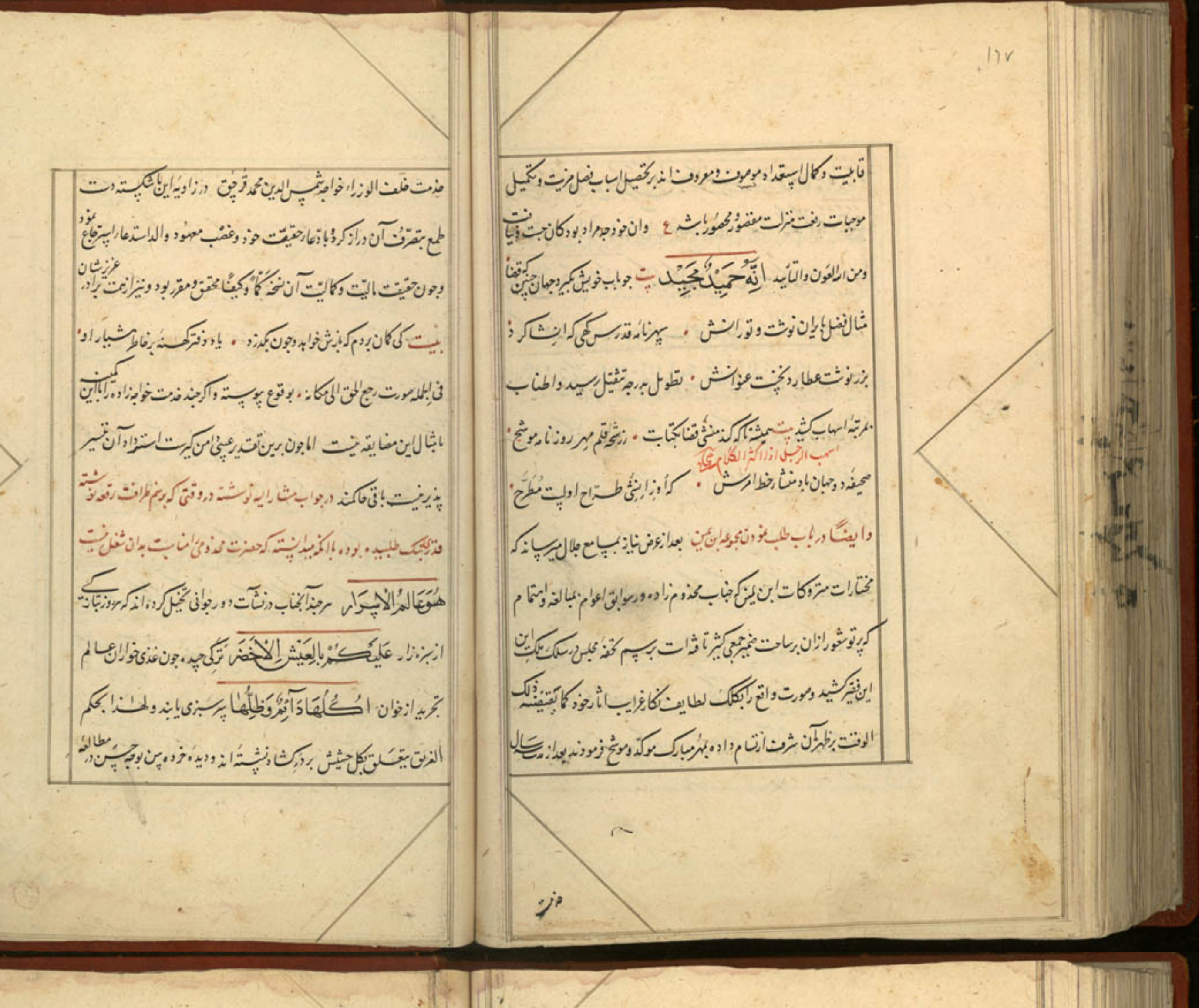
امید واری بعنایت حضرت باری تقدست اسماؤه آنکه جون ذات ملک صفاتش مظهر لطف
نامتناهی آلهی و کمون ضمیر منیرش محض خیر و نیکوخواهیست یک لحظه اوقات قدسی ساعاتش بشوایب
ملاعب و ملاهی جنانچه شیمهٔ سرخوشان شراب دولت و نشوهٔ جاه تواند بود آلوده نکردد بلکه همواره
جوامع همت و همکی نهمت او بر توسیع دایرهٔ حکومت و تفسیح عرصهٔ دولت مقصور و محصور باشد
مصراع وان خود چه مراد بود کو جست و نیافت • و خلعت معاش پسندیده اش بطراز الولد الرشید یقتدی
بوالده الحمید مطرز کشته روزکار سعادت آثارش در حواشی بساط سلطنت مناط از سر تیقظ
و احتیاط بضبط مهام و تدبیر امور و نسق مصالح سلطنت و اسعاف حوایج جمهور مصروف شود
ولا محاله جون خاطر اهالی اطراف و حوالی مملکت عبارت از آنست از میامن عدل و مرحمت بنور امن
حضور و زیور بهجت و سرور آراسته کرده و پیوسته اسباب و مقدمات در غایت کمال و نهایت
جمال دور از آسیب عین الکمال آماده و مرتب باشد و حفظ ربانی در همه حال نکهبانی کند و مع ذلک
آثار مفاخرش طراز تواریخ وزرار رفیع مقدار و ذکر خصایل پسندیده اش دیباجهٔ مآثر احرار
کردون اقتدار باشد و من الله العون والتایید انه حمید مجید زیادت تطویل موجب تثقیلات

اسباب استحکام مبانی دولت و قوایم انتظام امور رفعت روز بروز در ترقی و تزاید باد
بحق النبی و ذویه · الداعی بالابتهال عبد الواسع النظامی · وایضاً تهنیت منصب دیوان انشا
شده بیت نسیم الصبا بلّغ تحیة مُدنفٍ · الی مجد مجد فاق من آل احمد · که بر من دولتخواه ان
قدیم وظیفهٔ خدمت و دعایی که منشی صحیفهٔ اخلاص از منشاء اعتقاد صافی تعیین عبارت آن کرده باشد
بتقدیم میرساند و انجاح شکایت پر نکایت الم فراق و شکایت حکایت بی نهایت درد اشتیاق
که زنداستانیست که رایات بلاغت آیات بیانش بقوت بازوی عبارات و استعارات
برتوان افراشت یا شرح قصه پرغصه اش بقطرات عبرات خامه بر صفحات وجنات نامه توان نگاشت
اعراض و اجتناب می نماید بیت قلم نی است و دل آتشکده زبان قلم · بگونه شرح دهد از دل پر آتش
الا بحمد الله سبحانه و تعالی بشارت کریمه وَإِن تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا
که آثار خیر آن روز بروز نسبت بذات ملک صفات در انکشاف و بروز است کشف الغمه
عموم این ستهام عموم گشته بصرصر رواج ارتیاج اطفای نایرهٔ هجوم هموم شداید وقایع ایام
نافرجام می نماید سیما درین فرصت که از کمین غیب صورتی چند مبنی از ترتب اسباب

دولت و کامرانی و مبنی بر تجدد آثار عنایت و نوازش سلطانی ظهور و نمایش یافته است
تا مثال اقبال آن عدیم المثال که بفنون فضایل نفسانی و ضروب خصایل انسانی بر همگنان رتبت
تفوق و تقدم دارد و بتوقیع وقیع بیت له رتبة فی الفضل ما نال غیره · له ساحة للمجد فی المجد مطلع
موشح و محلی آمده و منشور پرنور جَفَّ الْقَلَمُ بِمَا هُوَ كَائِنٌ بنام نامی او بسم سامی
آن عالی منزلت معالی منقبت با فضا و لکنما اسعی لمجد مؤثل مجدد گشته
لاجرم گاه بخلوت سرای مزید اعتبار و اختصاص ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّىٰ محرم راز می آید
و گاه بر سر دیوان فضل و دانش در انشاء جواب فصول بدایع اسرار آموزش بلطف تحریر خامه
هدایت صریر که مصداق هذا خط قابوس ام جناح طاووس است ید بیضا می نماید
وَذَٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ نظم
منشی دیوان کل آندم که کرد انشاء خط · از خط و خالش مرکب بود با سواد قلم
از پی تعلیم خط و دفتر انشاء اوست · در کتابت آنکه خیزد دم بدم از جا قلم
کاتب دیوان گردون گر نگردد گرد او · بازویش او را به تیغ دست سازد با قلم

می نویسد خط و میگوید دمادم آفرین · کرسی عرش خطش را لوح از جان تا قلم
از نظر اذکیا و دانشورانی که بمطالعهٔ نسخ تواریخ سلف رسیده اند مخفی و محجوب نماند که صناعت
جلیل القدر عظیم الشأن کتابت که دأب و عادت قلم گذاران و رقم نگاران باشتغال آن جریان
یافته و در نسق جمهور امور عالم انشاد ایجاد باستعمال آن قیام می نماید بر چهار قسم است
کتابت قبالات و سجلات شرعیه که بطبقهٔ علما و قضاة تعلق می گیرد و کتابت حلیه
لشکر و سپاه که از اهالی جنود و جیوش صدور می یابد و کتابت مال و خراج که بارباب سیاق
و تبیکچیان دیوان منسوب می باشد و کتابت احکام و مناشیر سلطانی که بمخصوصان و بندگان بیان
حضرت اختصاص می یابد و همواره در نظر حال سلاطین ماضی منصب رفیع دیوان انشا فوق بر مرتبه
دیوان مال بوده اگرچه درین مدت بواسطهٔ تأثیر اوضاع علوی که ع اراها فی انتقاص کل یوم
از نهج استقامت و منهج قویم صورت تغیر و انحراف یافته و بدرجهٔ تنزل و انحطاط پیوسته
بود و علو شأن و رفعت مکانش بوصمت ابتذال و سمت انحطاط موسوم و منسوب
گشته و الحال الله که دستور و دستورزادهٔ جهان و جهانیان بر وفق · وَإِذْ يَرْفَعُ

إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمَاعِيلُ بنفس نفیس متقدی این شغل
خطیر گشته سایهٔ التفات بر نیل آن مقصد دلپذیر انداخته اند بحکم آنکه قَدْ رَجَعَ
الْحَقُّ إِلَىٰ مَكَانِهِ بار دیگر بحد کمال و اعلی مدارج استکمال رسیده و در
سلک معظمات مهمات سلطنت و جهانبانی شرف انخراط و انتظام یافت
وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَّهَا ذَٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ بیت
اول از بالای کرسی بر زمین آمد سخن · او دگربارش ببالا برد و بر کرسی نشاند
و اگرچه ارباب رعونت و تکلف در امثال این محال اصحاب جاه و جلال را بتجدد
مناصب مناسب سپاس و محمدت میگویند و از نشوهٔ فرح و اهتزاز بزبان خامهٔ مشکین طراز
آز و نیاز متعرض ادار وظیفهٔ تهنیت میکردند کمترین دولتخواهان حقیقت بعکس این
قضیه این منصب عالی را بشرف اختصاص آن عالیجناب تهنیت میگوید بیت
ما ان مدحت محمداً بمقالتی · لکن مدحت مقالتی بمحمد
رجا واثق و وثوق صادق که جوامع همت عالی نهمت آن یگانهٔ زمانه که بعت



قابلیت وکمال استعداد موصوف ومعروف اند بر تحصیل اسباب فضل مزیت وتکمیل
موجبات رفعت منزلت مقصود ومحصور باشد ع وان خود چه مراد بود کان جهت وبیابت
ومن الله العون والتأیید انه حمید مجید بیت جواب خویش بگیر وجهان چنین که قضا
مثال فضل باران نوشت وتوانش ٭ سپهر نامه قدرش کهی که انشا کرد
بزر نوشت عطارد بخت عنوانش ٭ تطویل بدرجه تثقیل رسید واطناب
بمرتبه اسهاب کشید بیت همیشه تا که کند منشی قضا بجنابت ٭ ز رشحه قلم مهر روزنامه موشح
اسهب الرجل اذا اکثر الکلام
صحیفه دو جهان باد منشار خط امرش ٭ که او ز انشی طراح اولیت مطرح
وایضا در باب طلب نمودن مجموعه ابن یمین بعد از عرض نیاز بمسامع جلال میرساند که
مختارات متروکات ابن یمین که جناب مخدوم زاده در سوابق اعوام بمبالغه واهتمام
که پرتو شعور از آن بر ساحت ضمیر جمعی کثیر تافته است برسم تحفه مجلس در سلک تملک این
این فقیر کشید وصورت واقع را بکلک لطایف نگار غرایب آثار خود کما یقتضیه ذلک
الوقت برظهر آن شرف ارتسام داده بمهر مبارک موکد وموشح فرموده بعد از مدت سال

خدمت خلف الوزرا خواجه شمس الدین محمد قرچق در زاویه این باشکسته دست
طمع بتصرف آن دراز کرده باد عار حقیقت خود وغصب معهود والداستدعا استرجاع نمود
وچون حقیقت مالیت وکالیت آن نسخه کما وکیفا محقق ومقرر بود ونیز از همت برادر عزیز شان
بیت کی گمان بردم که نازش خواهد وچون بگذرد ٭ یاد دفتر کهنه بر خاطر هشیار او
فی الجمله صورت رجع الحق الی مکانه بوقوع پیوسته واگرچه خدمت خواجه زاده را با این تمکین
با مثال این مضایقه نیست اما چون برین تقدیر عیبی ام من کثرت استرداد آن تغییر
پذیرفت باقی حاکمند در جواب مشار الیه نوشته در وقتی که بر سم ظرافت رقعه نوشته
قدری تنبک طلبیده بوده باالکه میدانسته که حضرت مخدومی را مناسبت بدان شغل نیست
هو عالم الاسرار هر چند آنجناب در نشات دور جوانی تخیل کرده اند که هر روز تبانه
از سبزه زار علیکم بالعیش الاخضر ترکی چیده جون غذی خواران عالم
تجرید از خوان اکلها دائم وظلها پر سبزی یابند ولهذا بحکم
الغریق یتعلق بکل حشیش بر در کش دنشسته اند ودیده خرده بین بوجه حسن در مطالعه

مخزن اسرار نظامی بسته این فقیر را صورت ایاکم وخضراء الدمن
بورق الخیال آمال نقش پذیر گشته از اقتنا ثمره شجر ملعونه مانع آمد والحق
بیت هر کس که چشم خویش ازین سبز سرخ ساخت ٭ رخساره زرد کرد وسیه کرد بخت خویش
چه همواره زمره اعیان از جهة سبز چشمی آن زرد رویی دیده اند وهر گروه صوفیان
از مایده صحبتش بیری نیافته اند قلندران وقت را از مداومت آن وقت قلندر شده
وکهنگران بلند آوازه از عمارت آن کنگره خالی گشته اند بیت بهر تو روحانیان برکنف آ
تو چه گردی بر حشیشی چون دواب ٭ جون گدایان ناکی از خمر عجم جرعه از شاه عرب جو دم بدم
در شکایت نسیان چه جرم رفت که یکباره مهر بریدی ٭ چه اوفتاد که از ما عنان بپیچیدی
بقول وعهد تو دیگر که اعتماد کند ٭ که هر سخن که بگفتی از آن بگردیدی ٭ مناسب حال
شکسته آن بود که چون قلم بر دارد حرفی چند از قبیل عرض نیازی که خردان به بزرگان
نویسند در عتبه علیه مخدوم فضیلت مند جلیل القدر شبیه الشمس عدیل البدر بیت
فلک قدری که هنگام طلوع کوکب رایش ٭ نقاب شرم دست آسمان بر روی خورشید

جو بهر قبض وبسط ملک در دستش قلم بیند ٭ بدفترداری او منشی گردون کمر بندد
لا زال فی ظلال العنایة السلطانیة مجدا ممجدا معروض دارد اما حکایت خبر شکایت
فراموشی آنجناب در دل حزین نخست وقصه جز عصه بی التفاتی آنجناب بخاطر غمگین
نگذشته هر گز اصالة رشحه خامه نجام طغیان بی سرانجام پیغام مبغض پستند ونه
بتغا بر حاشیه نامه فراموشان کم نام رقم می برند آیا موجب آن تجاهل از مقتضیات
طریقه محبت ووداد است یا تحاشی از اضاعت بضاعت کاغذ ومداد نظم
کی داشتم این گمان که یادم نکنی ٭ کاری چو زمانه بر مرادم نکنی
با آنکه بیادت گذرانم همه عمر ٭ عمری گذرانی تو که یادم نکنی
اما از وصول نوید ارتقا بمدارج مناصب عالی که بفیض فضل الهی وعون عنایت
خلافت پناهی هر روز دولت مجدد روی می نماید وترقیتی باستحقاق احداث می یابد
هر یک از قوی جسمانی ومدارک روحانی را حظی دیگر وبهره هر چه تمامتر است ع
دل زین بوست وجان زین جاشنی از ذت شد ٭ هر چند حالا المحل المناب وپنجن ازیست

ومقام تعرض بعرض مراسیم نهانی **بیت** لیکن این خورده کرا زفضل و هنر من دارم
نتوان جانب آن معدن احسان بردن • دابه دانا بنود قطره به بحر آوردن
کار عاقل نبود زیره بکرمان بردن • فلنختم سوق الکلام حامدین لله الملک العلام
ومصلین علی نبیه علیه السلام **فصل بالخیر** ملا اصورت کم وکیف مداخل معاش این
بضاعت که بهدایت قناعت صبح وشام ملازم باب این بیتات که **بیت**
گرچه گرد آلود فقرم شرم باد از همتم • گر باب چشمه خورشید دامن ترکنم
بمرآت ضمیر منیر روشن خواهد بود ومحقری در ذمه بعضی دریا دلان که بنت بحقوق
فقرادم از معنی فالتقمه الحوت وهو ملیم می زنند ثابت دارد وبعلت
تعلل در اغلب اوقات تغلب بر ایشان غالب است **بیت** دگر به مردم است اکنون بمن
من زور ندارم و بزاری ندهند • اگر بعون عنایت ایشان نشانی بسمت انجاح
موسوم مدد حال این بی نشان باشد امیدست که نقد مقصود بکف آید **بیت**
نامه کز جانان رسد منشور اقبال منست • مهر او بر نامه نقش لوح آمال منست

ذره سان عالم هوا داریست آن خورشید را • یک بیک ذرات عالم شاهد حال منست
منشور دلپذیر که در باب نوازش این فقیر نگاشته قلم صریر عنوان نامه نامدار
فهرست ابواب سعادت وبختیاری نهال گلشن جلالت دوحه جویبار حکمت
وایالت نظام الحضرت الباهرة عصام الدولة القاهرة مؤتمن السلطنة فی اقطار
الآفاق معتمد الملکة بکمال الاستیهال والاستحقاق **بیت** له رتبة فی الفضل ما نال عزه
لساحته للمجد للمجد مطلع **بیت** دریا دلی که بر دل دریا چو کند زد • یاد نوال او شود از تاب خجلت آن
آید فزون زده قطره ایام اگر کنم • فضلی ز وزنامه احسانش انتخاب • لا زال عونا للملک
والدین وغوثا لاهل الحق والیقین گشته بود از ذوق سماع ولذت استماع آن
آن مقدار آثار بهجت واستبشار روی نمود که زبان خامه بیان از ادای آن قاصر
وبیان [illegible] زبان از استقصای آن عاجز منحصر واینک عما فیه ولا ینبغی ببعض معانی
کل کلامی آیا بوسیلت کدام فضیلت روی عزیمت در ارتکاب جواب آن ملاطفت
توان آورد وبذریعه کدام منقبت احرام حریم اظهار اعتذار آن مکرمت توان بست

بیت گفتم که جواب نامه جان پیوند • بر لوح بیان رقم زنم حرفی چند
دل گفت نه این سخن باندازه تست • بس کن که همین دعا بسندت بسند وهذا الدعاء اوله
مضموم مع الشوق والغرام وآخره ممدود الی یوم القیام والعین منهما مفتوحة الی الآجال
من الملک العلام والسلام در محل که خواجه طاوس باتفاق امرا بر خواجه مذکور سخنان
تقریر آمیز گفته بود صحیفه احوال وبعضی ناپسند اقران سلطانی لا زال فی علو ظله العالی مودودا للجمهور الاماجد والاعالی
محمودا **بیت** دل خون شد و دیده غیرت جیحون گشت • جان تازه شد و بهجت از اندازه گذشت
علم الله سبحانه که آسیب عین الکمال که از لوازم دولت واقبال است ودرین ولا
بوسایل مساعی ارباب غرض فاسد از مقام خفا بمحل ظهور آمده اگر وصول خبر آن بر حسب
اشارت یا لیت قومی یعلمون بما غفر لی ربی وجعلنی من المکرمین
باستماع زوال موجبات واستبدال بانواع معالیات مقرون نبودی ابقا مهجه مهجور
ممتنع ومتعذر نمودی • ولولا سروری اخرق الحزن مهجتی • ان مع العسر یسرا ان
مع العسر یسرا اکنون ادای مواجب شکر نعمت فیروزی بحکم العفو زکوة الظفر

حبان اقتضا می کند که دواعی خاطر فیاض باقامت مراسم مکافات مبادرت نماید
وتفویض امر انتقام باقتضای مصلحت نعم الوکیل عین مواهب ومحض صلاح شناخته
از مقتضای حاصل الحوی من یزرع الشوک لم یحصد العنبا غافل ومتغافل نباشند
که لامحاله **بیت** به بینی که آخر هم آزار او • کباده در آرد بیازار او وبعده
اشارتی که در ضمن مثال سابقا بامتثال مضمون این مقال رفته بود که **مصراع**
درخت دوستی بنشان که کام دل ببار آرد • از قبیل تکلفات دمی کلک لطافت
انتساب تواند بود • چه بفیض فضل الهی دهقان همت این بی بضاعت در ریاض سعادت
حیاض اختصاص که پیوسته از رشحات زلال اخلاص تازه وسیراب است دوحه بلند پایه
محبت جانی را که اصلها ثابت وفرعها فی السماء بازها روا ثمار کام دل
حبان بارور وسایه گستر گردانیده که **ع** میوه چینند جهانی همه در سایه او
اما چون تکلف در شرح شوق واخلاص از توهم شایبه ریاعاری نیست ومبالغه در اظهار
تعلق واختصاص جز بر قاعده ظاهر بینان خود نما جاری نی لاجرم از سمت آن

کشته وبساط آن درنوشته میکوید که اللّهمّ ظلال دولته بفضلك
الاعم والاشمل واحفظ یا خیر الحافظین حیثما حلّ وحیثما ارتحل
درتهنیت جهای امراو سفارش جماعه سوقیه که ازخضرنامی متشکی بوده اند
طاب ربّاک ای نسیم شمال • قم وشر نحو کعبة الآمال • رو به نه از راه بارنیاز • راه بر در مروانداز ملک
جو رسیدی زراه راه بپرس • آستان جلال وجاه بپرس • اعنی حضرت من حضه الله تعالی
بکلایل النعم فصار مستمدا لاصحاب السیف والقلم مقرب الدولت السلطانیه بالاتفاق
معتمد المملکه الخاقانیه بالاتمام شوالاستحقاق بیت آن نکو خلقی کز انفاس نسیم خلق اوست
هرصبه عالم رایت از پیدا و پنهان بهار • باد نتواند زدن برک کلی بر کلستان
کر رسید پروانهٔ لطفش بدیوان بهار بیت یکل لدی الافصاح عن کنه مجده
ویضعف علاء السن الفصحاء • لازال ظله الرفیع • ملاذ الکل شریف ووضیع
بعد از رفع سلام وشوق کلام است دربیان کمال وشوق وغرام • پیش در بانش عرضه دار زمین
بیخنی کر بود مجال بیان؟ ومعنون حدیث که از مخلص دولتخواه در دولتخانه مرومروی کرده اولا تهنیت

صفای ضمایر که درین ولا از فحوای نوازش نامهایی که بجمعی خاص مخصوص کشته بود مستفاد
می شد ولا عجب بیت چنین که یار مرا روی خوب وخوی نکوست • عجب مدار که کردند دشمنان همه دوست
وثانیا آنکه چون مجال قبول سخن درمجلس همایون سلطان صاحب قدرت نعمتی عظیم
القدرت واداء موجب شکر آن نعمت درصرف اوقات کرامی باسعاف ملتمسات
محتاجان منحصر واجبست که حسبة لله رقبه جمعی پریشان که درسوابق اوقات از ربقه
رقیت ارباب تعدّی مخلص ازانی داشته بودند وبوسیله سعی عزیزی که رهنمونی خضر
قدم در بیابان تغیر نهاده • بار دیگر باعتقاد خود چون بنی اسرائیل درچنکال پیکان
فرعون افتاده اند وفلک جور ع هم بران قطب هم بران محور • دایرات بدستیاری
عنایتی ازکرفتاری • سنعذبهم مرتین خلاص فرمایند خصوصا که فتح الباب
این خیر بمفتاح شروع ملازمان بوده • واینه مقتضی قضیه الشروع ملزم از حاشیه
خاطر فیاض مخفی نخواهد ماند بیت جهانیان زتو امروز چشم آن دارند
که زیر دامن انصافشان نکه داری • اکر ستاره خلافی کند تو نپسندی

وکر زمانه جفایی کند تو نکذاری وفی جواب تالّق برق موهنا من حمی جند
وهبّ نسیم سحرة من ربی نجد • فمن شیم ذاک البرق امسیت فی جوی
ومن شیم هذی الریح اصبحت فی وجد • کنبت بهذا عن نزول صحیفه
مکرمة من ذروة العز والمجد • اعنی من حضه الله تعالی بین صنادید الملک
والدین برتبة التقرب لدی الحضرت السلطانیه ورقاه بحسب الارث والاستحقاق
الی رتبة التمکن فی المملکه الخاقانیه بیت زهی رسیده بجایی بلندی قدرش
که عمرها بزد عقل ره بپایانش • جو تیر با همه تدبیر مشتری صد بار
کریزد از قلم منشیان دیوانش • دران زمانش که توقیع سلطنت دادند
قضا مثال بایران نوشت وتوانش • لازال فی خلود دولته وشمول نعمته غوثا للاسلام
والمسلمین وعونا لاصحاب الصدق وارباب الیقین اضعاف مضاعفه اصناف ملاطف
که ازمضمون آن مستفاد می شد مصراع بندکیهای کز بوی وفاداری وزد
عاری از تکلفات منشیان سخن ور وخالی از مبالغات شاعران نظم کستر مقرون بعنوان نیاز

وشکستکی ومشحون بصنوف تعلق ودلبستکی بموقف عرض رسانید •
میشود که فان وقع فی حیز القبول فهو غایة المامول • ونهایة المسئول اشارتی دلپذیر
که درباب توجه این فقیر بر زبان خامه لطایف صریر کذشته بود داخل وسایل
مفاخرت ومباهات دنیا وآخرت داشته معروض میکرداند تا پرتو اقبال
ملازمان برساحت حدود دراة انداخته مطمح اندیشه عقل وخیال آن
بوده که بتقبیل انامل شریف مستسعد کشته دوسه روزی درسایه دولت آن آستانه
از تعرض عوارض زمانه برآساید وشمه از حسب حال درضمن فحوای این مقال که بیت
آسمان کینه دیرینه باارباب وفا • در درون داشت بدوران تو بیرون آورد
بزبان راز باز نماید وچون درین ایام نوید التفات خاطر فیاض رسید لواعج
شوق بدریافت شرف ملازمت متوقد کشته مناسب بلکه واجب چنان می نمود که
بهر چه اشارت واجب الاطاعه نفاذ یافته بود بی جرات وکستاخی تانی وتراخی
طریق انقیاد سپردی وطریقه حسن اعتقاد پیش بردی اما بواسطه مانعی که رافع صحیفه

عبودیت مرفوع خواهد داشت حصول ان مراد در حیز توقف افتاد بیت

قَصَدتُ اَنخراملی فی رمقتی جنابه • فَصَدَّتْ عوادی الدهر عن ذلک القصد

دریغا که در دست من نیست کار • که آرام بکف حلقهٔ زلف یار

جو گیرم پی کاخ دولت کمند • قضا افکند زان کمندم به بند

جو بر شاخ سنگ افکنم میوه جوی • نه بر میوه بلکه سنگ آیدم بر پهلوی

والله تعالی حقیق تحقیق رجاء الآملین این نیز جواب نامهٔ او شرف نامه ز آفتاب بلند

سوی ذرهٔ بی سروپا رسید • ز تشریف آن کرمت ذره را • سر فخر بر اوج والا رسید

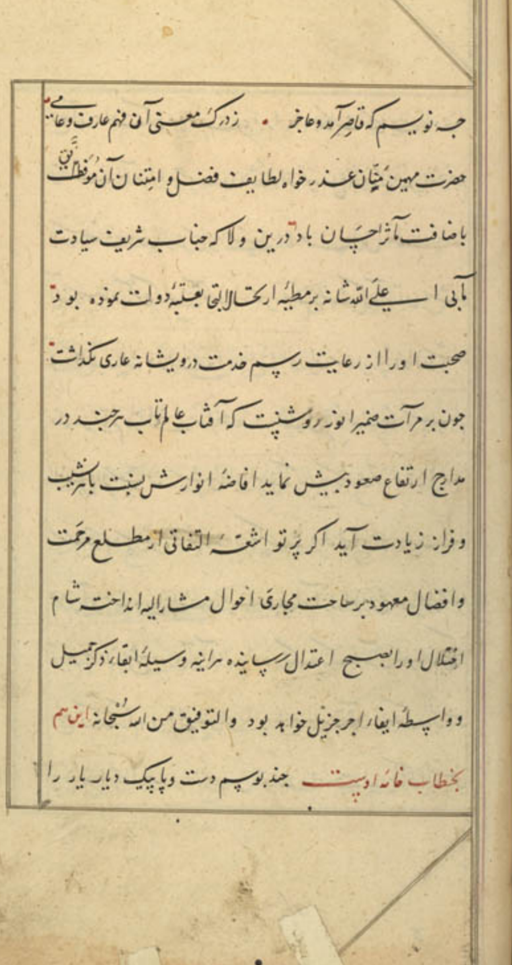
عنایت نامه که از موقف التفات مخدومی آصف نشانی مقرب السلطانی خلد الله ظلال

عاطفته علی مفارق الحاضرین والغایبین که لامحاله بر مرتبهٔ عقل دور از قبیل اوصاف کمال

و اعراض مکنت و جلال اندیشه بکار د جو سر ذات خجسته صفاتش با مضاعف آن

در اطراف و اکناف جهان منقبت اشتهار و معلومیت دارد خاک نشینان

آستان عجز و نیاز را مفتخر و سرافراز گردانیده بود بعد از آن



جه نویسم که قاصر آمد و عاجز • ز درک معنی آن فهم عارف و عامی

حضرت مهین متیان عذر خواه لطایف فضل و امتنان آن موفق

با ضافت مآثر احسان باد درین ولا که جناب شریف سیادت

مآبی اسعی الله شانه بر مطیهٔ ارتحال التی بعتبهٔ دولت نموده بود

صحبت او را از رعایت رسم خدمت درویشانه عاری نگذاشت

جون بر مرآت ضمیر انور روشنست که آفتاب عالمتاب هرجند در

مدارج ارتفاع صعود بیش نماید افاضهٔ انوارش نسبت با هر شیب

و فراز زیادت آید اگر پرتو اشعهٔ التفاتی از مطلع مرحمت

و افضال معهود بر ساحت مجاری احوال مشار الیه انداخته شامل

احتمال او را به سبج اعتدال رسانیده مراینه وسیلهٔ ابقاء ذکر جمیل

و واسطهٔ ایفاء اجر جزیل خواهد بود والتوفیق من الله سبحانه این هم

بخطاب خانه ادیست جند بوسم دست و پا پیک دیار یار را

فرخ آن ساعت که یابم دولت دیدار را • حکایت شکایت تمادی

تو اسی الآم ایام حرمان شفاه از تقبیل عتبهٔ دولت پناه مخدوم

باستحقاق و خداوندگار علی الاطلاق نظم

آن سلیمان مکین که جون آصف • صف صفش گرد آستان باشد

در رکاب سمند دولت او • اردوان شاید از دوان باشد

خلد الله ایام دولته ما اختلف الملوان لاقامت مراسم

الفضل والاحسان بیش از آن است که بمدد کاری دوات دهان

بسته و دستیاری خامهٔ زبان شکسته در طول این عبودت نامه

عرض آن مقدور باشد بیت دیده ام آزار از آن رخ دور میخواهد دلم

تا دهم بیرون بشرح دوری آن آزار را • لیک نازک باشد آن خاطر ندانم جون کنم

درج در گفتار کم درد دل بسیار را • لاجرم ستر آن باب کرده بر التماس

التفات بحال جناب رئیس الفضلا دامت فضایله که از قبیل

فضولی میداند و نه وار این مقدار است اختصار می نماید

جون دستگیری از پای افتادگان و پای مردی عنان

از دست دادگان از مقتضیات احوال دولتست رجاء

واثق و وثوق صادق که آن مقصود بانجاح رسد و آن مسئول

باسعاف پیوندد وَمَا التَّوْفِيقُ إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا

وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ این هم از در جواب مکتوب است

اَبْشِرُوا اِذْ لَاحَ مِنْ نَجْدٍ اَمَارَاتُ السُّرُورِ اینک اینک

زان طرف لامع هزاران برق نور • باد آن ربع و دمن جون شد

میکند جان را مشام • بر عبیر و مشک افتادت پنداری عبور

تفقد مرغوب که متضمن هر مقصود و مطلوب از مبادی

التفات حضرت مخدوم جلالت انتما بیت

زحل محل فلک قدر مشتری توقیع • سحاب فیض صبا

لطف آفتاب عطا. بسط الله سبحانه وتعالى ظله العالی علی بسیط الغبراء خورشید مثال پرتو
اقبال بر ویرانهٔ بی نوایان فقیر انداخت و بنور حضور خود کاشانهٔ تاریک نشینان حقیر را منور ساخت
شکر آن بزبان شکسته اداشوان کرد و بنجان بر سم بسته استقصا نتوان نمود لاجرم طی بساط انبساط
کرده و روی نیاز بتمهید معذرت آورده میگوید بیت گر ز هر برگ گیاهی همه دهن زبان . شرح یک شمه ز اکرام تو نتوانم
اقسم بابه و آبائه که در معارک سخن آرایان ممالک برقرار اهتزاز لواء ولاء آنحضرت بر دوش حمایل شرح
شمایل آنجناب در آغوش دارد و در مسالک ایام ولیالی هر شهر از غرهٔ تا سلخ خود دعوات از باطن پاکان
متوجه ظاهر بلخ میکرداند. بیت ز تیغ فتح مخصوصان شه را . اقالیم جهان باد مسلم . پی هر فتح عالم سکه زنی
میسر باد مجموع لفظ عالم . ولا محاله بمساعدت سمت رکب الحجیج که مقارن قوافل تاییدات الهی از مقام
حجاز آهنگ باز گشت نموده مدینهٔ هراة را ببرکت جامعیت وجود منزلت مصر جامع ارزانی
داشته اند اثر فتوحات غیبی بر صفحات اوقات لایح خواهد گشت. وان یجمع الشمل فضله الواسع
بعد چون کثرت آثار بحکم کرسابقا بر قلب التفات جناب جلال ترتیب می یافت مبنی بر ملاحظه
رضا جانب آنجناب بانقطاع پیوسته خدمت مولانا خلیل الحکم حکم الاصل یسری فی الفروع از درجه
اخلال بمقام خلّت که مقتضی مفهوم اصل اسم اوست انتقال کرده . ماری وکری دی همه یاری و مروت
اگر بعد الیوم همین طریقه مسلوک دارد فبها والا فله الخیار وأما بعض الشعراء ممن یعتقنی و یعادینی بالهجاء

فلعمری انه لعدم البضاعة وقصور الباع فی کل صناعة انزل من ان یخاطب وانذل من یعاتب
و نعم ما قال آنّ الی اللسم شاعر . فهو والجبل بات الشعر والشعراء . گر چه ران درگه پاسبانان
روی نهاده سا بندگان . بخش نظامی درب الستند . او دگر سبت ای گران گستند
در جمع ورق چند از نتایج قلم فاتر البیان این بی بضاعت که از فحوای مثال عالی
مستفاد می شد امتثال حکم لازم وقت است نظم غرض از اشتیاق جو گر نامه نوشت
شاید که او حدی نبولیسد کتابها بهمان قاعده و اسلوب است منشور سعادت و اقبال
موشح بتوقیع امانی و آمال که از کمال حشمت و جلال مخدومی ملاذی مملکت پناهی بر گرفت درسگاهی
آن بدولت بلند آوازه . گرد آیین معدلت تازه . اصف جم جناب عالی رای
کش بود در سرای عالی رای . دست فیاض او بر شح قلم . نسخ از لوح ملک حرف ستم
گو بدش آسمان بوقف دعا . خلد ظل مجده ابدا . نگاشته کلک التفات گشته بود
در اشرف اوقات افرپارک مباهات کمترین افتادگان آستان عبودیت و موالات الی الغی
الی کتاب کریم اعتذار آثار اشفاق که مقتضی مراضی اخلاق درباب درباره فقیر بجار ماند ازدیاد از امعر

بلطایف عواطف نامتناهی الهی حواله میرود آنه واسع علیم بعد از عرض نیاز بلسان
اختصار و ایجاز معروض آنکه سابقا پرتو التفات ضمیر آفتاب اشراق بر استکتاب کتاب
مطلع السعدین انداخته ذرهٔ حقیر را بصرف مساعی موفور در آن باب مامور فرموده بودند.
بر حسب اشارت مطلع نصف اول در آن ولاء تمام از محل معهود بدست آمد و چون نقل نصف آخر
بدستیاری اهتمام خواجه علاء الدین علی متعلق بود و شروع در آن تا رسیدن شان او کبر موقوف ماند
و بعد از اتفاق ملاقات و رعایت رسم مقالات در باب مصلحت آن چنین قرار گرفت که
عنقریب ترتیب مصالح ضروری نموده کاتب محرر را بنوعی متعاطی شد که ازروش قلم
بسرعت انتها در عرض چهل روز تقریبا از قطع مراحل کتابت آن فراغت یافته نسخه عرض مجلس
و من الله العون والتایید انه حمید مجید . و ورود بسیار اشارات لازم الاطاعه را
علی الدوام والاستمرار در مقام انتظار و استظهار بتوفیق افاضت احسان رفیع
اجلال القدر باد ایکتابت در محل نوشته که سید اسد آقا نام از دی باجابت
گذشت به بیت الفراغ جناب مخدومی آمده چند زخم بر بر و دست ترتیب اگسبانید

و آنجناب بعون الله تعالی کار و اثبات را بدست آورده و بر کمر یکی زده ایشان را
منهزم گردانید . فان قضاء الحق بالحق مقدم . ولا یمنع التدبیر والحکم قاطع
بعد از رعایت رسم فراغت و ابتهال آنجا این کمینه مقتضی وقت از سوانح احوال
در موقف ترتیب واجب العرض میداند مخلص آنست که بیت
ز داغ هجر تو بر دل جراحتی دارم . که گر ز درد بر بنی دلی تو درد کند مفصل آنکه
چون آفتاب دولت قرب جوار مخدوم و استظهار خلدت ظلال عاطفه ربوبیت التفات
از حنظله های تاریک نشینان زاویهٔ کربت و اختلال برداشت . شب پنجشنبه غرهٔ ذی قعده الحرام
حرامیان سیه روزگار بهودی کردار که بحلال داشت خون و مال مسلمانان قاطع اعمار اند
بر مثال کلاب عقور بکلبهٔ احزان این فقیر ریختند بیت اندران خانه که از تنگی
نیست ممکن که برم حرم . دزد دیده در آمدند هر یکی را خنجری چون شعله آتش در دست
و این ستم رسیده طمع از جان بریده را در آن دار و دیار نه از ترک و تاجیک معتقدی
و نه از دور و نزدیک فریادرسی خیالش کن که تنها دکوه کی جه رسید

علی الجمله یکبار پنج شش تیغ زن خونخوار چابک دستی کرده هفت هشت زخم
گران بر اعضای این ضعیف ناتوان زدند چنانچه امروز از دفاتر مغاز و رسایل فضایل
کتابخانه که حالات الاجرام حقیقی است جهه استشهاد حال بنده جائی مصرع
هر جا ورقی بازکنی خون بچکانی • و چون کار بجان و کارد باستخوان رسیده بود بقوت
بازوی عنایت الهی تیغ بی دریغ از دست لئام ایام کشیده دست پردی زیاد از حد
کوشش انسان ناشیان نمود تا حال جمعیت ایشان پریشان شد، سر کارد که کشیده بودند
همان نفس در نفس شوم ایشان کار گر آمد بیت بر قیر آن سر که مثل آینه تیغی کشید
بازگشت آن تیغ و هم در سینه او جای کرد • فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله
رب العالمین • و هم از ریختن قطرهای خون که از ایشان در راه گریز چکیده بود رای
که در دل شب داشتند بر روی روز افتاد ع خون گرفت القصه ایشان از او ان در راه بود •
والحق حقیقت این حال محل تعجب و تحیر ارباب عقل و تدبر می بود تا درین ولا از ملاحظه
مضمون عنایت نامه نامی که لامحاله حرز جان و تعوید امان است بوضوح پیوست که

انفاقات چنین که درین واقعه پیش روی نمود، اثر رعایت خاطر و
نتیجه محبت خداوندی بود • بیت بر رشته عمری تو کمندی افکند •
در گردن عمر رفته تا باز آید • و بحمد الله سبحانه اگر چند چند روزی قوی ضعیف
گشته بود و اعضا بخت بسته شد، و احوال بنگ بدی می نمود بالاخره جراحات
جوارح و اعضا بمراهم مراحم و اعتنا را لحضرت التیام تمام یافت حق تعالی ایام
انقطاع از سعادت ملازمت را علی اقرب الاحوال بانقضا رسانا د
در باب سفارش یکی از علما فرا وان سال با دت زند کانی
بعز و جاه و بخت و کامرانی • جهان اندازه عمر درازت • سعادت
یار و دولت کارسازت • بعد از رعایت رسم دعائی که وظیفه الوقت
دعاگویان مخلص توانند بود بعرض فضل بخیر حقیقت مضمون باب ابراهیم گشته معروض
میدارد که بحمد الله تعالی که از مجلس مکارم مآب بعلی باختصاص موقف حقایق
گرفته بر صحت عیار نقود اخلاص آنعالیمقدار گواهی عدل بود که گذرانیده شد

و بلکه ادای فاتحه و دعا بحضور والا قران یافت نظم
چون پی شکر آن عطار ادر شمار آورد گشت • با دسیال دولت او مثل آن یعنی از
اما تمهید معذرت الطاف بزرگانه که با منتسبان آن آستانه رحم موهبت یاد فرموده بود
و بنده بی نوا بر وفق آنکه ع در رشته کشند ما جواهر شبه را •
بمنزلت آن مواهب در سلک مخادیم عظام کرام شرف انتظام کرده حواله
بلطایف کرم الهی مرود د • والله واسع علیم • اشارت لازم الاطاعه که بتصویر
سلسلة الذهب نسب عالی اعلیحضرت سلطانی نفاذ یافته بود در موضوعی از مواضع
طومار نامه التقوی خال که مرتبه نزد هم است علی الترتیب ثبت ذکر یافته و حکم دیگر
بواقعی از مواضع دیگر در شمار کتاب شطرنج با مل و تفرقه مستفاد میگردد جا بجای موجب
ملاحظه اشرف خواهد رسید انشاء الله وحده العزیز درین ولا در عرض هر قضیه بی باز
مهمات محتاجان و درماندگان که لامحاله حرف عنان عنایت خداوندی بکی از
آن داخل فواصل صدقات دولت است قدم بر بساط التماس نهاده بیت

می برد هر نخ بهم گستاخ • در ریاض امید شاخ بشاخ • امید آنکه مقبول
بشرف قبول موصول گردد • و آنکه خدمت مولانا مجدالدین قاضی جمال سایه عادل بعضی
مجالس انبساط حضور از از فیض عاطفت مخدوم بعد بر روح حظی تصور می نمود
از بعض با ذیال اشتغال که متمنی حال اوست اعراض کرده بلسان تمهال تحول این
این مقال مترنم میگردد که نظم سوی من افکن ز مرحمت نظری • باز کن بر رخم ز لطف دری
زاری من بشنو تکلم کنی • گریه من بکن تبسم کنی • تلخ شد کام من ز رنج بتر زند •
بسیار شیرین ز لعل شکر خند • رحم فرمای بر فقیری من • دست ده بهر دستگیری من •
خاک پایت اگر نه دست رسی است • گردی از نعل مرکب تو بس است • تا تا گاه بحکم لا تیئسوا
من روح الله • از جمیع اطراف اشارت بر وانجه بعون قضا خواه عنایات
الحضرت استماع نمود • بر وفور استظهار • و اقتحار محفوظ و مستبشر گشت
و کیف یهز عین لا نهار الا الیسال الثمین و لمثل هذا فلیعمل العاملون گر استعانه
فقرا و عجزه جماعت کفش فروش که با پیسال زمره مستمر بکان که اصحاب

دکاکین پر بازار سع و شری اند بعد و ارباب حرف و طوایف محترفه پریشان ساحت با مضا
رسانیده بودند که در خارج بیم معهود باب معامله مسدود باشد و غرض متعلقان جلب
منافع معاملات و استیفای فواید معاونان، مستزاد حاصل مستغلات و فلک جور هم بران فرط و
هم بران محور دایر و چون در وقت کشاد بازار رو و وجوه حوالات بسیار کار ضعیفان
باضطرار رسید و ابتلای فقیران بجلای انجامید یکدو بر فقیر بموجب حکم مطاع که بواقعی فتوی ایم بود
از مستقل امر عملیکه کوکلتاش بدکاکین فرو . قنعه مرایکم بزرگ نقل مقام کردند و بقصور
حبال است که مزد بعد اقوی بنجران از مواخذه روز جزا در صدد تجدید امضا احکام که
در سوابق اوقات حاصل کرده اند و چون مخالف مقتضی شرع شریف بوده در باب استمرار
نبوشته آمد باشند رجا واثق که چون بثبوت پیوسته که در روز عرض اکبر هیچ عزرانی
صعبتر از ان نخواهد بود که کسی را بجهه گناهی دیگری کیرند با وجود کمال شعور بعواقب
امور رخصت ننمایند که جهت صلاح دنیا مهر مفسدی در بیت نظم اخرت بذیل ذمه ملازمان
دولت متشبث کردد حق سبحانه ازانچه نباید نگاه و از هرچه نشاید در پناه داراد بالنبی و آله

در باب جوانی و شکایت از رقیبی زمانه نوعی دیگر گشت و رفت آن مهربانیها
همه خوبانیهای دشمنی شد دوستکانیها هرچند مناسب آنست که درین خرابات ایام اشتغال
برسوم اسپه از زادار دعاو بیان القاب و عوض نیاز و امثال آن اجرا نماید اما بواسطه
تغلب و تعدی که به تجدید از جانب ملالان بوقوع پیوسته نظم ملالت جانان در دلم راه داد
که هر چه کنم فکر و بنحو نویسم محصل انکه بوسیله بذل نقود معدود ع کرد برون زکفم حاصل
پنجه ساله و اجب آن بود که درین ولا بر غبت بسیار از برق خاطف استعار بکرد بیت
بداد خواه بیایم زدست او بسوی اردو مکر خلاصی دهندم زبا جمال عنیم او
امابواسطه استیلا لوازم ضعف و مرض در حیز اهمال و امهال ماند و بر عرض کلمه
ازین کلمات اقتصار رفت و لا محاله بیت جو عرضه داشت کنم هیچ اشتباه ندانم
که دادمن بستانند ازان دو غمزه جادو ع اغثنی یا غیاث المستغیثین و الکل منتقض
الی رایکم الاعلی بمولانا عماد اصفهانی وزیر سلطان غیاث الدین منداب نوشته
سپهر مثل دولت نوید داد بعالم زفضل و دانش دستور بادشاه معظم سکوه چشم بدور علی دین محمد

فروغ دیده مردم چراغ دوده آدم صیت بشارت مناصب عالیجناب وزارت مآب
افادت انتساب دستور اعظم مستجمع اصحاب السیف و القلم ناظم مناظم الامور ناهج مناهج
جمهور رقد و عظمار الافاضل معدل میزان المعقول و المنقول منقح اغصان الفروع و الاصول
دستور اعظم کر شرف دار و جهانی در کنف باران جود شش بر طرف شرقاً و غرباً لکم
ملک فضیلت آن او نزل تجار خوان او فیض رضا بر خان اوار زد تعالی رخیت اقاصی و ادانی
علی ریاض الملة و الدین شایبت افضاله که بر حسب اتفاق نور حدقه جمهور اکابر عراق است
بمسامع مجامع دار الملک خراسان رسید . ازانهای مخبران صادق عموماً و حضرت مولانا
و مولی الموالی زبدة الافاضل و الاهالی عمدة الاماثل و الاعیان مولانا نور الملة و الدین
شیخ محمد صاعد الله نور حضوصاً جنان استفاده شد که بوسیله حسن اهتمام حجسته فرجام
ان عالیجناب بمعالی القاب علی الدوام دران حدود حجسته ورود درر حسنات باز و
و فیض برکات می انداز و عامه برایا شاد ان و کافه رعایا ابادان اند بیت
فرض عین است کنون بر همه اعیان دهند ما شکر این بره که از خاک سپاهان آمد

رجا واثق و وثوق صادق که این صورت بوسیله دولتهای دینی و دنیوی ازرسطار
سعادتهای صوری و معنوی کردد و از میامن برکات ان در مجاری احوال و اوضاع
نیک و نازیک و دور و نزدیک اثار ارجمند و نتایج دلپسند بظهور رسید مصرع
باشد که دران میان یکی من باشم زیادت ابرام مناسب مقتضی مقام نیست و اره توابد
بغز او در ها نا بخواجه قطب الدین طاوس نوشته در محلی که دیوان بادشاه عراق بود
بعد از رفع صحایف محمدت و ستایش بموقف عرض رساینده میشود که در ایام ذی حجه
الحرام از ملهمان تاییدات ربانی و ملهمیان سعادات جاودانی نوید مزید عواطف خسروانه
و نوازشهای بادشاهانه بمسامع مجامع خاص و عام رسید و خاطر اهالی و اطراف و حوالی
بر فور بهجت و سرور تبهج و مسرور کشت تا الحمد لله علی شمول الایه و سبوغ النعمایه و جهت
جهه ضبط مهام و تدبیر امور و نسق مصالح سلطنت و اسعاف حوایج جمهور غبا اعتناء
استیناس بصوب ممالک عراق و فارس مصروف و معطوف فرمود . اندیم فیض ابار
سعادت نثار ارباب هدایت و ولایت خلد الله ظلالهم علی مفارق الحاضرین و الغایبین متوجه معلی التحت

که تمامت اسباب عز و جلال در غایت کمال دور از آسیب عین الکمال مهیا و مهنا باشد
و حفظ ربانی در همه حال نگهبانی کند و بدا دعا للبریه شامل مصرع دل خلق خراسان چون عمارت
یافت از لطفت * عراق آباد گردد گرچه رو بود کش بویرانی * درین وقت که برادر عزیز
یوسف کنعان اخوان رسید و تشریف فاخر و قضات عالی با هم هر یک را از ادانی و اعالی
صادر گشته بود این فقیر بی بضاعت مجهول الذات والقنفذ را القصور چنان بود که بطفیل
زمره اقارب مذکور خاطر عاطر گشته باشد و ان بعض الظن اثم بیت ای دل تو بیتی که
در ان حلقه کمند * چندان فتاده اند که ما صید لاغریم * هر آینه خورشید سپهر دولت را
از ذره حقیر صفت چه یاد آید * و یوسف مصر عزت را از چون یعقوب ستم رسیده دور خبر باشد
شاه از گدا نگوید و ماه از سها نپرسد * اما بر مرآت ضمیر منیر مخفی و محجوب نباشد * که کمال منقبت بزرگان
و حشمت مکرمت ایشان در عنایت و رعایت درویشان شکسته بسته است و لا تطرد
والذین یدعون ربهم بالغداة والعشی یریدون وجهه نظم آخر نه بر در تو شبی روز کرده ایم
طوفان آب دیده و آه سحرگهی * ومع ذلک کله نظم کان هرگز ز دامان تو ندارم دست *

به استین بلای که بر من افشانی * پیوسته دواعی نیاز گریبان جان مشتاقان العبوب صدود
عراق و شرف حضور مخدوم علی الاطلاق می کشد اما مصرع که طالعیست مانع
که روزگار حایل * رجا واثق و وثوق صادق که تا کاه بر حسب لا تیأسوا من روح الله *
خورشید نوید وصال از مطلع فیض فضل ذو الجلال طالع شود و خلوت سرای اشتیاق ابد
محنت که در تلاطم افواج امواج ظلمت فرقت بصفت ظلمات بعضها فوق بعض محیط گشته
بود از پرتو اشراقات نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء منور گردد نظم
گلم ز دست بدر برد روزگار مخالف * امید هست که خارم ز پای هم بدر آید *
ومن الله المعونة والتأیید بخواجه نظام الملک نوشته سحر بشر دولت نوید داد بعالم *
بشارت این که بدیوان نشست صاحب اعظم * سپهر مهر معالی محیط نقطه دانش *
جهان عقل و کیاست وزیر اعدل اعلم * نکو بپسند دیوان نظام ملک وزارت *
فروغ دیده مردم چراغ دوده آدم * حیث بشارت منصب وزارت من نظیر ایه
نظام الملک * یحیی بروایة عظام الملک * لا الخیل فقط لر تقدس عرصات من فوق فضائه نظام الملک *

ابقی الله فی ظلال العنایة السلطانیه زمانه واعلی فی کمال السعادة الابدیه
شانه که در دیوان عنایت نامتناهی اعلیحضرت خلافت پناهی بر تعلیق و علاوه اجلال
وزیر امین اکمل ع جهان وزارت آز ایطوح داد عنان ع ملک را موجب نظام
و آرایش و خلق را سبب رفاهیت و آسایش نظم تو نظام ملکی و از تست عالم را نظام *
کو نظام الملک تا بیند نظام الملک را * و چون در مبادی شروع آوازه رعیت
پروری و عدالت گستری سمت شیوع یافته و از کمال درایت و ذکاء خاطر
اشرف در جمیع امور متوجه فراغت احوال زیردستان و جمعیت اوقات
بنم رسید کان مبتلا بند بی شائبه آز دعوت و ثنا همه یکدل و یکزبان بر سبیل تضرع
و ابتهال بدعا دوام دولت اشتغال می نماید اللهم کما نظمت امور الملک
بعلو شانه اخرس نظام فارزقه بلطفک الخفی ما یحرس عن شر الثقلین الی یوم القیام نظم
کسی که کلک قلم رو نهد معیلت دیوان * شوند اهل حساب از کفایتش همه ملزم *
ز خلق او که خبر می دهد ز نفحه جنت * ریاض ملک بماند بهر باز و خرم *

قرین بزم جلالش مدام عشرت و شادی * نصیب حاسد جاهش همیشه شیون و ماتم *
وایضا الیه هر چند حرمان مهجوری از شرف ملازمت اعلیحضرت مخدوم
مملکت پناه خلد الله ظل رافته علی العالمین سبب انقسام صحیح سهام است والحق *
بیت کنار سعدی از آن روز کز تو دور افتاد * ز آب دیده تو گویی کنار جیحون است *
اما ورود اخبار فتوحات غیبی عموما * و صحت مزاج اشرف خصوصا که لاکماله *
بسبب مزید آسایش و آرامش جهان است مراسم حمد الهی و مواجب شکر نامتناهی
بتقدیم می باید از وصول آثار نوازش بی دریغ که بنسبت این بیچاره شکسته حال ارزانی
می دارند چه گوید و چه نویسد نظم وانی کنت من بغداد فی الف فرسخ * تنمت
... آذر مک * درین ولا که حامل صحیفه فراعت که از جمله یاران
این فقیر و خدمتکاران عتبه لازم التوقیر است احرام ملازمت بسته بود این حامل
الذکر نام خود را از راه جرات بر ذکر مجلس عالی میگرداند دعا بار درویشانه در اوقات
مظنه اجابت بدست خدام آنحضرت بشرف قبول موصول باد بحق الحق محمد واله

در جواب مکتوب خواجه نعمت الله دیوان در وقت وباء هرات نوشته

انی القی الی کتاب کریم از زورو درشاخ شمال بی شال لازم الامتثال جناب
وزارت شعاری و از فصول فصول لطایف صحایف صنوف فیوض استظهاری
ادام الله معالیه و قرن بمآثر تعفیه ایامه و لیالیه ع شکفته شد گل دولت به بوستان امید
و چون فتوح مرحمت و درویش نوازی که در مطاوی آن مندرج بود فقیر
نیازمند را از حضیض خمول باوج قبول رسانید بادعیه عرش فرسا و اثنیه آفاق
پیما مقابل گشت الحمد لله الذی بنعمته تتم الصالحات و تنزل البرکات بعد هذا چون از
استماع اعداد حوادث ادوار روزگار که نظم شاخ امل اسال گل در دبر آورد
وز خاک سری باد اجل گرد برآورد باعث بر جلای این مبتلا علم لا اجال ترقب وقوت
پیوسته از تفصیل آن اعراض مرود که هذا باب فیه اطناب مصرع جاوید نشین باد
خوش مهتابی و چون مرحب اختیار کربت غربت قهستان جز دریافت سعادت
مساعدت حضور صوا الجش بنود و لیس تبلی غیص قریک مطلب پوشیده دل الکمال وصل

شایسته اصول ضمان و مطابق آمال آن بود که پای عزیمت در رکاب مبادرت نهاده بمهمانی
نوربساط بساط شمال متوجه آن قبله اقبال گشتی مصرع ولی چه سود که دولت بزور و زاری نیست
اذا عدم المطلوب قل المساعد چون عوایق روزگار مانع حصول این دولت آمد و دست حوادث سنگ
تعویق بر دامن ارادت نهاد وظیفه الوقت را بر رقعه اخلاص سعید معذرت اختصاص افتاد تا همگی
خاطر ممکنان مصرع گر همت شکسته دلان ز ابرانت بیست بر ثبات دولت مجاور و معاودت ایام
مواصلت مقصور و محصور است بیت امیدها است بعهد بهشت و نیل لقا
اگر چه دوری صوری فتاد ما در بین والله ذو الفضل العظیم توقع آنکه از کمال احسان ابواب دولت نفی
التفات و مکرمت مسلوک و اشتر زاغب اصلاب و ظرایف تفقدات کرم سکلکسائی وقایع احوال
نیاز کیش بسیار از ای فرمایند که هر آنچه استخدامات لایقه را امتثال و التزام را اهمال والا مرام خواهد بود
زیادت ابرام رفت اسباب سعادت دو جهانی میسر و متواصل دو ... ایضا
ازو ز دراب با هم زلف چو کان بوش ازمن نبود سیاله او دگه دل کوی محبت می جست
در ازل طوطی جان بالب و بهم بود در جهان تش شکر خنده خوش مرا سنت جو بو

سیر آن اخلاص اختصاص آبا و اجداد بحکم قضیه مرضیه محو الآباء قرابة الابناء
ثمره لواحق نسبت اخوت و اولاد و احفاد کر اصلها ثابت و فرعها فی السماء بنا کرده
یافته پیوسته فاطر صار متعلق ادراک حیات اعتضاد ایاب استظهاری وزارت شعاری اعلی الله
تعالی شانه و رفع قدره گشته و مکانه می باشد و صوایح اوقات طیبات و رطایف دعوات
صالحات که نسیم فوایح آن شمامه عبیر و عنبر بیطرب معطر آرد بهار رساند و شمیم روایح آن زیب و زینت
روضه اخلاص و چمن مصافات گرد و مطیب و معطر داشته از تکلف اطناب در باب عرض نیازمندی بنا
بر تشابه قلوب اعراض و اجتناب می نماید بیت ز دل رسیت سیل در نهان که ما گفته ضمیر بار دل یکدیگر
خبر دارد امید آنکه اسباب حصول ملاقات عنقریب محصل گردد و شعار رخانه و بابه بدولت
مقارنت مفارقت مبدل شود من الله العون و التایید انه حمید مجید بعد ذلک چون الطاف عمیم و احسان
قدیم مرتب و نگاه داشت جانب درویشان که پیشه حضرت حقی دارند بر ذمه همت و والای مروت خود
نهاده اند و تدارک و تعهد سوایه احوال ایشان را استیمن کمال و کفایت بر دوش مرحمت و مکرمت انداخته
والحق در این مدت دقیقه از ذرایط و مراعات مهمل و نامرعی نماند و بیانو دراین باب از قبیل من الادب

فلیس لمن من العقل نصیب میداند بیت کرم امر خس کریم از اشرط ارباب عقل منت عماد زیادت
ابرام موجب ملال خاطر خدام است ظل عالی مدی الایام و اللیال مبسوط باد بالنبی و آله الامجاد
این هم یکی از وزرا آمده زیب بجناب شریف برادر صاحب اعظم مرجع الاکابر فی العالم قدوه
الاکابر الوری سلاله اعاظم الوزرا المخصوص بلطایف المهیمن العلام ناصر الدوله والدین علی السلام
رفع الله تعالی قدره و اتم علی سماء السعاده بدره وظیفه دعا و اثنیه شایی که از خلوص عقیدت و
صفا طویت منبعث باشد بمعاقد رواحل لیل و نهار و قوافل عشی و ابکار ابلاغ و ارسال کرده
هموار ذکر محامد شریف و نشر مناقب کریم که هو المسک ما کررته یتضوع زیب محافل و زینت
مجالس میدارد و اشتیاق و آرزومندی بطلیعه طلعت مبارک و مجلس شریف از حدود و غایات
متجاوز و متصاعد است شرف ملاقات که اهم مطالب و اهم مآرب است بروجه اعلی و حالی
احسن متواتر و میسر باد در این وقت که مومل بحث انجاب نمود از رفع فاتحه اخلاص کرم منیف
ابواب مراسلت و مجدد عهود و مواصلت اینست که نزیر بود بیت می دهم باد که در باد تو بکلام ز ترزم
مگر ز یاد وقت با دمن آید بکدم عجب که در مدت آتاق مهاجرت باد جود و معرفت چرا در تردد دار

و نگار سپهر وقت بلطف نفقد و انعامی سلامی ارزانی فرمود ند و رباعی فرمودت و بصاعت را برلالی

رقم قلم کرم مبرات وخرم گردانیدند بیت کیس میگوید که یاری داشت حق دوستی ۰ حق شناسا ن را

بحال اوفتاد یار از یاد شد ۰ هر چند معظم اوقات عزیز مستغرق امور جهانبانی و توسع اختیار

اوامر و نواهی است و بیان سبب نمیکند نفسی یاد دوستان قدیم ۰ اما تشریف مخاطبات شریف را

احبا یا بل آبا فا نا منتظر و متوقع می باشد بیت و زین دیار بدان زند ه ام که گاهی ۰

نسیم باد صبا دان دیار می آید ۰ و باستماع و استیناس آثار نجابت و ارتفاع مدارج دولت

محبت پرور عجب می فزاید الولد الحر یقتدی بوالده الغر ع وین هو را ول آثار جهان افروز است ۰

توفیق رفیق و سعادت مساعد باد بحق حقه در وقتی که ضبط دفاتر ولایات خراسان

یکی از ارباب سیاق الوزاء تعلق بود به جانب او اطلاق نموده ۰ دستور روزگاری و در دفتر کرم خلق افزون تو

به دستور شاد باد ۰ محصول دولت تو که دوران دهد قرار ۰ هر ساله با اضافه و برات مستمر باد ۰

رتبتی نیازمندی که خود را از اعمال ولایت اخلاص و مباشران شغل اختصاص می شمرد به سمت

سواد و بیاض لیل و نهار بذکر مناقب جمیله و نشر مآثر مرضیه آن بر دفتر افکار روزگار مواظبت

اعدا و دعا و خدمت که در عقد انامل محاسبان اوهام و مستوفیان اقلام نگنجد

رفع می کند تمادی ایام عهد همایون که تاریخ روزگار سعادت و اقبال و تمامی احوال جهات

عظمت و جلال است فهرست جریده بهجت و کامکاری و عنوان نامه بهروزی و نامداری

و توفر و تکثر مداخل دولت از مزارع افاضت ۰ کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل

سنبلة مائة حبة ۰ حاصل یکی صد هزار باد ۰ والله یضاعف لمن یشاء

واصل و متواصل و چون مبلغ حساب شوق و نیاز در آن نصاب است که تحریر دبیر گردون نظم

دیوان کن فیکون و منکی اقلیم نون والقلم وما یسطرون است هر چند پرامن منتهای حد

ولجه آن کرده از استیفای مجمل و مفصل آن در نقل و تحویل عاجز آید و حرفی از دفعات آن موزونی

نگردد لاجرم در این باب مفصل می سازد چه اگر یک بابت از مفردات آن بر صحایف اوراق روزگار

ثبت کند رقمی از سواد آتش در بازار حال صورت نبندد و مجموع محاسبات

بار سید بحضور باید باقی حالات التماس حمل نسخه جمع و خرج حاصل محصول صادرات و واردات

او فرماید بنظر اشرف که مشرف ممالک غیب است برسد عوض آن احسان فاضل میداده خروار

تصور میکند سایه عالی بر مفارق مرفصول فواضل پاینده و باقی باد جواب سیم اعلامات

ملازمه و احباب و اقربا به سمرقند دوراز جواب عمید الملک نظام الملک کوشش طالب رنگ الی نسیم شمال

قم وسر بحو کعبة الامال ۰ نفس از بوی صدق مشکین کن ۰ راه اخلاص رفتن آیین کن

رو به نهد از سراو بار نیاز ۰ راه بر دار و ملک پیک انداز ۰ جرس کرسی زر راه زانکه سپای

بارگاه جلال و جاه پرس ۰ اعنی سده من حضره الله سبحانه بمزید العنایه و التایید فضایل علو رتبه

مستخدم جمهور الفضلاء دیدم عنوان نامه امارت و نامداری فهرست اوراق جلالت و بزرگواری ۰

عمید الملک کهف الملجا ۰ به الاسلام مرتفع العماد ۰ اولاه الله تعالی من اولاه ۰ و شرف منیف و رفعت عالی

در زمین و الا جناب فرمود ند که بر حاشیه بعض از رقعات و قطعات عالی که با تم ترتیب در رسته صدف النقابه و الامارت شرف

صدور یافته نام این فقیر سرانجام را رقم زده قلم الطاف فرموده اند بیت بعد از آن هر گوش که

نام آمد دعا خیر ۰ ز درک معنی آن فهم و وهم عارف دعا می ۰ حضرت مهبط لطایف فضل و افضال

از موقف افاضت آثار لطف و احسان بادی الاسی و آله الامجاد والاکباد حاشیه برادر بزرگتر نوشته

بر خیر عالیجناب معلی نصاب خلدها تر دولته کمالا ع فراغتی زمین و روزگار می دارند ۰ اما چون مقتضی خوای

و الکل وجهة هو مولیها قبله ما قبله سوی و محراب مراجعت طاق ابرو بیست مصرع

که در روی بسوی تو نیارم بکه آرم و من ادب امتحان و علیه التکلان صدر المکتوب الی ابیه

اقسم بالله و آیاته که در مسالک ایام و لیالی سر شهر از عز تا پنج جوهر فرزند عمر و از دیاد دولت

اعالیجناب محذوم ممالک پناه ملایک اشتباه چیزی دعوات از باطن کان متوجه ظاهر نمی گردد

یارب دعای خسته دلان مستجاب باد این هم بهانه وزیر زاده شاکر و ظرفی از سجاد

بحر نسیم صبا فرد حیثیت آورد ۰ نوید مقدم گل سوی عندلیب آورد ۰ بعید نیست که صد جان فدا کند باد

بدین بشارت و دولت که عندلیب آورد ۰ علم الله سبحانه که بر وراود اخبار سار فیه و لفرت نور افزون

حضرت پادشاه انجم سپاه ربع مسکون خلد الله تعالی ظلال خلافته فی مشارق الارض و مغاربها

که لا محاله متضمن بشارت قدوم بهجت ملزوم عالیجناب نکابت مآب امارت دستگاه اعزاز انعام دولته رشیدا للدین

و عمید الملکی تواند بود دلی از شدت تردد و مظنه اشتیاه سبب آسایش و آرایش جهان جهانیان است

ادوار لو اوم حمد آیین و ابنا بواجب شکر نامتناهی تقدیم می نماید بیت عقل خورشید که خوش خبر یافت

از ین معنی گشت ۰ رایت خوش خبری داد نسیم سحر ۰ جز چنین است یقین دان که جهان بار دگر

جون بشتی شود آراسته با در نکری عرض یا ضیل احوال جراله با دراک سعادت اقبال مخفیه
مال میرود تیر اسباب حصول ان مراد برابر طرق و احسن وجه میسر و متعدد باد بالنبی و آله الامجاد والاولاد
مولانا نظام الدین عبدالحی منشی نوشته ای چیش خطی از دفتر اخلاق تو بابی • یک کل از اوراق جامع
تو حرفی ز کتابی • جناب فضیلت مآب لطایف نگار بدایع آثار ادام الله تعالی مآثره راد عواتی
که منشیان دیوان ابداع قلم بلاغت رقم بر صفحات ایام تعلیق کند بر قوم شوق و غرام رقم کرده اند
دل محزون مقصور بر حقوق قدیم مشغول میدارد و امیدوار است که بر قرار بیت
گر فراق است از تو بیتم گر وصال • از نظر مکرمت محجبه صفت محروم نباشد و احیانا بر شحات
کلک بلاغت انتساب محظوظ گردد و زیادت اطناب خیر دانسته فضایل در ترقی باد مکتوب
برادران و یاران استیانی چه دهم شرح که چون بی پر و سامان شده ام • وز غم هجر عزیزان چه پریشان
شده ام • همچو یعقوب منم کز غم هجران شما • روز و شب معتکف کلبه احزان شده ام • تراکم هموم
اشتیاق و تراکم غموم فراق برادران بنیاد و تکند بجان و دل پیوند احسن اسرا احوالهم و انجح بالخیر آمالهم
جرن خفای لیل و نهار و حیر ا نبار روزگار بر بنده است که قوت تعبیر و بیان از شرح شمه از آن باعتراف

ما لا طاقه لنا به در مقام انصاف است لا جرم از سر حد تقصد این نگلی نمود عمر عزیز را امید
و علی امیدان یا فتی بهم چها میگذراند بیت آری چو بود عمر همه کار بر آید • شب گرچه بود تیره
هم آخر بسر آید • و اگر چند مدت انتظار این فقیر که در پریشانی خاطر و نگرانی ضمیر متمادی گشته
جان اقتضا می کند که بعد ازین لحظه یک سلسله معاودت و اد طی مکان با دیه مفارقت نماید
و چند روزی بمیامن سعادت مجاورت از مضاعفت تکالیف مسافرت بر آساید اما الحکم لله ع
دولت مساعدت نکند بی نصیب را • موانع تقدیر بر رهگذر کاه تدبیر می افتد و استماع انواع
اخبار تفرقه آن دیار که مخفی نیست و لنبلونکم بشیء من الخوف و الجوع و نقص من الاموال از فحوای
این مقال که نظم دیدی که فلک چه کرد با شهر هراة • یارب ز چه داشت این همه قهر هراة •
هر حادثه که دست میداد او را • یک یک همه جمع کرد از بهر هراة • در السنه و اسماع
اهل روزگار سمت انتشار و اشتهار یافته موجب تعویق و تأخیر می گردد نظم
عاد جسته دل دایم بران است • که گر امروز نی فردا روان است • و الحاله بنده دست نیاز
بتضرع مبتهلا لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا و دل خسته را انجامت مصرع

شاید که کشود جه دانی ابدل معالجت نمود. امید وار است که بزود تر وفق خبر آمدن
طریق و تفرقه شمل آن فریق بر وفق نص قاطع فقطع دابر القوم الذین ظلموا از قول قایل
قل یحکم کالیم کوش ساکنان بیت الاحزان حرمان رسد نظم دست بر هم میزند جانان
و میگوید اثر • گر جهات بشکند من حاضرم بردارمت • و النصر الاعز عند الله العزیز الحکیم الکامل
از حد ملال تجاوز نمود انتظام امور دارین بر موجب مرام میسر و مقرر باد بالنبی و آله الامجاد
شکایت نامه جمیع احباب سر موی بر تن من اگر خامه شود • وان خامه همه بسر سیده جالها •
نتوان نگاشت صورت عالم بعدها • نتوان نوشت قصه دردم بسالها • هر چند موجبات شکایات
بی نهایت از جور روزگار غدار و سپهر بی مهر که در اسباب تفرقه و استیصال گردن کشان
پریشان احوال ید بیضا نمود. همگنان را معلوم است که نظم بیش از هزار تیر جفا بر دل است •
پنهان خبا که یک سر پیکان بدر نرفت • اما اسباب جلای این فقیر گشته که سر رشته فراغ
از دست داد. روی بشورستان درد و داغ نهاد، و خود را منزل بمنزل سرگردان آن نزد آشنا
و بیکدل از جان و جهان بر داشته • اشتیاق جامع الاصحاب و دادست که بی جهتی غبار تغیر و

گرد اختلال بر چهره امال دوستان محتمل الحال بر افراخته اند و بی موجبی اساس مودت و بنیان
محبت بر انداخته • من با نه ز بیگانه مدارم که دلم را • هم غم که رسیدست هم از خویش رسیدست
فریاد از دست جمعی که دوستان را در آتش تفرقه می اندازند و بحال سوختگان نمی پردازند
می کشند از چشم و خونریز اگر چه گویند خلق • خود همی میزنند و کس را چشم ما کم می کشند • و بالجمله چون
از غایت اشتیاق ما لا یطاق که از حمل آن کوه بستوه آید و سپهر بلند از تحمل صبر تنگ آید دیر رفت
مرغ روح در قفس تن در اضطراب آمد و گفت بیت زین جهان همه پر از غم • دلم از آن
گرفت از جان هم • و با آنکه بهیچ حال اندیشه ارتحال در ضمیر کسی پیدا نخل گشته بود و هر آینه
اقرب من السیف دامن گیر خاطر بود، دواعی بیت و بواعث نفرت بران داشت که عزم رفتن جزم بالبت
کرد و مجنون وار در وحشت فلوات نکبات غربت طی مکان در بیابان مفارقت نمود و که گفته اند قطعه
بهر دیار که در چشم خلق خوار شدی • سبک سفر کن از آنجا برو بجای دگر • بضرورت دل از خان
و مان که محبوب اهل ایمان است بر داشته قدم در رین طریق نهاد و بمدلول این نفس بند از وی
بلی و جنگ از دوستان رهایی و مصاحبان مرجای اجتناب نمود • و فی الارض احباب و فیها منازل

فلانیک من ذکری حبیب و منزل ۞ دل بر جو برگشت از وفا دیگر مرو اندر قفا ۞ هر کو بجز نیکی زما

ما هم نعیدو سنگسار زد ۞ اکنون بگم تب قد قرو العقو انفعوا پر در بیابان غربت کربت نهاد

روزی بشب می برد و شبی بروز می رساند ۞ تا بای کدام روز دیگر در این شب تاریک کم

برارد این روز ۞ بزیادت ابرام مصدع اوقات کرام نمی گردد و اختتام کلام برین بیت

مناسب مقام که ۞ غم حزین گو ۞ بر جانم نهادی ۞ تریاقی مان که من بردم گرانی ۞ می نماید که

مسامع فهام اصحاب حجا ۞ از جوامع کلام ارباب انتباه محظوظ باد بالنبی واله الامجاد

یکی از اقارب نوشته این مکتوب ۞ حبیبا ای سرشته شد ایامی چند ۞ محرومی که گرفتیم

بتر شتابی چند ۞ ما بدان مقصد عالی نتوانیم رسید ۞ هم مگر لطف شما پیش نهد گامی چند ۞

مدتی مدید و عهدی بعید است که با وجود سوابق اخوت و اخلاص و قرب قرابت و اختصاص که

اصلها ثابت و فرعها فی السماء از شرف التفات جناب اخوت مآب جلالت انتساب حیا عظم

اکرم افتخار استظهاری اهل ارشاد نه و اعانی اعوانه محروم و مهجور است و بواسطه قطع

صله رحم که الجناب ارتکاب نموده اند و بمصداق یقطعون ما امر الله به ان یوصل مرسوم گشته

بغایت مضطرب و متحیر مانده ۞ انما اشکو بثی و حزنی الی الله یکبارگی از حال درد یاران خویش

و خویشان درویش فارغ بال بوده و ایشان از پریشانی حال در شداید مفارقت طرح نموده

مصرع نه طریق دوستان است و نه شرط مهربانی ۞ قال علی علیه السلام اخوک من واساک

فی الشدة ۞ بیت یار گزیند یا قرابت به ۞ به بود گر بود قرابت یار ۞ امید خاطر و توقع

ان است که من بعد در ان کوشند که جراحات سهام ایام بمراهم تجدید عهود قدیم التیام

بذیرد و در تاکید روابط خویشی از خویش داری بظهور نیاید ۞ بیت بار یخی کسی بریدن که

تو داری دارد ۞ دلبران کوش دل بی دل دیوانه خویش ۞ میخواهد که درین باب اطناب نماید

اما خجالت ابرام موجب اعراض و اجتناب است ۞ مصرع حرفی با تو رسم بگویم از مهربانی ۞

توفیق اسباب ملاقات رفیق باد ۞ بمکتوب فرزند که از اولاد مشایخ کرام بود نوشته

در وقتی که از هرات مریض بجام رفته و در انجا صحت یافته ۞ منت خدای را که وجود تو ناگهانی

از غیب یافت صحت و آسوده شد جهان ۞ تا ان زمان که عارضه بود در تنت

آسوده کی بنود من خسته را از ان ۞ در جان ریش بنده از این درد و سوز بود ۞

صد آه اشکبار و هزار آتش نهان ۞ بر ناو بر بود ازین قصه ناشکیب ۞

خود در بزرگ بود ازین حال ناتوان ۞ بر جان خاص و عام بتین حالتی گذشت ۞

کان حال سنج کان نمی گشت در کمان ۞ گر اهل خانقاه و گر اهل مدرسه ۞

بودی دعا و فاتحه بهر تو وردشان ۞ از تلخ کامی که دلم داشت زهر بود ۞

طوطی روح راشکر ناب در دهان ۞ حیری که بود بهر علاج تو سود مند ۞

روح القدس طبیب ترا داد بر زبان ۞ بهر دعای جان تو داعی بهر شبی ۞

تا ان زمان که صبح دمید حرز خوان ۞ نرگس بچشم خواب برد تا تو اینت ۞

با انکه داشت آن همه بیماری گران ۞ از روی راستی ز پی جان در ازب ۞

برداشت دست بهر دعا سرو بوستان ۞ بهر ز گوته جان تو آورد و حرف کرد ۞

هر ذره که غنچه نهان داشت در میان ۞ گر داشت آفتاب وجود تو تاب تب ۞

از غم همی گداخت تن بنده شمع سان ۞ خرقی نبود جوهر ذات ترا ببی ۞

یاقوت را چگونه ز آتش بود زیان ۞ در جام جون زنشوه هنیئت شفا رسید ۞

تربت شد از خوشی دو دم روضه جنان ۞ شد وقت انکه روی بران آستان نهم

حون سیت آب دویم از ان خاک آستان ۞ بادا بقای جان تو اندر جهان بناز

تا ممکن است اهل جهان را بقای جان ۞ رقعه خواجه حسین نایی راست

شد نی خامه دلم را ترجمان ۞ بشنو از نی جون حکایت میکند ۞ بازبان بزم جگر از

از جدایها شکایت میکند ۞ جناب مهارت انتساب افتخار ادوار اعتضاد

اهالی روزگار مقبول قلوب السلاطین منظور انظار العارفین عطر مشام الانام

عنبر شمائم الکرام ۞ دعوائی که دم بدم بر شاخسار کلک رصفاتش از نسیم جویبار

فتقبلها ربها بقبول حسن ۞ غنچه هر گونه امال طلب اقبال خندان گردد حسن قبول

ملقی باد ۞ عالم الاسرار آگاه و بر نقوش ضمایر ارباب نفوس گواه است که

صبح و شام در هیچ مقام یک نفس بی ذکر خیر احوال آن عدیم المثال بر نیاید ۞ مصرع

یکدم نمی زنم که نه در خاطر منی ۞ امید انکه از اجابت نیر ازخاطر شریف ملحی باشد

زیاده نوشته برکات انفاس نفیس حرزیادت باد ۞ یکی از تلامذه درس خود

التفات فرموده دروقتی که مشار الیه از ولایت خود عازم هراة بوده نوشته

مکتوب مرغوب جناب سطاب مولوی اعظمی زید عزه شهما، بعد از مفارقت
دلسوز جانگداز ورود شریف اعزاز بافر موجب تضاعف مواد بهجت واهتزاز گشت
والحق بیت چه خوش باشد که بعد از انتظاری بامیدی رسد امید واری
امید انکه عنقریب دریافت حضور شریف علاوه آن کرامت گردد و
منح الاجابة والتوفیق بعده استکشاف مجاری امور این دیار که در ضمن مهربان
آن مندرج بود حزن من حیث التفصیل از حیز بیان و تقریر خارج است
علی سبیل الاجمال بموقف انهامی رساند که در تضاعیف این دو سال که
بحدود هراة اتفاق افتاد اسباب کدورت و وحشت از حوادث
قحط و غلا و شداید عفونت و وبا بمرتبه در التیام و انتظام آمده بود که
بحسب فرض تمام ازان بجهت انها و اعلام آید مصرع فریاد بر آید ز دلی هر که بخواند
چه تمادی مدت پنجاه روز قریب صد هزار آدمی بر بستر هلاک افتاده جان شیرین

تلخ کامی فدا کردند نظم نماند از دلیران در آن کارزار ❊ مگر خسته یا مرده افتاده زار
اما بعد ذلک و الحمد لله علی ظهور آثار الصحة والسلامة باندک زمانی تمامت اسباب آن
محنت براحت مبدل گشته صورت آسایش و آرامش بوجهی روی نمود که ادراک
هر بعاینه صورت نبندد و بیت بازان چه جوانی و جمال است جهان را ❊
وین حال که نو گشت زمین را و زمان را ❊ محصل آنکه بسیط زمین و زمان بسباط
امن و امان آراسته و ریاض احوال عباد و بلاد و ارضا بیقصان و فساد پیراسته
نهال صداقی احوال ضلال از نسحات عنایات الهی میوه مقصود ببار آورده و کشت زار
امانی و امال خاص و عام از قطرات غمام انعام حکام دانه مراد در خرمنه آورده و پرورده
از شدت و تنگی جز دل و دهان خوبان اثری نمانده ❊ و از بیمار جز افتادگی چشم
از جنم و زلف یاه رونق از هیچ طرف خبری نرسیده ❊ و بی تکلف بیت
حو حلی ست تعیش که بهار دل ❊ چون نشتی شود آراسته یا در نگری خصوصا
نظام و انتظام سلسله ارباب علوم و فضایل که در بروز آثار و علامات آن از ظهور

و بروز است خیابه از کمال التفات و بلطف روز افزون حضرت پادشاه ربع مسکون
خلد الله ظلال سلطنة علی العالمین عموما و العالمین خصوصا که هر ده روز یکنوبت
بنفس مبارک بمدارس علم و مجالس علما تشریف آورده استماع لوایح نکات و دقایق
حقایق معارف می‌فرمایند وایشان را از بسیاری نوع بدین موهبت کبری مخصوص و مستثنی کردانید
حیثما بمقتضی الحال استدلال کرده باشند بیت فضای دهر اکنون کند پیرا نوازی
که سایه بر سرش انداخت چرخ و عارفی والحال یه مصرع گرد وصال کعبه منجوا بخش دور راه گمی
بمزید اطناب احتیاج ندیده اند ❊ بودی فرخش سعادت ساعد باد رقمی که این فقیر حقیر را
بخانب وبه افتاده بود و قلم در بار کرم نشان آنحضرت در ارسال آن مکتوب عذر گرانقدر بود
ورزند فضیلتمند ان کز کمال عقلش فضیلت عقل عاشر ❊ وان کز علو قدرش شد سپهر نادل
از رشک حسن خطش در دست نکار بربر ❊ وز لطف فرح طبعش آب زلال در گل
ابقاه الله تعالی ورقاه مدارج الفضل و العلا شهما، ملکا احمد بیت انکه تشنگی که کشش
بوی تشن رسیده بهر طرف ❊ چون شود خندان خوش خواهد همه عالم گرفت

بقبول تسلیمات مشتاقانه و تکریمات مشفقانه منت نهاده انهای رای فضایل انتما آنکه تمامی
ادراک حواس و همگی تعرض خامه و مداد و قرطاس بذکر خیر و مناقب فضایل آن سیمو و خصایل حمیده شمایل
مصروف است ❊ و عنان توجه و زمام تخیل کاتب بر قی آن ملکی الذات ملکی الصفات با علی المعارج کمالات
واقصا مدارج ❊ و الذین اوتوا العلم درجات ❊ معطوف ❊ رجا دارد و وثوق صادق که مصرع
گر بمحنت تنگ بسته دلا زار است ❊ باندک زمانی صحایف آمال و امانی انشا و امتعال قرین باشد که بیت از آن جا که نظر نا کند
خوار مدار کسی که اثرها کند ❊ هذا امر شدید و عهد بعید است که در یکسو دو ریاد جانب فقیر از داخل
دفتر نسیان داشته و در توهم تعطل و تکاسل ترصحات و صبابات اوضاع احوال خود لکاسته اگر چند
او به میدانند اما مصرع هر چند آنجا خبر دیم شهر کنعان و پدر ❊ هر آن سفر که دور ماندگان ملاقات را
بستر است بخشوده موجب تصور صم بود و میشود ❊ اولا خدمت والده صنعیفه که مدت راه حضور او
عزیز و مشهود میداشته مراعات جانب او مقتضی ❊ و بالوالدین احسانا ❊ بعد از فرایض الهی
و ابداع او امر و نواهی جهر رسالت پناهی فرض عین بلکه عین فرض است ❊ نیابت سیاه انگاشته و تما
اضاعت بضاعت تحصیل و تضییع اوقات شریف با همال و تعطیل که الحق منتج خسارت دارین و منتج حسارت

منزلیست واز نقطهٔ دایرهٔ ولایت و گوهر سید امامت و هدایت سلام الله علیه منقولست که
افسوس از تضییع اوقات و ملاعب ملاطایل یکی فال مضیع و دیگری ساعی باطل و بحمد الله تعالی آن فرزند
بی مانند در قابلیت و اقبال و صلاحیت و افضال در غایت جلیل و کمالیست و هر اینه سیاه از اوقات
قدیمی ساعات ملاهی و ملاعب گذرانید مع حب چند سال تغافل و اغوره خواهد بود و انواع ندامت
و ساءمت روی خواهد نمود نظم چو نیکو دوست مید هد کاری بکن بیش از ان کز تو نیاید هیچ کار
و این ضعیف را که کاروان سنین از منزل سین سبعین رسیده است
ختم امل بر مرصد رشد و استعمال آن عدیم المثال بوده است و
امیدواری بلطایف کرم حضرت باری آنکه آنچه در مدت عمر
از مجالس رفیع زمرهٔ استادان علیسوی العباس التحقاق و
اقتباس بوده بحافظهٔ جودت ذهن وقاد و به رشتهٔ طبع نقاد
آن صاحب کمال وافی استعداد منتظم بوده
بر خاک ظلمات ریخته نشود بیت امروز که در دست توام مرحمتی کن

فردا که شوم خاک چه سود اشک ندامت ع وین زود بود زمان زمان است
ع آه از ان روزی که آبی و نیابی کردمن والسلم علیکم والعقب لدیکم
استعاره در محبت باهما بجانب امیر سید شریف بن امیر سید عماد الدین ابدی نوشته
والی الله المشتکی بیت درمانده ام که از تو شکایت کجا برم
هم با تو گر ز دست تو دارم شکایتی هر چند که در خاطر فاتر و ضمیر کسیر نسبت
با جناب سیادت مآب وزارت انتساب ع وقاه الله عن عین الکمال
الفت و آرامشی ممکن و متوطن گشته که بهیچ حال دل از ان بر نمی توان
کرفت والحق نظم گر برکنم دل از تو و بردارم از تو مهر
آن مهر بر که افکنم آن دل کجا برم اما بسبب مخالطت اراذل دل خراش
و مجالست لیام او باش که آنجناب را نصب العین گشته نظم
صد پاره شد از باد هوا غنچهٔ دل اینست گلی کز تو شگفتست مرا
بتخصیص مصاحبت خبیثی خبیث بخیی بخسی نا سزی به سیری

که در ایام صبی بنا درستی و بی حمیتی معروف و موصوف بوده باشد
و چون گل بی بوی پایمال ابنای زمان شده و ستمکاری دست بدست دیده
و در زمان التجا چون سگ بد نفسی فضاحت کرده و چون روباه بگربازی نمایش نموده بیت
سگ محله با خود همیشه عف میکرد علی الخصوص که چو هستی در و بستند
بر محفل و مجلس کر درآید گویند که بیت جوئی کمن از ابی جون کردن سگلانی
میزن بسر کسیلی هر جا که رود کور دبیت وما ذلک المبروص من آل حیدر
ولکنه من نسل ابلیس فاعلم بر خاطر عاطر و ضمیر منیر مخفی نباشد که همیشه
این فقیر نیازمند آن مخدوم ارجمند را از جان دوستر داشته و همه
سعادتها از برای ایشان خواسته و پیوسته مصاحبت شریف با اشراف
قبایل و ارباب فضایل و اغراض از اصحاب اغراض بمبالغه التماس نموده
بعین الیقین دیده که با اهل حسد فی جیدها حبل من مسد التفات
نا نمودن و از شر ایشان احتراز فرمودن دلیل سعادت ابدی و نشان

دولت سرمدی است نظم کمن تا توانی با جنس میل منه خار زیب ادر راه سیل
بود صحبت نا سزا فی المثل چو شمعی که افعی نهد در بغل زجاهل بپرس این سخن گوش کن
که در زیر خاکستر آتش نهفت چو ضایع کنی بهرهٔ روزگار پشیمانی آنگه نیاید بکار
و چون هر کاری را اندازهٔ و هر عیبی را حدی باشد بیت
تا کی طبیب لطف تو بیمار عشق را شربت زخون چشم و غذا از جگر دهد
ولازاری امری مذموم است اما از بزرگان زشت تر نباید از دوستان خود چگونه
شاید و چون در تصور آید و انقطاع خاطر رخصت نمیدهد که با وجود چندین
حقوق ترک تردد و تودد نماید اما تغافل امثال این غفلات بدعاقبت
موجب انواع عقوبت و صعوبت است ع هم تو فتوی ده روا باشد چنین
و اکنون تصور چنانست که بر وفق طالع ملکت فیما تصدیع و ابرام از حد
شمارم زکران جانی خود زانکه نماند ع بر سر کوی تو سیاری تر از من در کرد
اما بیت سر ارادت سعدی کمان مبر هرگز

که تا قیامت از آن آستان بگردانی ٭ زیادت اطناب نمیرود
سخن کوته کنم کان طبع نازک ٭ ندارد طاقت چندین گرانی والسلام والاکرام

مودت نامهای خواجه فضل الله ... که از ابراد مجندی در بعضی اوراق ناجاریست

سلام علی من حبه حل فی الحشا ٭ وذلک فضل الله یوتیه من یشا
کمینه مخلص دیرینه برفع ضراعات محبت دثار و عرض تسلیمات مودت آثار
مصدع مجلس عالیجناب جلالت مآب امیر و امیرزاده اعظم مستخدم
اصحاب السیف و ارباب القلم خورشید آسمان عز و مکنت سلیمان آصف روی زمین نظم
ترجمان فضل و احسان بوستان خلق و لطف ٭ قهرمان دین و دولت زینهای عقل و جان
ذرهٔ از نور رویش تابش خورشید و ماه ٭ قطرهٔ از بحر جودش حاصل دریا و کان
لازال مویدا لاعصاره و از ما نه موبدا انصاره و اعوانه میگردد و شمهٔ
از بیان نیران فراق و شرح جرح اشتیاق با آنکه مصراع
آن نه بحریست که پایان و کناری دارد ٭ بر مرآة ضمیر بی عیب

که عکس نمای اسرار غیب است جلوه پیدا ع تا یاد کند که مخلصی هست مرا
بجلال الله تعالی که تا از جناب دولتمآب مفارقت صوری ضروری
اتفاق افتاده بهیچ وجه از عمر تمتعی نیافته و بکلی دل از حاصل
و جهان برداشته مت جو گفتم که دورم ز خاک درت ٭ همه رنجهای جهان گفته شد
از مناجات پیرهرات است که الهی چون آتش فراق داشتی
با آتش دوزخ چکار داشتی ع کس سوخته را دوباره بریان نکند
لعل الله یحدث بعد ذلک امرا . اگر ارادت الهی مساعدت نماید
و تدبیر موافق تقدیر افتد اول بهار را که موسم ملاقات گلهاست ع
روی تو ببینیم بهر روی که هست ٭ چه بهر صورت دفع موانع معاودت
نموده از غفلات دهر انتهاز فرصت میکند که بهر حال ع
خود را بحیل در فکنم بازانجا ٭ والتوفیق من الله تعالی بیت
یارب آن روز ببینم که ترا بینم باز ٭ یا بخلوت نفسی پیش تو بنشینم باز

یارب آن بخت مساعد بسوی من نکند ٭ که بر رویت نگرد چشم جهان بینم باز
توقع آنکه حقوق محبت و مودت که روز بروز در ظهور و بروز است
رعایت نموده مخلصان و مخصوصان خود را تا زمان حصول وصول گرامی
بارسال مکاتبات نامی ملحوظ و محظوظ فرمایند که مراتب موجب مزید
عقیدت و اتحاد و وسیلهٔ کمال ارادت و اعتقاد خواهد بود بیت
نزد ما رسم گسستن نبود رسم وفا را ٭ الله الله تو فراموش مکن جانب ما را
زیادت انبساط منجر بملال خاطر انور است بیت
سخن کوته کنم کان طبع نازک ٭ ندارد طاقت چندین گرانی
والسلام علیکم والقلب لدیکم وله ایضا کهن شود همه کس را بروزگار ارادت
مگر مرا که همان مهر اولست زیادت ٭ اگر چند روزی بحسب صورت
بر حسب ضرورت دیدهٔ ستم دیدهٔ جفا کشیده از شرف کحل الجواهر
تراب عالیجناب وزارت مآب اعلی الله تعالی شانه العلی بی

بعلو شانه العالی که ثمرهٔ دوحهٔ دولت و کامکاری و گلبن بوستان
حشمت و بختیاریست ولامحاله نظم چون خصال پسران بر شمرند از ره عقل
نبود بهتر از هیچ پدر را پسری ٭ چون حدیث پسران یاد کنند اهل یقین
که نباشد به از هیچ پسر را پدری ٭ دور و مهجور مانده اما رابطهٔ دل
مجاورت معنوی برقرار و علاقهٔ جان بمجاورت حضرت علی الدوام
والاستمرار است ع من ز تو دورم و دلم بسته بموی زلف تو ٭
وای بشبهه بیت سر ارادت سعدی کان مبر هرگز ٭
که تا قیامت از آن آستان بگردانی نظم عشق الوری عرض و عشقی جوهر
یتغیر الدنیا و لا یتغیر ٭ امید چنان و تصور آن بود که حق جل و علا
آن یگانهٔ زمانرا بکمال صورت و معنی آراسته بحکم وادّ زکوة الحسن فانها
مثل زکوة المال تم نصابها ع نظر از حال دوستان قدیم
و دعاگویان بر جادهٔ دولتخواهی مستقیم باز نگیرند آنچه از رقم کنجد

از شرایط التفات و مرحمت بجای آورند مت خود ز جفای سپهر و جور زمانه
[illegible]زمانه راست نیاید ٭ انما اشکو بثی و حزنی الی الله بیت
[illegible]ری چو خار با گل دو رنگ بوده ام ٭ ای گل مکن تو نیز فراموش عهد خار
مضی ما مضی الملتمس آنکه میان من همت عالی تهمت شامل حال این بضاعت
گرداشتند تا عنقریب بمعاودت سعادت سعادت معاودت یابد فتنه ع
کرسنا رآرم چو دیگر دوستان انجام داد ٭ و تا زمان حصول دولت مواصلت
وظیفه تفقدات کریمانه مبذول داشته بتشریف مراسلات عالی
منت نهند بیت ای آفتاب ملک زما نور و امگیر ۱
وی سایه خدای زما سایه برمدار ٭ لضوع ارجه گذشت طراوت
دوحه اقبال و دولت از آفت ذبول الفلاب مصون و محروس
باد بالنبی و آله الامجاد الانجاد وایضاً اعلی الله تعالی قدره
و نور علی فلک الوزاره بدره جبلا لا را مخلصین ز متد بجان آرزومند

خلوهانی چون نسایم ریاض جنان روح پرور و مرحاتی مانند شمایم شمایل جانان
روح گستر موجب دمودی مسکردانند و بورود اخبار آن بوفور وفود [illegible]
خسروانه و نوازش پادشاهانه شکر حضرت پروردگار بعدم میرسانم الحمد لله
تواتر آلائه و تکاثر نعمائه بیت شکفته شد گل دولت بوستان امید
نشست باز سعادت بر شبان امید ٭ هرچند میان من فصل آگهی در ربع ربایع
احمال و اوضاع انحابی نسیم اقبال و شادمانی متبسم و غنچه آمال و امانی متبسم است اما
ع بی روی تو بلبلان گلستان چکنند لاجرم طایر شوق از قفس بدن صدای نوای
فصل گل و بلبل نوای مرغان بهار ٭ حاضر همه و تو غایب ای زیبا یار
اینجا که تو نیستی از اینها چه شود ٭ وانجا که تو باشی خود از اینها چه کار
در اطباق آفاق می افکند و بنوای نغمه مت خرم آن روز که باز آیم و چون طایر چرخ
در هوای سر کویت پر و بالی بزنم ٭ در پرواز می آید ولست بآیس من فضل ربی
عالم الاسرار آگاه و بر سرایر ضمایر گواه است که این کمینه را در حرکت و مقام این دیار

زمام اختیار در دست نبود ع والحالة هذه همانست که بود ۱ اما غایت همت و نهمت
[illegible]یف و موقوف بر آنست که ادراک تقبیل انامل مبارک که مفتاح ابواب دولت و
مصباح انوار سعادتست عنقریب محصل کردد بیت در وصل تو بسته ام همت خویش
باشد که بمنتهای همت برسم ٭ تصدیع شرط ادب نیست ع چون با تو رسم بگویم از هر بابی
وایضاً اعلی الله تعالی شانه و رفع فوق الفرقدین مکانه جلالا را
کمترین دولتخواهان صادق الاخلاص جانی خدمتی بعبیر اخلاص مخمر و ضراعتی
بعنبر اختصاص معطر مرفوع و معروض میدارد و صبح و شام بر باد استشمام
روایح شادکامی ایام مواصلت کرامی این بیت میخواند که بیت
شاد خسته دل امروز داشت ٭ که دور وصل تو خوش حاصلی بود
چه شرح بدایع و تتابع ایام فراق و عرض غرایب نوایب فلک بی ذوق
امر لا یحتمله الانفس ولا یسعه الآفاق مت نوحی بهزار سال یکطوفان دید
من نوح بهزار طوفان دیدم ٭ و بالجمله نظم

از آن روز که آشنای تو دوریست ٭ نه بستر نهاده نه بالین نطاعی
چه شبها که در فرقت بیجو فرقد ٭ نهاده دو چشم [illegible]
مبادا که از تلخی شام هجران ٭ بغربت دهد جان شیرین نطاعی
اگر قصه درد و غم باز رانند ٭ بسی غصها خورده مسکین نطاعی
و از جمله شدائد واقعات آنکه درین مدت بکرات خود را در مهر و ولا از راه صدق
و ولا مذکور خاطر عالی کرد اینده و بتشریف جوابی ارشیان صحایف شرف
مشرف نگشته بیت کر بسر دود دلست آنچه من دارم و تو
یارب که چه فرقهاست مابین دو دل ٭ و محقق آنکه کلک بدایع نگار روزگار مت
حدیث آنکه عماد از جفا چها پرداخت ٭ بیان آنکه جیب از وفا چها فرمود
بر در و دیوار هر دیار نوشته حاجت ببیان نیست لا تحتاج الصباح الی المصباح اما
تمنی این وظیفه بجا آورم تو خود حکمی ٭ کر التفات کنی سوی ما وگر نکنی
مامول آنکه برخلاف گذشته احیانا شمه از کمی احوال سلامتی ذات بمال

وکیفیت انتظام امور دولت واقبال از مقام غایت ابلاغ وارسال فرمایند
که پیوسته سر مرحله امید نشسته‌ام مث مستنظرم روز و شب تا مگر از کوی تو
سوی شام آورد پیکی صبا بوی تو زیادت احوال حواله بزمان وصالت
ظل عالی ابد الدهر بماناد ع وین دعا را همه خلق جهان آمین باد
والعیشا یا ایها الملا الغدیتی اکم نر کنتمونی کذا عهد الاحباب د
صورت بیان وعدم التفات که از جانب وزارت مآب استظهار انتساب ایشان تعالی
زمانه واعلی قدره وشانه علی الدوام نسبت بحال مخلص مستهام مشاهده می‌افتد
فیا لها قصة فی عرضها طول بیت ای سر زلف نژاد لهای شستا خان اسیر
هرگزت نگذشت یاد دردمندان در ضمیر با وجود سوابق تعارف حیثیاتی
ولو اخوتی هذیبکبار از حال یاران قدیم و دوستان ندیم فارغ البال و
رافع الحال بودن وایشان را در سرگردانی و بی‌سامانی طرح نمودن ع
شرط بی دوستانست ونه شرط جهانبانی ولا تطرد الذین یدعون ربهم بالغداة

والعشی یریدون وجهه نظم پاره بیش نکن زین که تو داری دانند
دلبران گوش سوی بیدل دیوانه خویش بهتر ازین نظری مرحمتی اندازند
پادشاهان بگدایان در خانه خویش ولی شبهه ندارد که با طبعهای خسته و
خاطرهای شکسته از مکارم شیم ارباب کرم است بیت وکن مثل طعم الماء عذبا و باردا
علی الکبد الحری لکل صدیق مع کز لطف بود شکسته را دل دادن
امید جان و توقع آنست که بعد ازین بران باشند که جگرهای تشنه
ودلهای خراب بزلال وصال ایشان معمور و سیراب گردد وجراحات سهام
حوادث ایام بمرهم مرحمت وافضال التیام پذیرد چه عیاذا بالله اکبر طریق
گذشته سلوک فرمایند و دست رد بر سینه ملتمس غفران نهند فقد وقع
اجره علی الله بیت دامن مکش از دست من ای سرو بلند شی
زان روز که دست من و دامان تو باشد هیچ ابله که درین باب اطناب
نماید ابرام موجب اعراض گشته طریق اختصار با دب نزدیکتر میداند آفتاب

دولت رفیع الشان علی مر الدهور والازمان پاینده وتابنده باد بالنبی وآله
اخیار العباد والعباد نظم جان من بی تو یکی نالان نی است
بشنو از نی چون حکایت میکند زان لب مجنون شکر مانده جدا
از جدائیها شکایت میکند لطایف دعوات واردات ونخایا مبارکات
طیبات که منبعث از فرط اخلاص ومنشعب از کمال الخلاص اختصاص گردد
نخاب شریف دستور زاده اعظم ملکی الاصل ملکی الشیم مستخدم وزرای آفاق
مستتبع امرای العظام بالاتفاق مث سلیل آصف جمجاه خواجه میر احمد
وزیر مملکت آرای شاهرخ سلطان مدالله تعالی ظلال جلاله وافاض علینا
زلال نواله جلالا ونوطف ومرتب داشته از حکایت شداید اشتیاق
وشکایت وقایع زمان فراق که لامحاله بر صفحه صحیفه ضمیر منیر واضح ولایح است
اعراض احتیاج نماید مث ای سنابی که تو دانی که هر کسی کز تو
جدا شود بکجا هار سد سر آنجاش مدتی مدید است که لحکم الامور مرهونة باوقاتها

مستنظر وقت می‌باشد که چون فرصتی یابد حوادث ایام را که وجه غلطی داده مث
رو بدان قبله اقبال کند یار دگر وندران کعبه آمال مجاور گردد
اما بمقتضی فحوای مث فرشته ایست برین بام لاجورد اندود
که پیش دیده غمدیده می‌کشد دیوار صوارف روزگار دامن کبر اختصار کشته
موانع من بین ایدیهم سدا ومن خلفهم سدا خسک غرسک وحجاب
ذهاب میگردد ع وایه ما با زمانه راست نیاید مصراع
تجری الریاح بما لا تشتهی السفن ولیکن چون از مقتضای قضا
امری نفذ بر رفته باشد چه متابعت فرمان درمان نباشد امید بلطف
کرم الهی عرش نه آنکه از مکامن استار غیب لطیفه صنعی ظاهر گردد که
در ضمن آن ادراک دولت مشاهده جمال جهان آرای وسعادت محاوره
بهجت افزای تحصول پیوندد وما ذلک علی الله بعزیز نقوحیات بود که
چون اینجاره را دو سه روزی بر حسب ضرورت مفارقت بحسب صورت

واقع شود برقرار معهود وظیفه عنایت والتفات رعایت نموده ابواب مکاتبات
مفتوح دارند واحیانا بتشریف منت تفقدی که ازان سلوتی رسد بدیل
تلطفی که ازان شادمان شود جاتی منت نهاده نسیان عهود مصافات
وموالات مذموم شمارند چه خاطر پریشان منزویان زاویه کربت
غربت بهیچ چیز چنان متعلق ومشعوف نمی‌باشد که باستعلام احوال
مخادیم واقارب خصوصا در ایام ظهور حوادث ونوایب اما بر خلاف
توقع بیت ابری که بحر گشته پر از فیض جود او
از تشنگان حادثه یکنم دریغ داشت و تا غایت بیت
معلوم نشد که آن سبک روح جهان یا ما زچه روی سر گران همیدارد
خود تمیز بوده با نصاف حکم فرمایند که میان روح و بدن نسبتی پیش از سی سال
روا بود که بیکبار منقطع گردد از ین طرف باری بیت
همچنان یاد تو ام مونس جان است که بود همچنان دیده بوصلت نگرانست که بود

وم

ومع ذلک کله بیت گر با تو شی دست در آغوش توان کرد
غمهای تو سهلست فراموش توان کرد بزیادت اطناب اسهاب نمیرود
آفتاب دولت وسایه مرحمت بیت تا خال دلبران بود از لطف دلفریب
تا زلف شاهدان بود از حسن دلربای تابنده و پاینده باد بالنبی وآله الامجاد
والحبیب یاد وصل تو چو بر خاطر ما میگذرد بر دل خسته چکویم که چها میگذرد
محب محبوس ومخلص مایوس که مدت متمادی در انزوای زوایای شدائد هجران
از شرف مواصلت دستور زاده اعظم سلطان اعاظم الوزراء
فی العالم نور حدقه اعیان حضرت سلطانیه نور حدیقه ارکان دولت خاقانیه
آفتاب اوج دولت سایه لطف اله نازش تیغ وقلم آرایش دیوان شاه
نقد نوئین ممالک وارث دستور ملک صاحب کافی کفایت آصف جم احتشام
قرن الله تعالی بالخلود زمانه وزاد علی کافة الانام فضله واحسانه
جلا لا بتضرع وابتهال نیاز هر چه تمامتر استنشاق روایح امانی

کاجد نفس الرحمن من جانب الیمن نموده بعد از اقامت مراسم خدمات
جانی ولوازم ضراعات جنانی در اثنای املای صحایف شوق وانشای
افشای لطایف عشق بمحوای این مقاله که نظم فریاد ز درد و غم عشق تو که در دل
لم یبق من الصبر قلیلا و کثیرا تا دور فتادم ز سر کوی تو دارم
فی القلب و فی العین جحیما و سعیرا متعرض اختلال احوال زمان هجران میگردد
اما آنکس که روزی تلخی فراق بمذاق او نرسیده از تجرع جام غم انجام
شوریده حالان چه خبر یابد و آنکه شبی عود مثال بر آتش جدایی نسوخته
از حال روزگار سوختگان آتش اشتیاق کجا بوی برد بیت
آنرا که شبی چون شب من غم نچشیده اند کز هجر تو ام دیده چسان میگذراند
و بی شبهه بعد از معان بصیرت این کمینه را وجوه اعتذار مبرهن
و دلایل اضطرار معین است چه نشان محب صادق آنست که از رضای
محبوب به اختیار خود نپردازد و با وجود مقصود دوست صورت نبود

خویش در خمیر نیارد بیت شادمانم بغمی کز تو بجا طر رسدم
وز مرادی که خلاف تو بود بیزارم پس مجلس همیون را که از برگ
گل طری نازکترست بخاشاک حضور خویش بی جاذبه رغبت رای
جهان آرای فراهم شدن غایت نادانی باشد و خاطر خطیر را که
از لطافت و نازکی با دل وجان نازنین در سبک روحی همعنانست
بکران جانی چون خودی بی داعیه همت عالی نهمت منغص گشتن نهایت
بی ادبی تواند بود ع از دوست یکاشارت از ما بسر دویدن
اکنون بحکم قل کل من عند الله ممکی نظر بر وصول خبر فرخنده اثر است
اگر بحکم یکفر عنکم سیئاتکم و یدخلکم مدخلا کریما خاطر عاطر بر آن قرار گیرد
که قدم در طریق معاودت نهاده دیده رمد دیده را بکحل الجواهر تراب
درگاه دولت پناه مکحل و منور گردانند ع آن کم باشد که نخواهد که تو جانش باشی
والله ذو فضل عظیم و اگر بامر فانتشروا فی الارض وابتغوا من فضل الله

چند روزی دیگر دل بر شدائد مفارقت جانان نهاده دست در دامن
صبر باید زد و پای طلب در زاویهٔ توقف باید نهاد ع
بنشینم و صبر پیش گیرم ٭ افضل العبادات انتظام الفرج بعد الشدة ٭ اینهمقام
که مقام شود بحکم اینما تولوا فثم وجه الله بیت ذوق جفا و جور تو بر من حرام باد
گر من بجز وفای تو کار دگر کنم ٭ اطناب از حد و داد آداب تجاوز نمود شمهٔ
از صحایف تاریخ شوق معروض نیفتاد ع بیا بیا که آداب دفتر حکایت مجال نیابد فی
اولی آنکه با مراد اوراد معهوده که در اقامت وظایف دعا دولت پیش نهاد
خاطر شکسته ساخته رجوع نماید و منه الاجابة والتوفیق و ابیت
الله ابقاک للدنیا وللدین ٭ ولا یخلیک من عز و تمکین
همواره ریاض دولت و حدایق رفعت عالیجناب وزارت مآب مدّاه تعالی
بقاوه و رزق المخلصین لقاءه حسبلا با مداد فیض فضل نامتناهی
واسعاد عنایت بی غایت الهی نامی و ناضر باد و مبانی تا بیدات

ابر دمعقال آن حمیده خصال محمود الفعال را حامی و ناصر کمینه
دعاگو این صحایف عجز محض عرض و موقف انها می رساند و تقریر نیازی
که با درک دولت انخراط در سلک مجاوران عتبهٔ سعادت مناط دارد
محتاج تلفیق فنون عبارات و موقوف تزیین انواع استعارات
نمی داند لاجرم از صرف عنان قلم بصوب بیان آن معانی اعراض نموده
مذکور خاطر عاطر می سازد که مدت متمادیست که این غریب محزون
بسبب انقلاب اوضاع روزگار و اضطراب احوال لیل و نهار در
بیت الاحزان حرمان بناله و آه بیت الی الله اشکو من فراق احبتی
ومن طول سیری فی البلاد وغربتی ٭ منزوی گشته از امید لعل و عسی و توقع
بهبود امروز و فردا عمری که از عداد زندگانی تواند اش میگذراند ع
نه روز نه روزگار نه صبر نه دل ٭ و بدین آرزو که بیت
روزگاری سر بخاک درت منزل داشت ٭ که بود عمر رسم باز بسر منزل خویش

شبی بروز می برد و روزی بشب می رساند بیت کی فسانهٔ بی مخت شب هجران
کی حکایت پر سوز و درد روز فراق ٭ مأمول از مکارم شیم مرضیه آنکه
عنان برکات انظار همم سعادت شعار بصوب استخلاص مخلصان پریشان
روزگار که ذهب الله بنورهم وترکهم فی ظلمات لا یبصرون معطوف فرمایند
تا بار دیگر دست عنایت ملک غفور بحکم یخرجهم من الظلمات الی النور
گریبان وقت این گرفتاران گرفته از وحشت جای ماخذ ابتلا بخلد آباد
من دخله کان آمنا رساند بیت ز لطف دوست هنوز این امید دارم و شاید
که روز از شب تاریک و گل ز خار برآید ٭ ان شاء الله وحده العزیز زیادت از این
بنان بیان متشبث اطناب نمیگردد ظلال عاطفت گستر الی اقصی ما یرتقی
الیه اوهام البشر مبسوط باد بالنبی و آله الامجاد نظم
از شوق اگر نویسم سوی تو صد رسایل ٭ عشر عشیر نبود زانها که هست در دل
دوری همنشینان از ما بدان که ما را ٭ که طالع است مانع که روزگار حایل

تعطش و آرزومندی و تشوق و نیازمندی بنیل لقای دوح آسای
فتوح فرسای سعادت سیمای امیر و امیرزاده اعظم سبیل سلاطین الوزراء
فی العالم ذو الفضل والفضیله والافضال صاحب الکرامة والعز والاقبال بیت
روشن بیان تیز زبان بلند فکر ٭ محفل فروز انجمن آرای سرفراز
منّ الله تعالی علینا وعلی سایر خلائقه بما من فضله و ذو ارفق احسانه جلالا
چون روزگار عذار بحد وی شمار و چون شم سپهر لی نهر لی اندازه و بیانت بیت
یکسو فراق یار و دگر سو جفای چرخ ٭ آیا جفای چرخ کشم یا فراق یار
بتبلج تباشیر صباح نجاح را از حضرت فالق الاصباح بدعای سحرخیز
اجابت انگیز استطلاع کرده امیدوار می باشد که ناگاه بر حسب
لا تیأسوا من روح الله خورشید نوید وصال از مطلع فضل ذو الجلال
طالع شود و خلوتسرای دیده که از تراکم افواج ظلمت فرقت صورت
ظلمات بعضها فوق بعض گرفته بتجلی نور حضور حضرات مشرف و منور گردد

والله ذو الفضل العظیم بیت گل ز دست بدربرد روزگار مخالف ٭ امید هست که خارم ز پای هم بدرآید ٭ درین وقت که مژدهٔ وصول کوکبهٔ جلال و بشارت قدوم موکب عز و اقبال حضرت اعلیخاقانی کشورستانی خلد الله تعالی ملکه و سلطانه و اعلی فی بسیط المملکة امره و شانه طوایف اهل ایمانرا امید امن و امان و نوید یبشرهم ربهم برحمة منه و رضوان بخشید و صدای صلای ادخلوها بسلام آمنین بسمع جان ناتوان رسانید ارادت آن بود که باشارت بشارت ع بشراك ان الیوم یوم لقائه ٭ قدم در طریق معاودت نهاده عنان عزیمت بصوب وطن مالوف منصرف و معطوف گرداند اما بسبب مانعی که مجددا بر راه آن آرزو افتاد چون بیر آرزوها ندای حرمان باکناف دل و جان دردادو فی الجمله بیت طرق سلوک که بجو استیم ٭ میسر نشد چون معقد رنود ٭ و اگرچه در اقامت این ناحیت نیز میمنت مخادیم اسباب معاش بلی مضایقتی مرتب و مهیاست و سلسلهٔ امور جمعیت و حضور نظامی دارد اما نظم

من گل چه میکنم رخ دلدار بایدم ٭ شمشاد جلوت سرو قد یار بایدم
چون نرگسم نظر ز جهان باد منقطع ٭ گرد و راز رخش گل و گلزار بایدم

و اکنون مکنون ضمیر کسیر آنست که چون در ضمان سلامت و استقامت بطرف خواف عزیمت فرمایند و خوف طریق نباشد از روی نیاز بشرف دستبوس منعم و سرافراز گردد و من الله نیل السعادات و درک المرادات زیادت مجال انبساط ندارد میامن وجود مبارک بیان طبقات اعالی شایع و مستفیض باد بالنبی و آله الامجاد الانجاد نظم حبذا لی شوقی و شدا با بی چند

محرمی کو که فرستم بتو پیغامی چند ٭ ما بد ان حضد عالی نتوانیم رسید
هم مگر لطف شمامش نهد گامی چند ٭ مدتی متمادی مبنی بر استیلاء لوازم محبت
ذاتی عزیمت پای بوس مخدوم باستحقاق وارث مناصب الایالة علی الاطلاق نظم

مهی که از صفت حسن او مراد آنست ٭ که نزد اهل نظر منصبی بود مارا
وگر نه منقبت آفتاب معلوم است ٭ چه حاجت است مشاطه روی زیبارا

جلال الحق و الدین خلف اعاظم وزراء السلاطین زین الله تعالی سریر الوزارة بیامن وجوده و افاض علی کافة الانام آثار فضله و جوده بیمن تقسیم مانعه ارادت و دلخواه جان بود که ع قضا عهد ماضی را سرو دستی بر افشانیم اما مقتضی مفهوم المستحق محروم حوادث ایام لی ثبات در نسج و نقض و فسخ عزایم و نیات ید بیضا نموده حجاب منافقت پیش روی مرادات میداشت و از جهت قدم از احرام حریم حرم آن کعبهٔ لطف و کرم باز می ماند بیت

و لولا زمان قبّد تناصر وقه ٭ لکان لنا بلوا دینی مطاف

تا درین روزها خبر تشریف قدوم شریف با سایر اکابر و اشراف ناحیت ولایت خواف بگوش هوش ساکنان بیت الاحزان قهستان رسانیدند خاطر عبیر ارکه بمجانی بر سر عهد و قرار است زبان بیان باستدعای مقال بگشاد که بیت ایکه نسیمی می وزد گر ز دوست می آرد خبر برخیز کاستقبال او واجب کند رفتن بسر ٭ و اکنون بر وفق آنکه بیت

منزل وصل چون شود نزدیک ٭ آتش شوق تیزتر گردد
طایر روح از قفص بدن در پرواز و اهتزاز آمده قصد آن دارد که بامرغان هوا در طیران و با باد صبا همعنان گشته بزینت استقبال مقدم بهجت نثار متوجه آن دیار گردد که با وجود اتحاد جان و دل و قرب مساکن و منازل تفرقهٔ ابدان صعب و مشکل می نماید بیت جو بوی دوست شنیدی چه جای سکون عقل در آن دم که از خود منسلب ٭ امید بعنایت الهی و جاذبهٔ دولت خباب وزارت پناهی آنکه چند روز دیگر بیت خیال شود که ببوی آستانه کوبت باد دیدن روبت سروز رسانم ٭ ع فلیسعد نطور و نیطف طالب زیادت ازین اطناب از طریقهٔ ادب بعید می نماید لاجرم ع بر دعا ختم کرده میگوید بیت عمرت دراز باد و برین ختم شد سخن بیرون نمی نهم زره اختصار پای ٭ آمین رب العالمین والسلام

صد بار اگر بگیرم بر باد ده بار و منزل ٭ شکل کز آب دیده بنشیند آتش دل

علم الله سبحانه وکفی به شهیدا که تا بره اشتیاق و آرزومندی با درک سعادت
ملازمت جناب جلالت ماب بندگی خداوندی ابدالله تعالی آثار رحمته و احسانه
و نفحة المحب و برضی مع انصاره و اعوانه بنوعی اشتعال و التهاب یافته که
اطفاء آن بسیلاب دیده خونبار نعضو ولمی توان کرد بیت
چشم که در فراق تو خونریز میکند ه آبیست اگر آتش دل تیز می کند
اما با تصادم مقتضیات تقدیر چه تر ساختن و کدام چه تدبیر نفعنا الله
بآیات آن و بحکم آن ما بر بید و مع ذلک اندک امیدی که درین حادثه باقی مانده
بسبب قرب موعد معاودت گرامی است که خاطر افکار را بعزیمت اردوی
اعلی مستظهر و امیدوار میغر موده و چون متضمن فواید چندی و منافع دلپسند
خواهد بود مبادا اگر ملاحظه صورت مصلحت از آیینه ضمیر منیر محجوب ماند
کرو خامت عاقبت آن ظهوری بیتی دارد مت سر سبزت از سر زنش دور باد
چشم که در فراق تو خونریز میکند ه دل روشنت چشمه نور باد

مراتبه از کمال درایت و نصاب هدایت انجناب جلالت سزد که فکر صواب
فرمایند و از مزخرفات بی حاصل اجتناب نموده بجریبات و مهوّات بلاطایل
مقید و ملتفت نشوند تا شتغتی که درین مدت جهة تحصیل کلیات اغراض
التزام فرموده اند عرضه ضیاع نگردد مت بآسایش مشو خورسند در راه طلب ای دل
که ره بیرون نیارد هر که شد در بند آسایش ه وما التوفیق الا بالله علیه توکلنا و الیه المصیر مت
نیست از رویت شکیبایی من درویش را ه طاقت دوری ندارم آزمودم خویش را
اقسم بالله و آیاته که محب نیازمند بجان آرزومند از تمادی مدت جدائی
و تراخی ایام هجران دستورزاده سپهر جناب دولت مآب درج وزارت
و کامکاری دری برج عظمت و بزرگواری لازال الفضل مباهیا
باشمائل اسمه العالی بیک بد حال و خسته خاطر و تیره روزگار و خسته دل است مت
جگر پر درد و رخ پر گرد و جان در زبان و تن در تب ه نه دوش صبح و آه سرد و چشم خونفشان دارم
آری نتیجه روزگار غدار اینست و مدار فلک دوار بر این که چند کاسب

بلبل جان افکار از شمیم نسیم گلبن بهجت و انبساط محروم و بی نوا مانده
و بنخهای خار نکبت و ادبار گرفتار گشته بر شاخسار محنت و اختلال
در حسب حال بهزار دستان سرایدن گیرد نظم بیا ای بلبل از همدرد مایی
زجان برکش نوای بی نوایی ه بزاری ناله کن از رفتن گل
اگر آزرده خار جفایی ه چو روز رستخیز و گاه طوفان
قیامت می کند داغ جدایی ه جهان تاریک شد بر چشم آن روز
که رفت از پیش چشم روشنایی ه کنون می گریم و چی جو ملیش یا ز
گدای دولت کامرانی گدایی ه بدرد دل کشی صد بار کو هم
چه بودی گر نبودی آشنایی ه پیش ازین بچند روز دو مکتوب اندکعای
اخوان در صحبت خواجه یعقوب ارسال رفته بود که مگر از جانب مخط تعلق
تشریف رفت التفاتی رسیده بتشریف جوابی اختصاص یابد چون حداس خاص [illegible]
این بی مقدار نبود چهره حصول مراد در حجاب امتناع ماند بیت

اگر زسینه ویران نم پرسیم چه عجب ه خراب شد ز غمت خانه که می پرسی
اما روشن و معین است که آفتاب عالمتاب هر چند در مدارج ارتفاع
صعود بیش نماید افاضه انوارش نسبت با نشیب و فراز زیادت گردد بیت
اگر دیوار درویش است کوتاه ه بلندست آفتاب الحمد لله
چون موعد معاودت گرامی نزدیک رسیده دیده امید بر مرصاد قدوم
شریف است رجا و اثق که عنقریب بسعادت و سلامت وقوع یابد بیت
سوختم از تاب هجران ای همای نیک فال ه آشیان طوطیان تا کی نشیمن می کنی
عون آلهی در جمیع امور قرین روزگار شریف باد بحق الحق و اهله
والیضاً زرخنهای خود شرمنده آن آشنایم من
که از بیمار درد سر بود پیوسته بالین را ه هر چند عنقریب برفع صحایف
دعوات و عرض وظایف عبودیات مقتضی تضیع عتبه سعادت مآب
جلالت انتساب دستور زاده جهانبان سر دفتر وزراء زمین فرمان

صدر جریدهٔ المجد والاقبال بیت القصیدهٔ فضل وافضال **نظم**

جلال الملک فضل الله آصفجاه دارافر ✻ هنرمند هنردان هنرور ز هنر پرور

دبیر بیتر و صاحب دیوان ز ایوان ✻ ز عین مردمی دایم بدو ناظر از بن منظر

ندیده دیدهٔ دوران نظیر او بدوران ها ✻ همایون روی و روشن رای و دهرآرای و جان پرور

ابد الله زمانه وابد انصاره واعوانه کشته الموجب رخصت ع توسل کار کر ز تضوع

کر **بیت** کرد در هر نفسی ز ارباب بینم ✻ در آرزوی بار دگر خواهم بود

مره بعد اخری وکرة بعد اولی عنان عزیمت بصوب ابرام معطوف میدارد

وبعد توجه القوافل وارتحال الرواحل با نسیم صبا و شمال

از روی تضرع وابتهال طریق این ندای سپارد که **نظم**

جو بر جناح سفر بال عزم بگشادی ✻ بکن شتابی و خود را بکاروان برسان

مباش منتظر آنکه نامه بنویسم ✻ تو نانوشته حدیثم یکان یکان برسان

بدستبوس بده زحمت آستینش را ✻ ولی ز دور زمین بوس آستان برسان

ز شرح نالهٔ زارم سخن جو در گیری ✻ بکن مبالغه و تا بر آسمان برسان

ملازمان درش را ز راه لطف و کرم ✻ بپرس از من و یکیک سلام شان برسان

بالله العلی العظیم وانه لقسم لو تعلمون عظیم که در مدت مفارقت باد جود

قلت التفات آنحضرت بتمامی جان و دل که غایت قصوی امتزاج اب و گل (اینست)

معتکف آستان وزارت آشیان بوده و در مجامع اوقات صرف مکاره

از آن آستانه بدعاهای درویشانه مسالت نموده **بیت**

رفتی و من ملازم این منزلم هنوز ✻ ز آب مژه بکوی تو پا در گلم هنوز

راندی جو برق محمل خود گرم و من جو آب ✻ در گریه و فغان ز پی محملم هنوز

بعنایات بی غایت حضرت فیاض المواهب تقدست اسمائه امیدوار است

که سجانجه بمعنی در سلک دولتخواهان جمع منتظم است بصورت نیز

در عداد ملازمان شبانروزی مندرج گردد که ع بسیار فرق باشد از اندیشه تا وصول

و چون تفاصیل احوال که در سویدای ضمیر کسیر فقیر حقیر است از هزار یکی

وا ز بسیار اندکی متعذر تقریر بیان و میسور تحریر بنان نمی آید

اولی آنکه بر وظیفهٔ دعا اختصار نماید **بیت** آن عذر کرده که صد قافله دل همره اوست

هر کجا هست خدایا بسلامت دارش ✻ **مقطع**

در ایراد انجه با تمثیت مطابقتی دارد **نظم** جو از مطلع حسن توفیق یافت

کلامت معانی ز مقطع کمال ✻ رابش شکر منشی اوراق کن ✻ درود و سلام نبی گوی و آل

دو قسم است مقطع تخلص یکی ✻ دوم قافیه ثم تم المقال

تخلص بود تعزیت نامها بموجب فرموده سلطان حسین میرزا در تعزیت یکی از مشایخ بزرگ نوشته اند

هو الباقی له الحکم والیه ترجعون **بیت** خرم دلی که روضهٔ قدسش نشیمن است

فارغ ز رنج و محنت این تیره گلخن است ✻ عارف درین سرای سپنجی نکرد جا

جای اقامتش جو سرای مثمن است ✻ رای سلیم بیقین داند که برگزیده که (مهیمن)

بجنبش عظم سلطانه با او تشریف خطاب یا بنی آدم خلقت العالم لاجلک

وخلقتک لاجلی ارزانی داشته علو شان و رفعت منزلت او برتر از آن توانید بود

که ایوان آسایش او همین سرای فانی و تنگنای عالم جسمانی باشد ع

دنیا بنزد اهل خرد بس محقر است ✻ لاجرم در خور رفعت شان ایشان مناظر جنانی

ومنازل روحانی که فیها ما تشتهی الانفس وتلذ الاعین وانتم فیها خالدون

ساخته اند و در ضیافتخانه والله یدعو الی دار السلام سماط و فاکهة

مما یتخیرون انداخته **بیت** بیرون ازین قفص همه باغ است و نوبهار

مرغان صفیر زن که گذشت از حد انتظار ✻ هرچند ارتحال ازین منزل پر وحشت

وملال بآن نزهت آباد قرب ووصال عین سعادت و اقبال است

اما ارباب ظاهر که بواسطهٔ حجاب صورت از مشاهدهٔ آن احوال

غافلند از وقوع این حادثه نه چنان و چندان مضطرب و پریشان

میشوند که نهایت بیان بدایت شرح شمهٔ از آن رسد جون واقعهٔ جهانسوز

عالیحضرت ولایت منزلت هدایت مرتبت حقایق پناه معارف دستگاه

قدس الله سره المبین وجعل مکانه فی اعلی علیین که بعد از سعادت موفقت

وشعور بلطایف وآثار اسما وصفات آلهی وتقدیم وظایف شکر شمه
از جلایل نعم وآلا نامتناهیه روی التفات از جانب جسمانیات
گردانیدند وبدیدهٔ بصیرت واعتبار بنظارهٔ عالم ملکوت ومشاهدهٔ جمال
وجلال حی لایموت پرداختند **نظم** او بنیت زان قبیل که دست جفای چرخ
چاک افکند بجیب قبای بقای او ۰ شد در بقای ذات مقدس فنا محض
با دا بقای جمله فدای فنای او ۰ درین وقت که خبر مهیب این حادثهٔ عظمی
که الحق مصیبتی است عام شامل حال جمیع اقاصی وادانی طوایف اهل اسلام
رسید اثر حدوث طامهٔ کبری بر صفحات روزگار جهانیان ظاهر ومنکشف گردید
دریغ حشمت ایمان ودولت اسلام **نظم** دریغ شرع پیمبر دریغ دین آله
اما چه توان ما شاء الله کان **بیت** بدست ما چو ازین حل وعقد چیزی نیست
بعیش ناخوش وخوش گر رضا دهیم رواست ۰ منه بدا والیه یعود مفارقت اجل
مرتضی اعظم قدوة اعاظم الصدور زین الاسلام سید جلال الدین حمزه را

جهت رعایت رسم نیازمندی متوجه عتبهٔ ولایت گردانیده شد تا صورت
مصدوقهٔ انا لله وانا الیه راجعون نصب العین خیر مسکنان داشته نقش کریمهٔ
انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب بر نگین خاطر پریشان نگارند
ایزد تبارک وتعالی وارثان اعمار حضرت ولایت پناهی را که دراری
سپهر هدایت وارشادند توفیق تفویض وصبر جمیل والله المستعان
ارزانی داشته لحظه فلحظه از جزایل مواهب سنیه وجلایل مراتب علیه
محظوظ ومحظی گرداناد انه رؤف بالعباد **بیت** خاک ارتقیت بر صفت گنج در برش
جاوید باد عمر دو پاکیزه گوهرش ۰ بالنبی وآله الطیبین

از جانب مولانا علی قوشچی بسید نعیم الدین وسید سراج الدین ابن السید الجلیل امیر قریش الخاسی نوشته در تعزیت والد ایشان از هرات بولایت ابیورد

خرم دلی که روضهٔ قدس نشیمن است ۰ فارغ ز رنج ومحنت این تیره گلخن است
عارف درین سرای سپنجی مگرد جای ۰ جای اقامتش چو سرای مثمن است

رای سلیم متین داند که برگزیده که بهمین جانبخش عظم سلطانه با او تشریف
خطاب یا بنی آدم خلقت العالم لاجلک وخلقتک لاجلی ارزانی داشته علو شان
ورفعت منزلت او برتر از آن تواند بود که ایوان آسایش او بهمین سرای فانی
وتنگنای عالم جسمانی باشد **بیت** دنیا بنزد اهل خرد بس محقر است ۰
با آفتاب قدر تو از سایه کمتر است ۰ لاجرم در خور سعت قابلیت ورفعت شان این
مساکن جنانی ومنازل روحانی جاودانی که فیها ما تشتهی الانفس وتلذ الاعین
وانتم فیها خالدون ساخته اند ودر ضیافتخانهٔ والله یدعو الی دار السلام
سماط وفاکهة مما یتخیرون ولحم طیر مما یشتهون انداخته **بیت**
بیرون ازین قفس همه باغ است ونوبهار ۰ مرغان صفیر زن که گذشت از حد انتظار
وهر چند ارتحال ازین منزل پر وحشت وملال بآن نزهت آباد قرب ووصال
عین سعادت ومحض اقبال است اما ارباب ظاهر که بواسطهٔ حجاب صورت از
مشاهدهٔ آن احوال غافلند از وقوع این حادثه نه چنان وچندان

مضطرب وپریشان می شوند که نهایت بیان بدایت شرح شمه از آن رسد **بیت**
آنکس که در مضیق قفس جان ندیده است ۰ در ماتمش بناخن اندوه چهره خست
چون واقعهٔ جهان سوز اعلیجناب سیادت انتساب هدایت انتصاب مولانا وشیخنا
وسیدنا قدوة الوقار الکاملین واسوة الکبرا العارفین المهتدی من قاسم الانوار الجبروتیة
بالنور الاوفی والمحتظی من مورد الاسرار اللاهوتیة بالشرب الاصفی **نظم**
شه کاخ عرفان گل شاخ احسان ۰ در درج امکان مه برج تمکین
قریشی قریشی امامی که آمد ۰ حریم درش قبله گاه سلاطین
بی عطر روبند حوران جنت ۰ غبار در او رش بگیسوی مشکین
قدس الله سره المبین وجعل مکانه فی اعلی علیین که بعد از تحصیل سعادت معرفت وشعور
بلطایف وآثار اسما وصفات آلهی که در ضمن انواع مبدعات ومخلوقات منذرج است
وتقدیم وظایف شکر شمه از جلایل نعم وآلا نامتناهی که درباره او ارزانی داشته
روی التفات از جانب جسمانیات گردانیده وبدیدهٔ بصیرت واعتبار بنظارهٔ عالم ملکوت ومشاهدهٔ

جمال و جلال حی لایموت پرداخت **نظم** او نیست زان قبیل که دست جفای چرخ
جاک افکند بجیب قبای بقای او ؛ شد در بقای ذات مقدس فنای محض
با در بقای جمله فنای فنای او ؛ علم الله و کفی به شهیدا که درین واقعه بغیر از اعتصام بحبل
بی انفصام تصبر و استرجاع جاره که محل استماع تواند بود بسمع امتناع دارد و لی صورت
مصدوقه انا لله و انا الیه راجعون را نصب العین ضمیر منیر می باید داشت و نقش کریمه
انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب بر نگین خاطر عطر مکنت نگاشت منه بدا و الیه یعود
ایزد تبارک و تعالی وارثان اعمار و فرزندان دولتمند سعادتیار را که سیمای سرایر
در ناصیه طلعت هر یک واضح و لایح است جعلها الله تعالی بین الاکابر و الاعالی
ع رفیع المراتب سراج المعالی ؛ تو نعش تعویض مضمر جمیل و الله المستعان علی ما تصفون
ارزانی داشته لحظه فلحظه از جزایل مواهب سنیه و جلایل مراتب علیه محظوظ و محظی کرداناد
انه رؤف بالعباد **بیت** خاک از نهفت بر صفت گنج در برش ؛
جاوید باد عمر دو پاکیزه گوهرش ؛ بالنبی و آله الطیبین الطاهرین

از زبان خواجه نظام الملک خوافی بفرزند او که ساکن نیشابور بود در تعزیت شوهرش امیر رفیع الدین حسین بن امیر سید قریشی

در خون نشست چرخ و زمین سینه جاک کرد ؛ کان آفتاب اوج شرف میل خاک کرد
زین خاکدان چو بر دل پاکش غبار بود ؛ بالای سدره جلوه که جان پاک کرد
آمد خزان و رفت گلی کز فراق او ؛ چون غنچه هر که داشت دلی چاک چاک کرد
واقعه جهانسوز عالیجناب سیادت مآب هدایت انتساب قدوة الوصال الکاملین زبدة الکبراء العارفین
المهتدی من قاسم الانوار الربانیه و المحتظی من مورد الاسرار السبحانیه قدس الله سره المستنیر
و جعل مقامه فی اعلی علیین که روی التفات از عالم جسمانی مصروف ساخت و بدیده بصیرت
و هوشمندی بنظاره مناظر روحانی پرداخت انا لله و انا الیه راجعون **بیت**
بلبل باغ جنان میل وطن کرد دریغ ؛ طوطی سحر بیان ترک سخن کرد دریغ
اما بغیر از سلوک طریق صبر و تحمل درین واقعه صعب چاره میسر و متصور نیست نقش کریمه
انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب بر نگین خاطر عطر مکنت می باید نگاشت و جوامع ضمیر

در جمیع اوقات بر دعای دوام دولت سایر مخادیم عالیمقدار ابقاهم الله تعالی مصروف ساخت
فصبر جمیل و الله المستعان علی ما تصفون حق سبحانه آن فرزندان ارجمند عوض آن جلالت انتساب
زاده الله ایام حیوته را سالهای بسیار در ظل شفقت و مرحمت مخادیم معارف دثار باقی و مستدام
دارد **ع** عمرش دراز باد و برین ختم شد سخن ؛ و السلام علی من اتبع الهدی

از زبان خواجه غیاث الدین دهدار در تعزیت مخدوم مولانا قطب الدین طبیب کرمانی بطرف روم نوشته

قال الله تعالی و ما جعلنا لبشر من قبلک الخلد **بیت** یکدل در جهان بی زخم پیکان فراق
عالمی در خون نشست از تیرباران فراق ؛ شبی که ظلمت غم و اندوه ارساحت جیب الاحزان ستنه مانده
بسقف دماغ پریشان رسیده بود و پیک تیزرو اندیشه در غلبات آن ظلمات متحیر و سرگردان
که این حیرت و پریشانی نتیجه کدام زلت و تقصیر خواهد بود یا مقدمه چه مصیبت دشکولی خواهد بود
که ناگاه خطاب عالی علیجناب معالی نصاب مخدومی اعلمی جمال الدین و الدنیا عطاء الله للناس
مدالله ظله الرفیع علی مفارق الحاضرین و الغائبین ارقبة الاسلام هراة از ایراد خواجه علاء الدین نیشابوری
ورود یافت و از مضمون آن چنین معلوم شد که آفتاب فلک معالی فرو رفته و ماه برج شرف

و برج ترکی بظلمت خسوف گرفتار آمده **نظم** درد دل را از که جویم چاره چون درمان نماند
تا کی از دل ناله کردن وه که ما را جان نماند ؛ ای صبا گر خاک بر سر میکنی وقتست از آنک
نقش آن سروی که می بینی در بستان نماند ؛ باغ و بستان خود بکار آید چو در بستان روم
سرو نازی باغ دولت خواجه کرمان نماند ؛ علم الله و کفی بالله شهیدا الکافی که بعد از تمادی مدت دوری امیدوار
می بود که هر چند زودتر موانع من بین ایدیهم سدا و من خلفهم سدا مرتفع گشته نوبت دیگر بشرف
ملازمت مخدوم ممکنان خلاصه نوع انسان مشرف و مستسعد گردد چون خبر این واقعه
دلسوز جانگداز بمسامع مجامع این دیار رسید نه چندان سیلاب اندوه و تیرباران غم
غالب و مستولی گردید که تیر و ربا روی صبر و سپر نصیحت و موعظت در معرض سد و رد آن توان آمد
یا اطفا نایره آتش سیلاب دیده خونبار تصور توان نمود **نظم**
عقل را جان ازین حسرت پریشان شد دریغ ؛ خانه معمور جان یکباره ویران شد دریغ
آفتابی بود در برج شرف ناگاه رفت ؛ آفتابی ناگهان در خاک پنهان شد دریغ
هیچکس نبود که نبود در پی ماتم زده ؛ زین مصیبت آنچه با خاک خراسان شد دریغ



فاما چون اظهار جزع و افراط فزع بلسان شرع و بیان شارع ممنوع و مذموم است
توسل بوسایل صبر و ثبات دلیل قوت و کمال ایمانست شعر در جامه کبود فلک بین و بس مران
کین دجله جز سراچه ماتم نیامدست ع علی الجمله از سوانح وقت
آنکه حضرت جنت خضرت مملکت پناه ایالت دستگاه مخدوم ارکان
الدولة السلطانیة وملاذ اعیان الحضرة الخاقانیة لا زال
فی ظلال الدولة السلطانیة شانه سنیا و مکانه علیا در تضاعیف
احوال این ضعیف بسیار بسیار اظهار آثار عنایت و مرحمت فرموده
در مسجد جامع که بر حاشیه نهر الجلیل محاذی مدرسه خلاصیه
و خانقاه اخلاصیه از مبتنیات همت رفیع الشان است
وظایف ختمات کلام سبحانی مرتب داشته تا من امرا و کبار عالیمقدار
و اکابر نامدار ذوی الاقتدار که پیوسته برابطه محبت و اعتقاد قدم متوجه
دریافت سعادت معاودت مخادیم می بودند که بجاذبه حب الوطن من الایمان

یکبار دیگر بسوی خراسان گذرد ع مرا بیم قربت و دلجویی تقدیم رسانیدند و مولانا الفاضل
الکامل العارف الکاشف شرف الملة والدین حسین الواعظ الکاشفی زیدت
میامنه علی ملاء الناس بر فراز منبر عالی در تمهید نصح و موعظت سخن گذاری تمام
تقدیم رسانید و روز دیگر در همان بقعه مبارکه ترتیب طوی بزرگ که باهتمام جان
سپالار خصوصیت و اخلاص اتفاق افتاد حضرت سلطان حرم جاه انجم سپاه خلد الله ملکه
و جمهور شاهزادگان کامکار جمشید اقتدار جامهای فاخر و تشریفات گرامی ارزانی
داشتند و دقیقه از دقایق عنایت و رعایت فرو نگذاشتند بعده اشارتی که
در ذیل مفاوضه شریف برعایت رابطه قدیم و علم بسابق حقوق سابق ارزانی داشته
بودند قضاها الله سبحانه که بیت در هیچ موضعم سیر گشت و نشنیدمت
الا در آن مقام که ذکر تو شمارود ع و نیت آنکه تا رمقی از حیات باقی است روابط عبودیت
در تزاید و ترقی خواهد بود نظم با عشق تو عهد جان ما ممتاز است
ما هم و غم عشق تو ما جان باقیست ع و همیشه خاطر شکسته متوجه آن است که عالیجاه

هرچند زودتر برخاح العود احمد عنان عزیمت بصوب وطن مالوف
مصروف فرمایند تا بیت شمعی که فرومرد برافروزیم باز • وین دامن چاک کرده بردوزیم باز
ومن الله الاعانه والتوفیق • التماس آنکه تا زمان حصول آن مرام از ترشف مخاطبات گرامی
منتحر و پرانوار دارند که الحق بیت درین دیار ازان زنده ام که گاه گاهی
نسیم لطف شما زان دیار می آید • زیادت ابرام موجب تصدیع خاطر مخادیم عظام است
بسایه عالی لازال عالیا باد قافیه انشا لوح قبور انشا لوح تربت
والده سلطان حسین میرزا هذه روضة رضیة تهب فیها نسایم الرضوان لحضرة
من روح الله روحها بروایح الغفران وهی الملکة العالیة الحالیة بالملکات الملکیة
والامارات الملکیة درة صدف السلطنة عصمة الملک والملة فیروز بیگی البسها الله
حلل النور واجلسها علی سرر السرور وقد فازت باجابة دعوة الحق آتیته بقلب سلیم
واستبشرت برحمة من الله ومغفرة منه وهو الغفور الرحیم فی خامس عشرین محرم الحرام
لسنة ثمان وسبعین وثمانمائة من هجرة النبی علیه وآله السلام لوح مزار مولانا العالم المحقق مولانا

معین الملة والدین التونی طرف بالا کل شیء یموت غیر حی لا یموت ایها
الناس اشرقت اعلام الفضایل علی الانکاس واذنت مدارس العلوم بالاندراس
حیث عطفت عنان التوجه الی دار السلام من کان یعتقد دون لوا افادته
علماء الاسلام وهو مولی المعین المتعین باعانه اصحاب العلم والعرفان محرز قصبات السبق
فی مضمار اطوار التحقیق والاتقان وحید زمانه فی الکشف عن معضلات الفروع والاصول
وفرید عصره واوانه فی الجمع بین جمیع العلوم من المعقول والمنقول بیت
آن بهر فن از علوم استاد همچون بوعلی • بودش اندر درس صد شاگرد همچون بوالعلا
در فضایل بی بدیل و در دلایل بی بدل • در حقایق منتهی و در دقایق منتها •
المستعین بعون علمه الشامل جمیع افاضل العلماء والمستفیض من بحر فضله الزاخر کل
کامل فی بسیط الغبراء المتفرد بالتصانیف المعتبرة فی الفنون المعتبرة علی الاطلاق
والمتدرس فی المدرسة السلطانیة الشاهرخیة سنین بکمال الاستحقاق بیت
انکه در درسش کسی کو خوانده باشد یک سبق • این زمان خواهد بخون دل سیاهی از ورق •



با همه شیرینی منطق نیارستی زدن طوطیان ناطقه در معرض نطقش نطق

الجاری فی جوار مرقده الانهار معین معین الحق والحقیقة والدنیا والدین ولعمری

از تقی اکثر اعمار الامه اجله الله مع براحی اخلاقه دار المقام فی شهور سنه طرف ١١١٠

خرم دلی که روضهٔ قدسش نشیمن است • فارغ ز رنج و راحت این تیره گلخن است

دانا درین سرای سپنجی نگرد جا • جای اقامتش چو سرای مثمن است • گزیده

که همین جان بخش غرشانه رایت مفاخرت و مباهات اوباوج الذین اوتوا العلم در جات

افراشته است رفعت شان او بر تر از آن تواند بود که میدان نمایش و آسایش او

همین سرای فانی و تنگنای عالم جسمانی باشد **بیت** برون از این قفس همی باید او نوبهار

مرغان صفیر زن که گذشت از حد انتظار • فلهذا اجابت الادت مآب مولانا مولینا و

معین لاهل الحق جدا وانالة الحق فی کل الامور معین • بعد از تحصیل سعادت معرفت ربانی که

مقصود اصلی از خلعت انسانی همان است روی التفات از جانب جسمانیات

گردانیده، و بنظر بصیرت بمطالعهٔ جمال و جلال حی لایموت پرداخت **مصرع**

با دابتهای جمله فدای فنای او • وکان ذلک فی شهور سنه اثنتی و تسعین و تسعمائة

دستور مغفور خواجه بر احمد خوافی احمدک یا غیاث المستغیثین

وملاذ الاذلاء والمستضعفین لا مانع لحکم ثبت فی لوح قضایک ولا ناسخ لمنشور

صدر عن دیوان امضایک واصلی علی نبیک النبیه المؤید الموصوف برسول یاتی

من بعدی اسمه احمد وآله الاطهار وعترته البررة الاخیار اصحاب دیوان الحقیقة

وصدور ایوان الشریعة والطریقة وبعد لا یخفی علی ارباب العقول والنهی

ان هذه الدار محل تطرق الحدوث والفنا لا مقام تصور الثبوت والبقا بل لا حد

فیها دوام المعاشرة والسرور وما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور **بیت**

زین عشر تجمل جهان سوی زوال • دانی که چه آیدم جهان پیش خیال

دشتی آید ز ریخ تن ملامل • طشتی آید ز خون دل مالامال •

فطوبی لمن خصه الله سبحانه • بمزید العنایة الازلیه • وشرفه فی اشاعة العدل والاحسان

بنیل السعادة الابدیه فاجاب دعوة الحق لبنا بقلب سلیم واستبشر برحمة من الله ومغفرة منه

وهو الغفور الرحیم اعنی صاحب دیوان الممالک السلطانیه الشاهرخیه
بالاستقلال سنین ضارب قباب الوزاره والاماره بر فوق سماء السعاده والاقبال
من عشرین الی ستین دستور الخافقین وکهف الثقلین مجداً وجلالاً الذی مهد وضبط
الافاق بعدل المشرقین فضلاً وافضالاً غیاثاً لارباب الارب جملةً وزیری که من
یسمی باحمد بیت آصف جمشید رایت خواجه خورشید رای که بپای اقتدارش از بر کیوان گذشت
عدل واحسانش کالبقا وجابلبسا رسید حکم وفرمانش ز ترکستان وهندستان گذشت
المرتقی من درجه الوزاره العالیه الی اعلی مراتب الوزاره العالیه الی اعلی مراتب
الاماره بالاستحقاق والمقدم علی اعاظم ارکان الدوله الخاقانیه بالوفاق
والاتفاق المجتمع فی باب دولته ملوک الممالک متفرعین والمنتظم فی سلک رقیته
رقبات الخلائق اجمعین المشرف بزیارة بیت الله الحرام علی مطایا الصدق والصفا
والفائز بسعادة الشهاده متتبع بعد آثار الصدیقین والشهدا غیاث الملک والدوله
والدین والملة خواجه پیر احمد الخوافی تغمده الله تعالی بغفرانه واسکنه فی اعلی درجات جنانه

خرم آنها که بسودای تو جان باخته‌اند خویشتن را بوفای تو علم ساخته‌اند
عالمی سایه نشین آمده هر جا علمی بیت بر سر خاک شهیدان تو افراخته‌اند
وهذه روضة الرفیعه وتربة المرضیه لامحاله وقعت من مبانیه الرفیعه فی احسن موقع
وامین مکان ینادی من حل بها لسان الحال کل زمان بیت بسرم راه تو
گشتن آستان یار منزل شد بحمد الله که گر پر رفت خوش منزلی دارم
بیت فقضی الحق بین الناس حکماً لحکمه تقیل بها الزلفی ووصل مؤبد
ولو کان انسان یدوم له البقا لدام حبیب الله ما مات احد نص همایون افحسبتم
انما خلقناکم عبثاً وانکم الینا لا ترجعون متضمن شهادتیست بر آنکه برگزیده که از دیوان
عنایت ازلی منشور دولت او بتوقیع ورفعنا بعضکم فوق بعض درجات اختصاص یافته
علو شان ورفعت منزلت ومکان او برتر از آن تواند بود که میدان رفیع و
ایوان منیع او همین سرای فانی وتنگنای عالم جسمانی باشد بیت
درین خرابه چرا دل نهم چو جای دگر برای مسکن ما برکشیده‌اند قصور

فلهذا آنحضرت عالی رتبت دستور آفاق ملک و ملوک الوزراء والامراء
علی الاطلاق آصف سلیمان مکان فرمان فرمای ممالک ایران و توران بیت
غیاث الملک والدنیا والدین خواجه پیر احمد • که بعهدی وزارت بر سریر شهریاران زد
بعد ما که مدت چهل سال علی سبیل الانفراد والاستقلال در مهمات ملکی و مالی رتق وزارت
و بوسیون امارت از بدایت خاور تا نهایت باختر ناظم مناظم بلاد و کافی مصالح عباد بود.
قدم صدق و صفا در حریم حرم بیت الله الحرام که متضمن بشارت من دخل کان آمنا بود. نهاد
و متعاقب آن متواری بهزار تومان کپکی از نفایس اموال خود بدست تعدی ظلمه خراسان
بدار الامان آخرت فرستاد و بی تراخی بر مرکب تیر کام شهادت بعزم مشاهده جمال و جلال
حی لاینام متوجه بنعیم آباد دار السلام شد اسکنه الله تعالی فی اعلی علیین مع الانبیاء والصدیقین
والشهداء والصالحین بیت در بنا زد دستور صاحب قران •
وزیر جهان بخش کشورستان • دریغ آنکه سرگرز بند سپهر • نظیرش در آئینه ماه و مهر
چه خوش گفت جمشید با تاج و گنج • که یک جو نیرزد سرای سپنج • جهان را نماند وفا با کسی

ببندد در دود دل یکی ناکسی • وکان ذلک فی ایام جمادی الاخر سنه [illegible]
جستن ارد در ایراد بعضی مقولات هزل آمیز طرب انگیز شاه
سلطان حسین میرزا در باب صیانت تحفی هزال که بواسطه آن شغل
آفت هر نوع عرض بدو میرسید و ازجهت تایب شدن از افعال واقوال
ارباب جند و جیش و اصحاب طرب و عیش و مباشران شغل پرور و معاشران بزم حضور
و متعطشان زلال نشاط و ندیمان انجمن انبساط و سازندگان مطایبات فرح انگیز
و گویندگان هزلیات ذوق آمیز و صاحبان مضحکات دلپسند و ظریفان اسباب ریشخند
و فارسان میدان ملاعبت و مبارزان معرکه استهزا و سخرت و دلکایگان مجلس سرور
و شیرین دم کشان لاانکار زیب و زینت بدانند که هر چند اصل و رسم هزل و مسخرگی و ظرافت حقیقت
کار فراخ وکلتری بمقتضای حدیث المومن دعب لعب والمنافق عبوس قطوب
جهت تفریح خاطر و استلذاذ باطنی و ظاهر پسندیده هر غایب و حاضر است اما چون
از حد اعتدال بگذرد موجب غفلت و دل مردگی گشته مقصورات که بر نقصان و اخلال دین

ودیانت باز نهد نعوذ بالله من شرور انفسنا ومن سیئات اعمالنا نظم
چه بهمه پیاله جان مردم کاهد ٭ سر اول همه زور ورونق دین برد ٭ بنابرین معنی طامات وترهات
آن خرجوال شتره وانبان مهملات ملان که درشیوه مذموم درست از دلقک محمودی کرده
ودر صورت علوم آبی بروی کار شادمان مجلس بایسنغری آورد، وباغوای شیطانی
واضلال نفسانی مدتی مدید عمر عزیز که ازبرای کسب سعادت است بجنونیات لاطائل
بلاطائل که مقدمه حصول شقاوت است صرف کرده، وپیوسته طریقه وقاحت و بی حیائی
مسلوک داشته وخاک در دیده حمیت ومسلمانی انباشته واز مردم بی هنجار ناهموار روزگار
عقار بسیار خورده، واز روی انسانیت ومردمی آب برده، وامروز بحکم اقتضای وقت کمی کرانی عبرت
وناموس کسب کرده، از گفتار وکردار در مقام پشیمانی واستغفار آمده، بنابر التماس الحاح او
متوقع است که من بعد مشار الیه را از خیل مردم نکبت سلمان شمرد، ودر همه کار مرد مجید شناخته
با او سر اول قولی وفعلی نکنند مثلا دشنام فحش ندهند وتوهین وتشنیع نکنند وبههانه طیبت آب بر نزنند
وگل نمالند وخاک ونمک درچشم او نپاشند وبر ریش او نگوزند وبر دوش نکنند وحدث

در دهانش نمید از ند ومشت ولگد نزنند وشلاقی زنند واصبع ابهام ونحو آن بکونش نکنند
ودو وع نیوفند وکله پاپند از ند وبهیچ وجه دیگر اهانت جایز ندارند بیت
که اینها همه پیش ترکان بدست ٭ واگر عیاذا بالله مشار الیه مرتکب گشته دست
دریکی ازین امور شنیع زند بحکم جزاء سیئة سیئة مثلها در معارضه بمثل مختارند
واگر کنند بازخواست نباشد اززبان حافظ عرب نازل که الفاظ فارسی را در صورت
ترکیبات عربی می‌نمود، بسلطان ابوسعید میرزا عرضه داشت نوشته بود،
عرضه داشت بنده، بوالعجب حافظ عرب مشتمل است برحسب حال واظهار فضل وکمال
وقلت بضاعت وکثرت اختلال این شکسته بال وحکایت شکایت روزگار ناهموار
وقصه غصه تفاوت وترجیحی که در قسمت کار واقع است والتماس شغل معین وعمل
مخصوص که تدارک ما فات وتلافی ما فات نماید وازین دریای بی کران ابر قوت بهتی
بسوی بادیه سینه متعطشان روان کرداند ٭ ای خاک درت کعبه عرب را وعجم را
گر روی بسوی تو نیارم بکه آرم ٭ بمسامع جلال میکرداند که بنده، اولا مرد حافظ

خوش خوان نازک الکلام که در سرزمین که او از من بلند شود خوشکان آسمان

در شیرین نغمات دلپذیر آن [illegible] شهد افشند که فایده خبر حافظ و ثنا خوان ظریف

حریف فاضل از لم [illegible] برد، دلم غربال گشته حرکات من از زنگ

اجعان خنده انگیز تر و عبارات من از پر آب تابستان تشنه فریب تر نماید دیگر گوزه

پرانبد که هر چه در ایشان است چون بیرون رفت جای خالی گشته بند چشمه آفتاب

که سر بلند می زاید می فزاید **نظم** منم آن کس که چو خورشید دلم فیض دهد

ماه را راه تقلف بغبار بندم • اگر از درج دهان نقل ادب گشایم

در تنگر زبان شیر ادر بندم • چون نهم بر سر سید ان هنر های سخن

دست صد قافیه کور اتبعار بندم • گه یکی را بعرض لب سخا گشایم

گه یکی را بطمع عقد نثار بندم • که بیا زانکه درین شعر دگر قافیه نیست

مصرعی ماند، ندانم زکجا بربندم • وبی تصلف و تکلف اگر عطارد دعوی

فصل ها بن براید ناهید ذوالکفین بیک کف دهان پر گوهر کند و بکف دیگر خان دهان پر

بعیان صحیح مشاهده رفت بنر حسن مستفاد شده که نود توست قدر الله لاحرب

بالعزور، خاطر پیر این فقیر منحرف و منحرف گشت سیما درین زمان که این مصیبت عظمی

اثبات نسبت بایام سابق بدرجه انحطاط پیوسته و بی شبهه دوش خزینه این جامع حرارت

بیت سرم بدنبی و عقبی فرو نمی آید • تبارک الله ازین فتنها که در سر ماست •

والحاله هذه بسته رتق و دفع جوعی که بهر حال فوق منزلت وزارت است قناعت نموده

و خاطر بر مهم مشرفی حجامت بازاریان هرات قرارداد. امید وار است که چون بعد از

ریختن خون جگر و بختن سودای خام و گداز شش نفس شوم با تیزن زمانه باد این التماس جنبش

داده از کرکبک این هوا بادی در مشام آید که از آن راحتی بدین بی بضاعت رسد

و در زیش آب روئی و در دنباش آب جوی باشد و چون قلم انشاء رهند، ربع الانفعال

در تحریر شان واجب الاذعان ارتکاب مستغنی نموده تا بوس پای بوس کردد •

کتابتهای مجاانتما باطراف و ارجاء بیش از حد احصا است اما موجب فرموده

شاعر که بهزل اندک میل کردن رواست بر یک مکتوب غرایب اسلوب که

در جواب کتابت خواجه غیاث الدین حسین ایزدیاری که فرموده خواجه مجدالدین محمد از ولایت قندهار نوشته بوده که اُسوة الزمان و تبکیر الدوران

ع چه جای هجو که اندیشه هم کری نکند   از قلم انشار آنحضرت مرتین شده بود اختصار و اقتصار جناب ولای نمود

اینکه خود را پسری خواجه تمغاگیری

تو پی ابلیس لعین باشده فرزند اغ   نی عفاالله غلط است اینکه کر ابلیس لعین

دیدی افعال بدت از تو بجستی گرگز   تو ندانی که چه نامی و ترا نسبت چیست

بشنو از من صفت خود بکلام موجز   چیز بن کو تده بن در خور طاباق و چماق

ای پسری بن خر بن لاین بن سیخ و خرگز   ای زهر کنده بتر شکل تو تا چند تنی

بر تن خود کفن کفر و معاصی چون قز   از پی هجو تو بگذشته بدم لیک مرا

هم تو بردی بیکبخت الحد هوز   بعد ازین روی تو چون دیک سیم حوائج کرد

زاتش هجو تو سودای محالی می پز   ای مخنث که ترا گفت علی الظهری اش

غیبتی خلق همیگوی و جو گژدم می گز   جز زنی لاف سخن پیش سخن آرایان

ریشت از باد کوز جنبان باد تا بود بوی و باد کوز باد آتش کوز رشی سوز باد
چند روزی که نحوست لقای غم فزای شادی زدای شقاوت سیمای آن پر خنز
لی تمیز فرزانه دیده جنز کاهلنز بسعادت مفارقت مبدل گشته بود فرح بعد از شده
بصید انجم و آمین تنظیم دور بین در آمده ع چگویم چها دیدم از کامرانی
و چون استماع افتاد که بار دیگر زردی نکبت و ادبار بسوی این دیار آورده اثر
نحست و پریشانی و اندوه و پر گردانی بر روی دل این هواخواه جای گشاده دید
نعوذ بالله من ذلک پیش از ین چند روز مژده رسید که آن فرزند زن عزد را
بسط خاتی که در کار و لی نعمت کرده تو بره در گردن از رشی انداخته اند
[illegible] الغرب چوب یاپساق و زخم نشتر و سماق طرفانده و بعد از
[illegible] ماده علتی که میراث پدر بر او بوده در حرکت آمده خواسته اند که
سر جبال محرون خیار خبر معالجه کنند یا فتح نماده و در بوم حس مستم که از ماه چنین
[illegible] آفو است نجاست الحیواة او از سده او ده بدن بیرون خورده

صاحب از ما از عذاب کنندگی خود باز رهانده الحمد لله علی ذلک بیت

جهان گشت کشتی که ما خواستیم * خدایا تو چشم بدان دور دار *

و چون این خبر فرخنده اثر به پدر ازبدرش کیپال معظم رسید حکه و

ریدپیسلته ما و سایر کیپالان و خویشاوندان رسانیده بودند و ایشان

در این مصیبت رویها سیاه و جامها تباه کرده و بعزای آن مهتر و بهتر خیالی و

پرور غریب زادگان در نشسته نوحه و زاری میکردند که بیت

ای جهان همه آفاق فغان در گیرید * ناله و زاری و فریاد خود از سر گیرید

نقد تو ماتم ما چون ز میان بیرون رفت * دل یکبارگی از کار جهان برگیرید

دد کرو چرخ و زه غلبیر دگر کم سازید * ترک از ساختن شکل مدور گیرید

این نوع نواسازی و نوحه پردازی می کردند که ناگاه قاصدی رسید

و ایشان را بشارت رسانید که مرغ نوع مردار آن خاکسار کو

هنوز از جنبر کون دریده نپریده و برم شوم حواله آن ایشو

محروم در خرابه آشیانه حلقوم او پر و بال میزند چون این مژده بدان قوم

دل مرده رسید شادیانه لولیانه زدند * و غلبیرها در چرخ کردند و غلبیرها

آوردند و آن ماتم بسور و آن غم و الم بنشاط و سرور مبدل شد و از این شادمانی

در کنار خانی که منزل و ماوای آن مرحوم بستان گنداب بود جشنی ساختند و خم بهای

گندیده دم گنده را در جنگ انداختند * و بیاد ریش او تیرهای میمون یک یک از خبر

کون می جهانیدند * و رقص کنان از شادی بر خود می ریدند * مردان و زنان در میان هم

پای کوبان و دست زنان این رباعی آواز والحان میخواندند رباعی کی قوم جهان طالع ما فرخنده

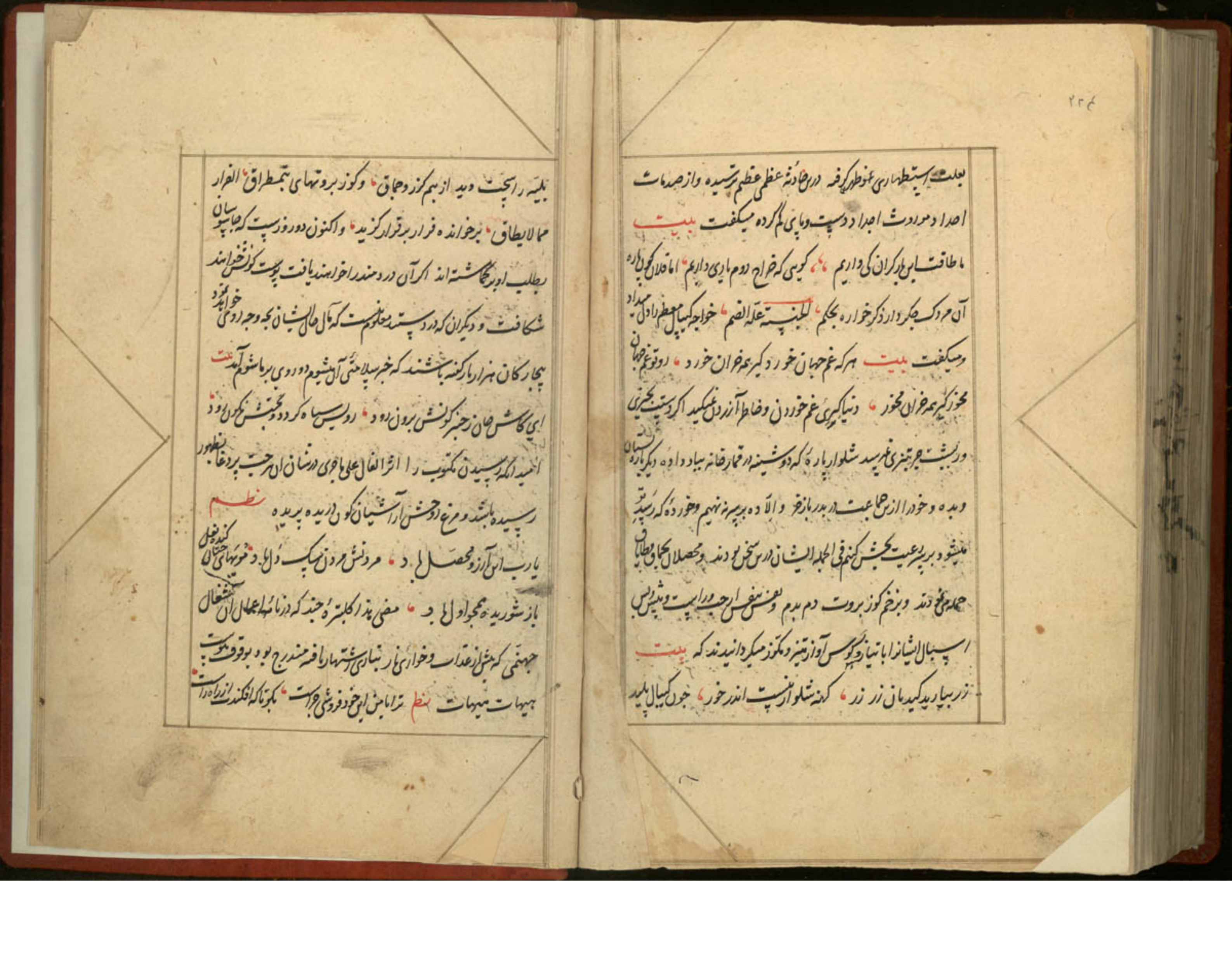
کان سرور ما بست بشادی زنده * از غایت شوق جای آن است اگر * شلوار کنیم باز شادی گنده *

القصه در این سور و سرور بودند که ناگاه این جشن را چشمی رسید * و نامرادان نامرادا

قضیه از بلیه مرگ بابرک او صعبتر پیش آمد * و ای نعم لا یکدره الدهر * چون این حال که

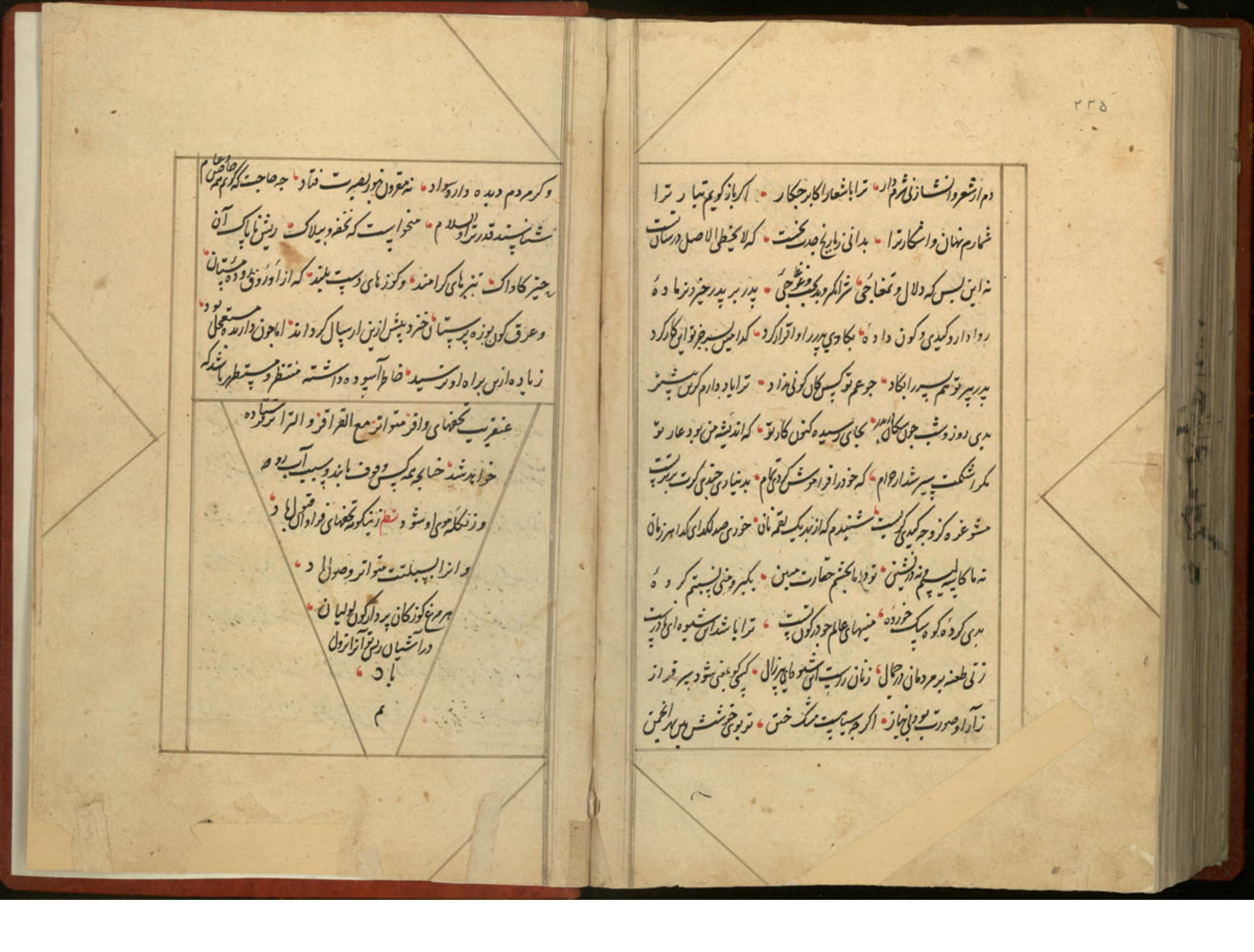
آن قوم ضراط از غایت فرح و نشاط چون پیکان بازی کر بیکدیگر میدویدند ناگاه

گروه انبوه از عسس ارسیده ایشان را در تب و ترب کشیدند * و کیپال معظم را



بعلت استظهاری بخوطور کرفه در این حادثه عظمی عظیم ترسیده واز صدمات
اعدا دمور دوش اعدا د دست وپای کم کرده میکفت **بیت**
ما طاقت این بار کران کی داریم * کویی که خراج روم باری داریم * اما فلان کوی پاره
آن مردک جکر دار ذکر خواره بحکم * للبنیه علة الفهم * خواجه کیپال معظم را دل میداد
ومیکفت **بیت** هر که غم جهان خورد کیر بهم خوان خورد * رو تو غم جهان
مخور کیر بهم خوان مخور * دنیا کیری غم خوردن وخاطر آزردن میکشید اکر دست بجیزی
ورپشت جر تبتری غم رسید شلوار پاره که دوشینه در قمارخانه بباد داده دیکر پاره کریبان
وبده وخود را از حاعت در بدر باز خر والا ده بر پیر نهیم وخورده که رسید تیر
ملتوی و بر پیر عیب بکش کنم فی الجمله ایشان در سخن بودند و محصلان بحماق و مطالبه
حمله میکردند وبرخم کوز بروت دم بدم ونفس نفس از جب وراست وپیش وپس
اسبال ایشان را باتیار دیکوس آواز تیز دمکوز میکردانیدند که **بیت**
زر بیار پیدکید مان زر زر * کهنه شلوار زپیت اندر خور * جون کیپال پلید

بلیه را بحث دید از بیم کرز وجماق * وکوز بروتهای تمطراق * الفرار
مما لایطاق * برخوانده فرار برقرار کزید * واکنون دور روز است که جاسوسان
بطلب او برکماشته اند اکر آن درد مند را خواهند یافت پوست کونش خواهند
شکافت و دیکران که در دست اند معلوم نیست که مآل حال ایشان بچه وجه روی خواهد نمود
بیچارکان هزار بار کشته باشند که خبر سلامتی آن مشوم دو روی برما شوم آمد **بیت**
ای کاش جان ز جنبر کونش برون رود * رویش سیاه کردد و بختش نکون رود
امید آنکه رسیدن مکتوب را اثر الفال علی ما جری در نشان ان رجب بر دغا بظهور
رسیده باشد و مرغ روحش از آشیان کون دریده پریده **نظم**
یارب این آرزو محصل باد * مردنش مردن سک ذل باد * فتویهای جنانی کنید نعل
باز شوریده مجوا ولی باد * مضی بذا کلبتره جند که در نامه اعمال آن شغال
جهنمی که مشغل زعدات وخواری بار نبارین اشتهار یافته مندرج بود بوقوف پیوست
هیهات هیهات **نظم** ترا با من این خود فروشی چراست * بکو تا که افکندت از راه راست



دم از شعر و انشا زنی شرم دار • ترا با شعار اکابر چکار • اگر باز گویم تبار ترا
شمارم نهان و آشکار ترا • بدانی ز تاریخ جد نخست • که لا یخطی الاصل در سان تست
نه این بس که دلال و تمغاجی • ز الکر و بدبخت و غلغجی • پدر بر پدر حیز دزماده
روا دار و کیدی و کون داده • بکادی پدر را او اقرار کرد • کدامین پسر جز تو این کار کرد
پدر بر پدر تو هم پسر را بگاد • چو عم تو کس کان کونی بزاد • ترا یاد دارم کزین پیشتر
بدی روز و شب جون بکان اسیر • بجای رسیده کنون کار تو • که اندیشه من بود عار تو
بکرا شکفت پسر شدار جوام • که خود را فراموش کردی تمام • بدبنیاد حیزی کرت بر ترست
مشو غره گر زوجه کیدی گریست • شنیدم که از بهر یک لقمه نان • خوری صد لگد ای گدا هر زمان
نه ما کاسه پیچم نه در نشین • تو در ما بچشم حقارت مبین • بکیر و حنی پنبستم کرده
بدی کرده کو بیک خورده • مینهای عالم چو در کون تست • ترا باشد این شیوه ای درشت
زنی طعنه بر مردمان در جمال • زمان زیست این شیوه پایمال • کسی کو عقی شود بر فراز
ز آزار او صورت بوده بی نیاز • اگر چه سیاست مرک خسق • تو بوی خوش نشسس بهر انجمن

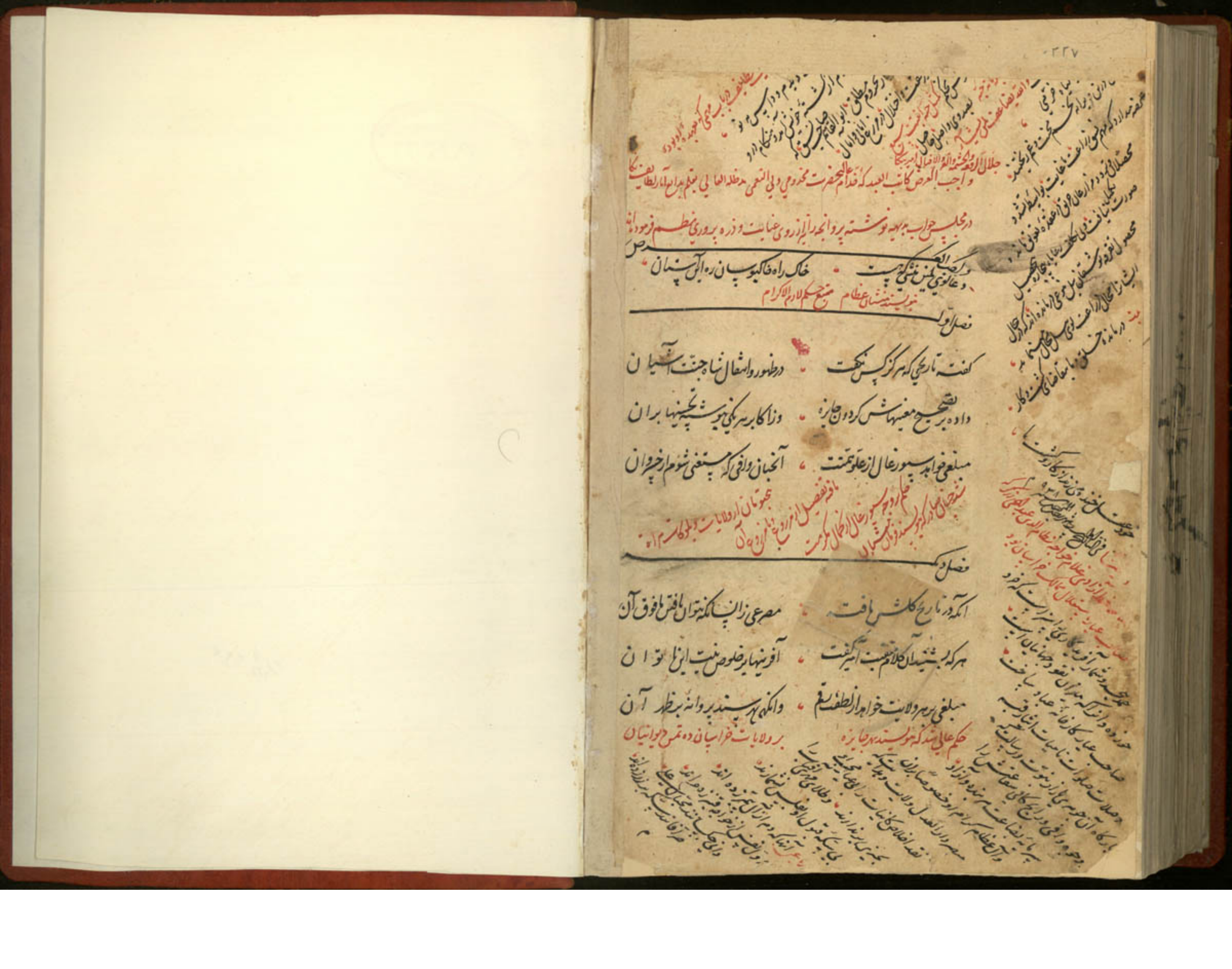
و کر مردم دیده دار و سواد • نه معزون نور بصیرت فتاد • جه حاجت که کر هم حاجی ام
شناسند قدر تراو السلام • منخواست که تحفه و بیلاک • ریشهای پاک آن
حیز کاداک تبرهای کرامند • و کوزهای دست بلند • که از او ورق وده بستان •
و عرق کون بوزه پرستان خرد بیش از این ارسال کرد اند • اما چون دارنده مستعجل بود •
زیاده از این براه او نرسید • خاطر آسوده داشته منتظر و مستظهر باشد که

عنقریب تحفهای وافر متواتر مع القراقر و النزاکر آماده
خواهد شد • خایه همه کس وقف باشد و سبب آبرو م
وزنکله موی او شود • نظم زینکونه تحفهای فراوان باد •
و از البسلت متواتر وصول باد •
هر مرغ کوزکان پر دارکون لولیان •
در آشیان ریش تو آرام از زوال
باد •
تم

خاتمه

منشی قلمت رقم مسیح احیا کرد • انشا صنایع جهان املا کرد • آرایت لبسی عروس معنی
تحریر کتاب منشأ الانشا کرد • درین ایام که خدام عالیحضرت مخدومی ملاذ الانامی خواجه جم جاه
جهان پناه افاضل پرور فضل گستر نظم خجسته طلعت آصف صفات جم جاهی •
که خلق او دل خلق جهان ربود از جا • نمود قدرت حق القلم فی کلکش •
چنانکه دست عطابخش او ید بیضا • بلند مرتبه خواجه امیر بیگ که همت •
امیر پسند دانش وزیر ملک آرا • ابد الله ظل رفعه • و زاد مواد ایام شوکته
و حشمته • توجه ضمیر منیر بر کتابت کتاب دلپذیر منشأ الانشا که هر سطر از صحایف
منشآتش دریایی پر از در معانیست • و هر معنی از کلماتش در ظلمات سیاهی نهان
ع چون چشمهٔ آب زندگانیست • گماشته بودند • و تکمیل آنرا بتحریر شکسته بسته
این فقیر حقیر مقرر داشته • از غلبهٔ مصادقت و اختصاص و کمال ارادت و اخلاص رفیق
بمجرای ونحن له مخلصون و مضمون همایون کتاب مرقوم یشهده المقربون نظم

سیاهی از سواد دیدهٔ خود ساختم ترتیب • که چشم وقت خواندن بر خطش افتد بتقریب
روشن قلم ترکام و جنبش خامهٔ بی آرام این بی بضاعت مستهام عدد اجزای کتابت
آن خورشید خاصیت قمر ماهیت را بعقد اعلی شهور شمسی رسانیده بود که بر مقتضای الحکم
بیت هزار نقش برآرد زمانه و نبود • یکی چنانکه در آئینهٔ تصور ماست • گفت
وگوی رسالت آن یگانهٔ آفاق بصوب مملکت عراق • مذکور گشته در باب اتمام این کتابت
سعادت انجام بزبان جهد و اهتمام قدغن تمام فرمودند • الضرورة نظم مضاعف شد باستکتاب آن عدد ۳۲
بعقد شش چون پیوند بسته ام پسند ۶۳ • و چون خط و خال جمال این شاهد با کمال
بدستیاری آرایش مشاطگان اغماض در آئینهٔ بیاض جلوه نمایش یافت •
زبان طوطی جانم بمجلس آرایی و سخن سرایی بیان تاریخ آن در انجمن فصحا و بلغای زمان
بادای این مضمون شتافت که قطعه باستکتاب الایام این کتابت • بسعی کامکاری ولی تمام
چو منشی سال استکتاب آن جست • خرد گفتا باستکتاب ایام • کتبه العبد الفقیر الحقیر الی القادم
۹۳۶
شهاب الدین احمد الخوافی المتخلص بنفسی فی اواسط جمادی الاول [illegible] تمام



و اجب العرض کاتب العبد که فدای آنحضرت مخدومی ولی النعمی مد ظله العالی بنظم بدایع آثار لطایف نگار

در مجلس جواب بدیهه نوشته پروانچه را از روی عنایت و ذره پروری نظم فرموده اند

ورحضا العرض

خاک راه فاکیوبان ره آن پشمان • و عالوبی لمس بشی کوچیت

نویسنده منشای عظام منبع حکم لازم الاکرام

فصل اول

کفته تاریخی که هرگز کس نگفت • در ظهور و اشتغال نیاجنت آشیان

داده بر تصحیح معنیهاش کردون جایزه • وز اکابر هر یکی بنوشته تحسینها بر ان

مبلغی خواهد بسیور غال از علو همت • آنچنان وافی که مستغنی شوم از خسروان

فصل دیگر

آنکه در تاریخ کلشن یافته • مصرعی زان یافته کز آن نافش مافوق آن

هر که بشنیدان کلام عجب آمیز گفت • آفرینها بر خلوص نیت این ناتوان

مبلغی بر سر ولایت خواهد از لطف تیغ • وانکهی بنویسند بروانه بر ظهر آن

حکم عالی شد که بنویسند جایزه • بر ولایات خراسان ده تمن دیوانیان

